زندگی و افکار دکتر مصدق

مجتبی برزآبادی فراهانی

انتشارات اوستا فراهانی

زندگی و افکار

دکتر محمد مصدق

ولادت ۱۲۶۱ شمسی وفات ۱۳۴۵ شمسی

مجتبی بُرزآبادی فراهانی

دیجیتال

برزآبادی فراهانی ، مجتبی
زندگی و افکار دکتر محمد مصدق ... / مجتبی برزآبادی فراهانی .ـ تهران : اوستا، ۱۳۷۹ .
۳۸۳ ص . : مصور ، نمونه
ISBN 964 - 93073 - 4 - 6
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .
کتابنامه به صورت زیر نویس .
۱. مصدق ، محمد ، ۱۲۶۱ـ۱۳٤٥ . ۲.ایران - - تاریخ- -پهلوی ، ۱۳۲۰ـ۱۳۵۷
۳. مصدق ، محمد ، ۱۲۶۱ـ ۱۳٤٥ - - کتابشناسی . الف.عنوان .
۹ ز ۳۵ ب / DSR ۱۵۱۵ ۰۸۲٤۰۹۲ / ۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۱۲۳٤۸ ـ ۷۹م

کتابخانه مصدق t.me/ket1332

انتشارات اوستا فراهانی
خیابان پاسداران ــ روبروی بوستان سوم شماره ۱۸٤ تلفن ۲۵۸۱۱۶۱

زندگی و افکار
دکتر محمد مصدق
به کوشش : مجتبی برزآبادی فراهانی
چاپ اول : ۱۳۷۹ ـ ۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی چاپ و صحافی : فراهانی
شابک : ۶ـ ٤ـ ۹۳۰۷۳ ـ ۹٦٤

دیجیتال

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابی که پیش رو دارید گوشه‌هایی از زندگی و سیری در افکار مرد بزرگی است که به‌حق پیشرو آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان زمانهٔ خویش بوده است لذا از تطویل مقدمه می‌گذریم که فرمود

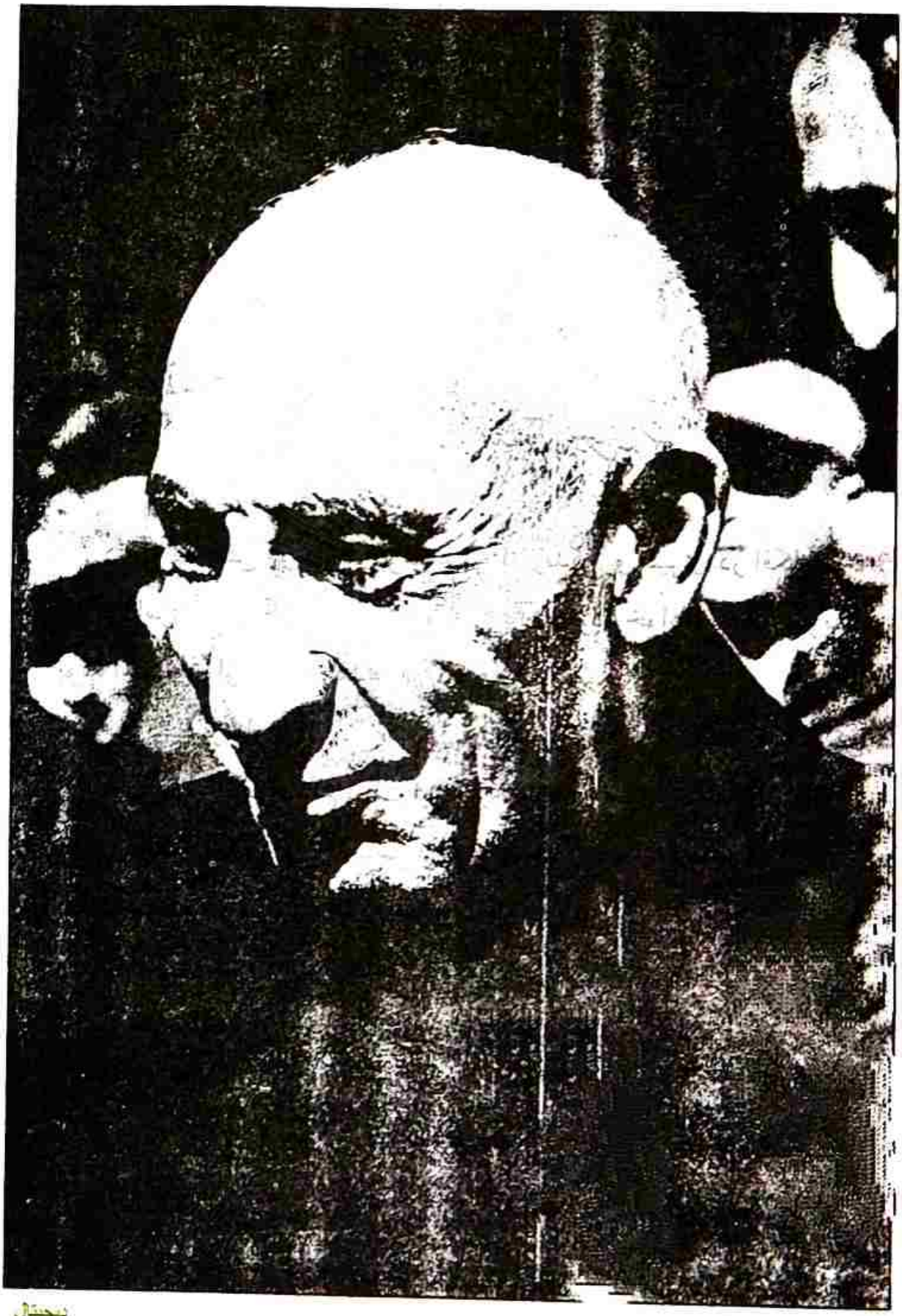
سخن بسیار داری اندکی کن یکی را صد مکن صد را یکی کن

با این‌حال آنچه مسلم است این کار کاستی‌ها و نقائص فراوان دارد و فصل الخطاب قدردانی و سپاس دارم از همهٔ بزرگانی که از آثار آنها در این کتاب سود برده‌ام و نیز دعای خیر و تشکر دارم از دو فرزندم آقایان «اهورا و اوستا» و همسرم که مرارت‌های زندگی سراسر گرفتاری مرا با شکیبایی تحمل نموده‌اند و از خوانندگان محترم خواهشمندم که نظرهای خویش را برای من بنگارند.

بمنه و کرمه ـ مهرماه ۱۳۷۹ ش. تهران

مجتبی برزآبادی فراهانی

دیجیتال



دیجیتال

دکتر محمد مصدق

سیری در زندگی مصدق

۳۰ تیر، حادثهٔ بزرگی بود در این روز نهضت رنگ خون گرفت. نهضتی که دکتر مصدق اینهمه آرام و با دیپلماسی آن را پیش برده بود، اینک به اختلاف روایت تا ۷۰ شهید داشت. از اثر این حادثه، به ارتباط بین مصدق و امریکائیان صدمه‌یی جدی وارد آمد، اما در سیاست داخلی بیشتر اثرگذار بود.

ترکیب مصدق کاشانی بقایی

پیش از این واقعه، ترکیب دکتر مصدق و کاشانی و دکتر بقائی، با همه کوشش‌هایی که از سوی دربار و سفارت انگلیس در راه تجزیه آن به کار گرفته می‌شد، پابرجا بود. از فردای آن روز، این اتحاد را مخاطرات جدی، تهدید می‌کرد. روز سی و یکم تیر، در حالی که مردم با خوشحالی به خیابانها ریخته، پیروزی خود را جشن می‌گرفتند، دربار ناگزیر شد با صدور اعلامیه‌یی برای شهیدان «اشک تمساح» بریزد، همه می‌کوشیدند، تمام بار گناه را بر دوش قوام بگذارند که جز جاه‌طلبی گناهی نداشت. در ترکیب طرفداران نهضت، همه خون شهیدان را وسیلهٔ سیاسی مناسبی برای رسیدن به خواستهای خود، و قدرت‌یابی بیشتر، می‌دیدند.

نخستین مسئله را بقائی ساخت که عملاً فعالترین حزب سیاسی عضو جبهه ملی را در اختیار داشت، که اعضای آن در مبارزات خیابانی آبدیده شده بودند. آنها مدام توسط بقائی که ناطق زبردستی بود، به هیجان آمده و میدان مبارزه را گرمی و شور ملی بخشیدند. حزب زحمتکشان با چنین نیروئی، چند ماه پس از آغاز نهضت با جذب

دیجیتال

انشعابیون حزب توده ـ به سرکردگی خلیل ملکی ـ که جوانانی روشنفکر و پرشور و دارای تمایلات سوسیالیستی بودند، گسترش بیشتری یافته بود. در انتخابات مجلس هفدهم، کشف خانه سه‌دان، حوادث روز ۳۰ تیر، و درگیریهای گاه به گاه با عوامل حزب توده، اعضای این حزب خودی نشان دادند و عملاً فعالترین گروه در صحنه بودند. حال آن که رهبرشان ـ دکتر بقائی ـ پس از بازگشت از سفر امریکا، روز به روز از دکتر مصدق فاصله می‌گرفت. فردای سی تیر خواست اصلی بقائی، دستگیری و اعدام قوام‌السلطنه بود. کاری که از مصدق برنمی‌آمد. درگیریهای عقیدتی به انتقام، و خصومت‌های عمقی بدل می‌شد. بقائی سر در پی قوام گذاشته بود که هر روز تن بیمارش را از این مخفی‌گاه به آن پناهگاه می‌کشید، مصدق که دریافته بود عوامل اصلی توطئه در کجا لانه دارند. متوجه دربار بود.

بیشتر از بقائی، آیت‌الله کاشانی در قیام سی تیر و جلوگیری از سرکوبی نهضت سهم داشت واقعیت این بود که هرچه از آغاز نخست‌وزیری مصدق گذشت، او نسبت به آیت‌الله بی‌اعتناتر، و در اثر اغوای اطرافیان، بدبین‌تر شد. ایجاد اختلاف بین این دو ستون اصلی نهضت، در رأس برنامهٔ کار دربار و عوامل سفارت قرار داشت. حوادث مختلف، موقعیت‌های مناسبی در اختیار دشمنانشان گذاشت تا آنان را برابر یکدیگر قرار دهند. فردای سی تیر این اختلاف نیز دامن گسترد. آیت‌الله کاشانی، فردای پیروزی ملت، از سوی مجلسیان به عنوان رئیس برگزیده شد. این انتخابی بود حساب شده که عوامل دربار نیز، به جهت ایجاد اختلاف بین کاشانی و مصدق بدان رأی موافق دادند. محرز بود که سیدحسن امامی (امام جمعه) با آن رأی ساختگی که به اشارهٔ شاه برای قوام گرفت، نخواهد توانست در کرسی ریاست مجلس بماند. مصدق برای ریاست مجلس به دکتر معظمی متمایل بود، اما با شنیدن تصمیم فراکسیون مخالف دولت،

دیجیتال

به عنوان بدلی در مقابل ترفند دربار، از ریاست کاشانی جانبداری کرد. انتظار او این بود که آیت‌الله، مجلس را کاملاً مطیع خواستهای او نگهدارد.

اما در مقابل تمام این توقعات و مبارزات، در عمل حاضر به کوچکترین نرمشی در برابر آیت‌الله نبود. واقعیت اینکه مصدق نیز با تکیه بر صدارتی که با دادن آنهمه شهید و مبارزهٔ پرشور مردم به درست آمده بود، خود را مجبور به دادن سهمی به دیگران ـ حتی کسانی که در به وجود آمدن «سی تیر» نقش عمده ایفا کردند ـ نمی‌دید. شکاف‌ها بیشتر می‌شد.

عقب‌نشینی دربار

در چنین فضائی، دربار محیلانه، به عقب‌نشینی تاکتیکی دست زده، شاه با همصدایی با مردم در بزرگداشت شهدای آن روز، و قبول درخواستهای مصدق، از گزند عوارض آن توطئه مصون می‌ماند. دربار، با اطلاع از شکافی که در این ارودی رهبران نهضت اتفاق افتاده بود، نیازی نمی‌دید که روش مبارزه قبلی را دنبال کند. مصدق به آسانی پست وزارت دفاع ملی را به دست آورد. خواهر و مادر شاه به خارج تبعید شدند. دفاتر (فرزندان رضاشاه) بسته شد. اختیار سازمان خدمات شاهنشاهی به دست دولت افتاد. حتی املاک و دارایی‌هایی که شاه یکبار در هنگام روی کار آمدن بخشیده، و در دولت ساعد پس گرفته بود، باز از دست او خارج شد. نمایندگان شاه در مجلس ترحیم شهدای سی تیر شرکت کردند. علاء وزیر دربار و دیگر فرستادگان درباری، مدام به کارهایی در جهت تحبیب آیت‌الله و اطرافیان او مشغول شدند. در ظاهر همه چیز در سر جای خود بود، و مردم هیچ رنجشی از مصدق که قرآن پشت نویسی کرده، به شاه قول داده بود در صدد تعویض رژیم و قبول ریاست جمهوری نباشد، به دل نگرفتند. اما این ظاهر

دیجیتال

حکایت بود.

اعلام اسامی وزیران تازه، اختلافات مصدق با آیت‌الله کاشانی را از پرده بیرون انداخت. کوشش بقائی و مکی برای دستگیری قوام، که با بی‌میلی مصدق بی‌اثر ماند، اختلاف مصدق و بقائی را آشکار ساخت. مکی در آستانهٔ سفر به آمریکا به پیشنهاد مصدق ـ اختلافات و دلگیری‌های خود را پنهان نگهداشت.

اعتراض آیت‌الله کاشانی

آیت‌الله کاشانی در نامه‌یی به مصدق که بلافاصله روزنامه‌های طرفدار دربار با آب و تاب به نقل آن پرداختند، به انتخاب اخوی (وزیر اقتصاد ملی) سرلشکر وثوق (معاون وزارت دفاع ملی) و نصرت‌الله امینی (شهردار تهران) اعتراض کرد. آیت‌الله در آن نامه تهدید کرده بود که در صورت ندیده گرفتن تقاضاهایش از تهران ـ بلکه ایران ـ خارج می‌شود. مصدق مغرور به پشتیبانی مردم، در جوابی سخت به درستی انتخاب‌های خود پافشرد، او نیز تهدید کرد که از ادامه کار سرباز زده، از شهر خارج خواهد شد. این تهدید از سوی کسی که چند روز پیش مردم با ۷۰ کشته بر صدارت بازش گردانده بودند، معنی روشنی داشت. کاشانی سکوت کرد.

مبارزه سفارت انگلیس

انگلستان، دشمن نهضت ملی کردن نفت با چنین تصویری، در بخش اصلی برنامه خود، موفق می‌نمود.

سفارت با کمک عواملش، در دو جهت، مبارزه سختی با نهضت آغاز کرده بود. نخست، تجهیز باقیماندهٔ عوامل خود، زیر پوشش دربار، و دیگر گشودن جبههٔ جنگ اقتصادی به قصد جدا کردن مردم از دولت. با توجه به اینکه نهضت در ادامه راه خود بر حمایت مردم فقیر متکی بود، محاصره اقتصادی ایران در دراز مدت به سقوط دولت می‌انجامید.

پس در حالی که آیت‌الله کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، مشار و چند

دیجیتال

تن دیگر از یاران نخستین و تشکیل دهندگان جبهه ملی، آرام آرام به مخالفان مصدق بدل می‌شدند، ارتجاع که با تبعید اشرف و مادر شاه، بسته شدن دفاتر فرزندان رضا شاه، و از دست دادن منابع مالی خود صدمه خورده بود، در آرایشی تازه شکل می‌گرفت.

مصدق با گرفتن وزارت دفاع، شاه بختی، زاهدی، منوچهری (آریانا)، علوی مقدم، حجازی و گرزن، عوامل بلندپایه شاه را در ارتش بازنشسته کرد. اما شاه پس از چند روز آنها را در پست‌های تشریفاتی نشاند و زیر بال و پر گرفت. زاهدی سناتور شد و مصونیت پارلمانی پیدا کرد تا براحتی، جبهه ارتجاع را تقویت کند. آریانا به سمت وابسته نظامی به پاریس فرستاده شد و ... کانون افسران بازنشسته، که به اشارهٔ شاه، فوراً زاهدی را به ریاست خود برگزید، عملاً به کانون توطئه علیه دولت تبدیل شد.

شروع مخالفت

مخالفان داخل نهضت، یاران سابق مصدق، در حالی که تمام توان خود را بر سر دستگیری قوام بکار انداخته بودند، در برابر یارگیریهای دربار سکوت می‌کردند. هنوز ماهی از حوادث سی تیر نگذشته بود که حصارک ـ باغ ییلاقی زاهدی در شمال تهران ـ محل اجتماع افسران بازنشسته شد، آنها در مورد یک طرح براندازی به توافق رسیدند. اعضای سازمان نظامی حزب توده این طرح را کشف کرده، در اختیار مصدق گذاشتند. انعکاس پرسر و صدای این کشف در مطبوعات حزب توده که قصد داشت دوران تازه خود را به رخ مردم بکشد، موقعیت مناسبی در اختیار مطبوعات غرب قرار داد که تا دربارهٔ همکاری مصدق و کمونیستها قلمفرسائی کنند.

در اعترافات دو، سه تن که در ارتباط با طرح کودتا دستگیر شدند آشکار گردید که غیر از عوامل درباری (رشیدیان‌ها، مسعودی‌ها،

دیجیتال

ذوالفقاریها، علم، اقبال و...) رکن دو ارتش و سید ضیاء نیز در توطئه دست داشته‌اند. مصدق به تذکری اکتفا کرد. این مماشات به زاهدی اجازه داد تا با صدور اعلامیه‌یی با عنوان «فقر و دیکتاتوری» از اوضاع بحرانی کشور سود برده، خود را در کانون توطئه‌ها و حرکات مخالف با دولت تثبیت کند. نخستین بار در اینجا نام او در ذهن توطئه‌گران امریکائی و انگلیسی نقش بست. مصدق برای مقابله با همهٔ اینها، تقاضای اختیارات شش ماهه قانونگزاری کرد. هر دو مجلس، با وجود مخالفت‌هایی، به آن رأی دادند و در نه مورد دست او را در قانونگزاری باز گذاشتند.

یک پیروزی در زمینه سیاست خارجی دولت، به مصدق امکان داد که علیرغم توطئه‌های داخلی، مبارزه برای حل مسئله نفت را دنبال کند. درست در لحظاتی که او برای گرفتن فرمان مجدد نخست‌وزیری در دفتر شاه با او چانه می‌زد، خبر پیروزی ایران در دیوان لاهه در سراسر جهان منتشر شد. دیوان با رأی موافق قاضی انگلیسی قبول کرد که شکایت انگلیس از دستور دادگاه خارج شود و خود را صاحب صلاحیت برای رسیدگی به آن شکایت ندانست. به این ترتیب پیروزی بزرگی برای مصدق حاصل شد که در فردای سی تیر، او را بیش از پیش قدرتمند می‌کرد.

نامه مصدق به چرچیل

پانزده روز بعد مصدق در نامه‌یی به دولت چرچیل از او خواست تا بدهی‌های شرکت سابق نفت را به ایران تأدیه کند، و پولهای ایران را که در بانکهای انگلیس بلوکه شده بود، آزاد سازد. او در ضمن، خواستار پرداخت خسارت‌های ناشی از توقف فروش نفت ایران شد. این آغازی بود بر دور تازه مبارزه. در این دور، انگلستان که مبارزه سیاسی و دیپلماتیک را به مصدق ـ که از حمایت ضمنی امریکا برخوردار بود ـ باخته بود، وقت می‌گذراند تا طراحان کودتا علیه دولت مصدق،

دیجیتال

امریکائی‌ها را مجاب و با خود همراه کنند. برای رسیدن به این نقطه، هم دولتی قوی‌تر و مصمم‌تر از دولت ترومن لازم بود، هم رضایت صاحبان شرکتهای بزرگ نفتی امریکا. در روزهای بعد چرچیل به این هر دو، دست یافت.

روزها گذشت و دولت انگلستان پاسخ درخواستهای دولت ایران را نداد، مصدق خود را آماده حمله‌یی کرد که دربار و عوامل سفارت منتظر آن نبودند. دربار چون از تصمیم دولت باخبر شد، کوشید تا با آبستروکسیون از تشکیل جلسه‌یی که مصدق می‌خواست در آن تصمیم دولت را اعلام دارد، جلوگیری کند. مصدق بی‌اعتنا به این کارشکنی، تصمیم دولت را از طریق رادیو به گوش مردم و جهان رساند. روز ۲۴ مهر سفارت انگلیس در ایران تعطیل و کارکنانش با مهلتی یک روزه اخراج شدند. ایران، دیپلماتهای خود را از لندن فرا خواند. این پرشورترین بخش مبارزه بود. مردم مزد جانفشانیهای ۳۰ تیر را گرفتند. میدلتون فوراً وظایف سطح بالای سفارت را به دفتر هندرسون (سفیر امریکا) منتقل کرد، و نقش‌های سطح پائین توطئه و ارتباط با افراد و ادارهٔ جاسوسی خود را در سفارت عراق مستقر ساخت که سفیرش بهاءالدین نوری از سرسپردگان انگلیس در دوران حضور استعماری در بین‌النهرین بود. مردم با شادمانی شاهد بودند که سرانجام مصدق به کاری تند دست زد. انگلیس‌ها از خشم می‌لرزیدند. همزمان با اینها، مصدق با فرستادن اللهیار صالح یکی از چهره‌های اصلی جبهه ملی ـ رهبر حزب ایران ـ به عنوان سفیر ایران به امریکا کوشید تا در آستانه انتخابات ریاست جمهوری امریکا، افکار عمومی مردم آمریکا را به ایران جلب کند. صالح می‌بایست بیشترین تلاشهای خود را در جذب سرمایه‌های امریکا به ایران به کار برد. حسین مکی که در همین روزها در امریکا بود نیز مأموریت

دیجیتال

یافت که در ملاقاتهای غیررسمی خود، نظر افکار عمومی و صاحبان کسب و کار بزرگ را به «خطر کمونیزم در ایران» معطوف کنند. این اقدامات بی‌نتیجه نبود، شرکت‌های امریکائی برای خرید نفت ایران پیشقدم شدند، دولت ترومن هم واکنش سختی نشان نداد. حزب دمکرات امریکا با سیاست‌های تند انگلستان همراه نبود، و از بیم نفوذ کمونیستها در ایران، قصد داشت کماکان با مصدق به توافق برسد. این آخرین روزهای حکومت دمکراتها بود که در مقابل آیزنهاور، ادلای استیونسون، دیپلمات با سابقه را به میدان مبارزه فرستاده بودند.

در این زمان دکتر مصدق می‌کوشید تا با اثرات تبلیغات مسموم انگلیسی‌ها در جهان، مبارزه کند. بهمین خاطر حسین نواب را به وزارت خارجه منصوب کرد، و با استفاده از نیروی جوان این دیپلمات تحرکی به وزارت خارجه مُرده داد. نواب در یک سال گذشته در هلند، کوشش بسیار برای پیروزی ایران در دیوان لاهه بکار برده بود. مصدق علاوه بر این سفیرانی را که معمولاً شاه از میان درباریان برگزیده بود، به تهران احضار کرد، و بجای آنها از دیپلمات‌های باتجربه فرستاد. این نخستین خانه تکانی در وزارتخانه یی بود که براساس سنت همیشه درباریان در آن اکثریت داشتند. حرکت مصدق، صدمه‌یی به نفوذ دربار به حساب می‌آمد.

خانه تکانی

بر این اساس از ابتدای سال ۳۱ به تدریج این سفیران احضار شدند: علی منصور (ایتالیا) نصرالله انتظام (امریکا) محمد ساعد (ترکیه) فضل‌الله نبیل (سوئد) ابوالقاسم فروهر (سویس)، محمود صلاحی (عراق) ابوالحسن ابتهاج (فرانسه) علی سهیلی (انگلستان) علی دشتی (مصر) نوری اسفندیاری (هند) و...

پس از بستن سفارت انگلستان و خانه تکانی وزارت خارجه،

دیجیتال

مصدق یکی دیگر از کانونهای توطئه علیه دولت را هدف گرفت. مجلس سنا کانون ماسونها و درباریان و عوامل انگلیس بود. راهی که مصدق برگزید، ارائه طرحی از سوی نمایندگان طرفدار نهضت ملی کردن نفت بود، برای تقلیل دوره سنا از شش سال به دو سال ـ به اندازه مجلس شورای ملی ـ با تصویب این طرح مجلس سنا، عملاً تعطیل می‌شد. با آشکار شدن آن، دربار به دست و پا افتاد. ولی مهم این بود که آیت‌الله کاشانی با اینکار موافقت نداشت، و نمی‌خواست بعد از چند عقب نشینی در برابر دولت، به او اجازه دهد که با داشتن اختیارات قانونگزاری، یکی از دو مجلس را هم ببندد.

این تضاد عقیده کار خود را کرد. شکاف در صفوف رهبران جبهه ملی، و مصدق و کاشانی از پرده برافتاد. چند روز بعد دکتر بقائی و علی زهری ـ تنها نمایندهٔ پیرو او در مجلس ـ به مناسبت طرح قانون انتخابات، دولت را زیر تازیانه انتقاد گرفتند. دکتر مصدق ایستادگی کرد. نطق او در رادیو که مخالفان داخلی را با دشمنان خارجی مربوط می‌دانست، یکبار دیگر مردم را به نفع او به هیجان آورد.

در این هیاهو، حزب توده که پس از سی تیر دنبال فرصتی می‌گشت تا خودی بنمایاند، میتینگ پرسروصدایی براه انداخت که باز به خونریزی و زد و خورد انجامید. اعضای حزب زحمتکشان از پیش خود را آمادهٔ مقابلهٔ جدی با توده‌ایها کرده بودند. مأموران انتظامی برای جلوگیری از حوادث سخت‌تر که بالمآل شادمانی دشمن را در پی داشت، وارد میدان شدند. همین، موضوع مناسبی در اختیار بقائی قرار داد تا بار دیگر، مخالفت‌های خود را با دولت مصدق، در مجلس فریاد کند. **رأی اعتماد**

فردای آن روز، دولت مصدق از مجلس رأی اعتماد خواست و گرفت. مصدق فوراً تقاضای شش ماه اختیارات ویژهٔ دیگر کرد. این در

دیجیتال

حقیقت اعلام جنگی بود به آیت‌الله کاشانی که قبلاً در نامه‌یی به مصدق او را از چنین کاری برحذر داشته بود.

استعفای ناموفق مکی

با بالا گرفتن اختلافات دو رهبر اصلی نهضت، حسین مکی که از سفر آمریکا برگشته بود و به عنوان وکیل اول تهران جای مناسبی در حوادث طلب می‌کرد، از نمایندگی مجلس استعفا داد و عملاً به صف مخالفان مصدق پیوست. آیت‌الله کاشانی که هنوز ریاست مجلس داشت، در نامه‌یی به مجلسیان از آنها خواست تا لایحه تمدید اختیارات را رد کنند. مصدق مردم را به خیابانها ریخت. بازار بسته شد فریاد «یا مرگ یا مصدق» بار دیگر تمام شهر را فراگرفت. بدنبال این پیروزی او در نامه‌یی مجلس را تهدید کرد که اگر فوراً لایحه اختیارات را تصویب نکند، استعفا داده، انتظام شهرها را به مجلس واگذار می‌کند. مجلس ترسید و با ۵۹ رأی موافق در برابر ۱۸ مخالف لایحه را تصویب کرد. مکی استعفایش را پس گرفت و آیت‌الله کاشانی به دیدار مصدق رفت که در تخت بیماری افتاده بود. این ملاقات نیز، چون همیشه مؤثر بود. مصدق و کاشانی، همواره وقتی بدور از القاآت اطرافیان خود، به گفتگو می‌نشستند، مشکلی وجود نداشت که حل نشده بماند، و این خبر بدی برای انگلستان و مخالفان داخلی دولت و دربار بود، که به بالا گرفتن اختلافات این دو رهبر دل بسته بودند. اما دیگران بیکار نبودند. ابوالقاسم بختیار، با افراد مسلح ایل بختیاری به زد و خورد با مأموران نظامی پرداخته، می‌خواست تا حقوق از دست رفتهٔ ایل خود را (محافظت از تأسیسات نفتی در مقابل سه درصد سهام شرکت نفت که رضاشاه به زور از آنها گرفت) مطرح کند. مقابله با او، فرصتی بود تا دربار همگامی خود را با دولت، به رخ مردم بکشد. تیمور بختیار که در ماجرای آذربایجان خود را به دربار و هیئت حاکمه شنا سانده به سرتیپی رسیده بود، با

دستگیر کردن پسر عمو و سرکوب کردن افراد ایل خود، فرماندهی تیپ کرمانشاه را جایزه گرفت. ابوالقاسم خان بدون پشتوانه خارجی، حرکتی خود انگیخته را رهبری کرده بود. توطئه اصلی دورتر از اینجا در حال شکل‌گیری بود.

مردم امریکا می‌رفتند تا با آرایی که در صندوق‌ها می‌ریختند، سرنوشت دولت مصدق را دیگرگونه کنند. انتخاب ژنرال آیزنهاور فرمانده متفقین در مراحل پایانی جنگ، ژنرال فراماسون و مورد علاقهٔ چرچیل، زمینه را برای به اجرا در آوردن کودتا علیه نهضت مردم ایران، فراهم می‌کرد. این طرح قبلاً از سوی انتلیجنت سرویس به «سیا» پیشنهاد شده بود، اما ترومن و دولتش آمادهٔ اجرای سریع آن نبودند. دستگاه حکومتی این نظام حرفه‌یی را دو برادر اداره می‌کردند که هنوز مشغول کار نشده، برنامه‌شان قابل پیش‌بینی بود. جان فاستر دالس در رأس وزارت خارجه و آلن دالس در ریاست «سیا». این هر دو از مشاوران و مدیران برجسته شرکتهای نفتی امریکائی بودند و حضورشان در اطراف آیزنهاور نشان می‌داد که «نهضت ملی کردن نفت ایران» پس از ۲۰ ماه که از تولدش میگذرد، مسئلهٔ اصلی جهان سرمایه‌داری شده است.

پس از سرنگونی دولت کارگری انگلیس (پائیز ۳۰) و نخست‌وزیری چرچیل، انتخاب آیزنهاور دومین خبر بدی بود که به مصدق می‌رسید.

دالس به محض ورود به کاخ وزارت خارجه امریکا، گزارش مربوط به توافقهای چند شرکت نفتی امریکائی را با دولت ایران که با پافشاری سفارت ایران در ماههای آخر حکومت ترومن، حاصل شده و اللهیار صالح برای فرستادن خبر تصویب آن به تهران، بی‌تابی می‌کرد، به کناری نهاد. او نقشه بهتری داشت. در نخستین ملاقات او با آنتونی ایدن و

دیجیتال

وزیر خارجهٔ فرانسه در پاریس، موضوعی مهمتر از «مسئلهٔ ایران» مطرح نبود. دالس پیشنهادی از پیش آماده را در این اجلاس روی میز گذاشت:

۱ ـ گروهی از شرکت‌های امریکائی و انگلیسی و بین‌المللی مبلغی را به شرکت نفت انگلیس بپردازند، تا کلیهٔ دعاوی خود را با ایران تسویه کند؛ ۲ ـ شرکتهای امریکائی با شرکت ملی نفت ایران شریک شده، برای عملیات استخراج «شرکت نفت ایران و امریکا» را تشکیل دهند؛ ۳ ـ فرآورده‌های نفتی ایران را شرکتهای امریکا و شرکت نفت انگلیس بفروشند...

انگلیس‌ها با رد این پیشنهاد نشان دادند که چنین زیاده‌روی را از سوی امریکائیان، مجاز نمی‌دانند. بدنبال کنفرانس پاریس، لوی هندرسون که تازه‌ترین اطلاعات را از فضای داغ سیاسی تهران داشت، راهی امریکا شد. او رفت تا به ساکنان تازهٔ کاخ سفید بگوید که با بالا گرفتن اختلافات داخلی در تهران، راه مصدق برای هرگونه توافقی بسته شده، فضای پر تب و تاب تهران به او اجازهٔ میانه‌روی نمی‌دهد. او دو ماه بعد، وقتی به تهران برگشت که مأموریت داشت تا زمینه را برای انجام کودتا و براندازی دولت مصدق، آماده کند.

در نخستین ملاقاتها در تهران شاه و مصدق هر دو تغییر روش هندرسون را که ناشی از تغییرات در رهبری واشنگتن بود، دریافتند. شاه امیدوار شد به زاهدی و دیگران امید داد. مصدق موضوع نفت را به کناری نهاد، اساس مذاکرات خود را بر «خطر کمونیزم» گذاشت.

آخرین نحول سال ۱۳۳۱ پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس به دولت ایران بود که هندرسون پس از دادن آن به مصدق، در ملاقاتی از آیت‌الله کاشانی خواست که او نیز برای قبول این پیشنهاد نفوذ خود را

دیجیتال

بکار اندازد.

واشنگتن و لندن از پیش می‌دانستند که این پیشنهادات در تهران رد خواهد شد، اما بحث درباره آن فرصتی برای زمینه چینی کودتا در اختیارشان می‌گذاشت. این فرصت علاوه بر آن که برای تدارک کودتا لازم بود، می‌بایست زمینهٔ اطلاعاتی و تبلیغاتی سقوط مصدق را نیز، با استفاده از رسانه‌های گروهی جهانی، ایجاد کند.

مصدق، علیرغم درخواست هندرسون برای محرمانه ماندن طرح، در پیام نوروزی خود، جزئیات آنرا با ملت درمیان گذاشت، و فرصت این را که با شایعاتی ذهن مردم را خراب کنند، از مخالفان گرفت. همین جا بود که مطبوعات انگلیس و امریکا، نظر سیاستمداران هر دو کشور را تکرار می‌کردند که «مذاکره با دکتر مصدق بی‌فایده است.»

هفتهٔ بعد، آیزنهاور در جلسه شورای امنیت ملی، با تأکید بر خطرناک بودن اوضاع ایران و اینکه «کمونیست‌ها پشت سر مصدق کمین کرده‌اند» از برادران دالس خواست تا طرحی را که کارشناسان نظامی انگلیسی تهیه کرده بودند، به اجراء بگذارند. شمارش معکوس برای کودتا آغاز شد. یکی از اصلی‌ترین نگرانی‌ها این بود که مبادا مصدق و کاشانی پیوندهایشان را تازه کنند، و اختلافات را کنار نهند. یکی از مهم‌ترین توقعات طراحان کودتا، از عوامل ایرانی خود ـ و دربار ـ این بود که امکان پیوند دوباره مصدق و کاشانی را بهر وسیله از بین ببرند.

انتلیجنت سرویس انگلستان از ماهها پس از طرح براندازی مصدق را آماده کرده بود، اما رهبران لندن ـ چه اتلی و چه چرچیل ـ اعتقاد داشتند که با توجه به قرار داشتن ایران در کنار ابر قدرت شوروی، و تسلط مطلق امریکا بر ارتش ایران ـ که مطابق هر محاسبه‌یی می‌بایست جانشین مصدق شود ـ امریکا باید با این طرح موافقت داشته باشد. با انتخاب

دیجیتال

آیزنهاور، مشکلی که وجود داشت، مرتفع شد. دولت دمکراتها که ترومن در رأس آن با صدور فرمان انفجار اتمی در ژاپن، قدرت امریکا را تثبیت کرده بود، منتهای کوشش خود را بکار می‌برد تا در صحنهٔ تازه‌یی ناگزیر به استفاده از زور نشود. همین پرهیز، فرصتی در اختیار مصدق میگذاشت که اشتهای صاحبان شرکتهای نفتی امریکا را تحریک کرده، از آنها به نفع خود در مبارزه با انگلیس بهره‌برداری کند. اینک انگلیس با اثبات اینکه دولت مصدق نمی‌تواند هیچ امتیازی به امریکا بدهد، دولت آیزنهاور را قانع می‌کرد که تنها راه حل، براندازی مصدق است، بهر وسیله.

تبعید اشرف پهلوی

اشرف پهلوی، دشمن زخم خوردهٔ مصدق که با فعالیت‌های خود عملاً در کانون تحریکات علیه دولت قرار گرفته، تبعید شده بود، بلافاصله پس از انتخاب آیزنهاور خود را به امریکا رساند. نخستین حرکت او استخدام شوارتسکف ـ مستشار سابق ژاندارمری ایران ـ بود. و پس از آن مذاکراتی با مقامات مختلف.

در همان روزها، چند تن از برجستگان امور نظامی و امنیتی انگلستان، مأموریت یافتند تا جزئیات طرحی را که آماده شده بود با رهبران تازه کاخ سفید، وزارت خارجه، و پنتاگون در میان گذارند. امریکائی‌ها به علت داشتن ادارهٔ مستشاری در ارتش ایران، امکانات گستردهٔ نظامی و اطلاعاتی دست نخورده داشتند. جلسات بررسی مشترک سرانجام به توافق انجامید. شبهای بسیار، چراغ اتاقی در طبقه سوم پنتاگون روشن بود. در این اتاق «جلسهٔ ایران» به ریاست ژنرال بیدل اسمیت (معاون وزارت خارجه و بعداً رئیس سیا) دکتر ماتیوز، رابرت ریچاردسون وباب مورفی مشاوران سیا، تشکیل می‌شد. برادران دالس نیز گهگاه با شرکت در این جلسات، اهمیت آنرا یادآور می‌شدند. بزودی

دیجیتال

جلسه، کرومیت روزولت ـ نوهٔ رئیس جمهوری اسبق امریکا ـ را به عنوان مجری طرح کودتا برگزید. او در بیمارستان و در حالی که روی تخت جراحی بود به این سمت برگزیده شد.

تنها اختلاف بین انگلیس و امریکا بر سر رهبر ایرانی عملیات و کسی بود که می‌بایست پس از **مصدق** زمام امور را در دست گیرد. نقش شاه تضمین شده بود. کرومیت رورولت، پیش از این و هنگام روی کار آمدن رزم‌آراء، به درخواست دکتر گریدی ـ سفیر سابق امریکا در تهران ـ برای بررسی‌های امنیتی همراه دکتر راجر بلاک ـ مأمور باسابقهٔ سیا در تهران ـ زیر پوشش «جهانگرد» از کره به تهران آمده بود. در آن زمان امریکائی‌ها، روی کار آمدن یک دولت ناسیونالیست مردمی (همچون مصدق) را برای جلوگیری از نفوذ روزافزون توده‌ایها و عوامل کمونیست لازم دانسته بودند. اما این بار هدف چیز دیگری بود. تغییر سیاست حزب توده، امتیازهایی که جانشینان استالین به مصدق می‌دادند، لغو قرارداد شیلات و آغاز گفتگو برای دادن طلاهای ایرانی که می‌توانست کمک بزرگی به بودجهٔ فقیر دولت باشد، غرب را نگران ائتلاف دولت جبهه ملی با توده‌ایها کرده بود. جلسهٔ مشترک به روزولت اختیار تام داد تا از میان فهرست بلند بالای ایرانیان مخالف مصدق که مأموران انگلیسی ارائه داده بودند، عوامل لازم را انتخاب کند.

در آخرین روزهای سال ۳۱ حادثه دیگر نیز لزوم شتاب در اجرای طرح کودتا را یادآور شد. مرگ ناگهانی استالین فرصت مناسبی در اختیار مطبوعات غرب گذاشت تا از نفوذ کمونیستها در ایران بنویسند. غرب می‌کوشید تا در میان عزاداری کمونیست‌های پدرمرده، و سرگردانی کرملین که غرق در رقابت قدرتها بود، تک خال را به زمین بزند. توده‌ایها، تظاهرات گسترده‌یی به مناسبت مرگ استالین برپا داشتند.

دیجیتال

پیش از اینها مصدق با دو سه پیروزی، شاه را مجبور به عقب‌نشینی جدی کرده بود. او در اوایل اسفند، از شاه که شوکت خود را در دسته‌بندی‌های علیه دولت انکار می‌کرد خواست تا صحنه را ترک کند، برای رسیدن به این منظور از ثریا همسر جوان شاه مدد گرفت و قول داد که در غیاب شاه، سلطنت را برای او محفوظ نگهدارد. قرار شد که شاه بی‌سروصدا و به عنوان معالجه راهی اروپا شود. اما اشرف در آنسوی مرزها به غرش درآمده و با فریاد، شاه را از مخاطرات چنین کاری باخبر کرد. ماشین توطئه بکار افتاد. میرسیدمحمد بهبهانی که در همراهی با دربار سابقه‌یی طولانی داشت، سرآسیمه خود را به مراجع قم و آیت‌الله کاشانی رساند و آنها را از خطر صعود کمونیستها در غیاب شاه و تغییر رژیم سلطنتی ـ که به رغم او پشتیبان روحانیت شیعه بود ـ ترساند.

تظاهرات به طرفداری شاه

نهم اسفند ـ روز موعود ـ عوامل دربار و نظامیان عالی‌رتبه با لباسهای مبدل دور کاخ سلطنتی را گرفتند، در لحظاتی که مصدق پاسپورت شاه و همراهانش را در جیب پالتو گذاشته، شادمان وارد کاخ می‌شد، سر راه او را گرفتند. لحظه به لحظه ازدحام بیشتر می‌شد. عوامل دربار می‌رسیدند. شعار «یا مرگ یا شاه» شنیده می‌شد. اتوبوسهای کرایه‌یی دور تا دور کاخ را گرفته بودند. نظامیان تانکها را از سربازخانه‌ها بیرون کشیده بودند. از میان مردم بظاهر عادی که آمده بودند تا مانع خروج شاه از کشور شوند تیمسارانی که مصدق آنها را بازنشسته کرده بود (گیلانشاه فعل‌ترینشان) با لباسهای شخصی دیده می‌شدند، و افرادی چون نورالدین امامی (برادر جمال امامی لیدرفراکسیون دربار در مجلس شانزدهم) در لباس یک گروهبان، پرشورتر از همه عزیز امیر رحیمی سروانی بود که می‌کوشید تا اثر قمهٔ پدرش (علیشاه) بر صورت رضاشاه را، با پشتیبانی از

دیجیتال

پسر او، پاک کند. او خود دسته‌ها آورده «مرده باد مصدق» می‌گفت. با رسیدن بهبهانی و رفتن به داخل کاخ و قرائت نامه کاشانی که سفر شاه را مصلحت نمی‌دید، نزدیک بود نهم اسفند به روز کودتا بدل شود. کسانی، مردم را به کشتن مصدق تحریک می‌کردند. صبح آن روز، هندرسون نیز به دعوت علاء با شاه ملاقات کرده بود. مصدق با زحمت از آن مهلکه رست. او توطئه را با کشاندن نظامیان طرفدار خود به میدان، خنثی کرد.

فردا صبح، بازاریان جانبدار مصدق، بازار را بسته به خیابانها ریختند. توده‌ایها نیز نیروها را بسیج کرده به میدان فرستادند. مصدق، هندرسون را طلبید وبا یادآوری ملاقات آن روز صبح او با علاء او را متهم به دخالت در امور داخلی ایران کرد. **برکناری حسین علاء**

سه روز تعطیل و تظاهرات مردم، که توده‌ایها نیز در آن نقش تعیین کننده داشتند دربار را به شکست واداشت. مصدق خواستار برکناری حسین علا از وزارت دربار شد و به آن رسید. این جواب فعالیت‌های علا در ارتباط با هندرسون و به میدان کشیدن قوام بود. ۲۶ نمایندهٔ طرفدار مصدق در مجلس متحصن شدند. شور و هیجان مردم به دولت امکان داد تا عوامل برپائی توطئهٔ نهم اسفند را شناسائی و تعقیب کند. گروهی دستگیر شدند. کار هیئتی از سوی مجلس با عنوان «هیئت تعیین اختلاف دربار و دولت» که از پیش تعیین شده بود، متوقف ماند. شاه اعلام داشت که «ادارهٔ کلیهٔ امور کشوری و لشکری از حقوق هیئت وزیران» است.

سال پرحادثهٔ ۳۱ دز زمانی پایان گرفت که علاوه بر پیروزیهائی که در صحنهٔ بین‌المللی و در افکار عمومی جهان به دست آمده بود، در داخل کشور نیز شور استقلال خواهی مردم می‌رفت که به برنشیند اوضاع اقتصادی کشور با همهٔ فشارهائی که استعمار انگلستان وارد آورده بود، در وضعیت امیدبخشی قرار داشت. با وجود محاصرهٔ اقتصادی و محروم

شدن خزانهٔ دولت از ذخیرهٔ درصد افزایش یافته، سال ۳۱ نیز افزایشی بیش از ۷ درصد نشان نمی‌داد. حال آن که در سالهای پیش از سقوط دیکتاتوری رضاشاه گاه هزینه زندگی تا ۵۰ درصد در یک سال ترقی کرده بود. از سوی دیگر در حالی که سال ۱۳۲۹ مملکت با ۶/۲۴ میلیارد ریال واردات و ۳/۴۹ میلیارد صادرات ۲/۷۵ میلیارد کسری موازنه داشت. در سال ۳۰ این دو رقم به ۷/۰۱ (واردات) و ۴/۳۲ (صادرات) رسید که موازنه منفی آن ۲/۶۹ میلیارد بود. سال ۳۱ مملکت در مقابل ۵/۰۳ میلیارد واردات دارای ۵/۷۵ میلیارد صادرات شده بود. یعنی برای نخستین بار در تاریخ ۲۰۰ ساله کشور، صادرات آن از واردات فزونی گرفت. امری که بعدها نیز هرگز اتفاق نیفتاد. هرچند این آمار از اقتصادی سالم حکایت داشت، اما به دلیل نامناسب بودن توزیع درآمدها، بیکاری و تورم و گرانی بر تودهٔ فقیر تحمیل می‌شد. گرچه شور خودکفائی و بالا بردن تولیدات صنعتی و کشاورزی بازده‌ها را افزون کرده بود، اما سود آن بالمآل به سرمایه‌داران و مالکان می‌رسید. با اینهمه کارخانه‌های کوچک که با مواد اولیهٔ داخلی کار می‌کردند، تولید خود را گاه چند برابر کرده بودند. مثلاً رشد بی‌سابقه تولیدات کارخانه‌های پشم‌بافی که قبلاً بازار آن دربست در اختیار منسوجات انگلیسی بود. با توسعه کارگاههای صنعتی کوچک (اتاقسازی اتومبیل) و صنایع دستی، در برابر همهٔ اینها تجارت خارجی آسیبی جدید دیده بود که باعث نارضائی بازاریان و بالمآل گرانی کالاهای خارجی می‌شد.

آنچه بیش از گرانی و فقر بر مردم شهرها که در سقوط یا استقرار دولتها نقش تعیین کننده داشتند، گران می‌آمد، ناامنی، اغتشاش، تظاهرات هر روزه، و بلواهای مصنوعی بود. استعمار جهانی در راه از پا درآوردن نهضت مردمی، با عوامل خود هر روز بر این اغتشاشات دامن می‌زد. در

دیجیتال

مقابل توطئه آنان نهضت دارای هیچ تشکیلات منظم سیاسی نبود. دو حزب قوی در صحنه توده و زحمتکشان ـ گرچه موافقت با دولت را فریاد می‌کردند، ولی در عمل بر دردسرها می‌افزودند. این شور استقلال طلبی مردم بود که با اعلامیه‌یی از سوی آیت‌الله کاشانی، یا پیامی از طرف مصدق، به صحنه می‌آمدند و توطئه‌ها را خنثی میکردند. هیچ تشکیلات و سازماندهی منسجم و متمرکزی برای آنها وجود نداشت. مصدق از حزب بازی گریزان بود، و مقام روحانی کاشانی او را برکنار از چنین حرکتی قرار می‌داد. در مقابل دسیسه گران روز بروز منسجم‌تر، با برنامه‌تر و فعال‌تر می‌شدند.

در نوروز ۳۲ آنها که دو رهبر مبارز را در اوج اختلاف می‌دیدند، می‌توانستند بر خود ببالند که ضربت اساسی را بر پیکر نهضت وارد آورده‌اند. این خبری بود که باعث آغاز شمارش معکوس «کودتا» می‌شد، ورنه تا اتحاد و اتفاق کاشانی و مصدق باقی بود، تصور چنین عملی نیز محال می‌نمود. این آسیب‌پذیری را علاوه بر توطئه‌های هر روزهٔ انگلیس و امریکا، جاه طلبی و قدرت‌خواهی کسانی ممکن ساخت که در اطراف این دو رهبر جمع شده بودند. آنها روز به روز بر سوءتفاهمات می‌افزودند، چنان که دشمنی و افترا و لجن‌مالی کار هر روزه روزنامه‌های وابسته به دولت و کاشانی شده بود. نشریات بسوی آینده شورش، پرخاش، چلنگر، نیروی سوم، جبهه آزادی و... با نشریات توده‌یی همصدا شده، به بهانهٔ حمایت از دولت مصدق مقالات تند و موهنی علیه آیت‌الله کاشانی منتشر می‌کردند، از آنسو نبرد ملت و آتش و شاهد و پرچم اسلام و... با نشریات درباری همگام شده به بهانهٔ حمایت از آیت‌الله کاشانی، مصدق را می‌نواختند.

در این فضا، مصدق می‌کوشید مبارزه را با انگلستان پیش ببرد، در

دیجیتال

حالی‌که تشنجات داخلی امکان هر مانوری را از او گرفته بود، نه می‌خواست و نه می‌توانست به امتیازهایی که شوروی و بلوک شرق حاضر به دادن آنها شده بودند، روی خوش نشان دهد. دولت توان و برنامه عملی کردن برنامه‌های انقلابی نیز نداشت. تنها راه باقیمانده ادامهٔ دور گذشته، یعنی دلخوش کردن به تضاد بین امریکا و انگلستان بود. با روی کار آمدن جمهوریخواهان در امریکا دیگر این در هم بسته شد. بن‌بست پدید آمده در کار براه انداختن صنعت نفت، فرصت دلنشینی برای انگلیس شکست خورده بود که ماشین توطئه را بکار اندازد.

در دومین ماه بهار ۳۲ از محیط پرآشوب و پردسیسهٔ سیاست داخلی، انفجاری بیرون زد. سرلشکر افسار طوس رئیس شهربانی منصوب مصدق، که با سوابقی نه چندان خوشایند، دل به نهضت سپرده با دولت همکاری نزدیک داشت، کشته شد. پیدا شدن جسد او، سه روز پس از ناپدید شدنش، نام دربار را به عنوان عامل اصلی بر سر زبانها انداخت. مردم به یادآوردند که در حوادث نهم اسفند، شهربانی در خدمت دولت و ملت بود. دستگیری عاملان جنایت ـ حسین خطیبی و چند تن دیگر ـ نام دکتر بقائی را هم به میان آورد. لطفی وزیر دادگستری لایحه سلب مصونیت از بقائی را به مجلس برد، و این پایان ائتلافی بود که از بقائی و حزب زحمتکشان پرشورترین و مصمم‌ترین مدافع دولت را ساخته بود. مصدق با تهدید بر اینکه در یک سخنرانی عمومی پر ده از دسایس دربار برخواهم داشت. شاه را مجبور به عقب‌نشینی بیشتر کرد. ابوالقاسم امینی ـ برادر علی امینی ـ را به کفایت وزارت دربار گمارد، تا در ظاهر مواظب حرکت شاه و درباریان باشد، و در عین حال، دستور دستگیری سرلشگر زاهدی، رهبر مخالفان را صادر کرد. زاهدی با اطمینانهائی که حسین مکی به او داده بود در مجلس متحصن شد. از آن روز ،گروهی از

نزدیکان واعضای کابینهٔ مصدق در گوش نخست‌وزیر خواندند که زاهدی در مجلس، با آیت‌الله کاشانی علیه دولت همکاری می‌کند.

در این حال، آخرین نامه‌ها بین مصدق و آیزنهاور رد و بدل شد که پیدا بود تنها کوششی برای وقت‌گذرانی است. انگلستان در آخرین پیشنهاد خود غرامت عدم‌النفع ـ جبران از دست رفتن کسب و کار ـ طلب کرده بود. این درخواست چندان بی‌مورد بود که نشریات اروپائی نیز به تمسخر آن مشغول شدند، ولی آیزنهاور از مصدق خواست که آنرا بپذیرد. چون مصدق جواب رد داد، با سرو صدا در رسانه‌های گروهی وابسته به صهیونیسم و کارتل‌های نفتی، اعلام داشتند که «دولت مصدق با سماجت قصد خرابکاری در سیستم اقتصادی غرب را دارد.»

در همین روزها، اقدامات انگلستان در توقیف کشتی‌های حامل نفت ایران ـ که تعدادشان اندک بود ـ شکست خورد. با رأی دیوان لاهه برای شرکت نفت انگلیس راهی جز رجوع به محاکم ایران باقی نمانده بود. مصدق احساس میکرد که رسیدن به پیروزی تنها وقتی ممکن است که او بتواند توطئه‌های داخلی را سرکوب کند. همین اندیشه، او را به پافشاری در انحلال مجلس سنا، گرفتن اختیارات ویژهٔ قانونگزاری و تقدیم لایحهٔ «امنیت اجتماعی» واداشت، که هر کدام در جای خود زیانهایی به‌بار آورد. هنگامی که دکتر صد یقی وزیر کشور مصدق لایحه «امنیت اجتماعی» را به مجلس برد. آیت‌الله کاشانی در نامه‌یی سرگشاده انتقادات خود را مطرح ساخت و ضمن افشای اختلافات خود با دولت زیانهای این لایحه را نیز گوشزد کرد. در این نامه پیشگوئی عجیبی وجود داشت به این مضمون که «زیان بزرگ این کار نسنجیده در آنست که هرگاه قدرتهای خارجی موفق به شکست نهضت شوند، همین قانون را بر فرق ملیّون خواهند کوفت و از آن برای سرکوبی نهضت استفاده خواهند

دیجیتال

کرد[1]».

ملاقات دالس و هندرسون

در همین احوال جان فاستردالس، وزیر خارجه متخصص نفت آیزنهاور راهی خاورمیانه شد. در سفر دور و دراز او مسئله‌یی مهمتر از «ایران» وجود نداشت که با رهبران کشورهای منطقه درباره آن گفتگوها کند. این سفر در حقیقت، زمینه سنجی برای کودتایی بود که می‌بایست سه ماه دیگر صورت پذیرد. ابتدا گفتند او به تهران هم خواهد آمد. سپس این بخش از برنامهٔ سفرش لغو شد. اما هندرسون به دیدار او رفت.

سفر دالس تحولی در اردوی مخالفان دولت به وجود آورد. مجلسیان جرأت ابراز مخالفت یافتند. آنها با تعطیل جلسات، از رسیدگی و تصویب نوایح دولت سرباز زدند. در حالی‌که اختیارات قانونی مصدق رو به پایان بود و او می‌بایست قوانینی را در این مدت به اجرا گذاشته، به تصویب مجلس برساند. جلساتی هم که تشکیل می‌شد، بیشتر برای شنیدن نطق مخالفان و بدگوئی از دولت بود. مصدق باز دست به ضدحمله زد و مخالفان را تهدید به انحلال مجلس کرد. نمایندگان به شاه مراجعه کردند و از او قول گرفتند زیر هیچ فشاری به انحلال مجلس تن ندهد. غافل که دکتر مصدق قصد استفاده از اختیارات شاه را نداشت، و با تصمیمات مجلس مؤسسان مخالف بود. آیت‌الله کاشانی نیز به نمایندگان مجلس اطمینان داد که نخواهد گذاشت دکتر مصدق مجلس را تعطیل کند ـ این خبر را بعداً خود آیت‌الله در نامه‌یی به مصدق تأیید کرد ـ در اینجا مصدق، زیر تأثیر اطرافیان خود ـ از جمله حسین فاطمی که در بازگشت از آلمان به وزارت خارجه منصوب شده بود، و شایگان و دکتر صدیقی ـ

---

۱ ـ در عمل چنین شد پس از کودتا، دولت زاهدی از میان صدها قانون دوره مصدق این یکی را پذیرفت و بهانهٔ فعالیت‌های سرکوبگرانه فرمانداری نظامی قرارداد. پس از آن سازمان امنیت ـ ساواک ـ نیز بر همین پایه تأسیس گردید.

دیجیتال

دست بکاری زد که در حقیقت نقطهٔ پایانی بود بر همکاریهای بین او و کاشانی. موافقان دولت در مجلس، دکتر معظمی را به جای آیت‌الله کاشانی در ریاست مجلس نشاندند. کاشانی در مدت ۱۱ ماهی که این سمت را دارا بود، هیچگاه از آن استفاده نکرد و در صندلی ریاست ننشست ـ تنها یکبار آنهم در زمانی که جلسهٔ علنی تشکیل نبود و به درخواست عکاسان مطبوعات! ـ اما این توهین علنی، به او و اطرافیانش گران آمد.

ده روز بعد وقتی نامه‌های رد و بدل شده بین آیزنهاور و مصدق منتشر گشت، متن نامهٔ آیزنهاور نشان داد که او از جدائی قطعی دو رهبر نهضت خوشحال شده، تعارفات سابق را کنار گذاشته، رسماً از مصدق خواسته است که پرداخت غرامت عدم‌النفع را به انگلستان بپذیرد. او در پایان نامه‌اش در جواب در خواست کمک مصدق ـ نوشته بود «امیدوارم تا فرصت باقی است برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی، کوششهایی در حدود قدرت خود (برای حل مشکل) بعمل آورید». در این موقع کرومیت روزولت پس از سفر به اروپا، و ملاقات با اشرف، عملاً کار را آغاز کرده بود.

نامه‌های رد و بدل شده

مصدق با نامه آیزنهاور دریافت که ماه عسل او با امریکائیان به پایان رسیده، و می‌بایست یا رهبری نهضت را رها کند و یا با سرکوبی کانونهای مخالف با دولت، زمینه را برای پایداری در روزهای سختی که در پیش بود، آماده سازد. راه دوم را برگزید و نخست مستقیماً مجلس را هدف گرفت و تهدید قبلی خود را به عمل نزدیک کرد. بیست و هشت نمایندهٔ وفادار به دولت، استعفا دادند. با استعفای ۷۵ نمایندهٔ دیگر، عملاً مجلس تعطیل شد. اما ۲۵ نماینده باقیمانده ـ که از عوامل انگلیس و از نزدیکان دربار بودند ـ استعفا نداده، از حق مصونیت پارلمانی برخوردار ماندند. پس، در سالگرد سی‌ام تیر، هزاران هزار مردم با

دیجیتال

شعارهای از پیش آماده «انحلال مجلس» را خواستار شدند. مصدق در نطقی بهمین مناسبت به مخالفان اعلام جنگ داد: «در مبارزه‌یی که در پیش گرفته‌ایم دو راه بیشتر نداریم یا انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوایی ابدی است، یا مقاومت و پایداری که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ایران است.»

طرح رفراندوم

تصمیم مصدق به اعلام رفراندوم برای انحلال مجلس، با مخالفت شدید آیت‌الله کاشانی روبرو شد. مصدق می‌خواست به این وسیله، هم مردم را بار دیگر به صحنه بکشد، و محبوبیت دولت را به‌چشم دشمنان خارجی و داخلی خود بنشاند، و هم ضربهیی به دربار وارد کند، و به یاد شاه بیاورد که در یک رفراندوم دیگر خواهد توانست او را از تخت بزیر بکشد. شاه در کوشش عجزآمیز برای مصدق پیغام فرستاد که حاضر است به درخواست او، مجلسین را منحل کند. اما مصدق نپذیرفت و در برابر اصرارهای ابوالقاسم امینی ـ کفیل انتخابی خود در وزارت دربار ـ قبول کرد که نتیجه رفراندوم را برای «توشیح» شاه بفرستد. روز ۱۲ مرداد مردم هزار هزار به صندوقهای رأی رفتند، و به ندای مصدق پاسخ مثبت دادند.

با اعلام نتیجهٔ انتخابات، آیزنهاور گروه سرپرستی توطئه را به کاخ سفید فراخواند و دستور داد که عملیات هر چه زودتر آغاز شود. او قبلاً از برادران دالس خواسته بود که تا سه ماه دیگر مصدق را بهر ترتیب از قدرت بزیر بکشند.

در اینجا به آیزنهاور گزارش داده شد که آخرین مشکل طرح مشترک امریکا و انگلیس نیز از میان برداشته شده، انگلیسیان زاهدی را به جانشینی مصدق پذیرفته‌اند. تا پیش از این، انگلستان که از سوابق زاهدی چندان دلخوش نبود، فشار می‌آورد تا شخص دیگری از میان نظامیان عالی رتبهٔ ایران، رهبری ظاهری کودتا را در دست گیرد، امیراحمدی،

دیجیتال

باتمانقلیچ، علوی مقدم، گیلانشاه کسانی بودند که انگلیس پیشنهاد می‌کرد. امریکا بر زاهدی پافشرد. وارن ـ رئیس اصل چهار در تهران ـ و هندرسون او را پیشنهاد کرده بودند، خودش نیز در چند ماه، با فعالیت‌هایی خود را در رأس مخالفان دولت مصدق قرار داده بود. پس اعتبار ویژهٔ عملیات ـ ده میلیون دلار ـ تصویب شد که تأمین نیمی از آن را شرکت نفت انگلیس به عهده گرفت.

شورای عالی امنیتی کاخ سفید، مبارزهٔ تبلیغاتی را برای آماده کردن افکار عمومی امریکا و اروپا برای شنیدن خبر کودتا از پیش آغاز کرد ه بود. مطبوعات امریکا و اروپا پر شده بود از تفسیرهایی که در یک کلام خلاصه می‌شد «ایران به دام کمونیزم افتاد». آیزنهاور خود، فردای رفراندوم مصدق در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت «امروز در روزنامه‌ها خواندم که دکتر مصدق سرانجام توانست خود را از زیر بار انتقادات مجلس خلاص کند... البته او برای رسیدن به این مقصود از کمونیستها کمک گرفت. د بر یا زود باید کمونیزم را در آسیا محدود کرد و ما مصمم به اینکار هستیم». فردای آن روز «نیوزویک» در گزارشی که از تأئید یکپارچه اعضای حزب توده،مصدق، در رفراندوم خبر می‌داد نوشت «حزب توده به تدریج موقعیت خاصی در ایران پیدا میکند.»

ترجمه نوشته‌ها و تفسیرهای یکدست مطبوعات امریکا و انگلیس، به اشارهٔ دربار، در روزنامه‌های مخالف دولت و هم در اطلاعات و شاهد (نشر به دکتر بقائی) منتشر می‌شد. در اینحال کرومیت روزولت با نام مستعار و اختیارات و اعتبارات گسترده از مرز زمینی گذشته، در تهران مشغول فعالیت بود. مرکز فعالیت او در خانهٔ یکی از اعضای سفارت امریکا در دربند تهران قرار داشت، گزارش فعالیت‌های روزانه او، توسط

دیجیتال

آلن دالس، به آیزنهاور می‌رسید. از جمله مذاکرات شبانه او با شاه که در اتومبیلی در پشت کاخ سعدآباد، بدور از چشم مأموران گارد و کسانی که احتمال می‌رفت از طرفداران مصدق باشند صورت گرفت. شاه در این مذاکرات که با وحشت بسیار در آن شرکت کرده بود، از روزولت درخواست کرد که اجازه دهد در موقع وقوع کودتا، او و همسرش در بیرون از تهران باشند. وحشت از عملیات مسلحانه او را به ضعف و زبونی کشانده بود.

توطئه در تپه‌های حصارک

اما در تپه‌های حصارک در شمال شرقی تهران چنین مشکلی وجود نداشت. سرلشکر زاهدی که با وساطت مکی و دکتر معظمی ـ رئیس تازه مجلس ـ از تحصن بدر آمده بود، در باغ خود با خوشروئی روزولت را پذیرفت. پسرش، اردشیر که سالها بود در مقام مترجم ویلیام وارن در اداره کمکهای اقتصادی امریکا (بعداً اصل چهار) با امریکائیان سروکار داشت، همین سمت را درمذاکرات پدرش باکرومیت روزولت به عهده گرفته بود. آنها، شبها با اتومبیل‌هایی که کارت عبور مجاز فرمانداری نظامی را داشتند، آزادانه از اینسو به آنسوی شهر می‌رفتند. روزها را روزولت به آب‌تنی در استخر و باده‌پیمائی با دوستان ایرانی می‌گذراند، یکی دو روزی نیز، بعدازظهر پای منقل «محمدعلی خان مسعودی» نشسته، حتی دوبار تریاکی نیز از دست مسعودی کشیده بود. او توسط زاهدی (و باند نظامیش) باگیلانشاه، رشیدیان‌ها، مسعودی‌ها، علم و دیگر درباریان در تهران مرتبط بود. ستاد دیگر کودتا ـ در ژنو ـ با حضور اشرف و کلانتر امریکائی شوراتسکف، بخش دیگری را پیش می‌برد. بزودی شوراتسکف، علنی و از طریق مرز هوایی وارد تهران شد، تا به دیدار دوستانی که طی ۵ سال سرپرستی ژاندامری ایران، پیدا کرده بود، نایل آید. عملیات او با روزولت هماهنگ شده بود.

دیجیتال



دیجیتال

این هر دو، و چهار دستیارشان در آخرین روزهای تابستان ۳۲، در رستوران «لاک» در کنار دریاچه «لمان»، شبی را میهمان اشرف بودند که دو زن زیبای ایرانی - یکی از آنها نوه ظل‌السلطان - را نیز همراه آورده بود. در آن شب، دور از چشم روزنامه‌نگاران فضول یک سرهنگ انگلیسی با همسرش (نمایندهٔ انتلجنت سرویس)، هندرسون سفیر امریکا در ایران، و از همه مهمتر آلن دالس (رئیس سیا) با شادمانی بسیار، مست از شراب و موزیک ملایم، روزهای خوش آینده را آرزو کردند. پس از این دیدار، روزولت و شوراتسکف و دستیارانشان، جدا از هم، و از راههای مختلف راهی تهران شدند. دالس به واشنگتن رفت، اشرف به پاریس، هندرسون به لندن، اما در سومین روز مرداد، اشرف این زن ماجراجو ناگهان به حرکت عجیب و خطرناکی دست زد. مأموران فرودگاه صبح آن روز به مصدق خبر دادند که وی با نام «اشرف شفیق» وارد تهران شده، یکراست به کاخ سعدآباد رفته است. **همسر کیانوری**

تا مصدق خود را به شاه برساند، مطبوعات موافق و مخالف این خبر را منتشر کردند. اعتراض و تهدید شدید مصدق، دربار را مجبور به صدور اعلامیه‌یی کرد که نشان می‌داد خواهر توامان شاه بدون اجازه و موافقت شاه به ایران آمده است. سه روز برای آن زن ماجراجو کافی بود تا هم گزارش عملیات را به شاه بدهد، هم زاهدی و روزولت را ملاقات کند. ششم مرداد رفت. روز بعد شوارتسکف هم وارد شد. او با خود ۲۰۰ هزار دلار نقد آورده بود. یک هفته در تهران بود و پس از افشای سفر او درمطبوعات، ستاد عملیات خود را به کراچی منتقل کرد.

در تمام این روزها، حزب توده و سازمان مجهز نظامیش مشغول کار بودند. آنها نیروهای خود را در حالت آماده‌باش نگهداشته، در جلسات مخفی رهبری، طرح روزهای بعد را می‌ریختند. از سوی دیگر

دیجیتال

ارتباط آنها با مصدق ـ از طریق مریم فیروز همسر کیانوری و دختردایی مصدق ـ ممکن شده بود. توده‌ایها هرچه پافشاری می‌کردند سفارت شوروی به آنها اجازهٔ عملیات بزرگ‌تر را نمی‌داد. کرملین هنوز درگیر مسایل ناشی از مرگ ناگهانی استالین بود. در داخل رهبری حزب توده گروهی به سرکردگی کیانوری و روزبه معتقد بودند که علیرغم بی‌میلی سفارت شوروی، حزب باید سازمان نظامی خود را در روزهایی که کاملاً قابل پیش‌بینی بود، وارد عمل کند. در مقابل آنها اکثریتی به رهبری دکتر یزدی سیاست مماشات را توصیه می‌کردند. بهرحال حزب توده، با استفاده از آزادیهائی که مصدق آگاهانه و به قصد ترساندن امریکا، به آنها داده بود، با جلسات آرام و مقالات کوبنده و مستدل و افشاگریهای مدام، دوره تازه حیات خود را در ارتباط با دولت مصدق می‌گذراند.

از جمله خواستهای پرسروصدای حزب توده از دولت مصدق انحلال فوری مجلس (بر اساس نتیجهٔ رفراندوم) و اعلام انتخابات تازه، و برخورد قاطع با توطئه‌های دربار بود. برای چنین تصمیم گیریهائی در دولت مصدق، یکپارچگی وجود نداشت. در حالی که دکتر فاطمی و چند تن دیگر موافق تندروی بودند، اکثریت دولت بنا به خصلت میانه روانهٔ خود، مصدق را از هر نوع عملی علیه شاه بازمی‌داشتند. مصدق خود نیز باگروه دوم همدل بود.

بیست و سوم مرداد روزی بود که می‌بایست بر اساس برنامهٔ تنظیم شده از سوی کرومیت روزولت، ارتش دست به کودتا بزند. سازمان نظامی حزب توده از نقل و انتقالات و دستورات محرمانه باخبر شد. توده‌ایها روز پیش با افشای این توطئه درنشریات خود، و فرستادن گزارش جامع آن برای مصدق، عملاً کودتا را خنثی کردند. رهبران حزب به اعضای خود آماده‌باش داده از مصدق پنهانی خواستند تا دست به

دیجیتال

ضدکودتا بزند. مصدق بی‌اعتنا به همهٔ این حوادث نتیجهٔ رفراندوم را به دربار برد و از شاه خواست که بر آن صحه بگذارد. در حالی‌که آیت‌الله کاشانی به شدت در مقابل انحلال مجلس به مخالفت ایستاده بود، شاه به خود اجازه می‌داد که از امضای آن سرباز بزند. او از مصدق مهلت گرفت. کودتاچیان با افشای رازشان ضربه سختی خوردند، اما بزودی دانستند که دولت کاری جدی علیه آنها صورت نمی‌دهد. پس در حالی که با فرستادن بالن سفیدی به آسمان تهران، دیگران را از به تعویق افتادن طرح باخبر می‌کردند، اجرای آن را به سه روز بعد موکول کردند. تاریخ جدید نیز توسط سازمان نظامی حزب توده به اطلاع مصدق رسید. این بار سرلشکرریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق مأمور شد تا به نیروهای طرفدار دولت، آماده‌باش بدهد. کودتاچیان نیمه شب ۲۵ مرداد حمله را آغاز کردند حسین فاطمی و مهندس حق‌شناس وزیران کابینه و زیرک‌زاده نمایندهٔ جبهه ملی در مجلس دستگیر شدند. تلفن‌های ستاد ارتش قطع شد و مرکز تلفنخانه بازار راکودتاچیان اشغال کردند.

در همان شب تلفن مستقیمی که مصدق به دختردائیش داده بود صدا کرد، از آنسوی سیم کیانوری ماجرا و محل زندانی کردن افراد دستگیر شده و جزئیات حوادث را به مصدق خبر داد. از جمله آن که چند کامیون برای دستگیری نخست‌وزیر و جیپی برای دستگیری رئیس ستاد ارتش در راهند. آماده باش فوری کار خود راه کرد. سرگرد نصیری که مأمور ابلاغ فرمان عزل مصدق شده بود، توسط سرهنگ ممتاز، افسر محافظ خانهٔ مصدق و معاونانش ـ سرگرد موسی مهران و سرگرد ایرج داورپناه ـ دستگیر شد. افسران ستاد ارتش نیز سرگرد شقاقی را بازداشت کردند. ستاد ضدکودتا به سرعت دست بکار شد، تا صبح بیشتر عوامل اصلی کودتا شناسائی، و عده‌یی از آنها دستگیر شده بودند. خبر شکست

دیجیتال

کودتا چند لحظه بعد به روزولت داده شد. روزولت در تلگرامی رمزی که همانموقع برای دالس فرستاد، فاش کرد که اطلاعات مأموران انگلیسی بر آنها پیشی داشته است. انگلیس‌ها پیش از این، با توجه به وجود سازمان نظامی حزب توده در سطوح مختلف ارتش، از روزولت خواسته بودند که کودتا را با ارتش شروع نکند. اینک روزولت درمی‌یافت که می‌بایست نقشهٔ انگلیسی‌ها را به اجرا گذارد. زمـان زیادی باقی نمانده بود.

شاه که روز ۲۴ مرداد با همسرش به کلاردشت رفته بود تا براساس قرار قبلی موقع عملیات در تهران نباشد، وقتی از شکست کودتا باخبر شد که افسران وفادار مصدق افراد گارد شاهنشاهی را دستگیر کرده، مشغول مهر و موم کاخها بودند. ارنست پرون دوست سویسی و پرنفوذ شاه به دام افتاده بود. سرگرد هادی کسرایی معاون گارد اشاهنشاهی در اتاق کارش در دربار دستگیر شد، همانموقع او با تلفن مشغول دادن گزارش امور به شاه در کاخ کلاردشت بود. مأموران به اسناد محرمانه دفتر مخصوص شاه راه یافتند. نامه‌هایی که همان روزها بین شاه و اشرف رد و بدل شده بود و بسیاری نامه‌های خصوصی ـ به دست آمد. همه اینها براساس دستور قبلی برای نخست‌وزیر برده شد. تا ظهر، آب‌ها از آسیاب افتاد. ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار را که دستگیر شـده بـود، در نـامه‌یی التـماس‌آمیز، بدترین ناسزاها را به شاه گفت و از مصدق طلب بخشش کـرد. تـندتر و افشاگرانه‌تر از آن، سخنانی بود کـه بـازجـویان سـتاد ارتش، از سـرگرد نصیری شنیدند. او از بیم اعدام، شنیع‌ترین اعمال را به شاه نسبت می‌داد. اما سرگرد عباس شقاقی در اتاقی دیگر بر سر او نهیب زده، با لهجه غلیظ آذربایجانی خود از نصیری می‌خواست که مردانه رفتار کند بازجوئی که به دستور ریاحی، از روز ۲۶ مرداد می‌بایست کار تهیه پروندهٔ این دو را برای طرح در دادگاه نظامی، آماده کند، سروان مهدی رحیمی بود که تمام

دیجیتال

آن روز را به ثبت اعترافات نصیری و ناسزاهای او به شاه مشغول شد. نوبت به شقاقی نرسید.[۱]

شاه در کلاردشت

شاه در کلاردشت در انتظار آن بود که خبر بیشتری از تهران، ستاد فرماندهی کودتا، یا از سوی خواهرش اشرف دریافت دارد که شنید روستائیان و مردم کلاردشت با بیل و کلنگ به سوی محل اقامت او حمله آورده‌اند. مرگ را در نزدیکی دید و پا بفرار گذاشت. سرگرد خاتم خلبان مخصوصش هواپیما را آماده کرده بود. ابوالفتح اتابای میرآخور سلطنتی چمدانها را در آن انداخت. در حالی که یک افسر گارد و یکی از پسرعموهای ثریا مشغول گفتگو با مردم بودند تا به شاه امکان فرار بدهند، خاتم با زیرکی هواپیما را از زمین کند. ثریا از وحشت لنگه کفشش را در زمین جاگذاشته بود!

فرار شاه را، مردم آماده و به هیجان آمده که خبر شکست کودتای نظامی را شنیده بودند، با شادمانی جشن گرفتند. به هدایت گروههای منسجم حزب توده، مردم مجسمه‌های شاه را پائین کشیدند. خیابانها پر شد از فریاد «مرده باد شاه». تمام خبرگزاریهای عالم این خبر را به جهان مخابره کردند. نفس جهان سرمایه‌داری ـ نه به علت اهمیت شاه که به جهت ارزش منابع نفتی ایران ـ گرفت. بورسها از حرکت ایستاد. معاملات راکد شد. جلسات امنیتی و نظامی در لندن، واشنگتن و مسکو برای بررسی عواقب این حادثه، تشکیل گردید. هیجان مردم ایران چنان به سرعت در همه جای جهان پخش شد که در عراق، مظفر اعلم سفیر ایران

---

۱ - شقاقی که در آن لحظات خطر به شاه وفادار مانده بود، بیست سال بعد در حالی که مورد بی‌مهری او واقع شده بود پس از شنیدن اخطار شاه که نصیری مأمور ابلاغ آن بود؛ از درد و پشیمانی با گلوله‌یی خودکشی کرد. نصیری که به عنوان حق‌السکوت همواره رحیمی را در پست‌های بعد از خود نگهمیداشت، ارتشبد و رئیس ساواک شد. این دو با هم از نخستین روزهای پس از ۲۲ بهمن ۵۷ تیرباران شدند.

دیجیتال

حاضر نشد در فرودگاه به استقبال شاه فراری برود. تنها رئیس تشریفات دربار عراق به فرودگاه رفت. هواپیما در فرودگاه بغداد سوخت گرفت و رفت. در رم نیز نظام السلطان خواجه نوری سفیر ایران به فرودگاه نرفت، سهل است که حاضر نشد رولزرویس شخصی شاه را دراختیار او بگذارد، مهندس صادق (پسر مستشارالدوله) و مراد اریه سرمایه‌دار بهائی به‌داد او رسیدند. شاه بسرعت تبدیل به آواره‌یی شد که تاج و تخت ازدست داده بود. اما فرار او، در تهران، شکل دیگری داشت و نتیجهٔ دیگری از آن حاصل میشد. این حادثه اگر ماههای پیش رخ می‌داد که در صفوف نهضت اختلافاتی چنان رخ نداده بود، بهترین خبر برای مردم و رهبران نهضت بود، اما دراین حالت به وحشت‌ها افزود. مصدق و کاشانی هیچکدام با فرار شاه و با عزل او موافق نبودند. بهترین موقع برای تجدید وحدت پیشین بود. اما دراین میانه کسانی بودند که با شدت از آشتی کاشانی و مصدق جلوگیری می‌کردند. آنچه دوروز بعد، اوضاع را یکباره دیگرگون کرد، نه عظمت طرح توطئه و وسعت تدارکات کودتاگران، بلکه اثرات مستقیم و غیرمستقیم اختلافاتی بود که از یک سال پیش بین کاشانی و مصدق ـ و دیگر گردانندگان نهضت ـ رخ داده بود. فرار شاه، وحشتی بی‌مورد در دل همه دست‌اندرکاران انداخت که آنها را از شرکت در شادمانی مردم و هیجانهای آنها بازمی‌داشت.

مصدق وحشت‌زده، نامه‌ها و عکس‌ها و مدارکی را که از دفتر مخصوص شاه و دربار به دست آمده بود، در گاوصندوق خود پنهان کرد. او در جلسهٔ فوری هیئت‌دولت، با تندی از دکتر فاطمی خواست که به‌جای پیشنهاد اعلام تغییر رژیم، در اندیشهٔ آن باشد که ازطریق دیپلماتیک و مصاحبه با خبرنگاران خارجی، هرنوع خبری دربارهٔ ائتلاف دولت با توده‌ایها را انکار کند. در همین جلسه مصدق دستور داد

دیجیتال

که هیئت دولت متن تلگرامی را تهیه کند که می‌بایست روز بعد برای شاه فرستاده میشد. نخست‌وزیر قصد داشت دراین تلگرام از شاه سئوال کند که مایل به بازگشت است، یا ترتیب دیگری را پیشنهاد می‌کند. مردمی که با هیجان و شادمانی فرار شاه را جشن گرفته بودند اگر نبودند، مصدق خود دست به اینکار می‌زد. هیجانها و احساسات عمومی علیه شاه، عصر آن روز دکتر فاطمی را که برای سخنرانی به بالکنی مشرف بر میدان بهارستان رفته بود، تشویق کرد تا به جملهٔ «مرغ ا ز قفس پرید. این ننگ از رخ ملت ایران پاک شد» از دستور مصدق تخلف کند.

در اردوی آیت‌الله کاشانی نیز وضع، مشابه خانه مصدق بود. چند نفری ارتباط حزب توده با مصدق، تمایل مصدق به ایجاد یک دیکتاتوری نوع غربی و متمایل به امریکا، کوشش برای فروختن ایران به امریکا و... را موضوع‌های مناسبی برای ایجاد دلنگرانی در آیت‌الله یافته بودند. نطق فاطمی مؤید نگرانی آنها بود. مسلمانان یکبار کوشیده بودند حسین فاطمی را بکشند. هنوز گلولهٔ عبدخدائی در کنار قفسهٔ سینه فاطمی بود. فدائیان اسلام از تصور حکومت نوع غربی که فردی از خانوادهٔ مصباح فاطمی و درس خواندهٔ پاریس در رأس آن باشد، احساس خطر می‌کردند.

دلنگرانیهای کاشانی

دلنگرانیهای مصدق و کاشانی وقتی بیشتر شد که باخبر شدند که شهرهای بزرگ کشور دردست عوامل حزب توده است. مردم به تشویق آنها هرکاری می‌کنند. دیگر کسی، و ازجمله افراد حزب دکتر بقائی، توان مقابله با توده‌ایها را نداشت. عصر در روزنامه‌های حزب توده کار رژیم تا آنجا تمام شده تلقی شد که حزب وعده داد فردا نامزد خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری معرفی خواهد کرد. روز بعد مردمی از طرفداران مصدق، «علی‌اکبر دهخدا» و گروهی از توده‌ایها یحیی خدابنده را نامزد

دیجیتال

ریاست جمهوری کردند!

ملاقات هندرسون با مصدق و کاشانی

خبرنگاران خارجی و دیپلمات‌های مقیم تهران، که از مصدق، سئوالاتی دربارهٔ حکومت می‌کردند، پاسخ‌های یکسان دریافت می‌داشتند «آقای نخست‌وزیر در جلسهٔ هیأت دولت تشریف دارند، هرنوع تصمیمی در اطلاعیه دولت منعکس خواهد شد». آنها سخنان دکتر فاطمی هیجان‌زده را به سراسر جهان مخابره کردند «جنایات پهلوی روی دربار فاروق را سیاه کرد. خائن همیشه خائف است. کودتای اجنبی نقش برآب شد. شاه به اولین سفارت انگلیس (یعنی عراق) پناهنده شد. شکر خدا که آخرین پایگاه سی‌ساله انگلیس، یعنی دربار پهلوی منهدم شد...» روزنامه‌های پرتیراژ اروپا تیتر زدند «رژیم سلطنتی در ایران سقوط کرد». در میان هیجان ملت، دعوت از «شورای سلطنت» که از سوی مصدق برای نشان دادن بی‌میلی دولت به تغییر رژیم، صورت گرفت، انعکاسی نیافت. نخستین مسافری که پس از فرار شاه وارد ایران شد، لوی هندرسون بود که فوراً به دیدار مصدق و آیت‌الله کاشانی رفت. در خانهٔ مصدق، نخست‌وزیر پیر و بیمار که دراثر بیخوابی‌های دوسه روزه کاملاً ضعیف شده بود، برخلاف تمام این دو سال که بدرفتاریها، حیله‌گریها و تذبذب امریکائیان را تحمل کرده بود، به خشم آمده و به زبان فرانسه ـ که هندرسون هم در آن متبحر بود ـ از توطئه‌های ناجوانمردانه سفارت امریکا گفت و در پایان تهدید کرد که همان‌روز در سفارت را خواهد بست. مصدق، هندرسون را عملاً از خانه‌اش بیرون کرد. او از همان‌جا به خانهٔ کاشانی رفت و دو ساعت بعد به مخفیگاه کرومیت روزولت. سفیر خشمگین که پیام تهدیدآمیز آیزنهاور را به مصدق ابلاغ کرده بود، در آن دو دیدار دانست که رهبران نهضت، نسبت به یکدیگر دچار آنچنان سوءتفاهمی هستند که احتمال آشتی بینشان ضعیف است. کاخ سفید پس

دیجیتال

از دریافت گزارش هندرسون از روزولت خواست که فوراً دست بکار شود و پیش از آنکه کسانی ترتیب ملاقات و آشتی کاشانی و مصدق را بدهند. با توجه به آن که مردم از فرار شاه هیجان زده‌اند و نیروهای دو کانون رهبری نهضت صرف خنثی کردن توطئه‌هایی میشود که بهم نسبت میدهند، کار را یکسره کند. هنوز یک روز از فرار شاه نگذشته، ماشین توطئه که با شکست کودتا ازکار افتاده بود، با سرعت و شدت بیشتری آغاز بکار کرد. این‌بار، بجای ارتش می‌بایست از «مردم» استفاده شود. گروههایی در تهران بسیج شده بودند. دلارهای شوارتسکف و پولهای نقدی که به دستور اشرف دو سه سرمایه‌دار دراختیار کرومیت روزولت، گذاشته بودند، بسرعت تقسیم شد. کانونهای توطئه در خانه‌های افراد درباری و نظامیان بلندپایه که یک روز از فعالیت بازمانده بودند، بار دیگر به کار افتادند. زاهدی با کمک امریکائیان چند کپی از فرمان نخست‌وزیری خود، و فرمان عزل مصدق برداشت و با پیک‌های مطمئن به شهرهایی فرستاد که فرمانده نشامی‌شان، قبلاً با او هماهنگ شده بودند.

دو روز پس از فرار شاه، مردم هنوز در خیابانها بودند و دولت از بیم کودتائی کمونیستی سعی در آرام کردن آنها داشت. دانشجویان و اعضای حزب توده شعار می‌دادند «پیروز باد ملت. بر شاه ننگ و لعنت» اطلاعیه رهبران حزب توده که در همین روز منتشر شد، ضمن اعلام حمایت از دولت مصدق، از ملت می‌خواست تا هشیاری خود را حفظ کرده به شعارهای سازشکارانه‌یی که قصدش حفظ سلطنت ـ گیرم بدون محمد رضا شاه است ـ اعتناد نکنند. شعار پایان اطلاعیه این بود: «برچیده باد سلطنت. زنده باد جمهوری دمکراتیک». این اطلاعیه بهترین وسیله دردست موافقان شاه بود، تا به مخالفان دولت نزدیک شوند. آنها بسرعت خود را به آیت‌الله کاشانی، بقائی، مکی، حائری‌زاده و...

دیجیتال

رسانده، با ارائه این اطلاعیه تأکید میکردند که سرنگونی سلطنت یعنی تشکیل یک جمهوری کمونیستی. سیاست تازه حزب توده که در آن تمام اقدامات مصدق تحسین و تأیید میشد، بیشترین ضربه را به دولت مصدق در این روزها زد. روزنامه‌های دست راستی متمایل به دربار از پیش زمینهٔ آماده‌یی برای ایجاد وحشت در مردم آماده کرده بودند. حزب توده بی‌آن که با مصدق موافقتی داشته باشد، و بی آن که بتواند نیروی خود را به نفع دولت وارد عمل کند، با بزرگنمایی همکاری خود با دولت، به زبان مصدق عمل میکرد. هر لحظه مخالفان مصدق، به موافقان شاه نزدیکتر میشدند. در همین زمان، عوامل دربار با استخدام گروهی از میدانداران بنام چاقوکشان حرفهیی، جاهلان ماجراجو، مالکان اطراف تهران و... آماده آن میشدند که فردا، به ترتیبی دیگر، وارد عمل شوند. براساس طرح تازه روزولت که به سرعت توسط جمال امامی، اسدالله و سیف‌الله رشیدیان، عباسی، محمدعلی و جواد مسعودی، میراشرافی، اسدالله علم، حسن عرب، بیوک صابر و افرادی از این دست، به اجرا نزدیک میشد، نخست می‌بایست چندنفری از رجاله‌ها و چاقوکشان و «لمپن»ها به خیابانها درآیند و صحنه را پرآشوب کنند. آنگاه ارتش که جز بخشی از فرماندهی آن وفادار به دولت نبودند، با شدت وارد عمل شود.

زاهدی به نزدیک سفارت امریکا منتقل شد. سرمایه‌داران و بازاریان که با آشکارشدن خصومت بین مصدق و آیت‌الله کاشانی مجبور به حمایت از دولت نبودند، بسرعت جذب عوامل دربار میشدند. تا غروب روز ۲۷ مرداد، حزب توده از توطئه‌یی که درحال شکل‌گیری بود، خبری نداشت. اما با پخش خبر در جنوب شهر، ماجرا به گوش آیت‌الله کاشانی رسید. کم نبودند کسانی که به مقتضای موقع خود را به کاشانی نزدیک کرده، در این زمان می‌کوشیدند تا خبر توطئه به گوش او

دیجیتال

نرسد، و کم نبودند کسانی از اطرافیان مصدق که به او تفهیم میکردند که توطئه‌یی از سوی یاران کاشانی علیه دولت درکار است. سید محمود طالقانی، روحانی نسبتاً جوانی که در طول روزهای نهضت چندبار کوشیده بود تا با کمک حاج سید جوادی روحانی قزوین و از مدافعان نهضت، بین کاشانی و مصدق پیامهایی رد و بدل کند، بلکه خصومت‌ها پایان یابد، روز مشکلی راگذراند. چراکه در هیچ‌سو، گوش شنوایی برای حرفهای او پیدا نمیشد. در این هنگامه، نامه‌یی از آیت‌الله کاشانی توسط علی سلامی به خانهٔ مصدق رسید. نامه‌یی نسبتاً مفصل و اساسی بود. کاشانی یکبار دیگر می‌کوشید تا از بالای سرِ اطرافیان خود و دور و بریهای مصدق، صدای خود را به گوش او برساند. کاشانی دراین نامه که بعدها منتشر شد تمام پرده‌ها را بالا زده، فرصتی ایجاد کرده بود که مصدق می‌توانست با یک حرکت حساب شده ـ همچون رفتن به خانهٔ کاشانی ـ کودتا را خنثی کند. او در ابتدای نامه ضمن گلایه از آن که دولت به هیچکدام از نصایح او توجهی نکرده، نوشته بود «... مرا لکه حیض کردید، خانه‌ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس راکه ترس داشتید شما را ببرد، بستید». آنگاه به مسئلهٔ اصلی ـ نفت ـ که در آن هیاهو گم شده بود، پرداخته بود که «همانطور که در آخرین ملاقات در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسون هم گوشزد کردم که امریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به‌دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد». درست همین بخش از نامه بود که فریاد مصدق را بلند می‌کرد و به مخالفان کاشانی که دور و بر او فراوان بودند، امکان میداد که بگویند کاشانی با خارجی‌ها ساخته و قصد لکه‌دار کردن نهضت را دارد. وگرنه، آنچه مصدق را به بن‌بست رسانده و امریکا را واداشته بود تا در تدارک

دیجیتال

کودتا باشد، عدم انعطاف مصدق بود. او هر راه حلی را که در آن چیزی بود که گمان می‌رفت امریکا را به جای انگلیس بنشاند، رد میکرد. همین ایستادگی کار را به اینجا رسانده بود.

در بخش دیگری از آن نامه، کاشانی مصدق را متهم کرده بود که در پنهان دل با کودتاگران دارد، و در یک سی‌تیر دیگر، به خانه خواهد خزید و صحنه را ترک خواهد گفت تا جنت مکان بماند. با اینهمه در پایان نامه راهی هم باز گذاشته شده بود «اگر براستی دراین فکر اشتباه میکنم با اظهار تمایل شما سید مصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم»[1]. واکنش مصدق به نامه آیت‌الله کاشانی همان بود که کودتاگران می‌خواستند. نه کوششی برای رد اتهامات، نه اقدامی برای التیام روابط: «اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم. والسلام».

خطری از کنار سر کودتاچیان گذشته بود، چرا که در نامهٔ آیت‌الله، دقیقاً حادثه‌یی که در شرف تکوین بود، افشاء شده بود: «این نامهٔ من سندی است در تاریخ ملت ایران که من شما را با وجود همهٔ بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا وسیلهٔ زاهدی که مطابق با نقشهٔ خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد».

در همین زمان سرتیپ مدبر رئیس شهربانی مصدق، افسران و رئیسان کلانتریها را جمع کرده از آنها می‌خواست تا مواظب تظاهرات

---

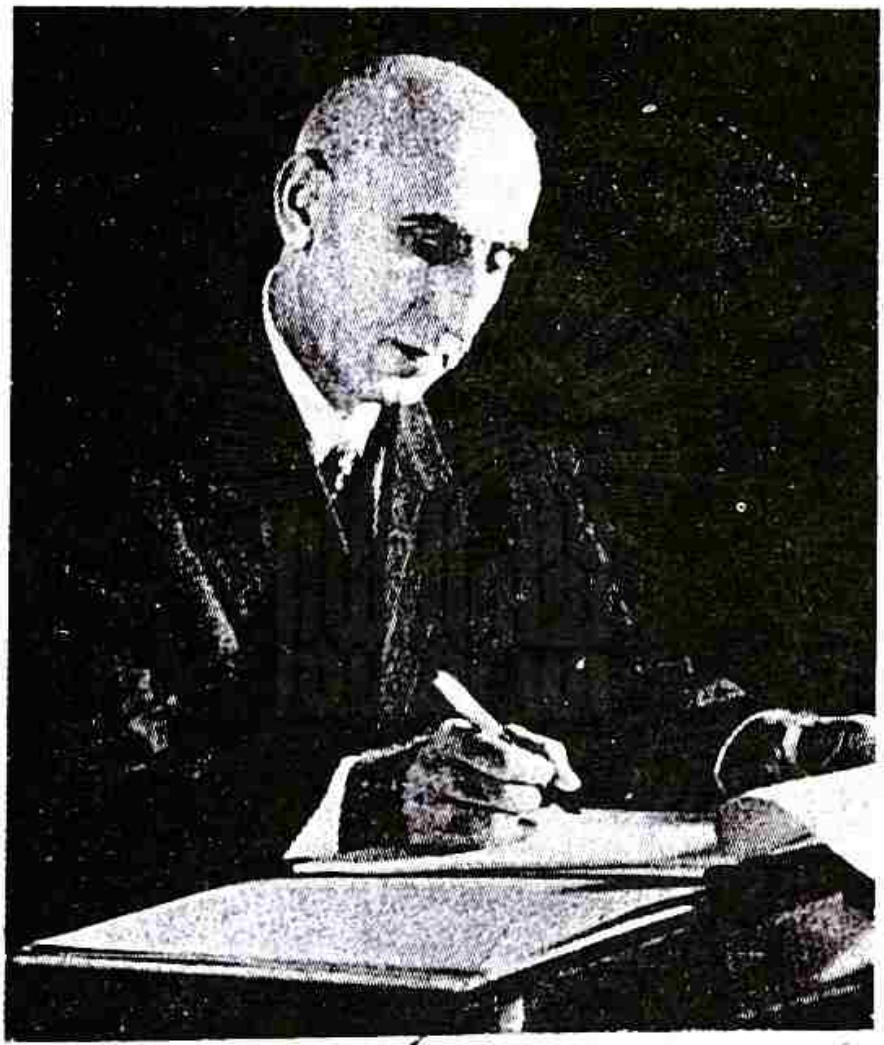
۱ - یکی از دلایل بدگمانی مصدق، همین دوتن بودند، او گزارشهایی داشت که در ارتباط سید مصطفی کاشانی با درباریان حکایت میکرد. ناصر قشقایی هم کسی نبود که اطمینان شخصی چون مصدق را جلب کند. با نطق سیدمصطفی در رادیو، هنگام پیروزی کودتا، و مدالی که بعد از کودتا به او داده شد، و هم نمایندگی مجلس، به این گزارشها مهر تأیید زده شد. ناصر قشقایی نیز ماجراجویی بوده که همواره سر و سری با دربار و قوام داشت.

دیجیتال

بوده، از هر نوع اغتشاش و درگیری جلوگیری کنند. این دستور تنها توده‌ایها را شامل میشد که می‌کوشیدند با سرعت و بدون استفاده از سازمان نظامی‌شان ـ که مسکو اجازه استفاده از آنرا نمی‌داد ـ صحنه را پرتب و تاب نگهدارند. اما درسوی دیگر شهر روزولت که توانسته بود ارتباط شبکه را با خارج از کشور، توسط فرستندهٔ مستقر در سفارت امریکا و ازطریق پایگاه انگلیس در قبرس، برقرار سازد، از آمادگی طرح برای اجرا خوشحال بود. لشکر کرمانشاه، به فرماندهی تیمور بختیار آماده بود که به سوی تهران براه افتد. لشکر خوزستان بفرماندهی تیمسار مغروری ـ پسر موثق‌الدوله آخرین وزیر دربار قاجار ـ می‌توانست درصورت شکست کودتا، حکومت مستقلی در خوزستان و مناطق نفت‌خیز آن اعلام دارد. در اصفهان، خرم‌آباد، اهواز نیز، فرماندهان نظامی هرکدام با فرماندهی کودتا درارتباط بودند.

همه این آمادگیها، درسطح بالا و بیرون از سیستم داخلی ارتش حاصل شده بود. به این ترتیب سازمان نظامی حزب توده از آن بی‌خبر مانده بود. اما نقش اول به‌عهدهٔ شعبان جعفری، احمد عشقی، طیب حاج رضائی، محسن محرر و گروه دیگری از دسته‌داران و میدان‌داران و جاهلان تهران بود. همه منتظر دریافت دستور بودند. غروب روز دوشنبه ۲۷ مرداد، هندرسون به خانهٔ ۱۰۹ خیابان کاخ رفت. مصدق هیئت دولت را برای تشکیل جلسه‌یی دعوت کرده بود که می‌بایست درآن پیرامون روش دولت در قبال فرار شاه، گفتگو شود. با رسیدن هندرسون، جلسه هیئت دولت به فردا ـ ۲۸ مرداد ـ موکول شد. دیدار با هندرسون این‌بار دوستانه بود. این گفتگوی خصوصی را وابستگان به طرفین، هرکدام، به نوعی نقل کرده‌اند: روزولت در کتابش. مصدق در جلسات دادگاهش و طرفداران او در خاطراتشان.

دیجیتال



اکنون که در بارگان سکر [illegible] بزرگی نهضت ملی ایران را [illegible]
در کشور ما [illegible] و [illegible]

دیجیتال

دراین‌جلسه هندرسون و مصدق در یک امر با هم اشتراک عقیده داشتند: وحشت از کمونیستها و تکرار وقایع لهستان که آن روزها برسر زبانها بود. سفیر حیله‌گر امریکا سپس از مصدق خواست که استعفا دهد و زاهدی که فرمان شاه را دردست دارد زمام امور را به‌دست گیرد تا بتواند کمونیستها را سرکوب کند. مصدق کوشید تا با منطق او را قانع کند که چنین کاری به معنی «کودتای نظامی» علیه ملت ایران است و بازگرداندن انگلیس‌ها و خیانت به نهضت ملی کردن نفت.

بن‌بست، کامل بود. تنها اثری که از این گفتگو به‌دست آمد این بود که به درخواست مصدق به شهربانی دستور داد سفارت، کنسولگری و مراکز متعلق به امریکائیها را محافظت کند، تا حوادث آن دو سه روز که در چندجا به امریکائیها حمله شده بود، تکرار نشود. حاصل این دستور، آزادی عمل بیشتر روزولت و یارانش در نقل و انتقالات شبانه‌یی بود که برای عملیات فردا لازم می‌نمود.

شعلهٔ آفتاب که به خاموشی می‌رفت، بسیاری می‌دانستند که فردا روز عملیات است. هندرسون پس از بازگشت از خانهٔ مصدق، ازطریق فرستنده سفارت، به لندن و امریکا خبر داد که اوضاع روبراه است، ستاد ویژه‌یی در لندن، لحظه به لحظه در جریان امور قرار داشت و کمیته‌ای در کاخ سفید. اطلاعات لازم به چرچیل، آیزنهاور، ایدن و دالس می‌رسید.

ساعت هشت شب سربازان فرمانداری نظامی و پاسبانها به گروههای توده‌یی که شعارهای ضدشاه می‌دادند حمله بردند. افراد پان‌ایرانیست و نیروی سوم (گروه خلیل ملکی و انشعابیون حزب توده) نیز در چندجا بر سر فروشندگان روزنامه مردم ریختند. در خیابانهای مرکزی شهر (از میدان مخبرالدوله تا بهارستان، از توپخانه تا خیابان نادری) سربازان و پاسبانها درضمن تعقیب توده‌ایها فریاد «برقرار باد سلطنت» سر می‌دادند.

دیجیتال

مـردم عـادی و طـرفداران دولت، سـاکت و نگـران بـه ایـن صـحنه‌ها می‌نگریستند. نظامیان، به رهبری سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران ـ درحالی که چند افسر از سازمان نظامی حزب توده نیز بین آنها بـودند ـ حدود ۵۰۰ توده‌ای را دستگیر کردند. آنـها بـه‌سرعت در چـند مـرکز بزرگ کارگری: دخانیات، سـیلو، چـیت‌سازی، سـیمان ری و... مسـتقر شدند. قصد اصلی، جلوگیری از خرابکاری کمونیست‌ها بود. پشت ایـن عملیات، گروههای طرفدار شاه، آزادی عمل می‌یافتند.

دیگر صدایی در کوچه‌ها و خیابانها نبود. شب پیش از مـوقع سـر رسیده بود. اگر گاه جیپ یا اتومبیلی می‌گذشت درپی کاری از سوی ستاد اصلی کودتا بـود. مـصطفی المـوتی، عـمیدی نـوری، مـحمود مسگـر، سرهنگ خسـروپناه، مـحمدعلی مسـعودی، مـصطفی مـقدم، تـیمسار گیلانشاه، شعبان جعفری، سرگرد پرویز خسروانی، تـیمسار بـاتمانقلیج، سرهنگ مبصر، بیوک صابر، جمال امـامی، سـرتیپ آزمـوده، سـرتیپ فرزانگان، اردشیر زاهدی، رمضان یخی و گروهی از سرمایه‌داران سخت در تکاپو بودند. بقایی و گروهش، پان ایرانیست‌ها ـ که دیگر داریـوش فروهر از آنها جدا شده بود ـ نیروی سومی‌ها، آزاد، مکی، شمس قنات آبادی و دیگرانی که در سی‌تیر سال پیش صحنه گردان تظاهرات طرفدار دولت بودند، پس از اطلاع از اینکه ارتش در کار مقابله با توده‌ایهاست، آرام در خانه‌ها خزیده بودند. گروهی که می‌بایست فردا صبح، صحنه‌یی چنین آماده را، با اطمینان از موافقت ارتش و شهربانی فتح کنند، پس از ساعات منع عبور و مرور، با اجتماع در برابر خانهٔ سید محمد بهبهانی ـ نظیر روز نهم اسفند ـ در سکوت خیابانها فریادهای «زنده باد شاه» سـر دادند. شاه در هتل آمباسادور رُم نومید و خسته، زودتر از دیگران از سر میز شام برخاست. صبح آن روز، او برای اجـاره خـانه‌یی در حـومه رُم

اقدام کرده بود.

تظاهرکنندگان شاه دوست، به سرپرستی شعبان جعفری در برابر خانهٔ بهبهانی لحظه به لحظه زیاد می‌شدند، درحالی که در پامنار و در نزدیکی خانهٔ آیت‌الله کاشانی نیز طیب و شمس قنات‌آبادی گروهی را جمع کرده بودند. اینها تمام کسانی بودند که در سی تیر سال پیش کفن‌پوش، علیه قوام، در خیابانها براه افتاده بودند.

شبی چنین سرنوشت‌ساز به نیمه که رسید از سکوت لبریز بود. اکثر ملت چه در تهران و چه در شهرستان آرام خفته. گرما، پشه‌بندها را در پشت‌بامها باز کرده بود. بادی نمی‌وزید. صبح ۲۸ مرداد، براساس قرار قبلی می‌بایست وزیران کابینه جلسهٔ هیئت دولت را تشکیل دهند و در خانهٔ مصدق اجتماع کنند. دستور جلسه «بررسی نحوهٔ رویاروئی رسمی دولت با مسئلهٔ فرار شاه و تعیین سیاستی برای روزهای بعد» بود.

زودتر از آن که وزیران از خیابانهای ساکت بگذرند و خود را به خانهٔ مصدق در خیابان کاخ برسانند، کارگران به کارخانه‌ها رسیدند و همه‌جا را در اشغال سربازان فرمانداری نظامی دیدند. عملاً شهر به دو دسته شده بود: طرفداران شاه و اعضاء و هواداران حزب توده. از اکثریت مردم ـ طرفداران مصدق و کاشانی ـ اثری و خبری نبود. حرکت را طرفداران شاه آغاز کردند که براساس برنامه پیش‌بینی شده، کارخانه‌ها را تعطیل کردند و در خیابانها براه افتادند. از طرفهای دیگر شهر هم با استفاده از دلارهای شوارتسکف و ریالهای اشرف، دسته‌های چند ده و گاه چند صد نفری به حرکت افتادند. اینجا و آنجا درگیریهایی هم رخ داد. توده‌ایها شناسائی شده، دستگیر یا مضروب می‌شدند. دفاتر روزنامه‌های توده‌ای ـ بسوی آینده و شهباز ـ غارت شد. آنگاه جماعت به دفتر باختر امروز ـ روزنامه حسین فاطمی ـ حمله‌ور شدند. حدود ساعت ۹ صبح این

گروهها در میدان بهارستان، کم‌کم، جمع می‌شدند. دفتر حزب ایران ـ اللهیار صالح ـ هم فتح شد! در این فاصله سرتیپ دفتری که حکم ریاست شهربانی از مصدق گرفته بود، با چند جیپ گارد مسلح گمرک به مرکز شهربانی رفت و آنجا را اشغال کرد. ارتباط بخشی از کودتاگران با کلانتریها برقرار شد.

تظاهرکنندگان تنها در بازار با نیروهای نظامی روبرو شدند. چند تیری هم شلیک شد، تا رهبر دسته خودش را به افسر فرمانده رساند و ماهیت گروه را بازگفت. سربازان با عذرخواهی راه برآنان گشودند.

کودتا آرام‌تر از آن که تصور می‌رفت، بسوی هدفهای اصلی خود نزدیک میشد. تنها محوطهٔ کاخها و خانهٔ ۱۰۹ خیابان کاخ، در محاصرهٔ تانکها، در امان مانده بود. وزیران در خانهٔ مصدق جمع شده بودند، تلفن‌ها براه بود و خبرهایی ضد و نقیض از اینسو و آنسو می‌رسید. عین شبیه روز سی‌تیر در خانهٔ قوام، طرفداران مصدق و مسئولان حکومت یکی یکی از شهر می‌رسیدند و خبرهایی می‌آوردند. مصدق که دستور دستگیری زاهدی را شب قبل صادر کرده بود، به سرتیپ دفتری ـ برادر زاده‌اش ـ فشار می‌آورد که او را دستگیر کند. دفتری شب قبل با زاهدی پیمانها بسته بود. اصرار تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق، و کیانوری ـ که با تلفن به مصدق خبر میداد ـ دربارهٔ ارتباط سرتیپ دفتری با کودتاگران به‌جائی نرسید. نصیری و شقاقی ـ مأموران ابلاغ حکم‌های دربار در ۲۵ مرداد ـ که تا شب قبل در محل ستاد ارتش زندانی و درانتظار محاکمه بودند، آزاد شده، خود را به کودتاگران رساندند. با خبرهایی که از شهر می‌رسید، روزولت و زاهدی درحدود ظهر، بشادمانی توانستند به‌گروههای ارتشی مسلح که در سربازخانه‌ها و یا نقاط مختلف شهر مستقر بودند، فرمان دهند که به‌گروههای شاهدوست در

دیجیتال

مرکز شهر متصل شده، کار را یکسره کنند. از ساعت یک و نیم بعد از ظهر تانکها و نفربرهای نظامی براه افتادند، بی هیچ مقاومتی از سوی گروههای طرفدار دولت. با رسیدن خبر حرکت نظامیان به مصدق، او مطمئن شد که حرکات از صبح تاکنون، تنها برای سرکوبی توده‌ایها نبوده است. به توصیهٔ حسین فاطمی، مصدق آماده شد تا از طریق رادیو برای مردم پیام بفرستد، ولی نه رفتن او به بی‌سیم ممکن بود، نه آمدن یکی از دو تنی که می‌توانستند با دستگاه ضبط صوت برای ضبط صدایش بیایند. مصدق شروع به نوشتن پیامی کرد که دکتر فاطمی آماده رساندن آن به رادیو بود: دعوت از مردم برای مقابله با کودتا. در این زمان برنامهٔ کشاورزی پخش میشد. دکتر عالمی وزیر کار درس‌هایی برای بالا بردن تولید می‌داد! اما ناگهان برنامه قطع شد و پس از سکوتی، صدای گوش‌خراشی که مدام «آلو... آلو» می‌گفت، به گوش‌ها رسید. میراشرافی، نمایندهٔ مجلس، مدیر روزنامهٔ آتش و از عوامل کودتا بود که با فریاد «زنده باد شاه» به زاهدی خبر می‌داد که صحنه آمادهٔ حرکت آنهاست. تا آن زمان زاهدی نگران بود و امیدی نداشت که با این تدارک مختصر، دولت سقوط کند. براو لباس نظامی پوشاندند و حرکتش دادند. صدایی نیز به انگلیسی «زنده باد شاه» گفت. این پیام برای روزولت بود حالا کامیونهای بزرگ ارتشی که برآن فواحش، رجاله‌ها، چاقوکشان، و روستائیان اجیر شدهٔ اطراف تهران سوار بودند، با عکس بزرگی از شاه، در خیابانها می‌گشت. عملاً ارتباط رئیس ستاد ارتش ـ سرتیپ ریاحی ـ با واحدهای مختلف تهران و شهرستانها قطع شده بود. واحدهای نظامی یا به کودتاگران پیوسته بودند، یا با سکوت و گریز از تماس با مرکز در انتظار بودند که تکلیف روشن‌تر شود، آنگاه به نفع برنده وارد میدان شوند. سرهنگ روحانی از طرف دیگر کودتا مأمور اشغال گارد شاهنشاهی بود که با فرار شاه نیروهای طرفدار مصدق در

دیجیتال

آنجا مستقر بودند. با رسیدن او، سربازان و افسران گارد نیز به جمع کودتاگران پیوستند. در محوطهٔ دژبان سرهنگ عزیز امیر رحیمی دژبانها را به دخالت در اوضاع و پیوستن به کودتاگران تشویق میکرد.

حمیدرضا، با وحشت، کنار زاهدی به بی‌سیم پهلوی رسید. پیش از اینکه او سخن گوید میراشرافی پشت رادیو اعلام داشت «مصدق را باید کشت، حضرت آیت‌الله کاشانی با ما هستند». او دروغ میگفت اما لحظه‌یی بعد که سید مصطفی اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خواند، مردم باور کردند. تانکهای دژبان هم براه افتاد. حالا صدای تیراندازی‌ها به گوش مصدق و وزیرانش نیز می‌رسید. آن صداها از گارد کاخ شمس پهلوی بود. دقایقی بعد چند افسر که در ساختمان اصل چهار ـ متعلق به مصدق و چسبیده به خانهٔ او ـ موضع گرفته بودند، شروع به تیراندازی بسوی خانهٔ مصدق کردند. وقتی زاهدی در پشت میکروفن رادیو سخن گفت. صدای فریاد عوامل کودتا که «زنده باد شاه زنده باد زاهدی نخست وزیر قانونی» می‌گفتند، شنیده میشد. مدیران روزنامه‌های وابسته به دربار، و حقوق‌بگیران سفارت انگلیس هم بودند. آنها هرکدام؛ با چند کلامی پشت میکروفن، زندگی آیندهٔ خود را بیمه می‌کردند. پری اسکندری، از طرفداران نهضت در نزدیکی مجلس جلو تانک خوابیده بود و ملکه اعتضادی زنی بدنام از عوامل دست چندم کودتا، پشت رادیو به نفع شاه جیغ می‌کشید. از رهبران نظامی مرکز سرتیپ دفتری رئیس شهربانی، سرتیپ امینی فرمانده ژاندارمری سرهنگ زند کریمی و سرهنگ خسروپناه به کودتاچیان پیوسته بودند. سرتیپ ریاحی عملاً دست بسته بود. سرهنگ ممتاز و سروانها داور پناه و مهران، محافظان خانهٔ مصدق هنوز پایداری میکردند. افسران عضو حزب توده، برای آن که شناسائی نشوند، به فرمان کودتاچیان براه افتاده بودند. آنها به روی مردم و

دیجیتال

هم‌حزبیهای خود تیر شلیک نمی‌کردند. لشکر کرمانشاه به فرماندهی تیمور بختیار در راه تهران بود. با نطق زاهدی در رادیو، اشغال ستاد ارتش، دژبان، گارد، کارخانه‌ها، وزارتخانه‌های دولتی و... تقریباً همه‌جا، تنها محل زندگی مصدق مانده بود. زاهدی همهٔ نیروها را بدان سمت متوجه کرد.

غارت خانه مصدق

اینک و پس از آخرین ارتباط تلفنی با «کیانوری»، تیرها به ساختمان خانه می‌خورد، همسایه‌های خانه مصدق فریاد می‌زدند، محمود نریمان، اسلحه‌یی را که در جیب داشت بیرون کشید و پیشنهاد کرد، همگی خودکشی کنند. دکتر صدیقی برسرش فریاد کشید. مصدق که نزدیک به حال غش بود با فریادهای عصبی می‌گفت «همه بروید من میمانم تا شهید شوم». نریمان برای وادار کردن او به فرار اسلحه را بر شقیقه خود گذاشت. نردبانی آوردند و مصدق از آن خود را به باغ اصل چهار رساند، وزیران به دنبالش. تانکها صفوف مدافعان خانهٔ ۱۰۹ را شکسته به پشت در رسیده بودند. شعبان بی‌مخ، هیجان زده، با هفت‌تیری در دست جیپی را که می‌گذشت، نگهداشت بر آن نشست و به در کوبید. قبلاً گلوله‌های تانک بالای ساختمان را ریخته بود. سرهنگ عزیز امیررحیمی بدنبال او وارد شد. مردم یورش آوردند. ساعتی بعد سطح خیابان پر بود از مردمی که پایه میزی، پرده‌یی، چراغی، تکه قالیچه‌یی، کتابی می‌بردند. تا شب خانهٔ شماره ۱۰۹ غارت شد.

مصدق را نشانده بر صندلی عقب اتومبیل، در میان آن هیاهو از صحنه بدر بردند. دیگر تیرها هوایی بود. روزولت جام ودکایش را به جام زاهدی زد و او را به باشگاه افسران فرستاد. کودتا، پیروز شده بود. «بهترین خبر زندگیش» به ایدن که در سواحل یونان مرخصی تابستانی خود را می‌گذراند، رسید. فرستندهٔ مخفی سفارت امریکا مشغول کار بود.

نیجینال

در هتل آمباسادور رُم، خبرنگار آسوشیتدپرس در اتاق شاه را کوفت، تا مژده را به اوبرساند. طرفداران مصدق در گوشهٔ خانه‌هاشان خاک برسر می‌ریختند. اعضای حزب توده از خشم دندان بهم می‌سائیدند. روزنامه شهباز متعلق به حزب توده که صبح خبر کودتا را افشا کرده بود، پخش نشده، در سطح خیابانها ریزریز میشد. روزنامه داد ـ متعلق به عمیدی نوری از نزدیکان کودتا ـ که کلیشهٔ فرمان نخست‌وزیری زاهدی را در صفحهٔ اول خود چاپ کرده بود، توسط شاهدوستان دست به دست می‌گشت.

در شهرهای بزرگ چون تبریز، مشهد، شیراز، اصفهان، رشت، اهواز و آبادان، نظامیان بدون درگیری در همه‌جا مستقر شدند. سرمایه‌داران و مقام‌پرستان راهی باشگاه افسران بودند و جیپ‌های فرماندهی کودتا خانه به خانه در جستجوی وزیران مصدق، و رهبران جبهه ملی. روزی چنین سرنوشت‌ساز به شب که رسید، ملت شکست‌خورده بود. چرچیل و آیزنهاور، بهم تبریک میگفتند. اشرف راهی تهران بود، برادرش نیز همسر خود را در رُم گذاشته، قصد آمدن داشت. خانواده پهلوی، روزولت و عوامل دیگر امریکائی را در ضیافت شب خود، جای داده بودند. مطبوعات و رسانه‌های گروهی جهان سرمایه‌داری، با این خبر به شوق آمده، تیترهای درشت آماده میکردند. تایمز لندن نوشت «چرچیل که ما را در جنگ با هیتلر به پیروزی رساند، پیروزی دیگری نصیب امپراتوری بریتانیای کبیر کرد»!

نیمه‌شب جیپ‌های فرمانداری نظامی دراختیار مدیران جراید وابسته بود تاکارگران چاپخانه‌ها را از خانه‌هاشان بیرون بکشند. صبح باید خبر پیروزی کودتا که آنها می‌نوشتند: قیام ملی، با تیترهای بزرگ چاپ شود. خانه «شعبون‌خان» در سنگلج شلوغ بود، پای منقل «محمد

دیجیتال

علی‌خان» شلوغ‌تر و در هر دوجا دلارهای خرج نشدهٔ شوارتسکف، در گوشه‌یی پنهان.

گلفروش هتل آمباسادور رُم با تلفن‌های دور و نزدیک ـ اعیان و سرمایه‌داران ایرانی و خارجی ـ گلهایش را به سویت شماره ۷ می‌فرستاد.

یکی دو چاپخانه مشغول چاپ عکس‌های رنگی شاه و زاهدی بودند. در قلعهٔ شهرنو ـ که بعضی قلعهٔ زاهدیش می‌خواندند ـ جشن و شادمانی برپا بود. در یکی دوجا سگهای ولگرد را عینک به چشم گذاشتند و پتو به پشتشان انداختند، تا در خیابانها بگردانند.

زاهدی و پسرش و عوامل اصلی کودتا: باتمانقلیچ، نصیری، خسروپناه، فرزانگان، درحال صرف کباب و ویسکی، جلسهٔ نظامی داشتند. آشپزخانه دانشکدهٔ افسری براه بود. کار به پایان رسیده بود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز دوران سلطنت توأم با دیکتاتوری شاه، آغاز وابستگی به آمریکا، و آغاز دوران استبدادی سخت بود.

اما در صحنهٔ جهانی این کودتا، چهره امریکا را آشکار کرد. تا آن زمان سرمایه‌داری امریکا در همصدایی با ملت‌های تحت استعمار، چهره‌یی انسانی داشت که بسیاری از آزادیخواهان جهان را گول می‌زد. این نخستین‌بار بود که امریکا با خشونت علیه نهضتی ملی و مردمی برخاست. پس از این‌روز، می‌بایست نهضت‌ها و مردم ستمدیده فریب چهره ظاهر فریب واشنگتن را نخورند. اما چنین نشد. چندسال بعد «لومومبا» دقیقاً به همان راه مصدق رفت. ناصر، سوکارنو، آلنده و... مصدق، نخستین بود.

باکودتای ۲۸ مرداد در ایران، با مرگ فجیع لومومبا در جنگلهای کاتانگا، با هزارات تن بمب که ب ـ ۵۲ ها برسر مردم ویتنام و لائوس و کامبوج ریختند، با حوادث گواتمالا، با مرگ یک میلیون تن در اندونزی،

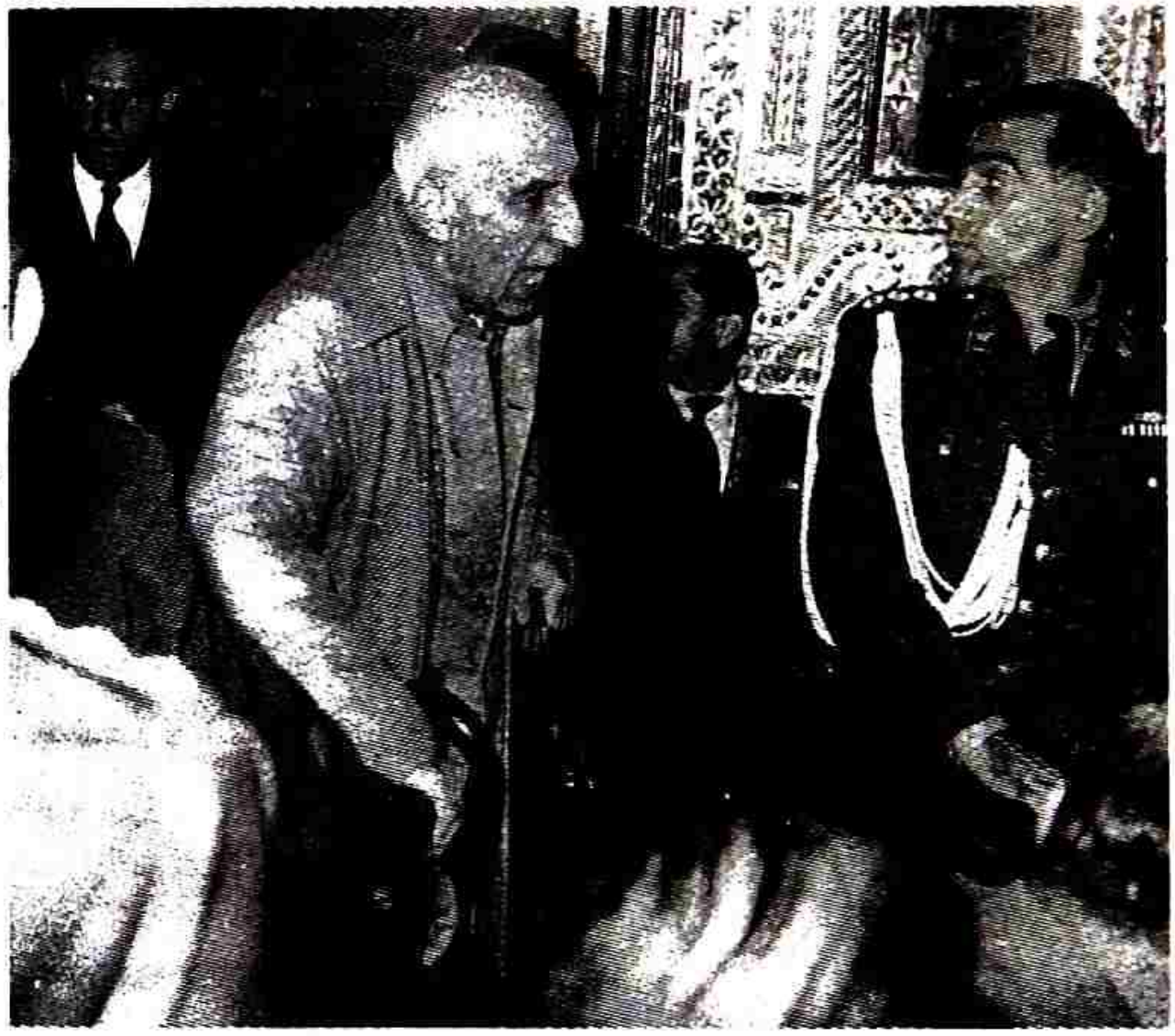
دیجیتال

با حضور دیکتاتورهای نظامی خونریز در امریکای لاتین، با سرنوشت غمبار فلسطینی‌ها، باکودتای شیلی علیه آلنده اینکه چهره واقعی امریکا بر جهانیان روشن شده است. در سال ۱۹۵۳ میلادی این کارنامهٔ پر نیرنگ و خون برای سیاست خارجی امریکا، وجود نداشت. در آن سالها درآمد ملی امریکا به ۱۰۰ میلیارد نرسیده بود. در پایان دههٔ ۱۹۵۰ به ۱۲۰ میلیارد رسید، سه سال بعد به ۶۱۸ میلیارد (۵ برابر) و این قوس، با استفاده از همان کارنامهٔ خونین، هرسال اوج می‌گیرد. مردم امریکا (۶ درصد جمعیت دنیا) با سالی ۲۰۵۰ دلار درآمد سرانه، بر ۶۲ درصد مردم دنیا (در آسیا و افریقا و امریکای لاتین) که درآمدی بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ دلار دارند حکومت می‌کنند. رونق اقتصادی آنها باکائوچو و نارگیل و چای سیلان، نفت کویت و سعودی، شکر دومنیکن، مس شیلی، پشم اوروگوئه، گوشت وغلات آرژانتین، قلع بولیوی و... به‌دست می‌آید و با حکومت‌های استبدادی وابسته، حفاظت می‌شود.

بغض تاریخ [۲]

تاریخ معاصر ما چه یأس‌آور و کسل‌کننده بود اگر معدود شخصیتهایی چون قائم‌مقام فراهانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و دکتر محمد مصدق در آن یافت نمی‌شدند و عرصه آن فقط با سه چهرگانی چون آقاخان نوری، عین‌الدوله، سیدضیاءالدین طباطبایی، فضل‌الله زاهدی، اسدالله علم و دیگر مسندنشینان قدرت یکسره تیره و تار می‌نمود. چهره‌های سیاهی که به رغم فاصله زمانی و تفاوت در شخصیت ظاهری به‌چیزی‌جزمنفعت‌طلبی‌شخصی‌توجه نداشتند و آزادی و استقلال این مرز و بوم راکه در سرلوحه آرمانهای واقعی این ملت است، به بهای سرسپردگی به بیگانگان و پشت کردن به منافع ملی به ثمن بخس فروختند.

دیجیتال



دکتر مصدق در دادگاه نظامی

دیجیتال

مصدق در سیر تحولات سیاسی معاصر واقعاً یک استثنا بود. او عملاً خلاف جریان آب شنا کرد و در شرایطی که تبعیت از قدرتهای استعماری از افتخارات اکثریت رجال سیاسی به حساب می آمد، نشان داد که می‌توان آزاده بود و استقلال و منافع ملی را در ورای منافع شخصی و دنیوی قرار داد.

روحیه آزادگی و بریدن از تعلقات شخصی از وجوه بارز منش و اخلاقیات سیاسی مصدق است که در بررسی زندگی او همواره به صورت برجسته نمایان می‌شود.

مصدق با اینکه از نظر خانوادگی منتسب به قشر ممتاز اجتماعی در دوران پایانی قاجار بوده، ولی در همان اول جوانی توانست از تعلقات خانوادگی و به قول شریعتی از یکی از زندانهای چهارگانه انسانی به درآید و راه و رسم خود را از پایگاه طبقاتی خانواده جدا سازد و حتی از تصدی سمت مستوفی‌گری که براساس عرف آن زمان مستحق آن بود، خودداری کرد. او دراین باره می‌گوید: «در آن وقت ـ تبلیغات برعلیه مستوفیان روز به روز شدت پیدا می‌کرد و من (می‌خواستم) خود را از جرگه آنان خارج نمایم.»

همین روحیه آزادگی او را در انقلاب مشروطیت از زمره آزادیخواهان قرار داد. در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم اصفهان برگزیده شد که به دلیل سن کمتر از سی سال و اعتراض شعبه رسیدگی، خود داوطلبانه از نمایندگی صرفنظر کرد. این برخورد مصدق جوان روحیه عدالت‌طلبانه و ضدتبعیض او را به منصه ظهور رساند. زیرا در آن دوره با توجه به روابط اجتماعی و عدم ثبت رسمی تاریخ ولادت افراد، جای چانه‌زنی و متوسل شدن به روابط برای ورود به مجلس وجود داشت.

دیجیتال

حضور مصدق در انجمنهای روشن فکری دوران انقلاب مشروطیت مانند «جامع آدمیت» و «مجمع انسانیت» را می‌توان در امتداد همین روحیه وی جستجو کرد. هر چند عده‌ای مغرض و ناآگاه به اسناد تاریخی، این انجمنها را شاخه‌هایی از فراماسونری خواندند که سست بودن ادعای آنها بر پژوهشگران تاریخی پوشیده نیست و اغراض سیاسی آنان از قبل عیان است.

انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار دولت سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان با مخالفت شدید مصدق روبرو شد او در آن زمان والی فارس بود و تنها والی‌ای بود که از اجرای دستورات دولت کودتا سر باز زد و مجبور شد تا بین ایل بختیاری مدتی توقف نماید. پس از سقوط کابینه سیدضیاء دولت بعدی از او به عنوان وزیر مالیه دعوت کرد. مصدق شرط برکناری «آرمیتاژ اسمیت»، مستشار انگلیسی مالیه آن وزارتخانه را برای قبول وزارت مطرح کرد که پس از مدتی جر و بحث اسمیت مجبور به کناره گیری شد و آنگاه مصدق تصدی امور را به‌عهده گرفت، روحیه بیگانه ستیزی مصدق به خصوص نسبت به عوامل منتسب به قدرت فائقه استعماری آن دوره انگلستان در این حرکت سیاسی مصدق کاملاً آشکار است. در دورانی که رضاشاه با اتکا به پشتیبانی انگلیسیها در فکر تصاحب تاج و تخت بود و با انواع ترفندها از جمله طرح موضوع جمهوری و شرکت در مراسم مذهبی و دیدار با علمای تراز اول آن زمان، مشغول بود و باکمک قزاقان خود، جوی را در مجلس ایجاد نمود که امکان هرگونه مخالفت با وی غیرممکن بود در چنین شرایطی، خصوصیت خلاف جریان شناکردن مصدق بار دیگر ظاهر شد و نطق تاریخی خود را در مخالفت با انقراض سلطنت قاجاریه و ابقای رضاخان ایراد کرد. خاطرات سیاسی به جامانده از رجال سیاسی آن دوره اوضاع و جو عمومی مجلس

دیجیتال

را کاملاً نشان می‌دهد. نتیجه رأی‌گیری هم گواه این مدعاست که از ۸۵ نفر نماینده، هشتاد نفر به ماده واحده فوق رأی مثبت دادند. مرحومان مستوفی‌الممالک، مدرس، میرزا یحیی دولت‌آبادی از همراهان مصدق در مخالفت با ماده واحده بودند مصدق در پاسخ مستوفی‌الممالک که خواستار عدم شرکت در مجلس تغییر رژیم شده بود، جمله‌ای تاریخی می‌گوید: «به توپچی و سرباز سالها مواجب می‌دهند که یک روز به کار بیاید و از مملکتش دفاع کند. به وکیل هم دو سال مواجب می‌دهند برای اینکه یک روز به کار مملکت بخورد و از قانون اساسی دفاع بکند، اگر ما امروز به مجلس نرویم، به وظیفه نمایندگی خود رفتار نکرده‌ایم.»

مصدق مزد این اقدامات را پس از تثبیت حکومت رضاشاه گرفت و مجبور به اقامت در روستای احمدآباد و دوری از سیاست گردید. و تا زمانی که رضاشاه در مسند قدرت بود امکان فعالیت سیاسی پیدا نکرد.

دوران پس از شهریور بیست شرایطی به‌وجود آورد تا بغض استقلال طلبی و آزادیخواهی مصدق ترکیده شود و اقداماتی نظیر مخالفت با تصویب اعتبارنامه سیدضیاءالدین در مجلس دوره چهاردهم، مخالفت با اختیارات دکتر میلسبو آمریکایی رییس کل دارایی ایران، مخالفت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی ـ که دشمنی حزب توده را به دنبال داشت ـ گذرانیدن طرح ممانعت از اقدام دولت در مذاکره با دولتهای بیگانه بدون اجازه مجلس از جمله تلاشهایی بود که مصدق برای استیفای حقوق ملت به خرج داد. تصویب اصلی ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از شاهکارهای سیاسی دکتر مصدق به‌شمار می‌آید. تصویب این قانون در مجلسی که بخش زیادی از عوامل آن وابسته به بیگانه و ناآگاه به مصالح ملی بودند، نبوغ و کارکرد سیاسی مصدق را نشان می‌دهد. مصدق توانست اکثر مردم را با دیدگاه خود هماهنگ کند و

دیجیتال

برای بسیج مردم از حمایت جمعی از علمای دینی نیز برخوردار بود. موافقت تصویب ملی شدن نفت مقدمه‌ای بود تا د رآن شرایط امکان تشکیل دولت برای مصدق ایجاد شود. مصدق از وجود آن شرایط استفاده لازم را برد و اقدام به تشکیل دولت کرد.

با توجه به اینکه علت اساسی به حکومت رسیدن دکتر مصدق مبارزات پی‌گیر علیه پایگاه اصلی استعمار در ایران یعنی شرکت نفت انگلیس بود بدیهی است در دوران به حکومت رسیدن وی نیز مضمون اصلی مبارزه همان بود و براین اساس دریچه مبارزه بر روی شرکت نفت انگلیسی گشوده شد. مبارزه گسترده وی در سطح جهانی و مراجع بین‌المللی برای اثبات حقانیت ایران و محکومیت انگلیس در تاریخ مبارزات حق‌طلبانه ملل دربند بر ضداستعمار جایگاه ویژه‌ای دارد و در خاطره تاریخ فراموش ناشدنی است. سعی و کوشش وی در تهییج مردم در امر مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت به نحوی که حتی عناصر وابسته و غیرملی نیز در مخالفتهای خود برضد ملی شدن نفت کوتاه آمده و در بعضی موارد نیز حمایت لفظی کردند، همگی از درک و صلاحیت سیاسی وی سرچشمه می‌گرفت.

دکتر مصدق برنامه کار دولت خود را روی دو محور اصلی بنانهاد: اول اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در کشور و دوم اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها، مبارزه برای تحقق محور اول جنبه خارجی و ضداستعماری داشت و محور دوم بعدی داخلی و ضداستبدادی به خود می‌گرفت. بیشتر وقت مرحله اول نخست‌وزیری مصدق ـ یعنی تا سی تیر ۱۳۳۱ ـ مصروف مبارزه برای تحقق محور اول بود و پس از سی تیر لبه تیز مبارزه او متوجه پایگاه‌های استبدادی بود.

مصدق در پی این بود که در مرحله اول ریشه استعمار را در این

دیجیتال

مملکت بخشکاند و ستون فقرات آن را شرکت نفت انگلیسی می‌دانست و آنگاه شرایطی را به‌وجود آورد که در آن عناصر ملی و آزادیخواه بتواند در تصمیم‌گیری برای سرنوشت مملکت دخیل باشند و امکان بروز استعداد آحاد ملت برای ارتقای وضع اجتماعی ـ سیاسی مهیا شود.

دکتر مصدق در بدو تصدی مسئولیت اطلاعیه‌ای به شهربانی کل کشور صادر کرد و در آن متذکر شد «جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد، به هیچ‌وجه نباید مورداعتراض و تعرض قرار گیرد ... او هیچ کس را به جرم انتقاد یا مخالفت با دولت خود دستگیر و زندانی نکرد و مخالفان هر چه می‌خواستند با نیات مختلف آزادانه ابراز می‌کردند، او خطاب به هواداران خود پیامی را منتشر کرد که در آن تأکید کرد: «تا پایان حیات و بلکه و بعد از مرگ من نیز اثر خود را در ضمیر وطن‌پرستان باقی بگذارد، اعلام کنم که به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شوند هر کس که بخواهد در حیات و مماتم به نام من بتی بسازد و مجسمه بریزد.

او با این اقدام می‌خواست همواره شخصیتی مردمی بدون تمایز ویژه اجتماعی باشد و از بت شدن خود در اذهان مردم جلوگیری نماید.

با تشدید مبارزه ضداستعماری و تصمیم آن به مبارزه ضداستبدادی که در رأس آن شاه قرار داشت، مشکلات سر راه دولت مصدق افزایش یافت. مصدق تشکیلات منسجم و درستی در اختیار نداشت تا از آن برای نیل به اهداف خود استفاده کند، تنها سازمان وابسته به آن جبهه ملی بود که مجموعه‌ای بود از تنوع دیدگاه‌ها و خصلتهای گوناگون و متضاد که با تعمیق روند مبارزه، نفاق و اختلاف در جبهه تشدید شد. گروهی جبهه را به عنوان نردبان ترقی و گرفتن پست و مقامی دولتی تلقی می‌کردند که وقتی اوضاع را بر وفق مراد خود نیافتند، راه خود را کج کرده و مانعی در راه حرکت دولت شدند، حائری‌زاده، یوسف مشار، مظفر بقایی، و حسین

دیجیتال

ملکی از این قماش بودند که سرانجام کار این طیف به پیوستن به صف دشمنان دولت ملی رسید و برخی نیز از اعمال هرگونه خیانت و جنایت ابایی نداشتند، همچون نقش مظفر بقایی در ربودن و شهادت افشار طوس، رئیس پلیس دولت که ضربه‌ای کاری بر پیکره حاکمیت مصدق بود.

برخی از گروه‌ها و شخصیتها از مصدق توقع ایجاد حکومت اسلامی براساس دیدگاه خودشان داشتند و چون مصدق را در رسیدن به این اهداف ناتوان می‌دیدند، از هیچ کوششی برای ضربه زدن به وی صرفنظر نکردند. به زعم این گروه انجام برخی اقدامات مانند بستن مشروب‌فروشی‌ها و جلوگیری از اشتغال زنان در ادارات و رعایت حجاب شاخصه استقرار حکومت اسلامی بود. آنان توجهی به مبارزه نفس‌گیر ضداستعماری آن دوره نداشتند و به این نکته نظر نداشتند که اهداف دولت مصدق مبارزه با استعمار انگلیس و استبداد شاه بود و می‌باید با این دو شاخص به نقد دولت می‌پرداختند. رهبری این گروه را فداییان اسلام برعهده داشتند. آنها کار را به آنجا رساندند که طرح ترور مصدق را ریختند و سخنگوی دولت شهید فاطمی را موردحمله قرار دادند.

برخی از سیاسیون چپگرا ملهم از دیدگاه اعتقادی خود مبارزه با استعمار را حق منحصر به فرد خود می‌دانستند و هر مبارزه ضدامپریالیستی خارج از خودر را ترفندی از سوی امپریالیستها معرفی می‌کردند. آنان به صورت قالبی اصول و خط مشی سیاسی خود را از قدرت کمونیستی آن زمان یعنی اتحاد شوروی می‌گرفتند. به رغم ادعاهای انقلابی و تأکید بر اهمیت خلق و مردم متأسفانه در طراحی و اتخاذ روشهای سیاسی خود مصالح ملی و منافع مختص به سرزمین ایران

دیجیتال

را فدای اعتقادات ایدئولوژیکی و مسلکی وارداتی خود نمودند. حزب توده در آن دوران نماد عینی چنین تفکری بود صداقت و مظلومیت مصدق توانست در میان بخشی از عناصر این جریان اثر گذارد که منجر به جدا شدن آنان از تشکیلات حزب گردید که بعداً این افراد از هواداران جبهه مصدق علیه دربار و انگلیس شدند. پیشتازان این گروه مرحوم جلال آل احمد، مرحوم خلیل ملکی و دکتر انور خامه‌ای بودند. هر چند پس از قیام سی تیر در مشی حزب در برخورد با مصدق تعدیلاتی به‌وجود آمد، اما برخورد حزب با مصدق همواره جز صفحات سیاه تاریخچه حزب باقی مانده است.

مرحوم آیت‌الله کاشانی که از سویی سابقه مبارزه با انگلیسیها را در عراق به همراه داشت و از سوی دیگر در مجلس مؤسسان در خصوص تغییر رژیم از قاجاریه به پهلوی به نفع رضاخان رأی داده بود، نقش مؤثری در حمایت از دکتر مصدق در امر ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری ایفا نمود. تهییج توده‌های مذهبی در حمایت از ملی شدن صنعت نفت از اقدامات قابل توجه آن مرحوم بود. متأسفانه این شخصیت سیاسی در مراحل آخر دولت مصدق به صف مخالفان پیوست و متحد دیروز دکتر مصدق در نقش سرسخت‌ترین دشمن وی عمل کرد. آیت‌اله در آن مرحله با مخالفان دیرینه مصدق که شامل دربار و عوامل وابسته به آن بود هم‌پیمان شد و در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز گفت: «ایران سالیان دراز حاجت به سلطنت دارد و فی‌الحقیقة وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت می‌باشد و در مصاحبه با خبرنگار مصری شاه را یک مرد تربیت شده عاقلی که از فساد و هوسبازی و دیکتاتوری و استبداد به دور است، معرفی کرد. منزل کاشانی مأمنی برای پناه دادن به افسران اخراجی ارتش مانند فضل‌الله

دیجیتال

زاهدی و نمایندگان معلوم‌الحالی چون میراشرافی، ذوالفقاری، صفایی، بهادری که در دشمنی آنان با آرمانهای ملت ایران جای هیچ شبهه‌ای نبود، گردید. مقارن شکاف و اختلاف بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی محافل استعماری که از خود بزرگ‌بینی و حس ریاست‌طلبی وی آگاه بودند، به‌منظور تشدید اختلاف، اقداماتی را در جهت بزرگ جلوه دادن آیت‌الله به عمل آوردند. به همین خاطر در مدت چند ماه بیش از بیست و دو مورد علنی مصاحبه مطبوعاتی از سوی رسانه‌های غربی با وی انجام شد که محور مصاحبه‌ها شامل «عمده کردن کمونیسم»، «خطر حزب توده» و «تعریف» و تمجید از قدرت و سابقه مبارزاتی آیت‌الله و معرفی کردن وی به عنوان رهبر مسلمین بود ساده‌انگاری آیت‌الله کاشانی در مورد وحدت بین مسلمین از اینجا نشأت می‌گرفت که وی شیوه‌های حصول چنین وحدتی را در برگزاری همایشها و هم‌اندیشها جستجو می‌کرد و در چهارچوب چنین مشی‌ای خود را رهبر مسلمین جهان می‌دانست و در پرتو این، بلندپروازی خود را محق می‌دانست که در امور مربوط به دولت دخالت کرده و از طریق انجام مذاکره و مصاحبه و پیام به عناصر خارجی، کارهای دولتی را مختل نماید. مشخص نبودن جایگاه وی در نظام دولتی و دخالت بدون مسئولیت وی و نداشتن یک برنامه سیاسی مشخص سبب شد که از درک شرایط حساس سیاسی آن مقطع عاجز شود و به رغم خدمات شایسته قبلی به صف دشمنان دولت بپیوندد. شاید در رویدادهای سیاسی کمتر اتفاق افتاده باشد که در مدت کوتاه چندماهه متحدان به سرسخت‌ترین دشمنان تبدیل شوند که این مورد در آن مقطع از تاریخ سیاسی به وقوع پیوست. دکتر مصدق دردمندانه در این مورد می‌گوید: «در میان مخالفان امروزی عده قلیلی هستند که در شروع این نهضت از همقدمان و همراهان بوده‌اند، ولی به علتی که ترک ذکر آن

دیجیتال

اولی است اکنون ملت را در آخرین مراحل پیروزی رها ساخته و در تضعیف دولت و جلوگیری از پیشرفت آمال ملی حتی از مخالفان قدیم هم پیش افتاده‌اند.

خاتمه کار مصدق را همگان می‌دانند: اجرای کودتا، سرنگونی دولت، موج دستگیری، تشکیل دادگاههای فرمایشی نظامی، اعدام و حبس مبارزان، خانه‌نشینی رجال برجسته سیاسی، انعقاد قرارداد کنسرسیوم با دول غربی، تجدید رابطه با انگلستان و در یک جمله شروع یک دوره جدید از استبداد و دیکتاتوری در کشور ایران ـ تحلیل دکتر مصدق در آخرین دفاع در بیدادگاه نظامی برداشت واقع‌بینانه او را از وقایع نشان می‌دهد. او می‌گوید: «آری، تنها گناه من و گناه بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوفترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آینده در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند... حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به

دیجیتال

پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است.

بی‌گمان بازخوانی رویدادهای مربوط به دوران نهضت ملی تأثر هر ایرانی وطن‌دوستی را موجب می‌شود و همراه با بغضی در گلو و با چشمانی تر به تنهایی مصدق در آن اوضاع و اراده قوی او در راه ایفای نقش تاریخی‌اش می‌اندیشد. مردی که به قول شریعتی هفتاد سال برای آزادی ایران نالید. مردی که در دوران نخست‌وزیری‌اش هیچ‌کس را به جرم اعتقادات فکری و سیاسی بازداشت نکرد و هیچ کس را به خاطر فعالیتهای سیاسی اعدام و شکنجه ننمود. بابت حقوق و مزایای نخست‌وزیری‌اش ریالی دریافت نکرد، هزینه‌های سفرهای خارجی خود و وابستگانش را شخصاً پرداخت می‌کرد و هزینه دیگر همراهانی را که تمکن مالی داشتند، از آنان می‌گرفت. مخارج دفتر نخست‌وزیری را که عملاً در منزلش بود، خود متقبل می‌شود. خود و اطرافیانش از رانت‌های دولتی هیچ‌گاه استفاده نکردند. از تسهیلات دولتی جهت احداث و تأسیس نهادهای اقتصادی هرگز بهره‌مند نشد. برخی از هدایای اعطایی به نمایندگان کشورهای خارجی را خود تهیه می‌کرد. اراضی کشاورزی را که در مالکیت خود بود، قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی، داوطلبانه بین زارعین تقسیم نمود و با تمام تلاشی که عناصر کودتاگر پس از کودتا به خرج دادند تا ذره‌ای از فساد مالی او را کشف کنند، هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد.

دیجیتال

اخلاقیات[۴]

دکتر مصدق در زندگی سیاسی خود می‌گفت شاه باید سلطنت بکند، نه حکومت. می‌گفت اجرای قانون اساسی با تمام ایرادتی که دارد می‌تواند منافع مردم را تأمین بکند مشروط به اینکه شاه سلطنتش را بکند و در کار اجرایی دخالت نکند.

اصل اول قانون اساسی دوران مشروطیت نظارت پنج نفر از روحانیان را درنظر گرفته بود تا نسبت به تصویب قوانین از نظر شرعی نظارت کنند. مصدق به این اصل اعتقاد داشت و به همین دلیل هم می‌گفت قانون اساسی بایدکاملاً اجرا شود. می‌گفت شاه سلطنت کند و حکومت از آن مردم باشد و نظارتش هم با شخصیتهای مذهبی باشد که قانونی برخلاف مذهب از تصویب مجلس نگذرد ولی چون الان نمی‌توانند در برابر شخصی با این خصوصیات بایستند، متأسفانه به او انگ لامذهبی می‌زنند. تز دکترای آن مرحوم در مورد وصیت در اسلام بود در شرایطی که تازه در اروپا مکاتب مارکسیستی پیدا شده بود و به مذاهب به خصوص به بخش ارث در اسلام شدیداً حمله می‌کرد دکتر مصدق در ارتباط با شخصیتهای مذهبی آن روز مانند شمس‌العلما و همچنین آشیخ‌محمد علی کاشفی که از شخصیتهای فقهی آن روز بودند، تزش را تهیه کرد و از قوانین ارث و وصیت در اسلام دفاع کرد و با این نظریه توانست در دنیای آن روز که مکتب مارکسیسم در حال گسترش بود،

دیجیتال

ایستادگی کند. در دوره شانزدهم مجلس شورا عناصری چون میراشرافی و سایرین به خاطر نوشتن همین تز به او حمله می‌کردند و می‌گفتند این تز، تز لامذهبی است. دکتر مصدق در تمام طول عمرش دچار این مظلومیت و معصومیت بود که به او به نام لامذهب حمله می‌کردند و او را مورد اهانت قرار می‌دادند ولی او به رغم این حرفها مقاومت می‌کرد.

شادروان دکتر مصدق در زمان نخست‌وزیری ارتباطی با جوامع مذهبی داشت و به وسیله شادروانان «سیدکاظم عصار» و «استاد سیدمحمد مشکوة» در ارتباط با آیت‌الله بروجردی بود حتی در این مورد طرحی ایشان تنظیم کرده بود که موقوفات مملکتی زیرنظر آیت‌الله بروجردی باشد مشروط به اینکه مرحوم آیت‌الله بروجردی گروهی را تعیین کنند که آنها مدیریت این موقوفات را داشته باشند. ولی متأسفانه خود مراجع زیر بار این طرح نرفتند.

مصدق تنها رجل سیاسی و نخست‌وزیری بود که بعد از مرگ همسرش هزینه نمازها و روزه‌هایی که احتمالاً ساقط شده بود، را برای ادا پرداخت نمود، من خود ناظر بر این صحنه بودم که بعد از مرگ خانمش فرزند ارشد مرحوم مصدق یعنی مهندس احمد مصدق به منزل آیت‌الله حاج سیدرضای زنجانی آمد و مقادیری پول آورد، و به آقای زنجانی اظهار داشت: «پدر خیلی سلام به شما رسانده، گفتند چون محتمل است که بخشی از نماز و روزه مادر ما ساقط شده باشد از این جهت این پول را دادند که شما ترتیبی برای نماز و روزه ایشان بدهید». ایشان پول را به وسیله یکی از دوستان برای آیت‌الله آسیدابراهیم میلانی مشهد فرستادند تا ترتیب این کار داده شود. این موضوع مربوط به سال ۱۳۴۴ و یک سال قبل از مرگ دکتر مصدق است. عیال مرحوم دکتر مصدق دختر امام جمعه بود که مقبره‌اش الان در جنوب تهران است.» سر قبر آقا که گفته

دیجیتال

می‌شود، قبر پدرزن مرحوم دکتر مصدق است. آن خانم محترم از خانواده روحانی و به شعایر دینی مقید بود.

در خاطرات شادروان دکتر صدیقی آمده که در روز ۲۸ مرداد دکتر مصدق وقتی از پشت شیشه‌ها نگاه می‌کند، می‌بیند خانه‌اش در آتش دارد می‌سوزد، به دکتر صدیقی که وزیر کشورش بود می‌گوید نمی‌دانم امشب همسرم کجا سجاده نمازش را می‌اندازد و نماز می‌خواند.

دکتر مصدق همواره با یاد خدا به اقدامات مهم سیاسی خود وارد می‌شد. من از اطرافیان آن مرحوم به دفعات شنیدم که در مراحل حساس و نفس‌گیر حضور ایشان در دیوان لاهه و در سازمان ملل به کرات گفته است آنچه در توان داریم، انجام می‌دهیم، ولی خداوند است که باید عنایتش شامل حال ما بشود تا ما نتیجه بگیریم. با چنین روحیه و اعتقادی بود که دکتر مصدق توانست در مقابل استعمار کهن انگلستان بایستد و از حقوق حقه ملت دفاع نماید و پیروزمندانه به موفقیت برسد.

شاه بیت کار مصدق این بود که بدون غوغا سالاری و تحمل هزینه‌های انسانی به این مهم نائل آمد به نحوی که حتی خون از دماغ کسی نیامد. در همان لحظه‌ای که ناو «موریشس» در کنار آبادان ایستاده بود و هر لحظه می‌توانست تصمیم بگیرد که آبادان را گلوله‌باران کند باز هم توجه دکتر مصدق به خدا و پشتیبانی نیروی مردم بود و در نتیجه توانست در مقابل شیر پیر انگلستان آن‌چنان قدرت‌نمایی کند که هنوز ما می‌توانیم از بهره همان مبارزات به رغم و قوع کودتا و سقوط دولت ملی و ابتر ماندن ملی شدن صنعت نفت، استفاده کنیم. اگر گذاشته بودند که آن طرح ملی شدن کاملاً عملی شود بالطبع نتایج بیشتری می‌گرفتیم، حال نکته دیگری از اخلاقیات مصدق را برای شما بازگو می‌کنم، قطعاً مطلع هستید که مرحوم حاج حسن شمشیری یکی از شخصیتهای بازاری تهران

دیجیتال

بود او عاشق دکتر مصدق بود و در آن موقع که به دلیل قضیه ملی شدن نفت بحران مالی در ایران پیدا شده بود و دکتر مصدق قرضه ملی اعلان کردن بود این شخص که شغلش چلوکبابی بود و دارای تحصیلات کلاسیک هم نبود ولی در عین حال یک دنیا صفا و وطن‌دوستی و اعتقاد نسبت به مردم و مملکتش داشت، کنار دکتر مصدق قرار گرفت و بیشتر از همه قرضه ملی خرید او وصیت کرده بود که ثلث مالش را در اختیار دکتر مصدق بگذارند ولی آیا دکتر مصدق از این ثلث استفاده کرد؟ خیر، دکتر مصدق دستور داد زیرنظر سه چهار نفر ثلث اموال مرحوم شمشیری هزینه گردد. الان در بیمارستان «نجمیه» بخشی به نام شمشیری نامگذاری شده است که این بخش از محل آن ثلث مال تأمین گردیده است. در این ارتباط باز خود من در جریان مستقیم این موضوع بودم که بخشی از مال صرف پرداخت وجوهات دینی گردید. شادروان دکتر مصدق نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی نوشت که این بخش وجوهات شرعی زیرنظر ایشان پرداخت گردد که بخشی از آن را همان موقع در اختیار آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله گلپایگانی و بخشی هم در اختیار آیت‌الله میلانی گذاشتیم. دکتر مصدق نگذاشت سرسوزنی از آن مال حیف و میل شود.

اکثر افرادی که الان در قریه احمدآباد به سن کهولت رسیده‌اند خوب به خاطر دارند که در موقعی که در سن کودکی بودند در آن منطقه بیماری مالاریا شایع شد. دکتر مصدق برای جلوگیری از شیوع این بیماری دست به کار شد و در طبقه بالای خانه‌اش در قلعه احمدآباد، کوره‌هایی درست می‌کرد و در آنجا شیره برگ درخت اکالیپتوس را می‌گرفت (می‌گفتند برای مالاریا بسیار مؤثر است) و به بچه‌ها می‌داد. هر روز صبح بچه‌ها آنجا می‌ایستادند و به آنها استکان استکان از این شیره اکالیپتوس

دیجیتال

می‌داد تا معالجه شوند. این اقدام او از حس نوع‌دوستی آن مرحوم ناشی می‌شد و همیشه دغدغه آن را داشت.

نکته دیگری راکه در ارتباط با همان روستای احمدآباد است و ذکر آن بی‌فایده نیست برای شما می‌گویم. همان‌طور که می‌دانید در سال ۱۳۴۱ قانون اصلاحات ارضی ابتدا توسط دکتر امینی (نخست‌وزیر) و سپس از سوی شاه اجرا گردید. این قانون باعث درگیریهای زیادی بین مالکان و زارعان در سراسر کشور شد. اما بعد از اجرای قانون اصلاحات ارضی به هیچ‌وجه مشکلی برای دکتر مصدق پیش نیامد به دلیل آنکه او قبل از اجرای آن قانون با زارعان خود کنار آمده بود و زمینهایی راکه در ملکیت خودش بود تقسیم کرده و به زارعان داده بود و به همین دلیل هیچ مشکلی با زارعان نداشت.

نکته دیگری که لازم است راجع به خصوصیات اخلاقی مرحوم مصدق توضیح دهم مربوط به خاطره راننده کامیونی است که برای دکتر مصدق کار می‌کرد و از آنجا جو به تهران حمل می‌کرد. اتفاقاً او چند روز پیش این خاطره را این چنین برایم تعریف کرد: «روزی با کامیون پر از جو از احمدآباد به سوی تهران حرکت کردم. در آن زمان تازه سه راه آذری درست شده بود. موقعی که به ورودیه تهران رسیدیم، ورود به شهر قدغن بود من برای اینکه تا فردا صبح منتظر نشوم و همان شب محموله را به مقصد برسانم پنج تومان به پاسبانی که مأمور آنجا بود دادم. آن مأمور به من اجازه داد که شبانه وارد شوم. پس از تحویل بازبرگشتم و فردا به آقا گزارش دادم، مرحوم آقا گفت برای چه پول دادی؟ گفتم به پاسبان دادم. آقا به مباشر خودش گفت ۵ تومان از حقوق این راننده راکم کنید چون به مردم این عادت را می‌دهد که دزد پرورش دهد. من دیگر نمی‌توانم با تو کار کنم، تو دزد پرورش می‌دهی، حق نداشتی این ۵ تومان را به آن

دیجیتال

مأمور بدهی، بایستی پشت دروازه می‌ایستادی تا فردا اجازه ورود به تو می‌دادند.» راننده مذکور ادامه داد: «به دلیل اینکه می‌خواستم نزد دکتر مصدق کار کنم چند روز بعد رفتم پیش آن پاسبان و به او گفتم من گرفتار شدم زیرا آن پنج تومان را که به تو دادم اربابم قبول نکرده و می‌خواهد مرا اخراج کند. آن پاسبان مبلغ پنج تومان را به من برگرداند و من برگشتم و آن پول را به آقا دادم تا از تقصیرات من بگذرد و موضوع منتفی شد» این نوع برخورد به خاطر ارزش مادی پنج تومان نبود بلکه منظور عدم خلافکاری و برخورد با خلافکاران بود که مصدق به آن شدیداً معتقد بود همچنین آشپزش برای من تعریف کرد که ما موظف بودیم بیاییم بیمارستان نجمیه و از غذای بیماران یک مقدار غذا برداریم و نزد آقا ببریم تا ایشان تناول کنند و ببینند که آیا غذا مطلوب هست یا خیر، چنانچه غذا مطابق با برنامه و مطلوب نبود متصدیان مربوطه را توبیخ می‌کرد.

پیر سیاست [۴]

مصدق وقتی می‌خواست به سازمان ملل در آمریکا برود، اعلام کرد که من می‌خواهم به مجلس گزارش بدهم و احتمالاً هم می‌خواست رأی اعتماد بگیرد. اقلیت درباری که در رأسشان جمال امامی بود برای اینکه مصدق نتواند گزارش دهد و رأی اعتماد بگیرد، مجلس را از اکثریت انداختند. تقریباً از ساعت ۹ تا ۱۰/۵ صبح مجلس بلاتکلیف بود و مصدق و وزرایش در راهرو در انتظار نشسته بودند. ما هم در لژ مطبوعاتی بودیم. سردار فاخر دو سه بار اعلام کرد که آقایان بیایند تو، اما کسی نمی‌آمد. سردار فاخر گفت آقای دکتر مصدق یادداشتی نوشته که

دیجیتال

آقا تکلیف ما را روشن کنید، ما چقدر اینجا بنشینیم؟ دوستان مصدق ـ که آن موقع مکی هم یکی از آنها بود ـ گفتند به آقای سردار فاخر بگویید اگر دکتر طاهری و جمال امامی بیایند، بقیه می آیند. این مطالب خیلی رد و بدّل شد که در صورت جلسات مجلس هم هست. من به همکارانم که در لژ مطبوعات بودند گفتم آقایان شما مواظب مجلس باشید من به سرسرا بروم و سری بکشم ببینم آنجا چه خبر است. آن موقع که ما آنجا بودیم به ما راه ندادند که از لژ مطبوعات مستقیم برویم. ما باید به پیاده‌رو می‌آمدیم و از آنجا به صحن مجلس و بعد به سرسرا می‌رفتیم. برای اینکه ورود قدغن بود و تنها برای وکلا و وزرا آزاد بود. من از پله‌هایی که الان هم هست و به همان حال بازسازی کرده‌اند به پیاده‌رو آمدم و دیدم که اتومبیل دکتر مصدق از میان صف اتومبیلها به جلوی در کوچک مجلس آمد که دکتر مصدق سوار شود. آنجا دربانی هم داشت که خیلی مصدقی بود ـ خدا رحمتش کند ـ و به مصدق خیلی علاقه داشت. نامش ملکشاهی بود. او هم آمد و در را باز کرد. در را که باز کرد دکتر مصدق یک پایش را توی اتومبیل گذاشت و سرش هم داخل اتومبیل رفت. من به سرعت دویدم، رسیدم و گفتم آقا با من امری ندارید؟ صدای مرا که دکتر مصدق شنید سرش را از ماشین بیرون آورد و یک نگاهی به من کرد و یک نگاهی به جمعیت عظیمی که آن طرف ایستاده بود. طرفداران مصدق و پلیس جلوی آنها را گرفته بودند که توی مجلس نیایند. مصدق گفت اینجا یک چهارپایه پیدا می‌شود. گفتم: بله، دربانی را که گفتم دوید و به اتفاق رفتیم و از توی همان اتاق جلوی در پاسدارخانه یک چهارپایه آوردیم. دکتر مصدق خطاب به رئیس همان پلیسها که یک ستوانی بود گفت بگو جلوی مردم را رها کنند، من با مردم کار دارم. بعداً ما دکتر مصدق را بلند کردیم و روی چهارپایه رفت که آن نطق معروف را کرد.

دیجیتال

گفت: «هرجا ملت است، آنجا مجلس است.» این سخن متعلق به آن روز است. من تنها خبرنگاری بودم که در آن جمع ایستاده بودم چون همه خبرنگارها تو لژ مطبوعات بودند و از بیرون خبر نداشتند. ۷/۶ دقیقه طول کشید تا به داخل مجلس خبر دادند که مصدق بیرون صحبت می‌کند. سیل خبرنگار و تماشاچی آمدند که عکسهایش هست. در آن جا حادثه جالبی اتفاق افتاد که باز از نظر روحیه آن زمان مردم جالب است. من در آن تلاطم واقعاً نمی‌توانستم کار بکنم، تندنویسی کنم، ولی در لحظه‌ای که دکتر مصدق بیانی کرد که مردم شروع کردند به تظاهرات کردن و دکتر مصدق سکوت کرد، من فرصتی پیدا کردم، برگشتم و دیدم که ۵، ۶ جوان خیلی گردن‌کلفت دور من حلقه زده‌اند و من وسط مانده‌ام، یک جوان قد بلند هم کله‌اش را دولا کرده و من یادداشتهایم را پشت گردن او گذاشته‌ام و دارم می‌نویسم. من آنقدر ملتهب قضایا بودم که اصلاً به این چیزها توجه نداشتم، بعد دیدم یکی از این جوانها مرا به اسم صدا زد و گفت که خیالت راحت باشد تا آقا صحبت می‌کند ما فشار جمعیت را تحمل می‌کنیم، و به راحتی بنویس، مصدق سخنرانی‌اش تمام شد و پایین آمد. متأسفانه حالش هم بد شد و او را به داخل مجلس برگرداندیم و هر کاری هم که کردند او را به بهداری ببرند قبول نکرد. چون جمعیت زیاد بود و اتومبیل هم در محاصره بود، او را از در غربی بزرگ پیاده به در شرقی بردند که آن موقع می‌گفتند کوچه پشت مسجد آنجا او را سوار جیپ کردند و بردند منزل. من بلافاصله به دفتر روزنامه، در کوچه نظامیه و در میدان بهارستان آمدم و به سرعت نطق را تنظیم کردم و تلفن کردم به منزل دکتر مصدق که به دکتر فاطمی بگویم که نطق حاضر است. چون اصلاً دکتر مصدق فکر نمی‌کرد نطقش را کسی تهیه کند. دکتر فاطمی گفت بلافاصله پاشو و بیا، من فوری به منزل دکتر

دیجیتال

مصدق و به همان اتاق بزرگ رفتم. تقریباً سران جبهه ملی همه جمع بودند. نطق را جلوی دکتر فاطمی گذاشتم. دکتر فاطمی آن را به دست دکتر مصدق داد. دکتر مصدق نگاهی کرد و گفت که بگذار خودش بخواند. ما هم همانجا ایستاده شروع کردیم این نطق را خواندن، زیاد بود، در حدود ۲۰ ـ ۱۵ صفحه‌ای بود. ده دقیقه طول کشید که آن را خواندم، متن آن هست، و بعداً روزنامه‌ها منتشر کردند. در مورد دموکرات بودن دکتر مصدق بگویم که وقتی نطق تمام شد (البته من در حین گفتن آن دو سه جا بغض گلویم را گرفت و نتوانستم صحبت بکنم و همه متأثر شدند). با لبخندی رو کرد به حضار و گفت من به این قشنگی صحبت نکردم، این قلم اوست. این نشان می‌دهد که می‌خواسته چقدر به من بزرگواری نشان بدهد. بعد طبق معمول یک دانه گز هم به عنوان جایزه به ما داد. دکتر فاطمی که مسئول تمام امور انتشاراتی دولت بود، گفت فوراً بده تا تایپ بکنند. من سرم را پایین انداختم و همانجا ایستادم. دکتر فاطمی تکرار کرد بعد من باز سرم را پایین انداختم، خوب، همه ناراحت شدند. باز گفت آقا مگر نمی‌شنوی، چه می‌گویم؟ زود بده آن را ماشین کنند گفتم آقای دکتر فاطمی نمی‌دهم، همه متعجب شدند و خود دکتر فاطمی از همه بیشتر متعجب شد. گفت چرا؟ گفتم می‌بخشید خودت به من یاد دادی، استاد من هستی، اگر این حرف را به عنوان نخست‌وزیر و سخنگوی دولت می‌زنی خودت به من یاد دادی که به هیچ دولتی تمکین نکنم، هیچ دلیل ندارد که به شما تمکین کنم، اما اگر به عنوان مدیر روزنامه‌ام به من تکلیف می‌کنی، این نوبر است که مدیر روزنامه‌ای به خبرنگارش بگوید خبر اختصاصی خودش را به روزنامه‌های دیگر بده. بنابراین من نمی‌دهم. حالا از شرم هم عرق کرده‌ام، گریه‌ام هم گرفته بود. خوب، جوان بودم، سکوتی برقرار شد، خوب، حرف من هم منطقی بود، سی ثانیه‌ای سکوت برقرار شد،

نیجینال

دکتر مصدق گفت آقا جان حق با اوست، راست می‌گوید، خبر اختصاصی‌اش است، مال خودش است. آنگاه به من رو کرد و گفت هرکاری دلت می‌خواهد بکن. خوب، من دیگر تکلیفم روشن بود، ولی از طرف دیگر نمی‌شد، به دکتر فاطمی گفتم که آقای دکتر قسمت اول این نطق را هیچ کس ندارد برای اینکه اصلاً خبرنگارها نیامده بودند ولی پس از ۸ـ۷ دقیقه تا آخرش را خبرنگاران از لژ مطبوعات آمدند و نوشتند. آنها ممکن است داشته باشند. من این قسمت اول را که اختصاصی است، فقط عنوانش را به خبرگزاری پارس می‌دهم که در رادیو بخواند، و همچنین به روزنامه‌ها می‌دهم که مطلب اختصاصی برای خودم بماند. بعد از انتشار باختر هر کار دلشان می‌خواهد بکنند که این خبر اختصاصی فقط مال باختر امروز است. به این ترتیب مسئله حل شد، متن آن خبر نیز در باختر امروز موجود است.

خاطرات [۵]

روزی که دکتر مصدق به عنوان یک نماینده مجلس تصمیم گرفت برای اعتراض به دوره پانزدهم تقنینیه با یاران خود برای تحصن به دربار برود، به خاطر دارم در خیابان کاخ در منزل شخصی‌اش عده زیادی از مردم جمع شدند.

سرهنگ سیاسی از طرف صفاری رئیس شهربانی پیغامی برای دکتر مصدق آورده بود و در حضور جمع که من هم بودم اظهار داشت:

رئیس شهربانی می‌گوید: جمعی ماجراجو می‌خواهند به دربار بروند. جنابعالی از رفتن آنها مانع بشوید و نگذارید مردم ناراحت شوند. دکتر مصدق از اینکه او و یارانش را ماجراجو خطاب کرده بودند عصبانی شد و سرهنگ سیاسی را از اتاق بیرون راند دکتر مصدق خطاب به من

دیجیتال

گفت: «به مردم بگویید که ما به طرف کاخ سلطنتی می‌رویم و تحصن اختیار می‌کنیم، اگر کسی صدایی بلند کرد، قصد برهم زدن جمعیت را دارد و دهانش را بگیرید که نتواند تحریک کند شعار ما سکوت است و با کمال نظم باید نزد شاه برویم.»

بعد از آن به طرف کاخ حرکت کردیم. جمعیت انبوه بود و جز صدای پا، صدایی شنیده نمی‌شد مردم نظم را رعایت می‌کردند، به کاخ که رسیدیم سرهنگ نصیری (رئیس ساواک بعدی شاه) که در آن موقع رئیس گارد سلطنتی بود پیش آمد و به دکتر مصدق سلام داد و گفت: «آقایان چه فرمایش دارند؟» دکتر مصدق که عریضه‌ای قبلاً برای شاه تهیه کرده بود، گفت: «این عریضه را به شاه برسانید، ما برای اعتراض به انتخابات به اینجا آمده‌ایم.»

سرهنگ نصیری رفت و لحظه‌ای بعد، هژیر وزیر دربار وقت ظاهر شد و از طرف شاه گفت: «بیست نفر می‌توانند برای تحصن به داخل کاخ بیایند.»

دکتر مصدق خطاب به من، دکتر شایگان و رضا کاویانی گفت: «بیست نفر را انتخاب کنید و نامشان را به هژیر بدهید و خطاب به هژیر گفت: «هژیر! تو شرف داری؟ آیا انتخابات آزاد است؟»

و بر سینه او محکم نواخت، هژیر از این ضربه به عقب رفت، دوباره پیش آمد. بار دیگر مصدق به سینه او زد. جمله «هژیر! تو شرف داری؟ انتخابات آزاد است؟» را تکرار کرد. هژیر سکوت کرد و نامه و اسامی بیست نفر را که ما تهیه کرده بودیم نزد شاه برد.

بیست نفری که برای رفتن به داخل کاخ و تحصن انتخاب شدند عبارت بودند از: من (شمس‌الدین امیرعلایی) ـ یوسف مشار ـ دکتر مظفر بقائی ـ حسین مکّی ـ حائری‌زاده ـ آیت‌الله غروی ـ عمیدی نوری (مدیر

دیجیتال

روزنامه داد) ـ جلالی نائینی (مدیر روزنامه کشور) ـ دکتر شایگان ـ رضا کاویانی ـ خلیلی (مدیر روزنامه اقدام) ـ احمد ملکی (مدیر روزنامه ستاره) ـ ارسلان خلعتبری ـ حسین فاطمی ـ عبدالقدیر آزاد ـ دکتر کریم سنجابی ـ مهندس زیرک‌زاده ـ محمود نریمان ـ حسن صدر ـ و خود دکتر مصدق که بعداً، به جای عمیدی نوری ـ عباس خلیلی، دو نفر دیگر یعنی اللهیار صالح و امیرتیمور کلالی به جمع پیوستند. این عده به نام جبهه ملی خوانده شدند زیرا از دستجات مختلف بودند و نظریات گوناگونی داشتند ولی در یک معنی مشترک بودند و آن مبارزه برضد دیکتاتوری و تقلبهای انتخاباتی و ملی شدن نفت بود.

پس از اینکه تحصن دربار شکسته شد، انتخابات دوره پانزدهم باطل و انتخابات دوره شانزدهم جریان گرفت. در آن موقع من و مرحوم نریمان، از طرف انجمن مرکزی انتخابات دعوت شدیم، ولی جبهه ملی ـ دکتر مصدق ـ دستور داد که چون حکومت نظامی برقرار است و طبع حکومت نظامی باآزادی مباین است، ما برویم و استعفا بدهیم. وقتی که استعفا دادیم، حکومت نظامی لغو شد و دوباره شروع کردیم به فعالیت انتخاباتی و دوستان پس از انتخابات به مجلس راه یافتند

مصدق در لاهه [۶]

وقتی ما به لاهه رفتیم، یعنی آقای دکتر شایگان و من و رفقای حقوقدان دیگری مثل اللهیار صالح و حسین نواب ـ که وزیر مختار ما در آنجا بود ـ و سایرین، در واقع در این مورد بسیار کوشش می‌کردیم و

دیجیتال

بویژه خوشبختی که ما آنجا پیدا کردیم، یافتن وکیل برجسته و کارشناس درجه اولی مثل پروفسور «رولن» بود. و ایشان، وجودش نه تنها در دفاع از حقوق ما در خود دادگاه مهم بود، بلکه در مذاکرات و مشورتهایی که مربوط به این مسائل بود، از بعضی اشتباهات که ممکن بود صورت بگیرد، جلوگیری می‌نمود و وجود ایشان فوق‌العاده مفید بود، از جمله ما به قدری مأیوس بودیم که حتی می‌خواستیم از انتخاب قاضی اختصاصی خودداری کنیم ولی پروفسور «رولن» با دلایل محکم به آقای دکتر مصدق گفت: اگر شما قاضی خود را معین نکنید و قاضی اختصاصی ایران در اینجا شرکت نکند، شما در برابر ملت ایران، اگر محکوم بشوید، مسئولیت خواهید داشت. پروفسور «رولن» این مطلب را به امضای خود نوشت و پس از آن بود که «هیئت نمایندگی ایران تصمیم گرفت یک قاضی اختصاصی معین کند و اتفاقاً من در آن جلسه حضور نداشتم و هنگامی که بازگشتم، دکتر مظفر بقائی در هتل به من این خبر را داد و تبریک گفت که شما به عنوان قاضی اختصاصی ایران برای دیوان لاهه معین شده‌اید در موضوع ترکیب مدافعه ایران «پروفسور رولن» وجود فوق‌العاده ذی‌قیمتی بود، شاید دکتر مصدق به راهنمایی بعضی از اشخاصی که منتسب به وی بودند، و شاید به راهنمایی دکتر متین دفتری (بزرگ) می‌خواست دعوی را روی این موضوع ببرد که قرارداد ۱۹۳۳ که با شرکت نفت بسته شد، یک قرارداد اجباری بود که بر ایران تحمیل شده بود ما آنجا در خدمت دکتر مصدق دفاع کردیم که هرگز ما موضوع دعوی را نباید روی این مسئله ببریم و بر آن تکیه کنیم زیرا این دولت هر چه بوده است، از لحاظ حقوق بین‌الملل نماینده مردم ایران در برابر سایر دولتها شناخته شده است. صدها قرارداد نوشته، هزارها قانون نوشته که در مملکت ما به رسمیت شناخته شده است. اگر ما فقط نسبت به یک قرارداد

دیجیتال

اعتراض کنیم، در واقع مانند این است که ضمناً به دادگاه این صلاحیت را داده‌ایم که رسیدگی به موضوع قانونی بودن یا نبودن آن قراردادها را بکند و این به صلاح ما نیست، پروفسور رولن هم این نظر بنده و آقای شایگان را تأیید کرد و اصولاً دفاع بر سر صلاحیت شد و همین امر باعث شد که ما در دعوی فائق بشویم.

حقانیت ایران محقق و مسلم بود و دفاعی هم که ما تهیه کرده بودیم، قوی و محکم بود، بنابراین اگر یک وکیل دیگری هم می‌آمد و همان دفاعیات را می‌کرد، مسلماً ما پیش می‌بردیم. البته ما باید از پروفسور رولن قدردانی کنیم که بسیار شایسته در آنجا ایستادگی کرد و دفاعش بسیار محکم بود و واقعاً وجود او بسیار مؤثر بود ولی آنچه موجب حاکمیت ما بود، حقانیت ما بود.

شب قبل از پیروزی، مصادف با استعفای دکتر مصدق و بر سر کار آمدن حکومت قوام‌السلطنه بود. آن شب وحشتناکترین و ناگوارترین شبها در تاریخ عمر من بود، زیرا ما در جریان محاکمه غالب و پیروز شده بودیم و حکم دادگاه در شور دوم پاکنویس شده بود و بیم این را داشتیم که کابینه جدید یعنی کابینه قوام‌السلطنه به بهانه اینکه ممکن است که ما در این دادگاه محکوم شویم، دعوی را پس بگیرد، زیرا یک ماده در اساسنامه دیوان لاهه وجود دارد که طرفین دعوی تا آن دقیقه‌ای که حکم دادگاه اعلام نشده است می‌توانند با تراضی دعوی خود را مسترد کنند و از این جهت من نگران بودم که مبادا کاری را که ما تا این حد به پیروزی رساندیم، شخص قوام‌السلطنه و تغییر در کابینه باعث از دست رفتن نتیجه پیروزی ما شود.

من در آنجا با آقای حسین نواب وزیر مختار ایران در لاهه صحبت کردم و بلافاصله تلگراف رمزی به قوام‌السلطنه فرستادیم که ما در این دعوی مسلماً پیروز هستیم و مبادا شما اقدامی کنید که به ضرر و زیان

دیجیتال

ملت ایران تمام شود که عواقب آن برای شما باقی خواهد ماند. من یقین دارم آن تلگراف در آرشیو وزارت امور خارجه در حال حاضر وجود دارد.

ولی خوشبختانه صبح روز بعد من از خواب بیدار شدم و روزنامه‌های محلی را دریافت کردم دیدم که نهضت ۳۰ تیر ملت ایران صورت گرفته است، کابینه قوام‌السلطنه سقوط کرده و مصدق دوباره بر سر کار آمده است و همان روز بود که دادگاه رأیش را اعلام داشت، و حکم خود را راجع به حاکمیت ایران قرائت کرد که در واقع در آن روز، برای ما با دو پیروزی توأم بود، یکی پیروزی ۳۰ تیر در تهران و دیگری پیروزی صدور حکم دیوان لاهه بر سر حقانیت ایران.

خاطره [۷]

به اعتقاد من، که هنوز و همچنان سرباز کوچکی در سپاه مصدقم، مصدق، صدای تاریخ بود، تاریخ درد، تاریخ فشار، تاریخ سکوت و سوگ.

مصدق، فشرده آرمانهای یک ملت و چکیده آرزوهای سرکوفته تمامی ملتهای ستمدیده جهان بود.

اما آنچه به مصدق، شکوه و شوکتی حماسه‌وار می‌بخشید، تنهایی او بود.

مصدق به راستی یک صدای تنها بود، یک صدای بسیار عظیم، یک غرش رعدآسا اما تنها.

مردم هنوز آن گونه نجوشیده بودند که در انقلاب کنونی جوشیدند.

مردم هنوز از «حافظه تاریخی» خود آنقدر که باید یاری نمی‌گرفتند.

دیجیتال

مردم هنوز باور درستی از قدرت استعمار و توانمندی ملی خویش نداشتند و این دو نیرو را همسنگ و همطراز نمی‌دیدند.

قهر ملی هنوز به این حد از رشد تشکل نرسیده بود، خشم هنوز بی‌پروایی نیاموخته بود، و لزوم وحدت در صدا، در حرکت و دوام، هنوز این‌گونه احساس نمی‌شد.

موج جمعیتی که او را همراهی می‌کرد و با او همصدا می‌شد، در برابر طغیان کنونی که به انقلاب اسلامی ملت ایران پیوست، بسیار ناچیز بود.

مصدق فریادی بود از اعماق قرون، از اعماق تاریخ و در پیوند با همه تاریخ.

یکپارچگی امپریالیست‌ها در عصر او چنان بود که روسها به آسانی با انگلیسیها و امریکاییها کنار می‌آمدند و پیمان درهم شکستن هر جنبش استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ایرانی را به سهولت امضا می‌کردند.

مصدق، نه یک قله رفیع، که سلسله جبالی از مقاومت و پایمردی بود، کوهستانی که جنگلی انبوه از استقامت ملی در فرودست کوهپایه‌هایش به چشم نمی‌خورد.

مصدق صخره غول‌پیکری بود که تکیه بر خاک وطن داشت و زیربنای استواری بود برای هر نهضتی که پس از او پدید آمد.

بسیاری از جنبشهای بزرگ استقلال‌طلبانه ملتهای زیرسلطه استعمار، و هم جنبش بیکران کنونی ما، برگرده‌های پیرمرد جوان اندیشی چون او پی‌ریزی شده است.

مصدق سنگ فرسایش‌ناپذیر بنای تاریخ است و استوارترین حلقه از زنجیر پیکارهای رهایی بخش ملتهای جهان.

مصدق یک خاطره بی‌مرز است برای ملتی که همیشه، بخش بزرگی

دیجیتال

از نیروی درهم کوبنده و سازنده خویش را از خاطرات تاریخی و عاطفی خود کسب می‌کند.

مصدق چنان، بر استخوان استعمار کوبید که آن را از چند سو شکست و شکافت. پس از او، استعمار هرگز نتوانست بر ارکان بند خورده خویش، تکیه کند و نتوانست فخرمندان نعره برآورد که بر همه چیز مسلط است و مسلط خواهد بود.

می بایستی بیاید که بر حصارهای بلند استعمار بکوبد و شکافی در آن پدید آورد. از آن شکاف به درون نگریستن و این واقعیت را دیدن که فقط دیوار است و نه چیزی بیشتر، کاری بود که پس از مصدق، مقدور و ممکن می‌نمود.

مصدق همان کسی بود که بر قلعه جادویی استعمار کوبید و آن شکاف باریک را در تن حصار حصین پدید آورد.

مصدق را، سالها زمان باید تا آن گونه که بود بشناسیم و دریابیم.

با هنوز مصدق را از پس پرده می‌بینیم و این البته، اندوه بزرگی برای ماست.

او یک تجربه نو، یک حرکت نو و یک قربانی نو در پیشگاه تاریخ بود.

خاطره آیت‌اله طالقانی [۸]

پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خود خوردیم، اینها فقط برای تذکر و بیان واقعیاتی است که موضوع و موقع خود را درک کنیم. این به روحیات و نفسیات انسان بازمی‌گردد. همان‌طور که انواع میکربها، پیرامون انسانی موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحتی پیش آمد، از همانجا بیماری نفوذ پیدا می‌کند، در روحیات و

۱ - سخنرانی آیت‌الله طالقانی ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ بر مزار دکتر مصدق

دیجیتال

افکار انسان هم مسئله به همین شکل است:

عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرتها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف‌ها را یافتند، به فدائیان اسلام گفتند: شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می‌گفتند که ما حکومت تامه اسلامی می‌خواهیم. به آنها می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته‌های شما را نمی‌خواهد انجام دهد. آنها به دکتر مصدق می‌گفتند فدائیان اسلام جوانانی پرشور و تروریست هستند باید از آنها بپرهیزید و من که خود در این میان می‌خواستم بین این دو تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی‌شود امروز صحبت می‌کردم اما فردا می‌دیدم که دوباره چهره‌ها عوض شده، باز خصومت و توطئه.

مرحوم دکتر مصدق می‌گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر شما باشم. مجال دهید و بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم.

فدائیان اسلام می‌گفتند ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته‌های ما را انجام دهی و بدین ترتیب این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب، وحدت و نیروی انقلابی مسلحانه را دوباره التیام دهیم. آنها به سویی رفتند.

دوباره آمدند سراغ مرحوم آیت‌الله کاشانی، باز از راه نفسیات که این نهضت از آن توست، دکتر مصدق چه کاره است؟ تمام دنیا به دست توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک می‌شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند.

یادم هست روزی که در بین مردم گفت و گو بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌ای در کار است. به تنهایی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رفتم، تنها بود، در اتاقی به انتظارش نشستم. وقتی که آمد ظرف خربزه‌ای را در

دیجیتال

دست داشت، به عنوان تعارف جلو من گرفت تا خربزه برید گفتم: حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت پوست خربزه می‌گذارند. مواظب باش! گفت: نه این طور نیست، حواسم جمع است، گفتم من شما را مرد پاک و مبارزی می‌دانم. مبارزات شما در عراق علیه انگلستان، فراموش ناشدنی است. شما این مزایا و این سوابق را دارید، درست متوجه و هشیار باشید که تفرقه ایجاد نشود گفت که خاطرتان جمع باشد!

اشک دهخدا[1]

زیارت مرا از استاد دهخدا خدا خیر بدهد نصرت‌الله امینی فراهم کرد.

با قراری که آقای امینی مقرر داشتند روز یکشنبه اول آذرماه ۱۳۳۲ این افتخار نصیبم شد.

اول آذرماه مصادف بود با سیزدهمین جلسه دادگاه بدوی نظامی که در آن روز سرتیپ آزموده در قدح دکتر مصدق با عنوان کردن دفاع از ادعانامه و رد اظهارات متهم ردیف ۱ رویه همیشگی خود را تعقیب می‌کرد. جلسه صبح و عصر تشکیل شد ساعت ٦ بعدازظهر پس از ختم جلسه خود را به منزل امینی در خیابان هدایت رساندم و به اتفاق عازم شدیم.

منزل استاد دهخدا خانه‌ای بود در خیابان ایرانشهر جنوبی در ضلع غربی که وزارت فرهنگ برای سامان یافتن لغت‌نامه در اختیار استاد قرار داده بودند و سرایدار پیری هم داشت. برای اولین بار استاد را دیدم پوست و استخوانی بیش نبود، برآوردم از وزن او سی و پنج الی چهل کیلوگرم نمی بایستی بیشتر باشد. ریزاندام، سرش روی سینه خمیده، روی

۱ - نقل از «خاطرات سرهنگ جلیل بزرگمهر» ص ۳۴۲ و ۳۴۳

دیجیتال

تشکی دو زانو نشسته، جای سیگاری پر از خورده و خاکه و ته سیگار و جعبه سیگار ۵۰ تایی سیگار هما، جعبه کوچکی پر از کاغذهای کاهی کمی مقوایی که فیشهای لغات را روی آنها می‌نوشت و برای چاپ انبار می‌کرد، با جعبه کوچکی شیرینی راحت‌الحلقوم، شیرینی پیران، که در تعارف شیرینی به من گفت در اسلامبول به راحت‌الحلقوم، لُقوم می‌گویند. اطاق کار یا استراحتگاه موقت روزش مشرف بود به حیاط جنوبی که واردین به حیاط را نشسته‌ها در اطاق می‌دیدند. پشت سر امینی بودم زودتر از من وارد اطاق شد، دهخدا در عبور از جلو پنجره پشت سر امینی مرا، که پالتوی نظامی به تن داشتم، گمان می‌کنم وحشت ناشی از نفرتی را که سرتیپ آزموده در او خلق کرده بود زنده کرد. امینی با صدای بلند سلامی گفت و با آن طبع شوخ و جالبش با خنده گفت آقا، آقا، سرهنگ بزرگمهر وکیل آقا را آورده‌ام.

نزدیکش در محضرش روی زمین نشستم. دست مرا گرفت که ببوسد، امتناع مؤدبانه‌ای کردم، دستم را رها نکرد، گفت دست تو به دست مولایم خورده است که می‌بوسم.» دستم را بوسید. من هم زانوان استاد را خم شدم و بوسیدم. هر دو گریان شدیم.

با لعنت به سرتیپ آزموده از حال دکتر مصدق سؤال کرد. من هم کلیاتی نه ذکر مصیبت به عرضشان رساندم. از جاهای خوب گفتم و خوشحالش کردم. با چای و لقوم پذیرایی شد. ساعتی در خدمتش بودیم. کسب اجازه کردم و رخصت یافتم که هر وقت بتوانم خدمتشان برسم، اضافه کنم جز دیروقت شبها، که در خانه بسته می‌شد، بقیه ساعات روز و شب در خانه باز است که هر که آید گو بیا و....

دیجیتال

یکی از خاطرات[1] فراموش نشدنی من و تمام خانواده دکترمحمد مصدق این است که در مراسم تدفین پدرم در ۱۴ اسفند ۴۵ (با وجود وصیت پدرم که ایشان را در آرامگاه شهدای ۳۰ تیر به خاک سپارند، اما به‌علت مخالفت شاه ناچار ایشان را به احمدآباد بردیم و در هوای سرد زمستان و در موقعیت بسیار ناراحت کننده به خاک سپردیم) بجز بستگان و خویشاوندان نزدیک و چند نفر از یاران وفادار کسی شرکت نکرد. جالب آنکه دکتر یدالله سحابی باکمال محبت و علاقه شخصاً پدرم را در کنار نهر احمدآباد غسل داد و دیگران قبر ایشان را آجرچینی کرده و حضرت آیت‌الله زنجانی بر جسد ایشان نماز میت گذارد. این منظره و این صمیمیت و وفاداری آن هم در آن روزهای اختناق که بردن نام مصدق گناهی نابخشودنی بود، نشانه‌ای از جوانمردی و بزرگواری دوستان و یاران وفادار پدرم بود که هیچ‌گاه من و تمام افراد خانواده مصدق فراموش نمی‌کنیم.

زمانی که مصدق به اقامت اجباری در احمدآباد محکوم شد، جز بستگا ن بسیار نزدیک او هیچ کس اجازه ملاقات و گفتگو با وی نداشت. اگر از دوستان و نزدیکانش کسی می‌خواست با وی دیدار کند، باید اجازه کتبی از ساواک و مراجع دولتی دریافت می‌کرد و این مشکل بزرگی برای دوستان او به‌وجود آورده بود. به یاد دارم یک روز جمعه که من در خدمت پدرم در احمدآباد بودم. هنگام ظهر یکی از محافظان مرا از اتاق صدا زد و به در قلعه برد، در آنجا من عده‌ای از یاران مهندس بازرگان را دیدم که مأموران محافظ و ژاندارمها آنان را روی یک نیمکت در کنار هم نشانده بودند که نام دو تن از آنها الان در خاطرم هست، یکی مرحوم رحیم عطایی بود و یکی هم منصور عطایی وزیر کشاورزی مصدق، این

۱ - از خاطرات احمد مصدق فرزند دکتر مصدق کتاب مصدق ص ۲۵۶

دیجیتال

عده برای ملاقات و دیدار مصدق به احمدآباد آمده بودند اما ژاندارمها به خاطر اینکه آن دو اجازه ورود از ساواک تهران نداشتند، مانع ورود آنان شده بودند.

نکته جالب اینکه این عده برای گریز از دست محافظان از بیراه به احمدآباد آمده بودند. با این تصور که در جلوی قلعه دیگر محافظی نیست و آنان می‌توانند به داخل قلعه وارد شوند، اما برخلاف پیش‌بینی آنها مأموران در مقابل در قلعه جلویشان راگرفتند.

این عده تعدادی اعلامیه نیز همراه خود داشتند و برای اینکه این اعلامیه‌ها را از بین ببرند، همان موقعی که روی نیمکت نشسته بودند اعلامیه‌ها را مچاله کردند و در جوی آب انداختند، غافل از اینکه در انتهای نهر یک پنجره آهنین قرار داشت و تمام اعلامیه‌ها در جلوی پنجره آهنین متوقف ماند. پاسدارها که متوجه این امر شده بودند اعلامیه‌ها را جمع کردند و دوستان مهندس بازرگان را همراه با اعلامیه‌ها به تهران بردند. در تهران آنها را تحویل ساواک دادند. اما در ساواک تهران سرهنگی که مسئول رسیدگی به این موضوع بود اعلامیه‌های به دست آمده را پنهان کرد و از آنها علیه دوستان بازرگان استفاده ننموده و از این عده تعهد گرفت که دیگر مرتکب چنین کاری نشوند.

در یکی از روزهای آبان ماه سال ۴۵ به دیدار پدرم رفته بودم و ایشان به من گفت: در سقف دهانم تاولی زده است که بسیار ناراحتم می‌کند و خودم تصور می‌کنم به علت خوردن غذای داغ یا نوشیدن چای گرم است. من یکی از پزشکان آشنا را به بالین پدرم بردم و پزشک پیشنهاد کرد برای معالجه ایشان را به بیمارستان ببریم. دکتر مصدق را به تهران آوردیم و در بیمارستان از تاول دهـ عکسبردارای کردند و پزشکان تاول را مشکوک به سرطان تشخیص دادند. بنابراین قرار شد

دیجیتال

محل تاول را بسوزانند و برنامه سوزاندن به تناوب در روزهای مختلف انجام گرفت. این کار به حدی دردناک بود که دهان پدرم را پس از مدتی متورم کرد. در این مدت پدرم در منزل برادرم به سر می‌برد و من هم روزهایی که قرار بود در بیمارستان به مداوای وی بپردازند او را با اتومبیل از منزل برادرم به بیمارستان می‌بردم و از آنجا به خانه برادرم بازمی‌گرداندم. در یکی از روزهای سرد زمستان که به خانه باز می‌گشتیم قسمتی از خیابان را که منتهی به خانه برادرم می‌شد، به خاطر مراسم ویژه‌ای بسته بودند و هیچ اتومبیلی را اجازه نمی‌دادند که از خیابان عبور کند.

به ناچار من و پدرم در آن هوای سرد زمستانی و با آن حال نزار پدرم، پیاده به طرف خانه برادرم راه افتادیم. همان شب پدرم دچار سرماخوردگی شدیدی شد. اما با مراقبتهای پزشکی برادرم پس از چند روز حالش بهتر شد. بعد از مدتی دوباره سرماخوردگی پدرم شروع شد و این بار بیماری او شدت بیشتری گرفت و حاد شد تا اینکه در سحرگاه ۱۴ اسفند همان سال او را از پای درآورد.

در مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری چهل، پنجاه نفر بودند که بیشتر آنها خویشان و منسوبان آن مرحوم بودند ـ از جمله دکتر متین دفتری ـ و عده‌ای هم از دوستان و یاران و همرزمان دکتر مصدق حضور داشتند. مثلاً تا آنجا که به خاطر دارم مرحوم کاظمی، مهندس حسیبی و دکتر سحابی بودند. همین دکتر سحابی دستها را بالا زده بود و خاک می‌ریخت.

آخرین[1] وداع [10]

یک هفته پس از آزاد شدن از زندان چهار ساله، در شب ۱۴ اسفند

---

۱ -

دیجیتال

۱۳۴۵ اطلاع یافتم که حال جسمی آقای دکتر مصدق، که در بیمارستان نجمیه تهران بستری بود، رو به وخامت گذاشته است.

صبح روز چهاردهم خبر فوت ایشان را دریافت نمودم و برای کسب خبر و مشورت با آقای حاج سیدرضا موسوی زنجانی (رحمت‌الله علیه)، که در آن وقت در قید حیات بودند، راهی منزل ایشان گردیدم.

نزدیک منزل آقای زنجانی در خیابان فرهنگ ملاقات با آقای عباس رادنیا، که ایشان هم در آن موقع حیات داشتند، دست داد. با مسبوق ساختن وی به اتفاق وارد منزل مرحوم زنجانی گردیدیم و به مذاکره با ایشان برای مشارکت در تشییع جنازه آقای دکتر مصدق پرداختیم. قرار شد قبلاً از تصمیم خانواده مرحوم دکتر در تعیین محل دفن مستحضر شویم. از این جهت به اتفاق آقای رادنیا به بیمارستان نجمیه رفتیم، در صحن جلوی بیمارستان دکتر غلامحسین محبی‌نیا که با چند نفر دیگر مشغول صحبت بودند، دیدار نمودیم. ایشان خبر قطعی راجع به محل دفن و ساعت حرکت را ندادند و گفتند که مشغول تبادل‌نظر هستیم و اصرار داشتند که در آن محل نمانیم. محل دفن و ساعت حرکت جنازه را به منزل اطلاع خواهند داد. این اصرار شاید به قصد اجتناب از تجمع و ازدحام جمعیت و مزاحمتهای ساواک بود! در منزل با پرسشهای تلفنی که خود می‌کردم متارن نیم بعدازظهر اطلاع یافتم که جنازه را با چند نفر معدود به احمدآباد قزوین حرکت داده‌اند. این موضوع را تلفنی به آقایان زنجانی و رادنیا خبر دادم و خود به سرعت عازم خیابان فرهنگ شدم. در این فاصله آقایان هم آماده شده، و همگی با ماشین آقای رادنیا عازم احمدآباد گردیدیم و حدود ساعت سه و نیم به آنجا رسیدیم.

پس از اتمام این وظایف به آقایان مشایعین طبقه بالا اطلاع داده شد تا برای ادای نماز حاضر شوند و نماز بر جنازه مرحوم دکتر محمد مصدق

دیجیتال

به امامت جناب آقای حاج سیدرضا موسوی زنجانی و حضور تمام حاضران در احمدآباد برپا شد و به انجام رسید.

در سرکشی به حفاری محل قبر معلوم شد که زمین دارای خاک دستی است و واریز زیاد دارد به ناچار محل دفن را وسیعتر کرده و توسط روستاییان دیواره آجری برای قبر بنانهادیم.

برای دفن مرحوم در صدد بودم جنازه را روی زمین قبر قرار دهم، ولی آقای زنجانی نظر دادند که چون می‌خواهند جنازه به امانت گذاشته شود بهتر است با همان تابوت که کف آن را با آهن سفید میخکوب کرده بودند، دفن شود، از این جهت من هم تابوت حاوی بنده نیک خدا را درحالی که روی تابوت به سمت قبله بود در قبر قرار دادم، رحمت‌الله علیه، برای پوشش لحد چونکه سنگ یا آجری بزرگ موجود نبود از شاخه‌های قطور و محکم درخت استفاده کرده و آنها را در جهات مختلف قرار دادیم و روی آنها را باگل و خاک هم‌سطح زمین ساختیم. این مراسم تا ساعت شش بعدازظهر روز چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ ادامه یافت و در این ساعت دکتر مصدق را با فاتحه‌ای دیگر وداع کرده و به تهران مراجعت نمودیم.[۱]

مصدق و پهلوی‌ها [۱۱]

از آنجا که رژیمهای برخاسته از کودتا و حتی نظامهای حاصل از انقلاب کمتر می‌توانند به وفاداری سیاستمداران رژیم سلف خود اعتماد کنند، می‌توان گفت که حضور سیاسی فعال رجال دوره قاجار در عرصه

۱ - خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق، انتشارات ناهید، بهار ۷۳، ص ۳۰۱.

دیجیتال

سیاسی و اجتماعی ایران پس از استقرار رژیم پهلوی، به عنوان یکی از ویژگیهای مهم رژیم برخاسته از کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ تلقی شده است.

رجال سیاسی عصر قاجار که در تمام طول سلطنت رضاشاه و نیز شانزده سال اول پادشاهی محمدرضا شاه (تا استعفای حسین علاء از نخست‌وزیری و آغاز حکومت دکتر اقبال) حضوری فعال داشته‌اند، به سه دسته قابل تقسیم هستند: دسته اول آن گونه رجالی بودند که به دلیل سرخوردگی از ضعف و بی‌کفایتی قاجاران و نیز عدم اقتدار حکومت مرکزی، به عنوان یار و همکار سردار سپه در انقراض قاجاریه و استقرار دیکتاتوری پهلوی، نقش اول و اساسی را عهده‌دار بودند و به رغم حق‌ناشناسی رضاشاه نسبت به آنان ـ به غیر از نظامی‌ها ـ حقی مسلم و انکارناپذیر در تأسیس و تحکیم سلسله پهلوی داشتند ذکاءالملک فروغی به عنوان نماینده معروف این گروه قابل ذکر است.

دسته دوم شامل سیاستمدارانی می‌شد که رضاشاه به خاطر اشباع عقده‌هایی که در اثر عدم تعلق به خانواده‌های اشراف ـ که از نظر او بسیار مهم بود ـ داشت، و به قصد بهره‌برداری از خوشنامی عده‌ای از رجال قاجاری در راستای توجیه رژیم تحت ریاست خود، همکاری آنان را با لطایف‌الحیل به دست آورد. انگیزه این سیاستمداران در همکاری با رضاشاه، به دست آوردن فرصتی برای خدمت به مردم و کشور از طریق اعاده حقوق و آزادیهای مردم و نیز حاکمیت قانون بود که به بهانه پیشرفت مملکت و تأمین نظم و امنیت در کشور، مورد تجاوز رضاشاه و همکاران نظامی وی قرار می‌گرفت. این دسته از رجال برعکس گروه اول، به محض دریافت اولین علائم خشونت گرایانه و تجاوزکارانه رژیم، به

دیجیتال

مقتضای روحیه محافظه کار خود، بدون هیچ گونه تلاشی برای بهبود اوضاع، خود را از روند رو به اختناق رژیم کنار کشیده و ضمن اختیار نمودن انزوای سیاسی، روابط شخصی و خصوصی خود را با رضاشاه حفظ نمودند. هر چند که به اعتبار سیاسی آنان خدشه وارد شده بود. مرحوم مستوفی‌الممالک دومین نخست‌وزیر رژیم پهلوی به مرحوم مخبرالسلطنه هدایت که بعد از وی (مستوفی) نخست‌وزیر رضاشاه شد گفته بود: «قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فرو بروم، شما سعی کنید تا سر فرو نروید.

از جمله برجسته‌ترین و شاختصرین رجال سیاسی متعلق به گروه سوم بحق باید از شادروان دکتر محمد مصدق نام برد. نظر این گونه رجال و به خصوص شخص دکتر مصدق به دلیل اعتقاد به مبانی حکومت مشروطه که بدون هیچ‌گونه ابهامی مشروعیت واقتدار حکومت را ناشی از رأی و اراده ملت و حاکمیت قانون و دخالت مردم در سرنوشت خود بود. حتی اگر رژیم پهلوی وسیله عملی شدن این نظریه قرار می‌گرفت بنابراین مصدق و همفکران او، همکاری با رژیم پهلوی را تا آن اندازه که برابر با اعتقادات و باورهای آنان بوده و بتواند زمینه‌ساز یک محیط سالم سیاسی و حاکمیت قانون باشد مردود ندانسته و هرگونه تلاشی را در این جهت که نوعی ارشاد رژیم نیز بود، نه تنها جایز که واجب می‌پنداشتند.

بر مبنای چنین تفکری از هنگامی که موضوع انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی در مجلس پنجم مشروطیت مطرح شد و به تصویب رسید تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ که حکومت ملی دکتر مصدق به وسیله کودتا سرنگون شد، موضعگیری و رفتار دکتر مصدق در برابر شاه پهلوی موردبررسی قرار می‌گیرد.

دیجیتال

دکتر مصدق و همسرش



دیجیتال

مصدق و رضاشاه

۱ ـ نخست‌وزیر مسئول یا پادشاه غیرمسئول:

بدون تردید نطق معروف مصدق در جلسه تاریخی مجلس شورای ملی در نهم آبان ۱۳۰۴ برای تغییر سلطنت را باید اولین برخورد سیاسی بین آن مرحوم با سردار سپه آن روز و رضاشاه بعدی و نیز به تبع آن نقطه عطفی در روابط بین مصدق با رضاشاه و بعداً با محمدرضاشاه به‌شمار آورد. تأثیر سخنان مصدق بر پهلوی‌ها تا آن اندازه سنگین بود. که آنان همواره با مصدق به عنوان دشمنی شخصی و خا نوادگی برخورد می‌کردند.

به‌طور کلی از موضعگیری مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ این نتایج حاصل می‌گردد: اولاً مصدق انسانی است متعهد و وظیفه‌شناس که از انجام وظیفه در خطرناکترین شرایط نه تنها پروایی نداشت، بلکه آن را واجب‌تر از مواقع عادی می‌دانست. این جمله معروف مصدق خطاب به مرحوم مستوفی‌الممالک جهت تشویق وی برای شرکت در این جلسه که: «به توپچی و سرباز سالها مواجب می‌دهند که یک روز به کار بیاید و از مملکتش دفاع کند... تاییدی است بر شجاعت سیاسی مصدق در لحظات بحرانی، ثانیاًوظیفه‌شناسی و عشق و علاقه مصدق به مردم و مملکت خود او را واداشت که به رغم وابستگیهای خانوادگی و عاطفی‌اش به خانواده قاجار، بی‌کفایتی و عدم لیاقت آنان را اعلام نماید زیرا درست است که مصدق و همفکران وی با تغییر سلطنت به مخالفت برخاستند لیکن این مخالفت به هیچ وجه معنای تأیید رژیم پوسیده قاجار را نداشت. صرفنظر از نحوه غیرقانونی انجام این تغییر، مخالفتها بیشتر متوجه خطری بود که دیکتاتوری، پهلوی، مملکت را با آن مواجه می‌کرد ثالثاً، و از همه

دیجیتال

مهمتر، مصدق در این جلسه با برشمردن پاره‌ای از قابلیتهای سردار سپه که به موجب قانون اساسی از آنها فقط در مقام ریاست وزرایی می‌شد به نفع مملکت بهره گرفت، ضمن اعلام تعارض تغییرات با قانون اساسی، شائبه هرگونه عناد و مخالفت شخصی خود را با سردار سپه از بین برد و نیز این نکته مهم را یادآور شد که اصلاحات موردنظر سردار سپه باید به وسیله ریاست وزرایی که در برابر مجلس مسئول شناخته می‌شود انجام گردد نه توسط پادشاه که به موجب قانون اساسی مقامی است غیرمسئول و تشریفاتی، مصدق با شناختی که از روحیه قانون‌گریز و دیکتاتور مآب سردار سپه به دست آورده بود، به مجلس هشدار داد که در صورت تغییر سمت رضاخان از نخست‌وزیری به پادشاهی، خون همه شهدای مشروطیت که در راه کسب آزادی و به دست آوردن قانون اسای به زمین ریخته شده بود، به هدر خواهد رفت.

در واقع در آن جلسه تاریخی مجلس پنجم، مصدق اگرچه با قاطعیت، سلطنت سردار سپه را مردود و غیرقانونی اعلام کرد، لیکن با تشویق رضاخان به پیگیری اصلاحات در سمت ریاست وزرایی، هم به مجلس و هم به رضاخان یادآور شد و حداکثر تلاش خود را برای جلوگیری از انتقال رضاخان رئیس‌الوزرا از کاخ نخست‌وزیری به کاخ سلطنتی به عمل آورد. تلاشی که البته بی‌نتیجه ماند.

۲ ـ مصدق و مبارزه مسالمت‌آمیز:

پس از به سلطنت رسیدن رضاخان و در پی آن پذیرش شجاعانه واقعیت توسط مرحوم مصدق، وی با بهره گیری از روحیه مبارز و مقاوم در عین حال خشونت‌گریز خود، ترک یکباره صحنه را صلاح ندانست و تا آنجا که اعتقادات وی اجازه می‌داد کوشید از طریق شرکت محدود در

دیجیتال

حاکمیت، با اعاده حکومت قانون و شرکت مردم در سرنوشت خون، دیکتاتوری پهلوی راتبدیل به نظامی قانونی و مردم سالار نماید. نطق مرحوم مصدق در یکی از آخرین جلسات مجلس پنجم که طی آن رضاشاه را به عدم دخالت در انتخابات مجلس ششم که در پیش بود دعوت می‌نماید، دلیلی است بر صحت این مدعا، مصدق در این جلسه سخنانی قریب به این مضمون ایراد کرد: «حالا که مقصود آن دسته از نمایندگان برآورده شد (مقصود به سلطنت رساندن رضاشاه به وسیله آن عده از نمایندگانی که با زور فرماندهان نظامی منصوب سردار سپه به مجلس راه یافته بودند) دیگر دلیلی بر ادامه وضع سابق نیست و مصلحت آن است که نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یابند». وی سپس سوگند رضاشاه را برای پاسداری از قانون اساسی و مشروطیت قرائت نمود. سخنان مصدق در این جلسه در واقع پذیرش مشروط رژیم پهلوی از جانب وی بود که در آن بر مبنا قرار گرفتن حاکمیت قانون و برخورداری مردم از حقوق و آزادیهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی، به عنوان شرایط پذیرش تأکید شده بود به بیانی دیگر مصدق به رضاشاه تفهیم نمود در صورت برگزاری انتخابات آزاد، رعایت دیگر اصول قانون اساسی و خودداری از تحمیل اختناق به مردم، گروه مخالفی که در جلسه نهم آبان با سلطنت وی مخالفت کرده بودند، ضمن به فراموشی سپردن گذشته، می‌توانند همکاری صمیمانه‌ای با حاکمیت در جهت پیشبرد جامعه به سمت ترقی و از جمله تحقق برنامه‌های موردادعای رضاشاه آغاز نمایند. تنها اثر مثبت مترتب بر هشدارها و درخواستهای مکرر مصدق، عدم توفیق رضاشاه برای دخالت در انتخابات حوزه انتخابیه تهران آن هم فقط در مجلس ششم بود.

مجلس ششم آخرین سنگری بود که مصدق توانست در طول

دیجیتال

دیکتاتوری ۲۰ ساله، آن را برای پیگیری در صحن مجلس و در راستای به خدمت گرفتن رجال خوشنام به مصدق پیشنهاد ریاست وزرایی داد. از آنجا که مصدق در زندگی سیاسی خود، مناصب سیاسی را فقط به عنوان ابزاری برای خدمت به مردم و مملکت می‌دانست و نه هدفی برای ارضای تمایلات جاه طلبانه، وی همیشه نمایندگی مجلس را که به وسیله آن می‌توانست هر جریان خلاف قانون و مصالح کشور را بی‌اثر نماید، مناسبترین وسیله برای نیل به این هدف می‌دانست. از طرفی این اشتیاق مصدق به سمت نمایندگی مجلس، توجیه کننده ارزشی بود که وی برای اراده و رأی مردم قائل بود. مصدق با پیروی از همین تفکر، در مرتبه‌های اول ودوم که پیشنهاد نخست‌وزیری به وی داده شد، با وقوف بر این حقیقت که پیشنهاد دهندگان صرف‌نظر از آنکه هدف آلوده کردن سیاسی وی را تعقیب می‌نمایند و در صدد هستند تا اهرم بازدارنده‌ای ـ یعنی مجلس ـ که او را قادر می‌ساخت در روند توطئه‌های خائنان به مملکت ایجاد اختلال نماید، از دسترس او دور سازند، از قبول پیشنهاد نخست‌وزیری سرباز زد.

مصدق تا پایان دوره ششم که در مجلس حاضر بود حتی در صمیمانه‌ترین حالات خود با رضاشاه نه بر سبیل آزار وی، بلکه صرفاً به خاطر ارشاد او و نیز به منظور انجام وظیفه و ادای دین نسبت به مردم و مملکت خود لزوم خودداری از ایذاء و آزار مردم و همچنین پرهیز از ایراد فشار به ملت را همواره به رضاشاه گوشزد می‌کرد دیکتاتور که مردی خوددار و در عین حال کینه‌توز بود، ضمن تصدیق تذاکرات مصدق، همه آنها را به عنوان جرائمی که مصدق باید حتماً روزی پاسخگوی آنها باشد در حافظه خود ضبط می‌کرد. از جمله در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶، مجلس درنطق قبل از دستور خود گفت: «روزی در همین

دیجیتال

ایام اخیر شرفیاب شدم، عرض کردم این مسافرتها که اعلیحضرت تشریف می‌برند مردم باید از آن استفاده کنند. فرمود همینطور است. عرض کردم وقتی در یک نقطه تشریف می‌برید،این طاق نصرتها اسباب خرج مردم می‌شود. مأموران نظامی مردم را اذیت می‌کنند. شاه بزرگ است، می‌خواهند چراغ روشن کنند، می‌خواهند نکنند. شاه شخص بزرگی است و به این چیزها بزرگ نمی‌شود. ولی برای مردم صدمه است. فرمودند قبول دارم، صحیح است. یک روز سلام شرفیاب شدم، آقایان نمایندگان ملاحظه فرمودند که اعلیحضرت همایونی فرمودند، این دفعه که به مسافرت رفتم، همه جا بی‌خبر رفتم.

پس از پایان دوره ششم، رضاشاه حتی تعداد انگشت‌شمار مخالفان حکومت خود را در مجلس تحمل نکرد از دوره هفتم به بعد، نه فقط از نام‌آورانی مانند مرحومان مصدق، مدرس، مستوفی‌الممالک و... در مجلس خبری نبود که حتی نخست‌وزیر مملکت که بنابر اعتقاد درست مصدق، شخص اول مملکت به‌شمار می‌رفت، کوچکترین تأثیری در روند سیاسی مملکت نداشت. اختناق و حکومت پلیسی بر مردم تحمیل گردید. تأیید اداره سیاسی شهربانی یکی از شرایط لازم برای احراز هر منصب سیاسی و از جمله نمایندگی مجلس بود. حتی اگر این نماینده محترم در طول زندگی خود بیش از یک ماه را در حوزه انتخابیه خود نگذرانیده باشد. مرحوم دکتر ملک‌زاده مؤلف کتاب هفت جلدی «تاریخ مشروطیت ایران» و فرزند مرحوم ملک‌المتکلمین یکی از شهدای مشروطیت، به صرف یک اقامت یک ماهه در شهرستان بم برای مبارزه با بیماری آنفلوانزا، به عنوان نماینده ادوار ششم الی سیزدهم مجلس به مردم شهرستان بم تحمیل گردید. عجیب‌تر اینکه این نماینده محترم در طی این ادوار هفتگانه حتی یک مرتبه هم هوس نکرد لااقل به عنوان

دیجیتال

ایرانگردی و سیاحت از حوزه انتخابیه خود دیداری نماید و فقط با آن دسته از به اصطلاح موکلانی که در شرایط دشوار آن روزگار توان مسافرت به تهران را داشتند، ملاقات و مراوده داشت. این جناب نماینده حتی یک بار سخنی قریب به این مضمون به یکی از بستگان نگارنده گفته بود: «شما بمی‌ها هیچ حقی بر من ندارید که از من توقعی داشته باشید. شما بمی‌ها چه بخواهید چه نخواهید من وکیل شما هستم و خواهم بود.»

بدیهی است در چنین شرایطی مصدق نه می‌خواست و نه می‌توانست همان شرکت محدود را در حاکمیت داشته باشد. به همین دلیل دوران خانه‌نشینی و انزوای سیاسی مصدق آغاز گردید. رجالی مانند مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله که رضاشاه را آزار نداده بودند و بلکه تا حدودی نیز آلوده سیاستهای دیکتاتور شده بودند، ظاهراً رعایت احترام آنان می‌شد و در مواردی، هم مورد مشورت قرار می‌گرفتند و هم وساطت آنان نسبت به مغضوبان پذیرفته می‌شد، رضاشاه حتی در منزل مشیرالدوله از وی عیادت به عمل آورد، اما مصدق و مدرس و امثال آنان نه تنها از این مزایا بی‌بهره بودند، بلکه هر آن انتظار مأموران دستگاه جهنمی شهربانی رضاشاه را نیز داشتند. مصدق به رغم امکانات مالی خود به دلیل عشق و علاقه به سرزمین و زادگاه خود نتوانست مانند رجالی از قبیل قوام‌السلطنه، امنیت خود را در ویلاها و هتلهای مرفه فرنگستان جستجو کند. چه مصدق برای خدمت به وطن، مرد استفاده از لحظه‌ها نیز بود و اقامت در ایران را برای کنترل و زیرنظر گرفتن اوضاع را مغتنم می‌شمرد.

سرانجام دوران انتظار به پایان رسید و مصدق در غروب روز هفتم تیر ۱۳۱۹ از طرف مأموران سرپاس مختاری بازداشت گردید و پس از یازده روز حبس در تهران برای گذراندن ایام تبعید به بیرجند اعزام شد

دیجیتال

دستگاه دیکتاتوری تا آن اندازه گستاخ و جسور شده بود که هنگامی که مصدق علت بازداشت خود را سؤال می‌کند، بی‌پروا پاسخ می‌شنود که: «شما تقصیری ندارید ولی عجالتاً باید در زندان بمانید. مصدق در زندان و ایام تبعید با وجود ضعف جسمانی و غلبه بیماری، نه فقط عجز و ناتوانی از خود نشان نداد، بلکه از هر فرصتی برای نکوهش و سرزنش دیکتاتور استفاده کرد. مصدق در اتاق رئیس زندان، ضمن نگاه به عکس رضاشاه گفت: «ای زبردست زیر دست آزار ـ گرم تا کی بماند این بازار. اگرچه مصدق از خداوند برای ایام سرنوشت‌ساز ملت ایران گله داشت و او موفق شد دوران حبس و تبعید را با عافیت بگذراند، اما تقدیر الهی چنین بود که خانواده مصدق نیز سهمی ماندگار از ستمها و بیدادهای رضاشاه را داشته باشند. خدیجه دختر ۱۳ ساله مصدق که تاب دیدن بدن طناب‌پیچ شده پدر را نداشت، آن چنان گرفتار شوک عصبی شد که لااقل تا سال ۱۳۶۸ که کتاب «در کنار پدرم مصدق» تألیف دکتر غلامحسین مصدق به چاپ رسید، پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، همچنان در بیمارستان ویژه بیماران عصبی بستری بود.

مرحوم مصدق در پاسخ به محمدرضاشاه که همیشه مدعی شفاعت از مصدق نزد رضاشاه بود می‌نویسد: «شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود، دست شاه فقید به یک جنایت دیگر برای از بین بردن من آلوده نگردید.

مصدق و محمدرضا شاه

پس از حمله متفقین به ایران، نه رنجش ذکاءالملک فروغی از رضاشاه که در پی اعدام محمدولیخان اسدی مورد غضب قرار گرفته بود و نه به حاشیه راندن سیاست انگلیس در ایران به نفع آلمانیها به وسیله

دیجیتال

پهلوی اول، هیچکدام مانع از ادامه حیات سلسله پهلوی و به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه نشد. به همت فروغی، انگلیسیها در جهت انتقام گرفتن از رضاشاه، به همان کنار گذاشتن او از سلطنت اکتفا و با سلطنت فرزندش محمدرضا موافقت نمودند.

با سقوط دیکتاتوری ۲۰ ساله و آغاز سلطنت محمدرضاشاه، صحنه سیاست ایران تغییری کلی یافت که مشخصه بارز این تغییر و تحول را می‌توان انتقال مرکز قدرت سیاسی از دربار به مجلس شورای ملی ـ یعنی جایگاه واقعی خود ـ تلقی کرد.

در دوران ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ که مجلس شورای ملی به عنوان مرکز ثقل سیاست مملکت شناخته می‌شد و بسیاری از مورخان و کارشناسان سیاسی از آن به عنوان دومین تجربه دموکراسی در ایران یاد می‌کنند، عرصه سیاست مملکت تبدیل به میدان تاخت و تاز نمایندگان طیف سیاسی گوناگونی شده بود که بسیاری از آنان بحق نمی‌توانستند عنوان نمایندگی خواست و تمایل مردم را دارا باشند.

به‌طور کلی فعالیتهای سیاسی مرحوم مصدق در طی این مدت به دو دوره به شرح زیر تقسیم می‌گردد:

۱ ـ مصدق در مجلس چهاردهم:

فعالیت سیاسی مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر ـ به غیر از دوره پانزدهم ـ صرف نمایندگی مجلس شورای ملی یعنی سمت دلخواه وی گردید. مصدق این فعالیت را با به دست آوردن نمایندگی مردم تهران در مجلس چهاردهم آغاز و پس از یک غیبت سه ساله از صحنه پارلمان به علت دخالت قوام‌السلطنه در انتخابات دوره پانزدهم و فترت یک ساله‌ای که مسبب آن نیز قوام بود، مجدداً در انتخابات دوره شانزدهم به

دیجیتال

وکالت مردم تهران انتخاب شد.

اگرچه مصدق در طی مدت نمایندگی خود در دوره چهاردهم مشغول تدارک زمینه مناسب برای اجرای برنامه‌های مهم و سرنوشت‌ساز در مبارزه با استعمار بود و پیامدهای این مبارزه توانست بر مناسبات مصدق و شاه اثری قطعی و همیشگی بگذارد، لیکن درباره روابط وی با شاه در این برهه باید گفت که این روابط نه تنها در مجلس چهاردهم بلکه تا سال ۱۳۲۸ که شاه با تشکیل مجلس مؤسسان در صدد فراهم آوردن وسایل حکومت مطلقه خود برآمد، او از اعتدالی نسبی برخوردار بود و ظاهراً برخورد قابل ملاحظه‌ای بین مصدق و شاه دیده نمی‌شود دلایل این اعتدال را به این شرح باید توضیح داد: اولاً در طی این مدت شاه هم به اقتضای سن خود که هنوز تجربه‌های لازم را در امور سیاسی به دست نیاورده بود و هم به دلیل عدم اعتنای بسیاری از سیاستمداران قدیمی به وی که او را به دلیل سن کم لایق دخالت در امور سیاسی نمی‌دانستند، هنوز فرصت کافی را برای آشکار ساختن نیات سیاسی خود به دست نیاورده بود. بویژه آنکه در مواردی، پاره‌ای از تظاهرات دموکراتیک شاه می‌توانست قشرهایی از جامعه را در قضاوت خود نسبت به وی دچار اشتباه کند ثانیاً همان گونه که قبلاً گفته شد تلاش مصدق همیشه معطوف به انجام اصلاحات با کمترین هزینه سیاسی ممکن بود. در این صورت از نظر مصدق که دلبستگی کامل به حکومت مشروطه و مبانی آن داشت، دلیلی برای مخالفت باشاه که هنوز افکار دیکتاتوری وخشونت‌طلبانه خودرا بروز نداده بود نمی‌توانست وجود داشته باشد. ثالثاً برخورداری حزب توده از تشکیلاتی قوی و منسجم که قدرت مانور آن را در سطحی بالا نگهداشته بود و نیز حضور غیرمرئی ولی فراگیر شرکت نفت انگلیس در صحنه سیاسی مملکت که متأسفانه بیشتر سیاستمداران آن روز ایران

دیجیتال

آن را نمایندگی می‌کردند، قدرت هرگونه ریسک و اقدام حادی را از مصدق سلب می‌کرد مصدق در این دوران یکی از شرایط تثبیت دموکراسی در ایران را برچیده شدن بساط استعمار از طریق ملی کردن صنعت نفت و در نتیجه حذف شرکت نفت انگلیس از سیاست ایران می‌دانست. بهترین دلیل برای اثبات تلاش مصدق در جهت جلوگیری از برانگیخته شدن زود هنگام حساسیت و سوءظن حزب توده و شرکت نفت انگلسی، مخالفت وی با طرح رحیمیان نماینده قوچان برای الغای امتیاز نفت جنوب و نیز مقارن همین جریان، نامه دکتر مصدق به سفیر شوروی در تهران درباره طرح معروف ممنوعیت واگذاری امتیاز جدید نفت به خارجیان ـ در مجلس چهاردهم ـ بود که وی طی این نامه زیرکانه و در کمال وطنخواهی در صدد توجیه طرح مزبور که به وسیله خود او به مجلس داده شده بوده، برآمده است. این اقدام مصدق از آن جهت از اهمیت برخوردار است که دراین اول مملکت هنوز در اشغال قوای متفقین بود.

اما با تمام اعتدالی که بر روابط شاه و مصدق حکمفرما بود، مسائلی مانند مخالفت مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی به خاطر شرکت در کودتای سوم اسفند که رضاشاه نیز از جمله عوامل ردیف اول آن بود افشاگریهای مصدق در مجلس رضاشاه و روابطش به انگلیسیها، اعلام جرم علیه سهیلی و تدین، اعتراض مصدق به شاه در مورد کابینه صدرالاشراف و... مسائلی نبودند که شاه بتواند آنها را فراموش کند.

در دوره پانزدهم مجلس نیز، حتی عدم حضور مصدق در مجلس نتوانست مصدق‌را ازتأثیرگذاری‌بر روندسیاسی‌مملکت‌وبویژه بر مبارزات نفتی بازدارد. در این دوره مصدق از طریق حسین مکی ـ که بعداً در لحظات بحرانی با پشت کردن به مصدق به نهضت ملی ایران خیانت کرد

دیجیتال

- با اقلیت مجلس ارتباط لازم را برقرار کرد. پیام مصدق به مخالفان قرارداد الحاقی که توسط مکی در مجلس قرائت شد، روح تازه‌ای در کالبدِ اقلیت دمید، به‌نحوی که دولت ساعد با همه تلاشهای خود، نتوانست قراردادالحاقی را از مجلس بگذراند.

۲ـ آغاز رویارویی:

پایان سال ۱۳۲۷ در تاریخ معاصر ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سوءقصد به شاه در ۱۵ بهمن این سال در دانشگاه تهران بهانه‌های لازم را برای آغاز برنامه‌هایی که می‌بایست زمینه‌های استقرار دیکتاتوری جدید را فراهم نماید، به دولت و به‌طور کلی به حاکمیت داد. از عملیات تهاجمی دولت مانند غیرقانونی اعلام کردن حزب توده، تعطیلی تعدادی از جراید، بازداشت سران حزب توده و... که در پی واقعه سوءقصد به شاه آغاز گردید، دو هدف دنبال می‌شد. یکی تشکیل مجلس مؤسسان به منظور افزایش اختیارات شاه و دیگری برگزاری انتخابات دوره شانزدهم قانونگذاری، به نحوی که مجلس جدید دارای ترکیبی همسو و مطیع باشد.

مجلس مؤسسان به رغم مخالفتهای شدید اقلیت مجلس پانزدهم و مصدق در اردیبهشت ۱۳۲۸ گشایش یافت و اختیارات دلخواه شاه را به وی داد.

دخالت دولت در انتخابات مجلس شانزدهم که بیشتر به منظور حذف مخالفان قرارداد الحاقی و نیز جلوگیری از ورود آزادیخواهانی که مخالف تحکیم پایه‌های قدرت نامشروع شاه بودند انجام می‌گرفت، در واقع رویارویی مصدق با شاه را علنی‌تر نمود. تحصن مخالفان دخالت دولت در انتخابات که به ابتکار مصدق در دربار انجام گرفت، در واقع

دیجیتال

اتمام حجت به خود شاه بود، بی‌اعتنایی شاه به تحصن کنندگان، دست مصدق را برای نیل به اهداف ملی خود بازگذاشت، تولد جبهه ملی ایران از بطن جریان تحصن در دربار، می‌توانست عزم راسخ مصدق و دیگر مبارزان را نه فقط برای تداوم که برای شدت بخشیدن به مبارزات آزادیخواهانه و ضداستعماری خود توضیح دهد.

هدف حاکم نمودن قانون اساسی و محروم ساختن شاه از ابزاری که می‌توانست وی را در جهت بسط اقتدار و حاکمیت نامشروع خود یاری دهد از یک طرف و نیز استیفای کامل حقوق ملت ایران از نفت و منابع آن که تا آن تاریخ قسمت اعظم این منابع به موجب موافقتنامه دادرسی و قرارداد تکمیلی ۱۹۳۳ ـ که هر دو فاقد پشتوانه قانونی بودند ـ در اختیار شرکت نفت انگلیس قرار داشت، از سوی دیگر، ضرورت مبارزه مصدق را در دو جبهه داخلی و خارجی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود مبارزه‌ای که می‌بایست به تمام نقاط کشور تسری یابد، که متأسفانه به علت عدم گسترش وسایل ارتباطی ـ اعتراض مردم تهران به دخالت دولت در انتخابات مجلس شانزدهم، منجر به ابطال انتخابات تهران گردید و با تحدید انتخابات پایتخت، تقریباً تمام نامزدهای جبهه ملی از تهران حائز اکثریت شده و به مجلس راه یافتند. در صورتی که انتخابات در اکثر شهرستانها، مسیر دلخواه دولت را طی می‌کرد.

شاه که به مصوبات مجلس مؤسسان قانع نبود، در صدد برآمد از طریق اختیاری که مؤسسان اخیر به جلسه مشترک سنا و شورا داده بود، اختیارات بیشتری را به دست آورد. جبهه ملی در برابر این نیت شاه که اینک آشکار شده بود، به شدت واکنش نشان داد و مصدق طی نطقی در چهاردهم خرداد ۱۳۲۹ به عنوان نماینده تهران واژه‌های «بد» و «مغرض» را در مورد شاه به کار برد و ضمن اعتراض به دخالت دربار و

ارتش در امور مملکت گفت: «... قانون اساسی را باید طوری وضع نمود که اشخاص «بد» نتوانند بر خلاف مصالح مملکت و در نفع خودشان از آن استفاده نمایند. استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط گذشته از اینکه مجلس و مملکت را دچار مشکلات می‌کند، برای نمایندگان مجلس هم متضمن ضررهای بسیار است... تهدید به انحلال حربه ظالمانه‌ای است که اشخاص «مغرض» می‌توانند به کار برند و نمایندگان را همیشه متزلزل کنند...». گفتنی است که در آن تاریخ، شایعه انحلال مجلس نیز بر سر زبانها بود.

شاه در مسافرتی که در زمستان ۱۳۲۸ به امریکا انجام داد، نظر مساعد دولتمردان این کشور را برای نخست‌وزیری رزم‌آرا با برنامه آغاز اصلاحات از بالا دریافت کرد. اگرچه شاه در ابتدا خواست نظرات غرب و به خصوص آمریکاییها ـ که رقابتی نه چندان پنهان بر سر نفت جنوب با انگلیسیها داشتند ـ را نادیده بگیرد و از طریق اکثریت مجلس علی منصور (منصورالملک) را به نخست‌وزیری رساند، لیکن در نهایت اجباراً نخست‌وزیری رزم‌آرا را پذیرفت و فرمان را به نام او صادر کرد.

آگاهی‌هایی که شاه از اهداف و روحیه رزم‌آرا به دست آورده بود به وی حق می‌داد که ضمن وحشت از نخست‌وزیری او، خود را در محاصره کامل نیروهای سیاسی گوناگونی ببیند که می‌توانست موقعیت او را از هر نظر به مخاطره بیاندازند. پشتیبانی وسیع و همه جانبه ملت از مصدق و جبهه ملی، برخورداری حزب توده از تشکیلاتی قوی و نیز پشتیبانی علنی شورویها از این حزب، حمایت غرب از رزم‌آرا، تفکر نه چندان منفی شوروی‌ها نسبت به رزم‌آرا، عدم اعتماد به اکثریت مجلس که شاه خوب می‌دانست آنان نان را به نرخ روز می‌خورند و در جهت وزش باد حرکت می‌کنند. و بالاخره تردید در وفاداری ارتشی که به هر

حال مدتها رزم‌آرا در رأس آن قرار داشت، همگی دلایلی بودند که می‌توانستند نگرانیهای شاه را نسبت به شرایط موجود توجیه نماید.

صرف‌نظر از تعلل منصورالملک در دفاع از قرارداد الحاقی در مجلس، که شاه می‌خواست مسئولیت شکست و نیز نتایج ناشی از شکست دفاع از قرارداد را به گردن نخست‌وزیر بعدی که به‌طور قطع رزم‌آرا بود، بگذارد، شاه از هر مسئله‌ای که می‌توانست مصدق و یاران او را در برابر رزم‌آرا بیشتر به هیجان بیاورد، استفاده کرد. رعایت نکردن اصولی مانند صدور فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، بدون اخذ رأی تمایل مجلس، معرفی فوری وزرا ـ بلافاصله پس از صدور فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا ـ که مذاکرات و مقدمه چینی‌های طولانی را بدون در جریان گذاشتن مجلس یا دست کم اقلیت مجلس برای تشکیل دولت رزم‌آرا القا می‌کرد، همه با هدف وادار ساختن اقلیت به مخالفت بیشتر با رزم‌آرا صورت گرفت، شاه از حربه انحلال مجلس ـ که اخیراً اختیار آن را از مجلس مؤسسان گرفته بود ـ نیز نخواست به عنوان حمایت از نخست‌وزیر منصوب خویش استفاده کند هر چند که تهدید آن را کرده بود.

تحت چنین شرایطی، مبارزه مصدق و جبهه ملی در مجلس شانزدهم تا نیل به پیروزی ادامه یافت و برنامه اصلاحات از بالای رزم‌آرا که از طرف آمریکا دیکته شده بود،از جمله مواردی بود که مبارزات مصدق را معطوف به خود نمود مصدق این واقعیت را درک می‌کرد که اولاً سیاست غرب را در ایران جلوگیری از نفوذ کمونیسم ـ البته در راستای حذف هرگونه رقیبی برای غارت منابع ایران ـ تشکیل میدهد. به همین دلیل سیاست تحمیل شده به شاه را برای انجام اصلاحات از بالا که رزم‌آرا مأمور اجرای آن شده بود، حق‌السکوتی تلقی می‌گردد که دولتمردان آمریکا در قبال پیشکش کردن گستاخانه آن به ملت ایران، به

دیجیتال

خیال خود رضایت آنان را برای غارتگریهای خود به دست می‌آوردند، ثانیاً سیاست شاه را نیز ایجاد یک محیط بسته سیاسی می‌دانست که براساس آن بتوان هرگونه اختناقی را برای تثبیت حکومت مطلقه خود و چپاول مملکت به وسیله عده معدودی به مردم تحمیل نماید. تلفیق دو سیاست مورداشاره در بالا با یکدیگر، همان سیاست واحدی بود که هشت سال پس از سرنگونی مصدق، شاه با اعمال آن تحت‌نام «انقلاب سفید»، احمقانه خود را قانع کرد که مردم ایران با برخورداری از مواهب اقتصادی و اجتماعی آن، به حقوق خود دست یافته و احتمال هرگونه قیام یا حرکت آنان برای رفع اختناق و نیل به حقوق و آزادیهای سیاسی منتفی می‌باشد. مصدق با تکیه بر دلایلی از این دست بود که به مخالفت با برنامه اصلاحات از بالای رزم‌آرا و دیکتاتوری وی پرداخت و گفت: «حکومت زور و قلدری ممکن است یک شب یا اینکه چند سال به مردم نانی بدهد ولی تا خود مردم نتوانند در امور اجتماعی دخالت کنند هیچوقت صاحب نان نمی‌شوند ـ آنهایی که می‌گویند اصلاحات بسته به روی کار آمدن این قبیل دولتهاست، سخت در اشتباهند. مردم از کسی که چند نفر سرباز تحت امر دارد، ملاحظه‌ای ندارند و فقط احترام به اشخاصی می‌گذارند که مورد توجه جامعه هستند و تنها دولتی می‌تواند اقتدار پیدا کند که به افکار عمومی و قانون تکیه کند...

۳ـ پایان کار:

مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ با این تفکر که اگر تا به حال حضور او در مجلس برای حل شرافتمندانه معضل نفت و تصویب طرح ملی کردن صنعت نفت لازم بود اینک وجود وی در رأس یک دولت ملی و متکی به حمایت مردم برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ضرورتی

دیجیتال

اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسد. به همین جهت وی در این تاریخ با بهره گیری از یک تعارف سیاسی، فرمان نخست‌وزیری را دریافت کرد.

مصدق در دوره اول نخست‌وزیری، بیشتر وقت خود را صرف مذاکرات و چانه زدنها با دو دولت انگلیس و امریکا نمود. در جبهه داخلی نیز مبارزه با حزب توده ابعاد وسیعتری می‌یافت و شاه همانند دوره رزم‌آرا، سیاست مدارا و انتظار را پیش گرفته بود، اگرچه خطر رزم‌آرا را از سرگذرانده بود. البته نمایندگان طرفدار دربار در مجلس به مناسبت حوادثی مانند تظاهرات خونین ۲۳ تیر ۱۳۳۰ که به مناسبت مسافرت هریمن به تهران از طرف حزب توده سازماندهی شده بود ـ و نیز تظاهرات توده‌ایها در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ ـ حملات سختی به دولت نمودند و حتی جمال امامی در یکی از جلسات مجلس، شخص نخست‌وزیر را سخت مورداهانت قرار داد. لیکن مبارزات واقعی شاه با مصدق از دوره دوم نخست‌وزیری مصدق با افتتاح مجلس هفدهم آغاز گردید.

اینک با افتتاح مجلس هفدهم سیر حوادث و شتابی که بعد از ملی شدن نفت به خود گرفته بود، شکاف و اختلاف بین شاه و مصدق را از پرده بیرون انداخته بود و هز روز بر دامنه آن افزوده بود، ماجراهایی که به قیام خونین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ـ که از جمله تبعات آن بیرون راندن قوام‌السلطنه از صحنه سیاسی ایران برای همیشه بود ـ و به توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ و در نهایت ماجراهای مرداد ۱۳۳۲ و در آخرین پرده به فاجعه ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملی و سرکوب آزادیها و پایان دومین دور کوتاه مدت دموکراسی در ایران منجر شد، بیش از آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند که نیاز به شرح و تفصیل دگرباره داشته باشند. تنها با اشاره می‌توان یادآور شد که پاره‌ای از خصوصیات ذاتی شاه همچون ترس عمیقی که همیشه از خارجیها داشت و تمایل او به حکومت فردی

دیجیتال

مستبدانه به تقلید از پدرش و نیز دخالتهای امپریالیسم جهانی که تداوم دموکراسی و حکومت ملی منافعشان را با خطر جدی مواجه می‌ساخت، سرانجام تاریخ را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه به نفع ملت ما و نه به نفع فرهنگ آزادی و آزادگی که به سود بیگانگان و تاراجگران بین‌المللی رقم زد.

هجوم توطئه‌ها و دولت ملی[۱۲]

دوران حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق را می‌توان دوران توطئه‌های گوناگون و رنگارنگ نامید. این توطئه‌ها یک هدف را دنبال می‌کردند: سقوط و سرنگونی مصدق، این هدف هم تنها به این دلیل که مصدق رهبری مبارزات ضداستعماری مردمش را بر عهده داشت و هیمنهٔ استعمار را شکسته بود و به خواستهای امپریالیسم کهنه و جدید تن نداده بود، به وقوع پیوست.

شناخت این توطئه‌ها چه به لحاظ شناخت ماهیت امپریالیسم، چه به لحاظ آشنایی با روشها و شیوه‌هایی که در مبارزه با آزادیخواهان به کار گرفته می‌شود از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان این توطئه‌ها را به اشکال مختلف تقسیم کرد: توطئه‌های قانونی، ایجاد تشنجات و درگیریهای خیابانی، جنگ تبلیغاتی و روانی، اعتصابات، اقدامات نظامی، ترور و سرانجام کودتا.

در آن دوران همه این توطئه‌ها برضد مصدق به اجرا درآمد و چون هیچ‌یک از موارد شش گانه اول به نتیجه نهایی نرسید و سرنگونی مصدق

دیجیتال

را به دنبال نداشت، استعمار در نهایت به کودتای نظامی متوسل شد تا وزیر خارجه و نخست‌وزیر انگلیس بتوانند با خیال راحت به بستر بروند.

بررسی این توطئه‌ها به تحقیقی وسیع و همه جانبه نیاز دارد. در پاره‌ای موارد همچون تشنجات و درگیریهای خیابانی، ترور سرتیپ افشار طوس یا کودتای ۲۸ مرداد، تحقیقات ارزشمندی تاکنون به عمل آمده است. ولی در سایر موارد بویژه جنگ تبلیغاتی و توطئه‌هایی که در مجلس طراحی می‌شد، کمتر غور و بررسی شده است.

نقش سازمانهای جاسوسی انگلیس (M16) و آمریکا (CIA) و عوامل داخلی آنها همچون برادران رشیدیان، زاهدی و... نقش عواملی همچون دکتر مظفر بقایی، شمس قنات‌آبادی و... که در ابتدا همراه نهضت بودند و سپس راه خود را منحرف کرده و به دشمنان نهضت پیوستند، از جمله عوامل بسیار مهمی است که در این بررسیها باید شناخته و مشخص شوند.

۱ ـ توطئه‌های قانونی: منصود از توطئه‌های قانونی، تحریکات، اقدامات و موانعی بود که از درون مجلس شورای ملی و مجلس سنا بر ضد دولت ملی ونهضت مردم صورت می‌گرفت. جمعی از نمایندگان که به تبعیت از موکلان خود می‌بایست در صفوف مردم و حتی پیشاپیش آن قرار بگیرند اما به دلیل ماهیت ارتجاعی و وابسته به بیگانه خود بویژه در دوران دوم حکومت مصدق بیش از همه برای وی مانع ایجاد کردند. البته این موضوع شامل همه نمایندگان نمی‌شود. نمایندگان عضو جبهه ملی همچون نریمان، سنجابی، معظمی، رضوی، شایگان و... تا پایان با مصدق و مردم همراهی کردند. مصدق در توصیف خود از مجلس آن را به دو گروه اصلی نمایندگان جبهه ملی و نمایندگانی که سیاست خارجی با انتخاب آنها مخالفتی نداشته است تقسیم کند و هرگروه را نیز به دو دسته

دیجیتال

تقسیم می‌کند. تنها یک گروه تا پایان در کنار نهضت و مردم باقی ماند! تا زمانی که در میان گروه دوم یعنی نمایندگان جبهه ملی اختلاف نیفتاده بود، گروه اول که از ابتدا با مصدق نبود، امکان ایجاد مانع جدی بر سر راه مصدق نداشت و کارها به خوبی پیش می‌رفت. در این باره دکتر مصدق می‌نویسد: «تا زمانی که بین اعضای جبهه ملی اختلاف درنگرفته بود و علنی نشده بود، نمایندگان مجلس تحت‌تأثیر افکار حوزه‌های انتخابی خود قرار می‌گرفتند و کارها در مجلس به صلاح مملکت می‌گذشت. تا آن زمان، تنها فحشها و ناسزاهای امثال جمال امامی و عماد تربتی بود که در مجلس نثار مصدق می‌شود.

هدف این غوغاسالاری عوامل نشان‌دار انگلیس از صحنه خارج ساختن مصدق بود که او نیز به خوبی در مقابل آنها مقاومت می‌کرد. آنها همچنین سعی می‌کردند با عدم حضور در مجلس، امکان برگزاری جلسات رسمی را از بین ببرند. آنها از این قبیل اقدامات ایذایی ـ که چندان مؤثر نبود ـ مرتب انجام می‌دادند. در این باره فخرالدین عظیمی می‌نویسد: «گروه اقلیت (مجلس) مخالف به رهبری جمال امامی علاوه بر اینکه مانع از حصول حدنصاب در مجلس می‌شدند از بهانه‌های گوناگون برای حمله به مصدق استفاده می‌کردند و رفتارشان رفتاری تناقض‌آیند بود. از یک سو مصدق را سرزنش می‌کردند چرا پیشنهادهای انگلیسها را قبول نکرده است و از سوی دیگر او را متهم می‌کردند که محرمانه با آنها تبانی کرده است. مدعی می‌شدند که او با حزب توده ائتلاف کرده است و معترض می‌شدند که آنها را سرکوب کرده است. پس از عزیمت استوکس به تهران آنها به تاکتیک مؤثر بست‌نشینی در مجلس به بهانه عدم امنیت متوسل شدند.

در مجلس هفدهم و باجدایی یاران پیشین نهضت از مصدق و جبهه

دیجیتال

گیریهای شدید آنها برضد دولت، وضعیت تغییر کرد و به تدریج موانع جدی بر سراه دولت به وجود آمد. در این باره مصدق در خاطرات خود می‌نویسد: «چون سیاست خارجی از مراجع بین‌المللی و توطئه داخلی نتیجه نگرفت زمینه سقوط دولت را به دست مجلس فراهم کرد. به این معنا که عده‌ای از نمایندگان مجلس حاضر شدند برعلیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا بدهد و اگر نداد استیضاح کنند و آن را به واسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

تشنجات و درگیریهای خیابانی

یکی از شگردهای مؤثر و مهم امپریالیسم و عوامل داخلی آن برای متزلزل کردن پایه‌های حکومت مصدق، ایجاد تشنج و درگیریهای خیابانی بود، برای این منظور از همان ابتدا کار عوامل مزبور دست به کار شدند. «رابین ژینر» که بنا به توصیه خانم «لمبتون» در سفارت انگلیس مشغول به کار شد یکی از وظایفش همین بود. وی به هنگام توضیح درباره نقش برادران رشیدیان می‌گوید: «... گذشته از ثروتشان آنها در دو مورد مهارت کافی داشتند. یکی اینکه به راحتی می‌توانستند در مجلس و بازار نفوذ کنند و دیگری که مهمتر است اینکه توانستند مردم کوچه و بازار را که در حقیقت مهره بسیار مهمی در سیاست ایران بودند تجهیز نمایند. تظاهرات خیابانی معمولاً جهت حوادث سیاسی را در ایران تعیین می‌کرد. ولی در سالهای اخیر با عنایت حزب توده و آیت‌الله کاشانی در سوق دادن این حوادث مخالف غرب نقش مؤثری ایفا کرده بود.

انتصاب «ژینز» به سمت وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در خرداد ۱۳۳۰ یعنی کمی بیش از یک ماه پس از انتصاب مصدق به نخست‌وزیری به توصیه خانم لمبتون، به عقیده «راجر لوئیس» سرآغاز

دیجیتال

عملیات بر ضد مصدق بود. «ژنیر» به خاطر خانم لمبتون «مرده ایده‌آل» برای رهبری پنهانی طرفداران انگلیس در ایران بود.

انگلیسیها از همان ابتدای کار بر ضد مصدق وارد عمل شدند و باتوجه به نظر آنان در مورد کارکرد تظاهرات خیابانی، از این شیوه نیز سود جستند، ولی همان‌طور که خواهیم گفت، این شیوه تنها به برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز بر ضد مصدق محدود نمی‌شد، چرا که برگزاری تظاهرات آن گاه به طور کامل نتیجه می‌داد که با خشونت همراه باشد، پیش از آنکه به این شیوه‌ها و نمونه‌های آن بپردازیم به عملکرد آمریکاییها اشاره می‌کنیم. البته هدف اول آمریکاییها در این زمینه، مقابله با نفوذ کمونیستها و به خصوص حزب توده بود. ولی همچنانکه گازیوروفسکی نیز اشاره کرده است عملیاتی از این دست بیشتر به تضعیف موقعیت جبهه ملی منجر گردید. وی می‌نویسد: «به رغم سیاست دولت ترومن مبنی بر پشتیبانی از دولت مصدق و مخالفت با تلاشهای بریتانیا برای سرنگونی مصدق، برنامه «بدامن» به گونه‌ای به کار رفت که پایگاه مردمی جبهه ملی را متزلزل کرد.

گازیوروسکی طرح «سیا» در ایران در مورد ایجاد تشنجات خیابانی را چنین تشریح می‌کند: «همین که در اوایل دهه ۱۹۵۰ حزب توده بار دیگر سربرآورد عملیات «بدامن» نیز دست به اقدام سیاسی پنهانی زد. اقدامهای سیاسی آن به صورت درگیری مسلحانه مستقیم با همدستان شوروی... نمایان شد. جمله به همدستان شوروی، اساساً شامل استخدام ولگردهای کوچه و خیابان برای برهم زدن گردهمایی‌های حزب توده و دادن پول به گروههای ضدکمونیستی از جمله حزب پان ایرانیست و حزب سومکا می‌شد که معمولاً با گروههای توده‌ای در خیابانهای تهران به زد وخورد می‌پرداختند، عملیات سیا شامل رخنه عاملان تحریک در

دیجیتال

تظاهرات حزب توده نیز می‌شد تا سبب به تحریک به اقدامهای ناپسند شوند، دادن پول به رهبران مذهبی برای نکوهش حزب توده به عنوان سازمان ضداسلامی و ترتیب دادن حمله به مساجد و افراد مورد توجه اجتماع به نام حزب توده نیز از این حمله بود.

نتیجه این اقدامات که به منظور مقابله با حزب توده انجام می‌شد، تضعیف ثبات و امنیت کشور در تزلزل حکومت مصدق بود. گازیوروسکی در همین موردبا تکیه بر مصاحبه با یکی از افسران سیا می‌نویسد: «ظاهراً یک عملیات سیاه دیگر شامل ترتیب دادن چند انفجار در مسجدهای تهران و سرزنش حزب توده بوده است. انگلیسیها هم عملیات مشابهی را از راه برادران لنکرانی که بنا به گفته یک افسر سیاه عاملان انگلیس در حزب توده بودند به اجرا درآوردند.

چنانچه توضیح داده شد، انگلیسیها و آمریکاییها از یک سو به برپایی تظاهرات اقدام می‌کردند و از سوی دیگر سعی در به خشونت کشاندن این تظاهرات یا حمله به تجمعات و مراکز احزاب می‌نمودند. عوامل امپریالیستی برای به آشوب کشاندن تظاهرات و ایجاد هرج و مرج به دو گونه اقدام می‌کردند. شیوه اول از طریق دخالت نیروهای انتظامی و نظامی و شیوه دوم به کارگیری نیروهای چاقوکش و چماقدار ایجاد درگیری و بلوا بود.

نمونه بارز دخالت نیروهای انتظامی و نظامی را می‌توان در وقایع ۲۳ تیر ۱۳۳۰، ۱۷ آبان ۱۳۳۰، ۱۴ آذر ۳۰، ۸ فروردین ۳۱، ۳۰ تیر ۳۱، ۴ آبان ۳۱ و.... مشاهده کرد. در هر یک از این درگیریها تعدادی از تظاهر کنندگان زخمی و مجروح شدند. چنانکه در واقعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰، حداقل ۱۸ تن کشته و بیش از ۷۰ نفر زخمی شدند در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز که دامنه حادثه از تهران به سایر شهرها کشیده شد حداقل

دیجیتال

۶۳ تن جان خود را بر اثر تیراندازی مأموران از دست دادند، و ۱۷۲ تن نیز مجروح شدند بعد از واقعه ۲۳ نیز به دستور دکتر مصدق سرلشکر بقائی رئیس شهربانی منصوب شاه از کار برکنار شد. دکتر مصدق تلاش بسیار کرد تا سرلشکر بقائی را به محاکمه کشانید ولی دادگاه فرمایشی به دلیل فشار دربار وی را تبرئه کرد. بعد از واقعه ۳۰ تیر نیز به دستور مصدق، سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش، سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران و سرلشکر کوپال رئیس شهربانی از کار برکنار شدند.

ولی هر مقامی نظامی که از کار برکنار می‌شد، بلافاصله انگلیسیها در پی جانشین برای وی برآمده و بدین‌وسیله خلاء موجود را با همکاری دربار پر می‌کردند. در صورتی که مقام نظامی مزبور حاضر به همکاری با آنها نمی‌شد ـ همچون افشار طوس ـ می‌باید جان بر سر وفاداری خود به مصدق بگذارد.

چماقداری

شیوه دیگر که پاره‌ای اوقات همزمان با دخالت نظامیان در بعضی مواقع به‌طور مستقل به کار گرفته می‌شد، دخالت اوباش و چاقوکشان برای حمله به تظاهرات، تجمعات و مراکز احزاب بود. حمله به تظاهرات دوچرخه‌سواران صلحدوست در ۱۴ تیر ۱۳۳۰، حمله به مراکز احزاب در ۱۴ آذر ۱۳۳۰، حمله به خانه دکتر مصدق در جریان واقعه ۹ اسفند حمله به دانشگاه در ۸ آبان و ۳۰ و سرانجام به کارگیری اوباش و معروفه‌های تهران در جریان کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌های مشهور و معروف این شیوه می‌باشد.

ذکر شمه‌ای از عملکرد این گونه عوامل امپریالیسم در جریان واقعه نهم اسفند گویای این مطلب است: «... مصدق از دربار عازم خانه ۱۰۹

دیجیتال

در خیابان کاخ شد. وقتی به نزدیکی سردر سنگی کاخ مرمر رسید فریادهایی از خارج کاخ به گوش رسید که عده‌ای برضد او شعار می‌دادند... جماعت وقتی متوجه امر شدند به تعقیب اتومبیل او پرداختند. اما مأموران پلیس جلو جماعت را گرفتند... ، حمیدرضا دخالت کرد و از پلیس خواست مانع حرکت جمعیت نشود. پلیس تمکین کرد و اوباش به خانه مصدق و پسر او احمد مصدق حمله‌ور شدند. خانه مصدق یک دروازه آهنین داشت ولی شعبان بی‌مخ رهبر اجامر واوباش با یک جیپ ارتشی در حالی که یک سرهنگ دوم جوان ارتش در کنار او نشسته بود به در منزل کوبید و آن را شکست... مصدق و فاطمی از راه پشت‌بام... فرار کردند.

نمونه دیگر به عنوان یکی از هزاران نمونه، واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ بود با این تفاوت که این بار غارتگران ظاهراً به طرفداری از مصدق شعار می‌دادند. در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، چاقوکشان وابسته به احزاب زحمتکشان، پان ایرانیست، سومکا و... با شعار زنده باد مصدق، زنده باد جبهه ملی، مرگ بر حزب توده ایران در خیابانها به راه افتادند و هر آنچه بر سر راه خود دیدند نابود کردند و به آتش کشیدند. به نوشته روزنامه کیهان: «تظاهر کنندگان به خانه صلح هجوم بردند. بعد از آنکه کلیه وسایل و لوازم داخل خانه صلح... را خرد و بلااستفاده نمودند... مقداری از روزنامه‌ها و اوراق را آتش زدند... چاپخانه روزنامه به سوی آینده، محل جمعیت جوانان دمکرات و تئاتر سعدی نیز به همان ترتیب غارت و آتش زده شد. جمعیت آزادی ایران و جمعیت مستأجری نیز به چپاول رفت.

دو نمونه فوق تنها گوشه کوچکی از آن گونه اقدامات بود نگاهی به روزنامه‌های آن دوران نشان خواهد داد که چگونه این اراذل و اوباش در

دیجیتال

تهران و شهرستانها به‌طور منظم و سازمان یافته و به دفعات به چنین اقداماتی دست می‌زدند.

گروهایی که در وقایع مزبور نیروهای خود را به خیابانها می‌آوردند و به غارت و چپاول می‌پرداختند به دو دسته تقسیم می‌شدند. یک دسته حزب سومکا، حزب زحمتکشان بقایی و اوباشانی مانند شعبان جعفری ـ که از «سیا» و «اینتلیجنت سرویس» پول دریافت می‌کردند ـ بودند و دسته دیگر عمله بی‌اجر و مزد ظلمه بودند که نادانسته و صرفاً بر اثر تعصب یا تحلیل غلط از شرایط با آنها همکاری می‌کردند. به هرحال نتیجه امر و حاصل کار هر دو یکی بود.

ترور: یکی دیگر از شیوه‌هایی که برای سرنگونی مصدق و شکست نهضت ملی مردم ایران از سوی دشمنان به‌کار گرفته شد ترور رهبران و افراد مؤثر نهضت بود. در دوران مزبور سه برنامه ترور طراحی شد. از آن سه، یکی طرح ترور دکتر، مصدق بود که پیش از اجرا فاش شد و به مرحله عمل نرسید. ترور دوم: ترور دکتر سیدحسین فاطمی بود که به مجروح شدن وی منجر شد. و طرح سوم، ترور سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی مصدق بود که با موفقیت به اجرا درآمد.

در طرح اول، هدف دکتر مصدق بود. ۱۵ روز پس از نخست‌وزیری، دکتر مصدق در مجلس این طرح را افشا کرد. مصدق در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس اعلام داشت که به دلیل عدم امنیت جانی، محل اقامت خود را به مجلس منتقل کرده است. مصدق در آن جلسه چنین عنوان کرد که قرار بوده است فداییان اسلام وی را هدف قرار دهند. این ادعای مصدق، روز پس از آن در باختر امروز و سایر روزنامه‌ها نقل شد. ولی نه تنها هیچ‌گاه فداییان اسلام آن را تکذیب نکردند بلکه علاوه بر آن مرحوم نواب صفوی، در سوم شهریور ۳۲،

دیجیتال

یعنی ٦ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «هر کس عملاً با احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام بوده و مخالفتش واجب است. من به همین دلیل با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه خانه‌اش متحصن بود در همان زمان روزنامه‌ها به نقش انگلیس در این قضیه اشاره کردند. از جمله روزنامه سیاست جهانی که به جای روزنامه اصناف منتشر می‌شد با اشاره به رخنه و نفوذ ابراهیم صرافان از عوامل سیدضیاءالدین طباطبایی و شاهرخ از عوامل شناخته شده و معروف ا نگلیس به داخل صفوف فداییان اسلام، به نقش انگلیس اشاره کرد و توطئه را محصول اقدامات آنان معرفی نمود.

ترور دیگر، ترور ناموفق دکتر فاطمی در ۲۷ بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود بود. محمدمهدی عبدخدایی عضو پانزده ساله فداییان اسلام عامل این ترور بود. ترور فلاطمی تا به آن اندازه غیرمنطقی، اشتباه و مخالف منافع مردم و کشور بود که حتی در میان فداییان اسلام نیز مخالفتهایی را برانگیخت. خلیل طهماسبی از درون زندان پیامی در مخالفت با این عمل فرستاد. بنابه گفته پاره‌ای از آگاهان، مرحوم نواب صفوی نیز در جریان این ترور قرار نگرفته بود. آقای شیخ غلامحسین تبریزی پدر ضارب که خود از علما بود، پس از این اقدام، نامه‌ای برای شهید دکتر فاطمی ارسال کرد. در آن نامه وی ضمن اظهار تأسف از این واقعه نوشته بود: «بنده هم از محمد مهدی و هم از کردار ناشایست او بیزارم... به هر تقدیر امر بر شما مطاع است (ان شئت تعفو وان شئت تعدل). چه خوب است که محرکین این بچه نادان معلوم شود، آنها را به جزا اعمالشان برسانند. بدیهی است که این بدبخت سلاح را از کجا آورده و کسی به دست او داده... خداوند به جزای‌شان برساند.

دیجیتال

ترور سوم، ترور سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی دکتر مصدق بود که در ۳۱ فروردین ۱۳۳۱ به‌وقوع پیوست. ربودن و قتل افشار طوس مقدمه کودتا برضد مصدق بود و چنانچه دیدیم فقدان افسری بسان افشار طوس برای مصدق و ملت ایران تا چه حد گران تمام شد. دکتر بقایی، حسین خطیبی، سرتیپهای بازنشسته مزینی، بایندر، مرتضی زاهدی و سرگرد بلوچ قرایی در این اقدام ضدملی دخالت داشتند که بجز دکتر بقایی که از مصونیت پارلمانی برخوردار بود دیگران دستگیر شدند. سرلشکر زاهدی نیز در همین رابطه مورد تعقیب قرار گرفت. ـ ولی وی به مجلس شورای ملی پناهنده شد و مورد حمایت آیت‌الله کاشانی که در آن موقع رئیس مجلس بود قرار گرفت و بدین و سیله از دستگیری نجات یافت. تمامی بازداشت شدگان تا زمان کودتا در بازداشت باقی ماندند. دکتر بقایی نیز در ۲۶ مرداد دستگیر و زندانی شد ولی همه آنان پس از کودتا به رغم اعتراف ـ بجز بقایی ـ به شرکت در ربودن افشار طوس تبرئه و آزاد شدند. تا سندی بر دخالت دربار و اربابانش در ربودن و قتل افشار طوس باشند.

اقدام نظامی: توطئه دیگر برضد نهضت ملی و شخص مصدق اقدامات نظامی بود. در ابتدای جنبش، دولت انگلستان به منظور وادار کردن مردم و مصدق به عقب نشینی اقدام به لشکرکشی نظامی به سواحل جنوبی ایران نمود. در مردادماه دولت انگلستان تعداد کشتیهای جنگی خود را در آبادان و ۹ فروند افزایش داد. درباره عملیات نظامی برضد ایران «وودهاوس» که از جمله طراحان عملیات کودتا برضد مصدق بود می‌نویسد: «هربرت موریسون / وزیر خارجه انگلیس / مانند سلف خود ارنست بوین یک ماجراجو و به جای تأیید فعالیتهای جاسوسی و خرابکاری ژنرال آماده بود که برای باز پس گرفتن حقوق و دارایی شرکت

دیجیتال

نفت و پالایشگاه جدید و بزرگ آبادان، نیروی نظامی به کارگیرد. یک ناوگان جنگی آماده شده بود که در تابستان ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ / آبادان را در دهانه شط‌العرب / اروندرود / اشغال کند. یکی از افسران زیردست من فرمانده قوای خرمشهر را با دادن رشوه راضی کرده بود که در آن هنگام تنها مختصر مقاومتی نشان دهد تا عملیات اشغال آبادان با مشکلی روبرو نشود... ولی به رغم همه تمهیدات و برنامه‌ریزیها دولت کارگری انگلستان در آخرین لحظات با این برنامه مخالفت کرد. آنان برای عدم اجرای آن طرح دلایل زیادی داشتند ولی مهمتر از همه آنان مطمئناً پشتیبانی گسترده مردم از نهضت ملی و شخص دکتر مصدق بود.

بجز این طرح، یک حرکت نظامی دیگر نیز برضد دکتر مصدق از سوی عوامل امپریالیسم به مرحله اجرا درآمد. در دوم اسفند ۱۳۳۱ ابوالقاسم بختیاری در منطقه چهارمحال و بختیاری سر به شورش برداشت. مشوق او در این حرکت سرلشکر زاهدی بود که حمایت مالی و پشتیبانی وی را بر عهده داشت. به نوشتن گازیوروسکی زاهدی به بختیاری قول ایجاد منطقه آزاد در جنوب ایران را داده بود. مصدق شورش ابوالقاسم خان بختیاری را با تکیه بر نیروی ارتش و حمایت ایل قشلاقی در فروردین سال ۳۲ سرکوب کرد. و آتش این فتنه نیز خاموش شد.

جنگ تبلیغاتی و روانی (خطر بی‌دینی!): حربه جنگ تبلیغاتی از جمله دیگر حربه‌های مخالفان مصدق بود. اعتقاد مصدق به آزادی و بویژه آزادی مطبوعات سبب شده بود تا در دوران وی نشریه‌های بسیاری اعم از روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و... در سراسر کشور منتشرشود. بخشی از این مطبوعات در خدمت نهضت قرار داشتند. ولی بخش مهمتری از آنان در خدمت منافع امپریالیستها بودند. مطبوعات وابسته به حزب توده نیز

دیجیتال

اسیر دگماتیسم حزبی خود بوده و تا بیش از قیام سی‌ام تیر و حتی پس از آن به مثابه توپخانه‌ای مدام در حال شلیک، مصدق را نشانه می‌رفتند. تبلیغ بر روی وابستگی مصدق به شوروی و بزرگنمایی خطر کمونیسم از سوی مطبوعات جیره‌خوار امپریالیسم، ادعای عامل غرب و بویژه آمریکایی بودن مصدق از سوی مطبوعات حزب توده، تشدید تضاد مصدق و هوادارانش و همچنین تأکید بر در خطر بودن اسلام از جمله موارد عمده‌ای بود که دشمنان ایران در آن مقطع در بوقهای خود می‌دمیدند. اینها همه صرفاً به این دلیل صورت می‌گرفت تا مصدق را از تنها تکیه‌گاه خود یعنی مردم جدا سازند.

در همان اوایل کار برنامه مبارزه تبلیغاتی از سوی «لمبتون» جهت تغییر فضایی که برضد عوامل انگلستان در ایران ایجاد شده بود، به مقامات سفارت ارایه شد. برتود مأمور انگلیسی در گزارش خود که در خرداد ۱۳۳۰ برای وزارت خارجه انگلیس ارسال کرده است. در این‌باره می‌نویسد: «لمبتون عقیده داشت که امکان دارد مواضع مصدق را با وسایل پنهانی تخریب کنیم. یکی از این وسایل این است که به آن دسته از ایرانیانی که می‌ترسند خائن قلمداد شوند... فوت قلب بدهیم... میس لمبتون احساس می‌کند بدون مبارزه‌ای براساس خطوط فوق‌الذکر امکان ندارد محیط مساعدی را برای تغییر رژیم در تهران به‌وجود آورد.

در همین زمینه گازیوروسکی می‌نویسد: «افسران سیاکوشیدند که با به‌کارگیری تبلیغات که اغلب کاملاً عامیانه بوده و مصدق را به عنوان فردی فاسد و غیراخلاقی قلمداد می‌کردند که می‌خواهد از کاشانی بهره‌کشی و سوءاستفاده کند، کاشانی و پیروانش را در جبهه ملی جدا کنند.

در راه ایجاد جو تبلیغاتی و جنگ روانی، تبلیغات مطبوعات حزب

توده نیز دست کمی از اقدامات عوامل انگلیس و آمریکا نداشت. توده‌ای‌ها علاوه بر اینکه مبارزات مصدق برضد انگلیس را عوام فریبی قلمداد می‌کردند و با ایجاد درگیریهای خیابانی که به دفعات در آن سالها به‌وقوع می‌پیوست، مصدق را عامل آن خونریزیها و درگیریها معرفی می‌کردند. از جمله پس از واقعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ روزنامه رستاخیز خلق چنین نوشت: «دکتر مصدق باکشتار ۲۳ تیر می‌خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا اثبات نماید و نشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت راکشتار نماید تا مورد پشتیبانی ترومن قرار گیرد همین روزنامه دولت مصدق این چنین معرفی کرد: «دولت ضدمشروطه، ضدآزادی، ضددموکراسی و ضدملت.

اطلاق این عناوین از سوی ارگان حزب توده به دولت و شخص مصدق با عناوینی که روزنامه‌های وابسته به دربار و انگلیس مصدق را با آن می‌خواندند کاملاً همخوانی داشت. پس از واقعه ۲۳ تیر، روزنامه طلوع که از جمله این روزنامه‌های وابسته به طیف راست بود، درباره دولت مصدق نوشت: «دست دولت تا مرفق در خون مقتولین حادثه بهارستان فرو رفته است.

با جدا شدن بقایی و حزب زحمتکشان از مصدق، مطبوعات آنان همچون شاهد نیز به صف مطبوعات مخالف مصدق پیوستند و در جوسازی برضد مصدق شرکت کردند.

درباره این گروه از نشریات سرهنگ نجاتی چنین مینویسد: «مطبوعات وابسته به جناح مخالف و دربار که در آن موقع به روزنامه‌های نفتی شهرت داشتند عبارت بودند از: مجله آسیا و روزنامه‌های آتش، مهر ملت، آتشبار شرق، طلوع، صدای مردم، داد، شلاق، نبرد ملت و عقاب شرق.

دیجیتال

اعتصابات: ایجاد اعتصابات در کارخانه‌ها و محیطهای کارگری و غیره را نیز باید در زمره اقدامات ضدمصدق و چوبهایی قرارداد که لای چرخ دولت گذاشته می‌شود. گروههای هوادار دربار و انگلیس در این زمینه در مقایسه با توده‌ای‌ها امکان استفاده کمتری داشتند. دلیل این امر عدم نفوذ آنان در چنین محیطهای بود. در همین مورد مسئول بخش کارگری سفارت آمریکا طی گزارشی چنین می‌نویسد: «یکی از دلایل استواری /روابط/ دولت مصدق با کارگران ایران، اشتیاق آنان برای اجابت درخواست وی بود که دست به اعتصاب نزنند. ولی در مقابل حزب توده از نفوذ خود در محیطهای کارگری به نحو گسترده استفاده نمود و اعتصابات متعددی را در دوران حکومت مصدق به راه انداخت که از مهمترین آنها اعتصاب کارگران راه‌آهن در ۱۱ مهر ۱۳۳۱، اعتصاب کارگران کارخانجات دخانیات در اردیبهشت ۱۳۳۲ و اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها در تیرماه ۳۲ بود.

در شرایط آن روز، که دولت از درآمد نفت محروم و با مشکلات عدیده اقتصادی روبرو بود، این اعتصابات ضربه محکمی بر پیکر دولت محسوب می‌شد و به هیچ وجه قابل توجیه نبود. نورالدین کیانوری که در زمره رهبران حزب محسوب می‌شد سالها پس از سقوط مصدق در مقاله‌ای تحت عنوان «مناسبات حزب توده ایران و جبهه ملی» به اشتباه بودن آن اقدامات اشاره کرده و می‌نویسد: «موافقت حزب ما را با اعتصاب بعضی از کارخانه‌های دولتی برای اضافه مزد در موقعی که وضع مالی دولت بر اثر قطع عایدات نفت و فشار اقتصادی امپریالیستها فوق‌العاده دشوار بود و ماهیانه می‌بایست چند میلیون تومان برای کارگران صنعت نفت بفرستد به هیچ‌وجه نمی‌توان صحیح و به موقع دانست.

کودتا: کودتای نظامی آخرین حربه و توطئه امپریالسیم و عوامل

دیجیتال

داخلی آن برضد نهضت ملی ایران و شخص دکتر مصدق بود. این حربه که زمینه‌های آن پیش از آن از طرق دیگر فراهم شده بود، سرانجام ضربه نهایی را بر ملت ایران فرود آورد.

با توجه به اینکه در این خصوص بسیار سخن گفته شده است، بررسی و توضیح در مورد این حربه کثیف امپریالیستها و عوامل داخلی آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم، فقط به نقل سخنان کرمیت روزولت مأمور «سیا» و عامل کودتای ۲۸ مرداد پس از سرنگونی مصدق اکتفا می‌کنیم. روزولت در جلسه‌ای خطاب به محمدرضا شاه گفت: «ایران به هیچ‌وجه به من و ما آمریکاییها و انگلیسیها که مرا فرستادند هیچ نوع بدهکاری ندارد. تشکر مختصر را قبول داریم ولی هیچ‌نوع بدهی و یا تعهدی وجود ندارد. آنچه ما انجام دادیم در جهت منافع کلی ما بود و نتیجه آن پاداش ما می‌باشد.

علل سقوط [۱۳]

درباره علل اصلی سقوط دولت دکتر محمد مصدق تحلیلها و نظرات گوناگونی ارائه گشته ولی در میان این مجموع علل آنچه بیش از همه جلب نظر می‌نماید نقش گروههای داخلی است که زمینه را برای سرنگونی آسان دولت ملی فراهم ساخت. چراکه با بررسی اسناد و وقایع پی می‌بریم که نه عوامل خارجی ـ در آن حدی که مطرح می‌کنند ـ و نه مشکلات اقتصادی تا حدی بوده‌اند که باعث سقوط دولت مصدق گردند. خرابی

دیجیتال

اوضاع اقتصادی کشور تنها معلول درآمد نفت نبود دولتهای ایران طی سالها پس از جنگ جهانی دوم همواره با دشواریهای مالی و اقتصادی دست به گریبان بودند. در حقیقت دولت مصدق به رغم همه دشواریها طی دو سال و چهار ماه عمر خویش توانسته بود با تدابیری همچون صرفه‌جویی در هزینه‌های داخلی، بخش اوراق قرضه، توسعه صنایع داخلی، رونق بخشیدن به تجارت خارجی و افزایش صادرات در برابر بحران مالی ایستادگی نماید. در این نوشتار سعی بر آن است تا عوامل داخلی مؤثر در سقوط دولت دکتر مصدق موردبررسی قرار گیرند:

۱ـ دربار و حامیان آن: اولین گروه فشار داخلی بر ضددولت محمد مصدق، دربار و حامیان داخلی آن بودند محمدرضا پهلوی همچون پدرش رضاخان از مخالفان سرسخت دکتر محمد مصدق بود شاه جدید که خود را وارث تخت و تاج پدر می‌دانست و با فریبکاریهای فروغی و چراغ سبز انگلستان توانسته بود بر اریکه سلطنت تکیه زند، نمی‌توانست با به یاد آوردن استبداد و یکه‌تازی پدرش خود را فردی ضعیفتر از پدر تلقی کند و حتی برای بزرگ‌نمایی خویش مواقعی هم اقدامات پدر را زیر سؤال می‌برد تا خویش را مهمتر از او بداند، اینک با دولتی سر و کار پیدا کرده بود که از او می‌خواست دقیقاً به قانون اساسی پایبند باشد و اصول مشروطیت را محترم دارد شاه به عنوان مخالف دولت مصدق هیچ انتقادی را برضد خویش نمی‌توانست تحمل کند و حاضر نبود کسی نظراتش را در داخل کشور بر وی تحمیل نماید. محمدرضا از هر کسی که قدرتش در نظر وی در حال افزودن بود تنفر و وحشت داشت چنانکه در جریان قتل رزم‌آرا می‌گویند شاه نفس راحتی کشید که از دست چنین فرد متنفذی نجات یافته است. شاید بتوان در جمعبندی گفت چند عامل باعث تنفر محمدرضا پهلوی از دکتر محمد مصدق بود:

دیجیتال

۱ ـ محمدرضا از سوی انگلیسیها به شدت تحت فشار قرار داشت و شاید این امر باعث شد اعتقاد بیشتری به کودتا در او پیدا شود روزولت تأکید دارد که یکی از عوامل مهم موفقیت در اجرای طرح آجاکس همکاری شاه است و خاطرنشان می‌سازد که اتحاد و همبستگی میان شاه و انگلستان و آمریکا ضامن موفقیت در عملیات آینده است.

۲ ـ از نظر روان‌شناسی فردی به محبوبیت روزافزون دکتر محمد مصدق حسادت می‌ورزید.

۳ ـ شاه وجود مصدق را موجب بی‌ارزشی خود و عدم کارآیی خویش در حکم یک پادشاه همه کاره می‌دانست به‌خصوص اگر این مطلب مقام وزارت جنگ را هم اضافه نماییم که از دست محمدرضا خارج و به دست مصدق افتاده بود می‌توان به عمق ضدیت شاه با وی پی‌برد. محمدرضا در کتاب پاسخ به تاریخ خویش می‌گوید: «مصدق با در دست گرفتن مقام وزارت جنگ قصد داشت قدرت و اختیارات مرا در فرماندهی کل نیروهای مسلح خنثی کند.

علاوه براین موارد دخالت متنفذان دربار و حامیان خارج از دربار نیز که در کنار محمدرضا پهلوی قرار داشتند نقش مؤثری در سقوط دولت مصدق داشت. فعالترین و با نفوذترین آنان مادر شاه و خواهر دوقلوی او اشرف پهلوی بودند که هر یک برای خویش دربار کوچکی پدید آورده بودند. بویژه اشرف شبکه‌ای گسترده از افراد بانفوذ تشکیل داده بود که به دار و دسته اشرف معروف بودند. از آغاز زمامداری مصدق این دو زن فعالانه با او مبارزه می‌کردند. مصدق و سایر رهبران نهضت ملی بارها از طریق واسطه‌هایی تلاش کردند تا کاری نمایند شاه جلو فعالیتهای سیاسی آنان را بگیرد اما موفق نشده بودند و به رغم اقدامات سخت‌گیری مصدق برضد دربار و وادار نمودن اشرف به خارج

دیجیتال

شدن از ایران باز این زن دست از توطئه برنداشت و در پاریس مشغول خیانت به نهضت مقدس مردم بود و هم او بود که در نزدیکیهای کودتای ۲۸ مرداد به تهران آمد و پیام «سیا» را به براذرش تحویل داد در کنار عناصر داخلی دربار به به عوامل دیگری که در خارج از دربار بودند هم باید اشاره‌ای نمود برادران رشیدیان عامل مستقیم سیا و MI-6 (سازمان جاسوسی انگلیس) محسوب می‌شدند و واسطه خرج پولهای این دو سازمان در میان طرفداران دولت مصدق به‌شمار می‌آمدند. آنان در کنار دربار بر پیکره دولت مصدق ضربه وارد می‌نمودند. اسدالله، سیف‌الله و قدرت‌الله رشیدیان که کرمیت روزولت و کارگزاران ۲۸ مرداد و س.ام.وودهوس رهبر تیم جاسوسی MI-6 به دفعات از آنان به اسم برادران بوسکو یاد کرده‌اند. در بسیاری از توطئه‌های ضدملی مشارکت یا مداخله داشته‌اند. برادران رشیدیان از سالها پیش از کودتای ۲۸ مرداد در خدمت دشمن بوده‌اند و نان خیانت و جاسوسی می‌خورده‌اند. پدرشان حبیب‌الله رشیدیان نیز از هنگام به قدرت رسیدن رضاخان به همکاری با انگلیسیها شهرت داشته است.

۲ ـ **آیت‌الله کاشانی و حامیانش:** کاشانی که به عنوان بزرگترین همراه و همگام دکتر مصدق بود در اواخر کار دست از همراهی وی برکشید و عملاً به صف مخالفان دولت درآمد در یک جمعبندی کوتاه شاید بتوان گفت که علل جدایی کاشانی از مصدق این مسائل بوده است:

۱ ـ به نظر کاشانی عزل و نصبهایی که توسط دکتر مصدق انجام می‌پذیرفت درست و بجا نبوده و برضد منافع کشور بوده است و از سوی دیگر در این عزل و نصب‌ها می‌بایست به نظرات وی (آیت‌الله کاشانی) هم توجه گردد.

۲ ـ کاشانی و مصدق مدتها در صحنه سیاست ایران با هم همکاری

دیجیتال

داشته‌اند و اوج این همکاری در جریان ملی شدن صنعت نفت بود بدین جهت کاشانی متوقع در تصمیمات و مسائل به نظر او توجه شود. مصدق به نیرو و طرفداران کاشانی در مبارزه با دشواریها نیازمند بود و کاشانی نیز در ازای حمایت از مصدق خواهان امتیازاتی بود و خویش را حداقل همسطح نخست‌وزیر به عنوان مهمترین شخصیت سیاسی می‌دانست و انتظار داشت در تصمیم‌گیریهای مهم سیاسی نظارت و مداخله داشته باشد اما این موضوع موردقبول مصدق نبود و او مداخله و اعمال نفوذ افراد غیرمسئول را در امور مملکت قویاً نمی‌پذیرفت. از سوی دیگر دستور نخست‌وزیر به ادارات و نهادهای دولتی مبنی بر ترتیب اثر ندادن به توصیه‌های کاشانی و فرزندان و اطرافیانش از مواردی بود که کاشانی در مقام و موقعیت رئیس مجلس هم نمی‌توانست آن را تحمل کند.

۳ ـ عامل دیگری که در اواخر کار برشدت وخامت روابط کاشانی با مصدق افزود و او را جزء گروههای اصلی فشار در سقوط دولت مصدق گرداند عدم کسب رأی برای ریاست مجلس بود که پس از شکست در این انتخاب که آرام و قانونی هم برگزار نشده بود آیت‌الله کاشانی اعلامیه شدیدالحنی برضد دکتر مصدق صادر کرد و پس از آن مصدق را فردی جاه‌طلب، عوام‌فریب و ناپاک معرفی نمود.

۴ ـ اسناد و منابع تاریخی و موارد متعددی از همسویی کاشانی و نیز بهبهانی با دربار و فشار بر دولت قانونی مصدق وجود دارد. از نمونه‌های بارز آن می‌توان به توطئه نهم اسفند سال ۱۳۳۱ اشاره کرد که برای سقوط دولت مصدق و احتمالاً قتل او پی‌ریزی گشته بود که با هماهنگی عوامل متعدد به اجرا درآمد کاشانی از اختلاف بین مصدق و شاه در اسفندماه ۱۳۳۱ به شدت خشنود بود و حتی در موردی اظهار داشت: «چنانچه مصدق شاه را مورد حمله قرار دهد، شاه مورد پشتیبانی قاطع

دیجیتال

مجلس قرار خواهد گرفت.» عقیده کاشانی در مورد لزوم رژیم سلطنتی در مصاحبه با خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در ۸ فروردین ۱۳۳۲ کاملاً حاکی از حمایت او از دربار در برابر مصدق بود: «عقیده من آن است که ایران سالیان دراز حاجت به سلطنت دارد و فی‌الحقیقة وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت است.

۵ ـ اختلافهای شخصی کاشانی با مصدق که او را از دولت ملی ناخشنود می‌ساخت. دراین‌باره می‌توان به واقعه عدم انتخاب دو پسر آیت‌الله کاشانی برای انتخابات مجلس هفدهم اشاره نمود.

٦ ـ از مسائل دیگری که کاشانی را به یکی از گروههای فشار برضد مصدق تبدیل کرد، دادن مصونیت به آیت‌الله بروجردی بود که براساس آن دولت تصویب‌نامه‌ای به امضا رسانید که در آن اهانت به آیت‌الله بروجردی جرم قابل تعقیب شناخته می‌شد. درنظر نگرفتن هیچ‌گونه مصونیت خاص برای آیت‌الله کاشانی از دیگر مواردی بود که باعث رنجش و ناراحتی او گردید.

۷ ـ کنار آمدن آیت‌الله کاشانی بامخالفان مصدق همچون بقایی و مکی و به ویژه زاهدی که به او پناه داد و او را از چنگال قانون رهانید از دیگر اقدامات فشارآمیز آیت‌الله کاشانی برضد مصدق است. آیت‌الله کاشانی ضمن تماسهای نزدیک خود با نظامیان برای سرنگونی نخست‌وزیر با زاهدی همکاری می‌کرد و این همکاری از رفتاری که کاشانی هنگام تحصن اختیار کردن زاهدی در مجلس با او نمود معلوم می‌شود افزون بر آن کاشانی با توجه به نگرانی شدید دولت از فعالیتهای توطئه‌گرانه زاهدی می‌بایست به خوبی از پیامدهای حمایتش از زاهدی آگاه بوده باشد. آیت‌الله کاشانی بنا به اظهار روزنامه باختر امروز ۱۴

دیجیتال

اردیبهشت ۱۳۳۳ در زیرنامه زاهدی برای حضور در مجلس جهت تحصن نوشت: «بازرسی مجلس از سرلشکر زاهدی پذیرایی شود.» در اجرای این دستور وی را به عمارت سنای سابق بردند و اتاق هیئت رئیسه سنا را در اختیار وی قرار دادند و آیت‌الله کاشانی و شماری از نمایندگان از زاهدی در همان روز بازدید به عمل آوردند. گازیوروسکی حمایت آیت‌الله کاشانی از زاهدی را این‌گونه بیان می‌دارد که «ظاهراً کاشانی حاضر شد از زاهدی حمایت کند و در عوض اختیاراتی در تعیین وزیران کابینه بعد از کودتا داشته باشد. در ماجرای تحریک کاشانی برضد مصدق برخی از علمای قم هم کم و بیش دخیل بوده‌اند، که اوج این امر در ماجرای ۹ اسفند برضد مصدق است. افرادی چون بهبهانی و فیض و نوری و دیگران از امکان برچیده شدن بساط سلطنت بیمناک شده و احتمالاً از کاشانی خواستند در مقام ریاست مجلس کاری نماید. در مجموع تنشهای موجود میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق آنچنان فزونی گرفت که حتی کاشانی را بر آن داشت تا با کمکهای خارجی هم که شده برکناری مصدق را از رأس دولت فراهم آورد. گازیوروسکی می‌گوید: «۲۸ مرداد دو تن از مأموران سیا با «آرامش» ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به آیت‌الله کاشانی بدهد که با آن افراد زیادی را برضد مصدق بسیج کند» خود مصدق در توصیف این امر به نقل از روزنامه لوموند فرانسه مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ می‌گوید: طبق چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به امضای ادوارد رنالی مبلغ ۳۲ میلیون و ۶۰۰ هزار ریال از بانک ملی گرفته شده و این پول در میان علمای ضدمصدق و طرفداران آنان تقسیم شده است. و در جای دیگری در ارتباط با حمله به خانه‌اش پس از کودتای ۲۸ مرداد دکتر مصدق به نقل از روزنامه ابسرواتوار می‌گوید: «این عمل (حمله به خانه) به واسطه ۳۰۰

دیجیتال

ولگرد که در گودالهای شهر تهران جمع آوری شده بودند صورت گرفت و به هر یک ۵۰۰ فرانک دادند که هر قدر می‌خواهند غارت نمایند.

۳ـ گروههای فشار: برخی از یاران و دوستان وی در سرنگونی دولت ملی مصدق نقش داشتند که بنا به علایق شخصی و منفعت فردی در مقابل وی موضعگیری نمودند. اینان معمولاً در داخل مجلس نقش عمده‌ای در جهت فراهم ساختن مقدمات سقوط دولت مصدق برعهده داشتند. نقش عمده اینان در درون مجلس به اغتشاش کشیدن جلسات و طرح مسائل بی‌اهمیت بوده است. در اواخر دولت مصدق گروههای فشار موجود در مجلس با بهانه‌های واهی از جمله با به استیضاح کشاندن وزرا و توهین و تهمت به آنان و حتی شخص رئیس دولت و زیر سؤال بردن برنامه‌های آن عملاً در راستای سرنگونی دولت مصدق گام برداشتند. افرادی چون مظفر بقایی [که یکی از عاملان اصلی قتل سرتیپ افشار طوس بود] و مکی در قبال نقشی که به زعم خود در زمینه به قدرت رسیدن مصدق ایفا کرده بودند انتظارات و توقعاتی فراتر از دیگر سران جبهه ملی داشتند اینان بی آنکه طرح سازنده‌ای در زمینه اداره مملکت درآن شرایط دشوار ارائه دهند تنها به ایرادگیری و انتقاد و مخالفت می‌پرداختند تا جایی که با هر حرکتی که می‌توانست موازنه نیروهای سیاسی را به سود مصدق تغییر دهد مقابله می‌کردند. پس از ۳۰ تیر مظفر بقایی و آنگاه ابوالحسن حائری‌زاده انتقادات خود را بدون درنظر گرفتن وضعیت کشور از دولت آغاز نمودند و کم‌کم انتقادات خود را از انتقاد به توهین و تهمت کشانیدند و مرز میان انتقاد و توهین را فراموش کردند. از دیگر افراد مخالف در مجلس شمس قنات‌آبادی و نادعلی کریمی، زهری، حمیدیه، صفائی فرامرزی بودند که اکثراً در منزل آیت‌الله کاشانی برضد دولت و شخص نخست‌وزیر فعالیت می‌کردند. درمیان افراد مذکور افرادی چون

دیجیتال

حسین مکی از روی مطامع شخصی و خودبینی با مصدق مخالفت می‌کردند. مکی خود را قهرمان ملی شدن نفت و شأن خود را بالاتر از همه می‌دانست. وی پس از آنکه جزء اعضای هیئت اعزامی به شورای امنیت سازمان ملل انتخاب نشد از مصدق فاصله گرفت و ناسازگاری را آغاز کرد. ولی با این بهانه نمی‌توانست از مصدق به‌طور علنی انتقاد کند چون امکان داشت پایگاهش را از دست بدهد لذا مترصد فرصتی بود تا در موقع لازم نیش را بر پیکره دولت مصدق وارد آورد. اوج مخالفتهای گروهای فشار در مجلس برضد دولت مصدق را در مجلس قانونگذاری هفدهم می‌توان دید. از اوائل اسفند ۱۳۳۱ مجلس ۱۷، ضوابط و معیارهای پارلمانی را از دست داد و با تحریک گروههای فشار به نهاد ضددولت تبدیل شد و جلسات آن به صحنه تحریک و تهدید برضد دولتی درآمد که درگیر دشوارترین مبارزات ضداستعماری بود. مصدق یکی از علل عمده انحلال مجلس ۱۷ را وجود همین گروههای فشار حامی دربار می‌داند: «به جای اینکه چنین دولتی از حمایت اعلیحضرت برخوردار شود و مورد تقویت مجلس واقع گردد تا بتواند قرارداد شرافتمندانه‌ای با حریف منعقد کند قبلاً مورد مخالفت عده‌ای از نمایندگان مجلس قرار گرفت و چیزی نمانده بود که با دسیسه و تزویر برخی از آنها ساقط شود که چون مردم خیرخواه و روشنفکر دریافتند ضرر مجلس بیش از نفعش شده به وسیله همه‌پرسی به انحلال آن رأی دادند و دولت را از یک خطر حتمی نجات دادند. مخالفان دولت با برانگیختن جنجال و ایجاد بی‌نظمی و یا ترک بی‌موقع آن عملاً فعالیت دولت را ساقط نموده بودند. مخالفان مصدق در مجلس کمی بعد از ۳۰ تیر عملاً فعالیتهای خود را برضد دولت شروع نمودند. بنابه اظهار گازیوروسکی: یکی از فرستادگان کاشانی و چند تن از رهبران جبهه ملی

دیجیتال

از جمله مکی، بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده نزد زاهدی رفتند و نارضایتی خویش را نسبت به مصدق اعلام نمودند. در شورشهای خیابانی و بی‌نظمی‌هایی دیگر که گاه گاه به اسم تظاهرات خیابانی برقرار می‌شد و در نتیجه آن دولت زیر سؤال می‌رفت گروه مخالف دولت در مجلس در برگزاری آن نقش عمده‌ای عهده‌دار بود و این تظاهرات و یا میتینگ‌ها با حمایت و هدایت آنان انجام می‌گرفت. در آشوب ۹ اسفند می‌توان به این مطلب واقف شد. زمانی که خبر قریب‌الوقوع سفر شاه به خارج از کشور مطرح گشت تظاهرات ضدمصدق در جلو کاخ و حمله اوباش به خانه نخست‌وزیر نمی‌توانسته خودجوش باشد. ثریا در خاطرات خود در این مورد می‌گوید: «مردم به نفع ما تظاهرات می‌کردند آنها طرفداران کاشانی و بهبهانی بودند و قصد داشتند در دقایق آخر مانع عزیمت ما از ایران بشوند.

۴ ـ **کانون افسران بازنشسته**: کانون افسران بازنشسته را می‌توان یکی دیگر از عوامل فشار برضد دولت دکتر محمد مصدق دانست. کانون افسران بازنشسته که سرلشکر زاهدی عهده‌دار مسئولیت آن پس از عزل از سمت دولتی خویش شد یکی از مراکز توطئه برضد دولت ملی به‌شمار می‌آمد. این افران و نظامیان را معمولاً افرادی تشکیل داده بودند که خیانت آنان به حکومت ثابت شده بود و یا اینکه دچار فساد یا بی‌کفایتی واضح بودند. مسلماً وجود چنین کسانی برای دولت نمی‌توانست چندان خوشایند باشد. این افراد که اسامی آنان تا حدودی مشخص گردیده است در قبل از کودتای ۲۸ مرداد و نیز در حین انجام کودتای مذکور به نحوی در توطئه و خیانت برضد دولت شرکت و همکاری نمودند. زاهدی و همدستان او به همراه افرادی چون ابوالقاسم بختیار و افسرانی چون حجازی، نصیری، گیلانشاه و سرهنگ بختیار (تیمور) از یک سال قبل از

دیجیتال

کودتای ۲۸ مرداد گروه فشار مخفی خویش را برای سرنگونی حکومت ملی مهیا نموده بودند که در کنار اینان عده‌ای هم از فرماندهان واحدهای نظامی وجود داشتند که مخفیانه برضد دولت کار می‌کردند. گازیوروسکی معتقد است که پاکسازی ارتش باعث وحشت شدید دولتمردان انگلیس گشت و آنان را وادار نمود که از طریق دیگر در ارتش نفوذ کرده و آن را تحت‌نفوذ خویش درآورند. براین اساس دولت انگلیس سعی نمود که مخالفان دیگر دولت مصدق را در کنار ناراضیان ارتش جمع نموده و با سازماندهی آن در یک مسیر و هدف مشترک آنان را برضد دولت مصدق تحریک و اغوا نماید. کانون افسران بازنشسته که پایگاه توطئه برضد مصدق بود، محلی شلوغ و پرجنب و جوش به‌شمار می‌رفت. چنانکه روزولت در جریان ملاقات خویش با سران کودتا در کانون افسران باشگاه فوق را شلوغ و پرسروصدا توصیف نموده است. باشگاه افسران بازنشسته در جهت تخریب چهره حکومت مصدق به هر نوع اعمالی دست می‌یازید هر چند قالب فعالیتهای اینان پنهان و مخفی صورت می‌گرفت ولی در ربودن و قتل سرتیپ افشار طوس نقش توطئه‌آمیز آنان به خوبی هویدا گشت. چه اینان در صدد بودند با کشتن افشار طوس افسری قوی همچو او را از حمایت دولت مصدق محروم سازند و روحیه نیروهای مسلح را تضعیف سازند و از سوی دیگر دولت مصدق را در اداره کشور ناتوان جلوه دهند.

به هر جهت نگرانی و ترسی که دکتر محمد مصدق از ناراضیان ارتش داشت عاملی در سقوط او گشت. مصدق در این مورد می‌گوید: «نگرانی من فقط از این جهت بود افسرانی که در نتیجه کسر بودجه و مقتضیات اداری بازنشسته وناراضی شده بودند به دادن وعده برای ورود به کار و افسران شاغل را به وعده ترفیع رتبه ومقام همراه سازند و به دست

دیجیتال

آنها دولت را ساقط نمایند. بدین ترتیب زاهدی که کانون افسران بازنشسته را تشکیل داده بود توانست توجه انگلیسی‌ها و امریکاییها را جلب کند و از اواخر سال ۱۳۳۰ عملاً حرکتهای ضدمصدقی خویش را سازماندهی نماید. پایان این مطلب را با اظهارنظر «سام فال» رایزن شرقی سفارت بریتانیا در مورد زاهدی خاتمه می‌دهیم: «در این کشور که مردانش ضعیف‌اند زاهدی بالنسبه قوی است، سخت ضدکمونیست است. در زمان جنگ به دست انگلیسیها اسیر شده و آلت دست انگلیسیها شناخته نمی‌شود روابط او با رهبران جبهه ملی از جمله کاشانی دوستانه است شاید قادر باشد بر روی حمایت بخشی از ارتش حساب کند. زاهدی که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش کلیدی داشت پس از انجام مأموریتش که مهمترین آن تصویب قرارداد کنسرسیوم بود در فروردین ۱۳۳۴ کنار گذاشته شد و به عنوان نماینده ایران در بخش اروپایی سازمان ملل به سوییس رفت. وی به مدت ٦ سال در آن مقام تشریفاتی باقی ماند و در سال ۱۳۴۰ در ژنو با بدنامی مُرد.

۵ ـ حزب توده: یکی دیگر از اهرمهای فشار برضد حکومت مصدق حزب توده است. درباره نقش این حزب در تاریخ سیاسی کشورمان کتابهای مختلف و پژوهشهای فراوانی انجام گرفته است. شاید بتوان راههای فشار حزب توده برضد دولت محمد مصدق را این‌گونه تقسیم‌بندی نمود:

الف ـ فشار تبلیغاتی: این نوع مبارزه را معمولاً حزب توده در طی زمامداری مصدق به کار برد. سران و رهبران یا وابستگان این حزب در فرصتهای مقتضی دولت مصدق را دولتی طرفدار و حامی غرب قلمداد می‌نمودند. این در حالی بود که حکومت دکتر مصدق در مقایسه با دیگر حکومتهای تاریخ ایران برای دموکراتیک‌تر نمودن قوانین و توجه و

دیجیتال

ملاحظه بیشتر دولت به مردم و قانونی‌تر کردن حاکمیت دولت تلاشی به مراتب بیشتر مبذول داشت و از این فضای ایجاد شده هم حزب توده در عوض استفاده مشروع و قانونی شروع به انجام توطئه برضد دولت مصدق نمود. عده‌ای هم معتقدند که دولت امریکا با برنامه تبلیغاتی ضدکمونیستی خویش در روزنامه‌ای قابل نفوذ خود در ایران سعی نمود خطر کمونیسم و حزب توده را به رخ مردم ایران بکشد تا بیشتر و بهتر راه نفوذ و دخالت در امور ایران را به دست آورد که قطعاً این مطالب را توده‌ای‌ها توهینی به خویش قلمداد می‌نمودند و شک و ظن بیشتری نسبت به اینکه مصدق وابسته به غرب باشد را در ذهن خویش می‌پرورانیدند. واقعیت آن است که رهبران حزب توده به شکل شرم‌آوری از شوروی تملق و مداهنه می‌گفتند و اطاعت کورکورانه و دنباله‌روی محض از سیاست آن دولت را تبلیغ می‌نمودند وهر نوع توهینی به شوروی را در حکم توهین به خویش قلمداد می‌نمودند. رهبران حزب توده تا پایان سال ۱۳۳۱ هیچ‌گونه تغییری در نظرات خویش ندادند. در نظر آنان هنوز دولت ارتجاعی دکتر محمد مصدق تسهیلات تازه‌ای در راه امپریالیست‌های آمریکایی فراهم می‌آورد.

پ ـ فشار اقتصادی: معمولاً در طرحها و اصولی که از طرف دولت دکتر مصدق ارائه گشت توده‌ای‌ها چندان تمایلی نشان نمی‌دادند. آنان دولت مصدق را هماهنگ با آرمانها و اندیشه‌های خویش نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند بدانند. به عنوان نمونه این حزب از خرید اوراق قرضه ملی خودداری کرد و روزنامه به سوی آینده از طرفداران این حزب نوشت: نقشه استقراض ۲۰۰ میلیون تومان از راه فروش اوراق قرضه ملی به هیچ وجه برای رفع بحران مالی خزانه طرح نشده بلکه اقدامی عوام‌فریبانه و صرفاً به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا به این وسیله

دیجیتال

دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت‌آور آن را لازم و ضروری بشناساند و از این راه بر تلاشهای خود در جهت نفع امپریالیسم آمریکا پرده بکشد

این حزب علاوه بر آن در مواقعی به جای سکوت و بی‌طرفی کارگران را تشویق به اعتصاب و دست از کار کشیدن می‌کرد تا بدین وسیله بتواند اقتصاد بیمار ایران را در زمان حیات دولت دکتر محمد مصدق بیمارتر نماید.

ج ـ فشارهای خیابانی: همان‌گونه که گفتیم حزب توده ایران که از بدو زمامداری مصدق او را به عنوان عامل امپریالیسم آمریکا کوبیده و برای سقوط دولت وی آنچه در چنته داشت کوشیده بود، طبعاً نمی‌توانست از زمامداری مصدق حمایت نماید. حزب توده از دیرباز برضد دولت مصدق عمل می‌نمود و با برپایی و اغتشاشات کارگری و خیابانی موجبات اختلال در نظم و قانون را فراهم می‌ساخت و نظریات رهبران حزب درباره ماهیت دولت مصدق تغییر نکرده بود. دکتر رضا رادمنش، احسان طبری، محمود بقراطی، احمد قاسمی و غلامحسین فروتن در مصاحبه با روزنامه انگلیسی «دیلی ورکر» مدعی شدند که دولت مصدق در میان مردم ایران پایگاهی ندارد و نماینده بخش دیگری از طبقه حاکم ایران می‌باشد. بنابه اظهارگازیوروسکی ۰طی ماههای ژوئن و ژوئیه ۱۹۵۳ (خرداد و تیر ۱۳۳۲) موقعیت دکتر محمد مصدق بیش از پیش متزلزل شده بود. میان هواداران و مخالفان مصدق و توده‌ای‌ها تقریباً همه روزه تظاهرات و برخوردهایی روی می‌داد که این امر باعث ضعف دولت مصدق می‌گشت و او را از مسائل اصلی پرت می‌نمود. نمونه دیگر از این تظاهرات و آشوبها را می‌توان در تظاهرات ۱۵ فروردین در شیراز و غارت اداره اصل ۴ ذکر کرد که تظاهرات و زدوخوردهایی مشابه آن نیز

دیجیتال

در تهران میان توده‌ای‌ها و مأموران انتظامی در ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد. احسان طبری در کژ راهه می‌نویسد: «وقایع فاجعه‌آمیز دیگر در این دوران حوادث ماجراجویانه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به دست رهبری حزب توده و حوادث ماجراجویانه ۱۴ آذر ۱۳۳۱ به دست رهبری سازمان جوانان است، که منجر به دهها نفر مقتول و زخمی و تشدید روابط بین حزب توده و دولت مصدق شد. پیش از این دو حادثه فاجعه‌انگیز و بعد از آن موج عنان گسسته دشنام به دولت مصدق از طرف روزنامه‌های وابسته به حزب توده و بویژه به سوی آینده انجام گرفت و تمام این روش افراطی و مضر سرانجام به تسلیم در مقابل حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتخاذ سیاست پیروی از دستور دکتر مصدق و عدم هرگونه مقاومت در قبال کودتای شاه ـ زاهدی منجر شد. در حوادث و آشوبهای ماه اسفند ۱۳۳۱ هم توده‌ای‌ها نقش فعالی برعهده داشتند. هر چند این اقدام آنان چندان با موفقیت همراه نبود چراکه عده‌ای از آنان توسط دولت بازداشت گشتند. در اواخر حکومت دولت مصدق کار توده‌ای‌ها تا به آنجا کشید که مأموران آمریکا از شهرت مخالفت آنان با دکتر مصدق استفاده کرده و گروه ساختگی به این اسم تشکیل دادند تا اوضاع را به نفع کودتای آمریکایی مساعد نمایند. در روز ۲۶ مرداد ماه «ترن» و «سیلی» [دو مأمور سیا] دستجات متعددی را به اسم توده، اجیر کردند و مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد به آنان پرداختند. این جمعیت توده‌ای قلابی وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده‌ای‌ها موقعیت زاهدی را تقویت کنند. اعضای واقعی حزب توده هم ندانسته به صف اینها پیوستند و راهپیمایی عظیم توأم با خشونت برضد دولت مصدق پدید آوردند. پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، باز حوادث مهمی در سیاست کشور رخ داد که حاکی از نهایت آشفتگی سیاست رهبری حزب

دیجیتال

توده و ساده‌لوحی «چپ روانه» بود که در واقع به سیاستهای انگلیس و آمریکا و دربار پهلوی خدمت نمود.

نگاهی به برخی تجارب دکتر مصدق[۱۴]

همچنان که می‌دانید در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت توسط خلیل طهماسبی از اعضای فداییان اسلام در مسجد شاه تهران ترور شد. این ترور تأثیر زیادی بر جو سیاسی جامعه بر جای گذاشت. به شکلی که نمایندگان مجلس شورا و سنا که اکثراً از مخالفان ملی شدن صنعت نفت بودند به شدت ترسیدند و لایحه ملی شدن نفت از تصویب هر دو مجلس گذشت. بعد از رزم‌آرا، حسین علاء به نخست‌وزیری رسید ولی عمر دولت علاء بسیار کوتاه بود و در اوایل اردیبهشت علاء کنار رفت و دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید، در واقع از دنیای آرمانی و سیاسی به حوزه عمل و تحقق عینی شعارها و داعیه‌ها وارد شد. به عقیده من دکتر مصدق از ابتدای نخست‌وزیری تا زمان کودتای ۲۸ مرداد، برخلاف بسیاری از رجال سیاسی ما، بی‌پرنسیب و بی‌مرام نبود ولی مثل برخی اصول گرایان نیز متحجر و بی‌تحول و تکامل نبود که در همهٔ شرایط و واقعیات محیط یک حرف را تعقیب کند. همراه سیر واقعیات، تحولاتی از لحاظ فکری پیدا کرد. این دگرگونیها ناشی از تحولاتی بود که در بطن جنبش و نهضت پدید آمد و دکتر مصدق هم چون رهبری نهضت را برعهده داشت، لذا متأثر از تحولات جنبش، او نیز تحول پیدا کرد. اما در همه تحولات و تغییراتی که د رآن دوره رخ داد بواقع شخص دکتر مصدق طراح و پیشگام بود و دیگران از وی تبعیت و پیروی می‌کردند. مرحوم مهندس بازرگان

دیجیتال

خاطره‌ای را از برخوردهای دکتر مصدق نقل می‌کرد که جالب و شنیدنی است. مرحوم بازرگان در زمانی که در جریان خلع ید در آبادان بودند گاهگاهی به تهران آمده و برای دیدار با پدر من به منزل ما می‌آمدند. از جمله یک بار نقل می‌کردند که: «پس از تهدیدات انگلیسیها مبنی بر اینکه آبادان را بمباران خواهند کرد، با توجه به اینکه ناو انگلیسی بوریش هم در مقابل بندر آبادان توقف کرده بود و لوله‌های توپ خود را نیز به سمت آبادان نشانه گرفته بود، من خیلی نگران بودم که خدایا چه خواهد شد و در صورت بمباران آبادان ما چه می‌توانیم انجام دهیم و عکس‌العمل ما چه باید باشد؟» مهندس بازرگان می‌گفت: «پس از ورود به تهران به حضور دکتر مصدق رفتم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و احساس خود را برای ایشان بیان کردم. دکتر مصدق پس از شنیدن صحبتهای من، مرا دلداری داد و بعد مثالی از دوران کودکی خود زد و گفت: «این انگلیسی‌ها بلوف می‌زنند و اینها را برای تهدید من و تو انجام می‌دهند، ولی هیچ وقت اقدام به بمباران شهر نمی‌کنند». از بیان این خاطره می‌خواهم نتیجه بگیرم که مصدق شرایط جهانی را به خوبی تشخیص داده و درک کرده بود. مصدق می‌دانست که بعد از جنگ دوم انگلستان دیگر انگلستانِ پیش از جنگ نیست، انگلستانی که «آفتاب در سرزمین آن غروب نمی‌کرد» نیست. چراکه اولاً پس از جنگ جای خود را به عنوان یک ابرقدرت به آمریکا سپرده بود و از سوی دیگر بعد از جنگ دوم جهانی به علت رقابتی که میان شوروی و آمریکا به‌وجود آمده بود و به اصطلاح جهان در فضای جنگ سرد به سر می‌برد و هر لحظه ممکن بود که جنگ سوم جهانی آغاز شود، هیچ‌یک از طرفین امکان شروع یک جنگ و عملیات نظامی رانداشتند و به این کار اقدام نمی‌کردند. علاوه بر اینکه انگلستان هم در جریان جنگ ضربات و

دیجیتال

خسارات زیادی را متحمل شده و توانایی اقتصادی و نظامی آن کاهش پیدا کرده‌بود.

یک گام به پیش اقتصاد منهای نفت

در هر حال مصدق این نکته را تشخیص داده بود و دل و جرأت هم داشت. منظور مهندس بازرگان هم از آن نقل قول این بود که در داخل جبهه ملی بسیاری از رهبران جبهه در اثر تهدیدات انگلستان متوحش و متزلزل شده بودند و مصدق بود که به همه آنها شجاعت و استواری می‌بخشید.

به هر صورت مصدق در جریان تحولات آن دوران اقدامات بسیاری کرد. از جمله در مهرماه سال ۱۳۳۰ به امریکا رفت و در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل از مواضع ایران و حقوق مردم دفاع کرد. در آنجا همچنین مذاکرات و گفتگوهایی میان مصدق و مقامات آمریکایی انجام شد. پس از این سفر مصدق متوجه شد که برخلاف محاسبه‌ای که سران جبهه ملی و طراحان تز ملی شدن صنعت نفت کرده بودند دنیا به نفت ایران چندان محتاج نیست. پیش از این رهبران جبهه ملی معتقد بودند که در صورت حذف صادرات نفت ایران که بالغ بر ۳۰ میلیون تن در سال می‌شد، تلاطماتی در صحنه اقتصاد جهانی به‌وجود خواهد آمد و با ایجاد کمبود نفت، قیمت نفت بالا می‌رود و لذا جهان غرب نمی‌تواند مدت زیادی در مقابل ایران مقاومت کند. ولی واقعیت این بود که غرب در عرض ۳ تا ۴ ماه توانست نفت عراق و عربستان را جایگزین نفت ایران کند و کمبود نفت را در بازار بین‌المللی جبران نماید و لذا پیش‌بینی طراحان تز ملی شدن و از جمله مرحوم مهندس حسیبی در خصوص ایجاد کمبود نفت در سطح جهان به‌وقوع نپیوست.

دیجیتال

دکتر مصدق در سفر به آمریکا این موضوع را متوجه شد ولی برخلاف عده‌ای که به این موضوع پی‌بردند و بعد از کرده خود پشیمان شدند و عقب‌نشینی کردند، مصدق برعکس پشیمان نشد و به دنبال یافتن تدبیر و راه چاره برآمد تدبیر و چاره مصدق که به عنوان ارمغان و سوغات از سفر آمریکا با خود به ایران آورد، اقتصاد بدون نفت بود مصدق این موضوع را ابتدا به صورت یک شعار در یک سخنرانی عنوان و سپس آن را در صحنه عمل اجرا کرد. نکته و درسی که از این مسئله باید گرفت، نکته بسیار مهمی است. آن نکته عبارت است از این که وقتی در جریان یک مبارزه، رهبری و فعالان آن مبارزه متوجه اشتباه در تاکتیک واستراتژی خود می‌شوند معمولاً آنهایی که ایمانشان ضعیف است، پشیمان شده و عقب‌گرد یا انشعاب می‌کنند ولی آنانی که از ایمان قویتری برخوردارند با مشاهده موانع بر ایمان و صبرشان اضافه می‌شود. در قرآن هم به چنین موضوعی اشاره شده است. خداوند می‌فرماید: «الذین قال لهم‌الناس ان‌الناس قدجمعوالکم فاحشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبناالله و نعم‌الوکیل و مصدق این چنین بود. تا این زمان تحول فکری خاصی در مصدق مشاهده نمی‌کنیم. الا اینکه در عمل، در ادامه مبارزه، برای استیفای حقوق ملت از میهن، استراتژی مقاومت را از رهگذر بی‌نیازی از نیازمندی اقتصادی کشور به نفت در پیش گرفت. اما اقدام جدی و تحققی در تغییر استراتژی یا اصلاح استراتژی از سوی دکتر مصدق با تجربه تاریخی و انتخابات دوره هفدهم مجلس در زمستان ۱۳۳۰ شروع و در بهار ۱۳۳۱، نتیجه آن مشخص گردید در حالی که بیش از ۳۰ درصد نمایندگان به علت درگیریهای حوزه‌های انتخابیه، هنوز انتخاب نشده بودند. این انتخابات در زمانی صورت گرفت که دولت در دست مصدق و جبهه ملی بود و مصدق و جبهه ملی هم در اوج محبوبیت

نیجینال

به‌سر می‌بردند و اختلافات درونی جبهه ملی و رهبران نهضت هم پدید نیامده بود. بدین لحاظ با توجه به علاقه مردم به مصدق و رهبران جبهه ملی و بر سر قدرت بودن آنان همگان بر این باور بودند که در چنین شرایطی، برنده اصلی انتخابات، نامزدهای جبهه ملی خواهند بود، دکتر مصدق هم بر طبق تز قدیمی خودش که آزادی مردم در انتخابات و عدم دخالت دولت در انتخابات بود، بر این نکته تأکید کرد که اگر مردم را آزاد بگذارند که رأی و نظر خودشان را اعلام کنند، این مردم نمایندگان واقعی خود را انتخاب خواهند کرد. و در نتیجه نمایندگان واقعی مردم، دولتهای خوبی را بر سرکار خواهند آورد. بنابراین اصلاحات مملکت جز با تضمین مجلسی که نمایندگان واقعی مردم باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا چون ایام قانونی انتخابات مجلس فرا رسید، دکتر مصدق اعلام کرد که دولت تصمیم به انجام انتخابات دارد و اعلام کرد که دولت در انتخابات بی‌طرف است. مرحوم اللهیار خان صالح هم که در آن زمان وزیر کشور بود و مجری انتخابات، نیز همچون مصدق چنین اعتقادی داشت و ایشان هم اعلام نمود که دولت در انتخابات هیچ گونه دخالتی نخواهد کرد. در واقع هم فکر می‌کردند که احتیاجی به دخالت نیست و نمایندگان جبهه ملی به دلیل محبوبیت خود رأی خواهند آورد. ولی با کمال تعجب به هنگام انتخابات در اکثر شهرها درگیریهای شدیدی میان نیروهای مختلف پدید آمد. در شهرهای مرزی که عموماً نیروهای نظامی حضور و سیطره داشتند و نیز در سایر مناطق، میان خانها و فئودالها یا سران عشایر و نیروهای ملی برخوردهای زیادی به‌وجود آمد. خانها کسانی بودند که قدرت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی داشتند، اما این قدرت از طریق نماینده مجلس شدن به دست می‌آمد و اعمال می‌شد یعنی دولتها همیشه منتخب اینها بودند یا اگر هر دولتی سرکار می‌آمد هر چند

مدت که حکومتش طول می‌کشید، مجبور بود که رعایت خواسته‌های این‌گونه نمایندگان صاحب قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را بکند والا به دولت رأی اعتماد نمی‌دادند. لذا سیاست کشور درجهت منافع آن طبقه بود و به همین دلیل خانها و فئودالها باطناً بر قدرت سیاسی سیطره داشتند. به هر حال انتخابات در پاره‌ای شهرها انجام نشد و نتیجه انتخابات در پاره‌ای شهرها هم باطل شد. سرانجام در اواخر خرداد ۱۳۳۱ مجلس افتتاح شد. ولی فقط ۹۲ نماینده از مجموع ۱۳۵ نماینده مجلس انتخاب شده بودند. بعد از تشکیل مجلس، انتخابات هیئت رئیسه برگزار و باکمال تعجب مشاهده شد که نماینده ضد نهضت ملی و ضدمصدق که نماینده دربار محسوب می‌شد یعنی دکتر سیدحسن امامی به ریاست مجلس انتخاب گردید. دکتر سیدحسن امامی، امام جمعه تهران بود که از حوزه مهاباد انتخاب شده بود. نحوه انتخاب وی خیلی جالب بود. چراکه یک سیدروحانی شیعه تهران از منطقه مهاباد کرد سنی مذهب غیرتهران آن هم تنها با ۵۲ رأی که از سوی ارتش به زور از سران عشایراخذ شده بود، به مجلس راه یافت. و در انتخابات هیئت رئیسه مجلس، توانست با ۵۶ رأی موافق از آیت‌الله کاشانی که خود از رهبران نهضت ملی به‌شمار می‌رفت و نامزد جبهه ملی برای هیئت رئیسه مجلس بود پیشی بگیرد و لذا مشخص شد که اکثر نمایندگان مجلس طرفدار نهضت نیستند.

بعد از مشخص شدن نتایج انتخابات از یک سو و سپس تحولاتی که منجر به استعفای مصدق و سپس قیام سی‌ام تیر و بازگشت دوباره مصدق به قدرت شد، این مسائل در دکتر مصدق تحولی ایجاد کرد. این تغیر و تحول در نگاه مصدق به حوادث روز و تغییر تحلیل دکتر مصدق از مسائل نهضت را در ترکیب کابینه مصدق می‌توان مشاهده کرد کابینه

نخست مصدق که در اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد، کابینه‌ای بود متشکل از افراد مختلف، د رآن کابینه، دکتر کریم سنجابی عضو رهبری حزب ایران و دکتر فاطمی در کنار دکتر علی امینی و سپهبد فضل‌الله زاهدی با هم عضویت داشتند ادعای مصدق در مورد ترکیب آن کابینه این بود که چون مسئولیت این دولت، ملی کردن نفت است و در حال حاضر ما با دشمن خارجی سروکار داریم، لذا در مقابل دشمن خارجی همه ملت متحدند. این مسئله برخاسته از تفکر لیبرالی وی بود که همه مردم را به لحاظ بینش و منافع و مصالح، یکسان می‌بیند و به اصطلاح همه مردم را عاری از غرض و مرض می‌داند. به هر صورت تجربه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی و تجربیات حاصله از یک سال دوران نخست‌وزیری تا ۳۰ تیر، این مسئله را نشان داد که در جامعه‌ای که وابستگی به خارج دارد و استعمار از یک قرن پیش در آن نفوذ کرده و اعمال نفوذ می‌نماید، و عوامل و پایگاههای آن در تحولات کشور نقش دارند و همچنین در جامعه‌ای که طبقاتی است و طبقه مرفه جامعه از یک سو و دربار، هم از نظر وابستگی به خارج و هم از منظر منافع طبقاتی خود از سوی دیگر، با مردم و جامعه دارای منافع مشترک نیستند، در جامعه موضع همگان در مقابله یک مسئله ضداستعماری، یکسان نیست. در چنین جامعه‌ای پاره‌ای به لحاظ آنکه منافعشان به خطر می‌افتد یا به لحاظ ترتست و ضعف در مواقع حاد و زمانهایی که مسئله‌ای مانند مقابله انگلیس و ایران پیش می‌آید، از میدان خارج می‌شوند. مثلاً همین دکتر علی امینی بعد از ۲ یا ۳ ماه از کابینه دکتر مصدق کناره گرفت. نمونه ناهمگون دیگر در کابینه اول مصدق، سپهبد فضل‌الله زاهدی بود که وزیر کشور بود. زاهدی پس از حادثه ۲۳ تیر از سوی دکتر مصدق برکنار شد. در ۲۳ تیر ۱۳۳۰، طرفداران حزب توده به مناسبت ورود اورل هریمن

نماینده رئیس جمهور آمریکا به تهران تظاهراتی برپا کردند. آنها شعار می‌دادند که مصدق می‌خواهد با آمریکاییها سازش کند. البته این شعار و این تظاهرات از روی خیر و صلاح خواهی برای ملت نبود. آنها در صورت ظاهر تز استالین که هر که با ما نیست علیه ماست را اجرا می‌کردند. چون مصدق تابع شوروی نبود ولی بعدها معلوم شد که انگلیسیها از طریق عوامل خودشان در درون حزب توده این تظاهرات را دامن زدند. به هر حال این نمونه‌ای از تفرق مردم در برابر استعمار خارجی بود. در جریان تظاهرات به دستور سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل کشور به روی تظاهرکنندگان آتش گشوده شد و چنانکه گفته می‌شد این خونریزی و کشتن مردم بیگناه به دستور شاه صورت گرفته بود دکتر مصدق به رغم این که شعارهای تظاهرات برضد خود وی بود، با آتش گشودن به روی مردم بی‌سلاح موافق نبود و به همین لحاظ رئیس شهربانی و زاهدی وزیر کشور را از کار برکنار کرد.

این تجربیات و تجربه انتخابات و دخالتهایی که در آن شد مصدق را متوجه این نکته ساخت که در یک کشور طبقاتی و وابسته، دولت تنها قدرت موجود در جامعه نمی‌باشد و قطبهای قدرت دیگری هم وجود دارند که باید قدرت و نفوذ آنها را درنظر گرفت. در اینجا یک خاطره از دخالت در انتخابات را ذکر می‌کنم. این خاطره باز می‌گردد به دخالت حسین مکی عضو سرشناس و مؤثر جبهه ملی در انتخابات. حسین مکی به رغم آنکه در جلسه جبهه ملی اعلام کرده بود که در انتخابات دخالتی نخواهد کرد ولی در جریان انتخابات سایر شهرها، دخالت فراوانی کرد. از جمله در انتخابات شهرهای مازندران و حوزه تنکابن وی به نفع یکی از نامزدها که آدم بدنامی هم بود وارد عمل شد. رقیب آن فرد مرحوم آیت‌الله طالقانی بودند. و به دلیل همین دخالتها بود که سرانجام انتخابات

آن حوزه و بسیاری از حوزه‌های دیگر مازندران برگزار نشد.

به هر صورت دکتر مصدق پس از این انتخابات و روشن شدن نقش دربار، ارتش، خانها و حتی پاره‌ای از شخصیتهای وجیه‌الملّه چون مکی و دیگران دریافت که در چنین جامعه‌ای، این نگاه لیبرالی به قضایا، در نزد صاحبان تعقل سیاسی ـ تاریخی حکایت از ضعف دولت دارد و این جا معه را با سیاست و بینشهای لیبرالی نمی‌توان اداره کرد. به این جهت است که از بعد از سی‌ام تیر سیاست مصدق تغییر کرد.

سیاست جدید: دموکراسی هدایت شده

دکتر مصدق پس از این قضایا تغییر موضوع داد و سیاستی را پیشه کرد که بعدها با نام دیگری در دنیا معروف شد که اسم آن را دموکراسی هدایت شده گذاشته‌اند.

دکتر مصدق پس از وقایع ۳۰ تیر از مجلس شورای ملی تقاضای اختیارات قانونگذاری کرد. این درخواست اختیارات در تاریخ دموکراسی جهان یک بدعت به شمار می‌رفت که قوه مجریه از مجلس درخواست کند که اجازه بدهید برای مدتی قوه مجریه اختیار وضع قانون را داشته باشد. این درخواست در آن زمان خیلی سنگین بود. کسانی که عموماً ظاهر مسائل را نگاه می‌کنند و عمق روندی را که یک جامعه عقب‌مانده درگیر و اسیر و وابسته مانند ایران باید طی کند تا به آزادی واقعی و استقلال نائل شود، درک نمی‌کنند، برای آنها این درخواست خیلی سنگین بود. در آن زمان تعدادی از اعضای جبهه ملی ایران همچون دکتر مظفر بقایی، حسین مکی با آیت‌الله کاشانی هم به این مسئله اعتراض داشتند. اعتراض آنها هم مانند مخالفان جبهه ملی این بود که این مسئله در قانون اساسی وجود ندارد و لذا مخالف قانون اساسی است. سروصدای

زیادی هم برپا کردند که واویلا که دموکراسی در خطر است و مصدق از قانون تخطی کرده است و... البته اصل قضیه به این شکل بود که مصدق برای مدت ٦ ماه درخواست اختیارات را مطرح کرده بود و قوانینی که در این مدت از سوی دولت وضع و به مورد اجرا گذاشته می‌شد پس از مدت ٦ ماه در مجلس مطرح می‌شد و در صورت تصویب جنبه قانون رسمی را پیدا می‌کرد و درغیر آن صورت لغو می‌شد. پس قانونگذاری توسط فوه مجریه نبود، یک پیش‌نیاز آزمون و خطایی از فرایند تدوین و تصویب و تکوین قانون بود. به هر حال مجلس شورای ملی در ابتدا برای مدت ٦ ماه به این درخواست مصدق پاسخ مثبت داد و چون در پایان مدت مزبور، مصدق برای بار دوم خواستار تمدید اختیارات قانونگذاری شد، با مخالفت مجلس و از جمله یاران خود در جبهه ملی مواجه شد.

یکی از ایراداتی که از سوی مخالفان قانون اعطای اختیارات عنوان می‌شد این بود که چرا فردی مانند دکتر مصدق که خود یک عمر دموکرات بوده یک عمر لیبرال بوده و تمام مدت حیات سیاسی خود از قانون اساسی سخن گفته، حالا خود پیشگام طرحی شده است که مخالف قانون اساسی است.

ولی واقعیت آن بود که در چنین جامعه‌ای، سیاستهای لیبرال دموکراسی موفق نخواهد بود و می‌بایستی به فکر چاره افتاد تا قطبهای متعدد قدرت در جامعه را که موافق مصالح مردم و کشور گام برنمی‌دارند ناکام کرد. در چنین کشوری نمی‌شود گفت که آرای مردم یک آرای طبیعی است و همه نمایندگان انتخابی نمایندگان واقعی مردم‌اند. این مسئله را سایر همکاران دکتر مصدق متوجه نشدند. و این حقیقت، منبعث از این واقعیت بود که در یک کشور عقب‌مانده که بسیاری از نهادهای آن سنتی و میراث دوران فئودالیته یا استعمار یا ماقبل آن می‌باشند، مردم آن

آمادگی ذهنی و تجربی را ندارند که اولاً در میان فتنه‌انگیزیها و فریبکاریها و نفاق ورزیها منافع دراز مدت خود را بسادگی تشخیص دهند و ثانیاً حقایق نشخیص داده خود را باکفایت به عمل برسانند. بنابراین لازم است برای رسانیدن این مردم به دموکراسی واقعی، مدتی از طریق آموزش و پرورش دموکراسی و ایجاد نهادهای دموکراسی و صاحب تجربه کردن مردم در آنها جامعه را به سوی دموکراسی هدایت نمود. البته منظور از دموکراسی در دست فرد یا گروهی خاص باشد بلکه کیفیت حرکت از وضع موجود به نظام مطلوب «دموکراسی» می‌باشد که می‌بایست از یک مرکزیتی هدایت شود.

حرکت به سوی سوسیال دموکراسی

دقت در قوانینی که در آن ٦ ماهه از سوی دکتر مصدق به تصویب رسید و به اجرا درآمد نشان می‌دهد که جهتگیری دکتر مصدق و به اصطلاح استراتژی وی تغییر کرده است. در آن دوران بیش از سیصد لایحه از سوی دولت دکتر مصدق به تصویب رسید. برخی از آن قوانین حاوی اصلاحاتی چشمگیر و تعدادی نیز برای انجام اصلاحات اداری بود. به عنوان مثال مصدق اصلاحات در ارتش، دادگاههای ارتش و... را به اجرا درآورد تا با توجه به آنکه پست وزارت جنگ را هم خود شخصاً به دست گرفته بود، از قدرت فائقه ارتش که یک نیروی عاصی و متمرد نسبت به دولت بود بکاهد. ارتشها در کشورهای جهان جنوب (سوم) دارای یک رویه غیرملی هستند و باید به هر نحو ممکن آنها را مهار کرد.

از سوی دیگر مصدق قوانین متعدد دیگری را نیز به تصویب رسانید که در جهت منافع توده مردم بود. از جمله آن قوانین، قانون بیمه‌های

دیجیتال

اجتماعی کارگران بود که برای اولین بار در ایران توسط مصدق پایه‌گذاری شد و سازمان تأمین اجتماعی فعلی هم به دنبال آن به‌وجود آمد.

حقوقی که طبق آن قانون به کارگران می‌دادند مطابق با مترقی‌ترین قوانین در اروپا بود مصدق همچنین اصلاحات مفصلی در نظام قضایی ارتش و ترفیعات ارتش به‌وجود آورد. قانون دیگر، قانون وضع ۲۰ درصد بهره مالکانه به نفع کشاورزان بود. در آن قانون مقرر شده بود که یک پنجم از سهم مالکان از درآمد زمین به کشاورزان تعلق بگیرد. نحوه هزینه کردن آن هم به این شکل بود که نیمی از آن ۲۰ درصد صرف عمران و آبادی ده می‌شد و نیم دیگر هم به خود زارعان تعلق می‌گرفت. بهره مالکانه از قدیم‌الایام ۵ کوتی بود یعنی آب، بذر، گاو، آدم و زمین و همه در یک ردیف بودند. هر کس که بین مالک و زارع عواملی را در اختیار داشت به آن تعداد سهم از محصول را به او می‌دادند یعنی همیشه ۵ قسمت می‌شد و آن کس که گاو و آدم داشت روستایی محسوب می‌شد اگر بذر هم میتوانست بدهد سه سهم از پنج سهم متعلق به او بود. زمین و آب را که معمولاً مالک داشت دو سهم از ۵ سهم به او تعلق می‌گیرد. این نظام را نظام پنج کوتی می‌گفتند. مصدق قانونی را گذراند که سهم مالک حالا هر چند کوتی باشد یک پنجم آن را ما یعنی دولت از او می‌گیریم، به عبارت دیگر ۲۰ درصد محصول مالک که ۱۰ درصدش را صرف عمران روستا می‌کردند و ۱۰ درصد دیگرش را به زارعان همان ده می‌دادند عمران روستا هم بدین ترتیب اداره می‌شد: شورای ده تأسیس می‌شد، یک نفر نماینده مالک، یک نفر نماینده دولت، یک نفر نماینده روستاییان، این سه نفر شورای ده را تشکیل می‌دادند و آن ده درصد سهمین عمرانی ده در اختیار آنها بود، برای ساختن مدرسه و حمام و

بیمارستان و وسایل بهداشتی و وسایلی که در روستا موردنیاز بود صرف می‌شد. این در مجموع یک برنامه مترقی بود بی‌آنکه به روابط مالکیت دست بزند. مصدق نیامد که مالک را از ده بیرون کند. او می‌گفت که مالک ملکش را داشته باشد منتهی ۲۰ درصد سهم را به دولت بدهد و اختیارات مالک را هم از او می‌گرفت که یک زمانی مالک مدعی بود که اگر من اجازه ندهم نباید حمام و درمانگاه هم ساخته شود. و این اختیارات هم به شورای ده سپرده می‌شد.

با توجه به قوانین تصویب شده مشخص می‌شود که رویکرد مصدق به سوی زحمتکشان بود. مصدق می‌دانست که برای آنکه د رامر ملی کردن نفت و اجرای اقتصاد بدون نفت بتواند موفقیت پیدا کند بایستی به کسانی که مولدان اولیه و مستقیم‌اند یعنی کشاورزان و کارگران و طبقات محروم و متوسط کمک کند تا ضمن حمایت و تقویت مادی از آنها، امید به نظام و نهضت را بیشتر بیابند و در راه توفیق آن بسیج تولیدی شوند. لذا می‌بینیم که با اینکه دولت تحت فشارهای بسیار زیادی بود و با کسر بودجه مواجه بود، با این حال حقوق معلمان را افزایش داد و وضعیت استخدامی آنها را بهبود بخشید.

مصدق به دلیل آنکه محاصره اقتصادی شده بود هیچ درآمدی‌از نفت هم عایدش نمی‌شد که هیچ، خرج تأسیسات نفتی هم به دوش او افتاد که هزینه بالغ بر ۶۰ میلیون تومان در سال بود یعنی $\frac{۱}{۱۶}$ بودجه کشور، در همین زمان دولت مبادرت به چاپ اسکناس کرد و می‌خواست این موضوع در جامعه نپیچد، چون به محض اینکه این موضوع می‌پیچید همه می‌گفتند که دولت اسکناس بدون پشتوانه منتشر کرده و تاجر و کاسب هم که مواظبند یک اتفاقی رخ بدهد که قیمتها را بالا ببرند. همین مجلس آقای مکی را انتخاب کرد که ناظر بر اندوخته

اسکناس باشد، زیرا همیشه نمایندگان ملت باید از وضعیت اسکناس مطلع باشند. اما مجلس توطئه می‌کرد و از همین طریق مسئله به روزنامه‌ها درز کرد و برضد دولت مصدق جنجال به پا نمود و باعث تورم هم شد. دولت مصدق قانون بودجه سال ۳۲ را تقدیم مجلس کرد که برای اولین بار از ۱۳۱۰ تا آن روز قانونی متعادل بود که در آن درآمدهای دولت با هزینه‌های دولت برابر بود. درآمدهای دولت از محل مالیات بالا بود، درآمد نفت قطع شده بود، صادرات غیرنفتی از دوره مصدق شروع شد و اساساً صادرات غیرنفتی از دوره مصدق معنا یافت.

در جمعبندی تحولات فکری و تغییرات نگرش مصدق که در اقدامات وی تجلی کرد می‌توان به‌طور کلی چنین گفت:

مصدق در مرحله دوم حکومت خود سعی کرد تا جلوی نفوذ قدرتهای موجود در جامعه را بگیرد. از جمله ارتش را از دربار گرفت. مصدق با در اختیار گرفتن پست وزارت جنگ که تا آن زمان با نظر شاه انتخاب می‌شد، سعی کرد یکی از اهرمهای قدرت را در اختیار دولت درآورد و جلوی سوءاستفاده از ارتش در مسائل سیاسی را بگیرد. چون مصدق متوجه شده بود در کشوری که ارتش آن این چنین غیرخودی و عصیانگر و سرکش است و مقابل دولت می‌ایستد و از جای دیگر دستور می‌گیرد، کار این کشور زار است و به جاده هموار نمی‌افتد.

اقدام دیگر اصلاح قانون انتخابات بود. در قانون جدید مشخص شده بود که تنها کسانی می‌توانند در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند که باسواد باشند و منظور از سواد را هم چنین اعلام کرد که هر کسی بتواند نامزد موردنظر خود را بر روی برگه‌ای بنویسد تا آن زمان در انتخابات مرسوم بود که بجز شهرهای بزرگ، خان یا مالک بزرگ محل، روستاییان را به پای صندوقهای رأی می‌برد و در آنجا برگه‌های رأی

دیجیتال

نوشته شده را که در آن نام نامزد موردنظر خود را نوشته بود به دست آنان می‌داد تا در داخل صندوق بیاندازد و لذا در مجالس پیشین، بجز عده‌ای که به توصیه دربار به نمایندگی انتخاب می‌شدند، مابقی نماینده زمینداران و بزرگ مالکان بودند و به این ترتیب خانها بر قدرت سیاسی تسلط پیدا می‌کردند. مصدق، با تصویب این قانون درنظر داشت تا ریشه قدرت سیاسی خانها و ملاکان را قطع کند. این کار و این اقدام نیز بواقع رویکردی به طرف زحمتکشان محسوب می‌شد و این امر جدیدی در قانونگذاری در ایران به‌شمار می‌رفت و پیش از آن چنین گرایشهایی را ما مشاهده نمی‌کنیم، چنان که بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین اتفاق و رویکردی مشاهده نشد.

این قوانین و مواضع مصدق همه حکایت از آن دارد که مصدق برخلاف تز لیبرال دموکراسی که از پیش داشت و کابینهٔ اولش را نیز براساس همین تز تشکیل داده بود، به این نتیجه رسیده بود که باید به زحمتکشان و توده مردم که حیات واستقلال و تولید کشور به آنها بستگی تام دارد، توجه بیشتری کرد و از سوی دیگر دست قطبهای قدرت راکوتاه نمود و این به عقیده من تحول از تفکر لیبرال دموکراسی به سمت دموکراسی اجتماعی و دموکراسی هدایت شده است. این نکته را از خلاف قضایایی که در اواخر حکومت دکتر مصدق پدید آمد و بویژه پس از قضایای نهم اسفند که شاه قصد خروج از کشور را داشت و با پادرمیانی گروهی از تصمیم خود بازگشت، می‌توان مشاهده کرد. بلوایی در مقابل منزل مصدق به راه افتاد و اوباش و نوکران دربار قصد جان مصدق را داشتند که مصدق با زیرکی از آن واقعه جان سالم به‌در برد. به دنبال آن در اوایل سال ۱۳۳۲، سرلشکر افشار طوس رئیس شهربانی مصدق توسط عوامل دربار ربوده و به وضع فجیعی کشته شد. در این

دیجیتال

دوران یعنی اردیبهشت ۳۲، مجلس شورای ملی به یک سد تمام عیار در مقابل مصدق و اقدامات دولت تبدیل شده بود مخالفتهای مجلسیان هم تنها به نمایندگان مرتجع و درباری محدود نمی‌شد بلکه گروهی از یاران پیشین نهضت همچون دکتر بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده هم از عوامل برجسته توطئه برضد دولت به‌شمار می‌رفتند. در چنین شرایطی بحث انحلال مجلس پیش آمد. گرچه در اینجا مجال طرح اقدامات مخالفان دولت دکتر مصدق را ندارم ولی تذکر این نکته را ضروری می‌دانم که آگاهی از آن حوادث و اقدامات که در کتابهای موجود آمده است، امری ضروری است. همه‌پرسی یک ابتکار بود اما به اعتقاد مخالفان یک بدعت در نظام مشروطه و دموکراسی و تفکیک قوا، یعنی قوه مجریه بیاید از طریق مراجعه به منشأ مشروعیت مجلس یعنی از طریق مردم مجلس را منحل کند.

مسئله انحلال مجلس توفانی در جو آن روز جامعه ایجاد کرد و بار دیگر حتی همراهان و یاران مصدق را هم به اعتراض به وی واداشت و از جمله همکاران صدیق مصدق همچون دکتر کریم سنجابی و خلیل ملکی به وی معترض شدند. خلیل ملکی به دکتر مصدق گفته بود که آقای دکتر این کار شما ما را به جهنم می‌برد ولی مطمئن باشید ما با شما تا جهنم هم می‌آییم! وی به رغم مخالفت با مسئله، نسبت به مصدق اعلام وفاداری کرده بود. به هر صورت مصدق به رغم همه مخالفاتها و به رغم اینکه انحلال مجلس بدعتی در تاریخ مشروطه و همچنین در منش و تفکر خود مصدق به‌شمار می‌رفت، اقدام به این کار کرد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و به هنگام محاکمه در دادگاه نظامی، سرتیپ آزموده دادستان نظامی بر روی انحلال مجلس خیلی سروصدا و جنجال به پا کرد. در آن دادگاه دکتر مصدق در پاسخ به اتهامات دادستان

دلایل انحلال مجلس را چنین بیان کرد: من بعد از مشاهده توطئه‌های مجلس، دریافتم که این توطئه‌ها برضد شخص من نیست بلکه برضد ملت است، برضد نهضت ملتی است که برای استقلال خود قیام کرده است و اینها می‌خواهند نهضت مردم را نابود کنند. لذا دیدم که در چنین شرایطی باید فکری کرد. مصدق می‌گوید: «به عقیده من قانون اساسی برای مردم است نه مردم برای قانون اساسی.» و این حرف واقعاً انقلابی است. گرچه مصدق خیلی ژست انقلابی نمی‌گرفت ولی آن حرف، حرفی انقلابی بود. بحث بر سر این بود که با توجه به این که ما قبول داریم قانون اساسی خیلی محترم ورعایت آن برای همگان الزام‌آور است، اما اگر یک زمان قرار باشد که با استناد به قانون اساسی بخواهند جلوی حرکت یک ملت به سمت سعادت و ترقی و آزادی و استقلال را بگیرند، با قانون اساسی چه باید کرد؟ البته این تعبیر و برداشت من از حرکت دکتر مصدق است و هیچ وقت دکتر مصدق این عبارت را بیان نکرده است. چون نهضت ملی و شخص دکتر مصدق برخلاف بسیاری از انقلابها و نهضتهای تاریخ معاصر، تز از پیش تعیین شده ونوشته شده‌ای را نداشت، این است که این برداشتها از جمعبندی تجربیات و حرکت نهضت به دست می‌آید. مصدق در دادگاه هم مسئله را چنین جمعبندی کرد که من چون دیدم که ملت هستند که قانون اساسی را می‌نویسند و پیاده و تصویب می‌کنند، به خود ملت مراجعه کردم تا آنها خود قضاوت کنند.

این تفکر همان رویه‌ای است که بعدها جمال عبدالناصر، مارشال تیتو و جواهر لعل نهرو در کنفرانس باندونگ مطرح کردند. این رویه «دموکراسی رهبری شده» بود. در این تفکر چنین استدلال شده است که چون در جوامع عقب‌مانده یا توسعه نیافته که یکی از ویژگیهای آن حضور و نفوذ استعمار در آنها است، پایگاههای اجتماعی رقیب دولت

ملی پر نفوذندو مخالفان دولت قانونی بسیار فعال هستند. دموکراسی کاربرد اصلی خود را ندارد. دولت قانونی در این جوامع باید ابداعاتی بنماید و مردم را هدایت و رهبری کند تا به یک دموکراسی واقعی، و نه صوری و روی کاغذ، نائل شود.

به هر صورت با توجه به ویژگیهایی که ما در مصدق می‌بینیم، او در میان تمام رجال ملی ایران واقعاً یگانه بود دکتر مصدق با آنکه سنش از همه بالاتر بود و پیرمردی محسوب می‌شد ولی فکرش از همه جوانتر بود به‌طوری که این امکان را داشت که با توجه به تغییر شرایط بتواند تزهای قدیمی خود را اصلاح کند بجز آن، مصدق شجاعت اخلاقی هم داشت که وقتی به یک نکته جدید رسید بتواند آن را علناً اعلام و از هو و جنجال و عواقب آن نهراسد. البته در دموکراسی هدایت شده هم مانند همه نظامها و نهضتها، موفقیت بستگی زیادی به اعتقادات و اخلاص رهبران آن دارد. جرئت، جسارت بیان ضعفها و اصلاح استراتژی نکته بسیار مهمی است. به عنوان مثال به عملکرد مرحوم جواهر لعل نهرو در هند توجه کنید. نهرو فردی بود معتقد به دموکراسی و سوسیالیسم و توسعه، ولی پس از آن که به قدرت رسید مشاهده کرد که اجرای سوسیالیسم در آن روزگار در هند امری زودهنگام است. به عقیده نهرو در کشوری که فقیر است، اجرای سوسیالیسم یعنی تقسیم فقر و لذا نیاز به ایجاد و تولید ثروت در هند یک امر ضروری و حیاتی است و از این رو نظامی را پایه‌گذاری کرد که در طول این پنجاه سالی که از استقلال هند می‌گذرد واقعاً موفق بوده است و در طول این سالها نرخ رشدی میان ۴ تا ۷ درصد در سال را حفظ کرده است و از سوی دیگر در حال حاضر مشاهده می‌کنیم که هند یکی از قویترین دموکراسیهای دنیا نیز می‌باشد. در هند مانند سایر کشورها ارتش و صاحبان قدرت و... امکان کودتا و

سرنگون کردن دولتها و... را ندارند.

ولی دموکراسی لیبرال در جامعهٔ عقب‌مانده‌ای که مراکز متعدد قدرت وجود دارد در نهایت منجر به شکست خواهد شد. چراکه به محض آن که اقدامی برضداین قدرتها انجام بگیرد... و همچون نمونه دکتر مصدق که به محض آن که خواست دامنه نفوذ دربار را محدود کند، با فشارهای متعدد از جمله کودتا روبرو شد ـ ساقط خواهد شد.

برخی دستاوردهای مهم مصدق

ولی به هر صورت حکومت دکتر مصدق به رغم آنکه بظاهر شکست خورد ولی دستاوردهای مهمی نیز برای جامعه ایران به همراه داشت. این دستاوردها عبارت بودند از:

۱ ـ اصل ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن ذخایر ملی. گرچه نهضت ملی و شخص مصدق با انجام کودتای ۲۸ مرداد بظاهر شکست خوردند ولی از سال ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶ اصل ملی کردن ذخایر ملی جا افتاد و درتمام قراردادهای نفتی و غیرنفتی که میان کشورهای پیشرفته و کشورهای صاحب معادن مطرح می‌شد، حق ملی شدن، به عنوان یک اصل، مورد قبول قرار گرفت و در حقیقت گرچه ایران فدا شد ولی یک اصل بزرگ در سراسر جهان مطرح و جاری شد.

۲ ـ نکته دوم پیشگامی ایران در مسئله قطع وابستگی اقتصاد کشور به یک محصول یا کالای خاص است که دستاورد دیگر مصدق و نهضت ملی بود. نکته‌ای که در انقلاب کوبا مطرح شد یعنی رهایی از اقتصاد تک محصولی، پیش از کوبا در ایران با تز اقتصاد بدون نفت و گسترش جنبه‌های مختلف تولید مطرح شده بود.

۳ ـ نکته سوم، طرح دموکراسی هدایت شده بود که چنانکه توضیح دادم

پس از ایران، از سوی ناصر، تیتو و نهرو، در کنفرانس باندونگ مطرح و به عنوان یک راه حل برای کشورهای عقب‌مانده معرفی شد.

۴ ـ و بالاخره نکته چهارم اینکه در یک مبارزه رهایی‌بخش، دولت با بینش و سیاستهای لیبرالی نمی‌تواند به بسیج جامعه که از ضروری‌ترین مسائل است، منجر شود بلکه می‌بایست نگاه و نقطه تأکید و حمایت بر طبقه زحمتکشان و نیروهای مولده، اعم از یدی یا فکری یا مالی یا مدیریتی بنا نهاده شود. بنابراین از منظر مصدق پس از تجربه یکسال از حکومتش سوسیال دموکراسی بسیار بیشتر از لیبرال دموکراسی به درد جامعه جهان سومی ایران می‌خورد.

مصدق و حاکمیت ملت [۱۵]

مرحوم دکتر مصدق نسبت به متفکران گذشته این عزت را داشت که توانسته بود اندیشه حاکمیت ملت را در عمل پیاده کند. وی تنها یک سیاستمدار و متفکری نیست که این اندیشه را به‌طور انتزاعی و مجرد» فقط به درد کتابخانه‌ها و محافل علمی بخورد به بحث بگذارد، بلکه در عمل هم توانسته است اندیشه خود را پیاده نماید. هر چند او اندیشه و عقاید سیاسی خود را در کتاب خاصی تدوین نکرده است اما وقتی در کسوت یک سیاستمدار، یا یک نماینده مجلس یا یک منتقد اجتماعی و یا رئیس دولت در مقابل مسائل سیاسی قرار می‌گیرد، موضعی که در قبال آن مسائل می‌گیرد، ناشی از تفکری می‌باشد که سالیان دراز بدان پایبند بوده است. در اینجا مسئله حاکمیت ملی از دیدگاه مرحوم مصدق را از دو منظر اندیشه و عمل موردبررسی قرار می‌دهیم.

درخواست روحانیان هیئت علمیه تهران از دکتر مصدق جهت خودداری از استعفا ـ تیرماه ۱۳۳۱



دیجیتال

اندیشه سیاسی مصدق درباره حاکمیت ملت

مصدق دموکراسی را نظام مردم سالاری‌ای می‌داند که در آن حاکمیت از آنِ مردم است. از نظر او مردم باید در شرایطی باشند که بتوانند حرف خود را مطرح کنند.» یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند به‌طور آرام اظهار عقیده کنند... «ایرانی باید جامعه خودش را خودش اداره کند.

اما از نظر مصدق این دموکراسی دو وجه دارد: یکی وجه داخلی و دیگری وجه خارجی، و ، در تعریف این دو وجه می‌گوید: «من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم مگر برای یک مبارزه مقدس و آن نیل به یک مقصود عالی است. در سیاست داخلی برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب سیاست موازنه منفی. این هدف من بوده است و خواهد بود تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد.

علاوه بر این مصدق دو اصل دیگر را بیان می‌کند که بدون آنها نمی‌توان حاکمیت ملی را در جامعه برپا داشت. این دو اصل یکی اصل اسلامیت و دیگری اصل ایرانیت است که حافظ قومیت و دین و تمدنمان می‌باشد: «هر ایرانی که دیانت‌مند است و هر کس که شرافتمند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه ننماید که یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگری وطن‌پرستی.

این سخن را مصدق در سال ۱۳۰۵ در جلسه ۲۹ شهریور مجلس بیان نمود و نزدیک بیست سال بعد در مجلس چهاردهم در جلسه بیستم شهریور ۱۳۲۴ نیز نظیر چنین سخنانی را بار دیگر کرد: «ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایرانی و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد... من ایرانی و مسلمانم و

دیجیتال

برضد هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم.

این برداشت از حاکمیت ملی که دارای دو وجه داخلی و خارجی آزادی و استقلال کشور و دو اصل اسلامیت و ایرانیت است اساس فلسفه و اندیشه سیاسی مصدق را می‌سازد.

این تفکر او را از متفکران و اندیشمندان دیگر این مرز و بوم متمایز می‌نماید، زیرا اغلب آنان در برخورد با فرهنگ و تمدن اروپایی جذب ظواهر آن شده و پیشرفت وترقی جامعه را در گرو تقلید از غربیان دانسته‌اند. یکی در فکر صنعت و ایجاد کارخانه و دیگری در خیال کشیدن راه‌آهن بود، و سومی در اندیشه اقتباس از شکل وظاهر حکومت مشروطه مانند مجلس و پارلمان و قوانین اروپایی و دیگری مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌خواست با تغییرخط جامعه را در مسیر ترقی بیندازد و می‌گفت: «من در دنیا آرزوی دیگر ندارم به غیر از انجام خیال الفباء و فیروزی این مواد. همچنین میرزاملکم خان و تقی‌زاده معتقد به اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی بودند و به قول آدمیت، «فلسفله سیاسی ملکم خان مبتنی بر تسلیم مطلق و بلاشرط در مقابل تمدن اروپایی بود و عقیده داشت که ایران در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن غربی را بپذیرد... و در اخذ اصول تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم در صدد اختراع باشیم.

اما تفاوت مصدق با دیگران این بود که وی اعتقاد داشت آنچه غرب را ساخت و آن را در مسیر پیشرفت انداخت این نوع مسائل فرعی و خیره کننده نبود بلکه تبدیل نظام استبدادی و حاکمیت فردی به حاکمیت ملی و نقش ملت در تمام سطوح زندگی بود. غرب درگذار از این مسیر توانست به ترقی و شکوفایی علمی برسد. بقیه مسائل با توجه به

دیجیتل

شرایط ملی و مذهبی و اخلاقی هر جامعه می‌باشد و این حاکمیت ملی ارمغانی نیست که کسانی از جای دیگر برای او بیاورند بلکه باید از درون خود ملت بجوشد مصدق عملاً به این اصل اسلامی شدیداً اعتقاد داشت که «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.» این است که وقتی بحث قانون و قانونگذاری پیش آمد، می‌گوید با توجه به شرایط قومی و ملی و مذهبی هر ملتی باشد نه اینکه خود را به فرنگی مآبی زده و مقلد صرف آنها بوده و قوانین آنها را با ترجمه و اقتباس تقلید نماییم؛ گذشته از این که فرنگی‌مآبی یعنی مقلد صرف فرنگستان شدن برای یک ملت تاریخی شایسته و زیبنده نیست، به نظر من مقدور هم نمی‌باشد... زیرا وضعیت جغرافیایی و مذهب و زبان و نژاد هر قوم در اخلاق و عادات و قوانین آن قوم مؤثر است... اگر ممکن بود هر ملتی قانون دیگری را قبول کند دولت سوئیس کتاب قانون جزایی یکی از دول را می‌خرید و در مملکت اجرا می‌کرد... لذا عقیده من این است که ما باید ایرانی‌مآب باشیم و در عین حال متصرف یعنی چیزهای خوب را حفظ کنیم و خوبهای دیگران را ولو اینکه از ملل آفریقا باشد قبول و معارف را که یگانه وسیله تشخیص خوب از بد است ترویج نماییم.

مصدق و نظام استبدادی

دکتر مصدق علاوه بر تعریف حاکمیت ملی به رویه دیگر آن که دیکتاتوری و استبداد است توجه کامل داشته و از بیان معایب و مضار دیکتاتوری که به قول مرحوم نائینی می‌خواهد اراده دلبخواهانه خود را تحمیل نماید، غافل نیست. زیرا در محیط استبدادی هیچ استعدادی رشد نمیکند و شخصیتها از بین می‌روند و ملت در حال عبودیت و بردگی به سرمی‌برند و هیچ ملتی در سایه استبداد به جای نرسید... [زیرا] دیکتاتور

دیجیتال

شبیه پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی‌تجربه و بی‌عمل بگذارد. پس مدعی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند. یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ‌اند و باید آنها را یک نفر اداره کند. این همان سلطنت استبدادی است که بود... یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد.

دکتر مصدق در این قسمت از نطق خود که بر ضداعتبارنامه نمایندگی سیدضیاءالدین طباطبایی در دوره چهاردهم مجلس می‌باشد به مفاسدی که از حکومت استبدادی دراثر نبودن آزادی به جامعه می‌رسد اشاره می‌کند و برخلاف سیاستمداران و روشنفکرانی که مجذوب اقدامات به اصطلاح مترقی رضاشاه شده بودند و فکر می‌کردند که وی با ساختن چند عمارت و مهمانخانه و آسفالت کردن خیابانها و اقدامات روبنایی، کشوررا در مسیر ترقی و پیشرفت می‌اندازد. همان‌گونه که روشنفکران سالهای قبل نیز به این شبهه دچار شده بودند، چنین می‌گوید: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید... عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد... فساد اخلاق را ترویج کرد... برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود... اگر خیابانها آسفالت نمی‌بود چه می‌شد؟ «اگر عمارتها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می‌رسید؟ من می‌خواستم روی خاک وطن راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم... بر فرض که ما با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد »

جمعبندی آنچه بیان شد این است که اندیشه سیاسی مصدق بر یک

دیجیتال

چیز بنا شده است و آن «حاکمیت ملت» می‌باشد که در بعد داخلی آزادی و در بعد خارجی استقلال برپایه سیاست موازنه منفی است. اصولی که حاکمیت ملی بر آن استوار است اصل ایرانیت و اصل اسلامیت است که نتیجه آن تسلط ملت بر مقدرات و سرنوشت خود می‌باشد. و وی در دادگاه نظامی نیز روی همین مطلب پافشاری نمود و گفت «در تمام مدت زمامداری از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام، و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت بر مملکت حکومت نکند و پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز با تأمین آزادی واستقلال کامل ممکن نیست ملت ایران د رراه سعادت خود بر موانع و مشکلات غلبه کند.

مخالفت با سلطنت رضاشاه

رضاشاه در زمان تصدی وزارت جنگ و سپس در مقام نخست‌وزیری پاره‌ای از اصلاحات روستایی از قبیل برقراری امنیت و برخی کارهای رفاهی و همچنین تظاهر به دینداری و شرکت در مراسم عزاداری امام‌حسین علیه‌السلام و راه انداختن دستجات سینه‌زنی و... را انجام داد که موردتوجه گروهی از روشنفکران و روحانیان قرار گرفت. به همین علت اینان در هنگام تغییر سلطنت پادشاهی او را تأیید یا لااقل در مقابل آن سکوت کردند، اما مصدق به همراه مرحوم مدرس و چند تن دیگر متوجه شدند که اگر رضاشاه به سلطنت برسد، براساس قانون اساسی از مسئولیت مبری است، زیرا پادشاه جنبه تشریفاتی دارد. اما اگر وی بخواهد این گونه اعمال را انجام دهد، تبدیل به یک دیکتاتور و انسان خودکامه می‌گردد ولی اگر می‌خواست در پست نخست‌وزیری و سردار سپهی به دیکتاتوری روی بیاورد بلافاصله مورداستیضاح قرار می‌گرفت و

دیجیتال

ناچار بود از مقام خود کناره گیری نماید.

مصدق در نطق تاریخی خود در مجلس پنجم در جلسه تغییر سلطنت در نهم آبان ۱۳۰۴ شدیداً انگشت روی نکاتی می‌گذارد که با حقوق مردم ارتباط داشت. او بعد از بیان شهادتین و اقرار به مسلمانی بیانات خود را در مخالفت با سلطنت رضاشاه که مغایر با آزادی و استقلال کشور می‌باشد، اظهار می‌نماید:

«خوب آقای رئیس الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ‌کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است... هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است، رئیس‌الوزرا حاکم همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است... بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند... زیر بار این حرفها نمی‌روم... اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدا راه آزادی را بیخود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید، می‌خواستید از روز اول بیایید بگویید ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم بشود.

مصدق به همراه مرحوم مدرس و یکی دو تن دیگر این چنین در مقابل این تهاجم ایستادگی می‌کنند. ولی در پایان سخنش می‌گوید: «خدایا تو شاهد باش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم.

مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹

پس از تثبیت دیکتاتوری زمانی که مستوفی‌الممالک به عنوان

دیجیتال

نخست‌وزیر کابینه خود را به مجلس معرفی می‌نماید، مصدق با دو تن از وزرای کابینه‌اش یعنی فروغی و وثوق‌الدوله به مخالفت برمی‌خیزد.

مخالفت وی با وثوق‌الدوله به خاطر این بود که او عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در زمان نخست‌وزیری‌اش بود این قرارداد بر دو اصل خلاصه شده بود:

«نظارت و کنترل دولت انگلیس بر دارایی و ارتش ایران» و به عبارت دیگر نقض حاکمیت ملی... زیرا اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود هر ملتی برای رفع زحمت و جلب فایده که یکی از اصول مهم اقتصادی است اجنبی را به خانه‌اش دعوت می‌کرد. اگر رقیب خوب بود هیچ ملتی نمی‌خواست بعد از اسارت با جنگهای خونین و تلفات سنگین طوق رقیت را رها نماید.

مخالفت با لوایح دیگر

بعد از رسیدن رضاشاه به قدرت تنها دوره‌ای که در تهران انتخابات به صورت آزاد برگزار شد دوره ششم بود. بار دگر مرحوم دکتر مصدق و مرحوم مدرس و یکی دو تن دیگر از چهره‌های مردمی به نمایندگی انتخاب می‌شوند. دکتر مصدق بابرخی از لوایحی که به مجلس برای تصویب آورده بودند سخت مخالفت می‌کند که تصویب این لوایح مغایر با حاکمیت ملی و نقض حقوق و آزادیهای مردم می‌باشد. وقتی لایحه احداث خطوط راه‌آهن به مجلس می‌آید، مصدق سرسختانه به مبارزه برمی‌خیزد و احداث آن را خواست استعماری می‌داند، زیرا طرح مسیری که در لایحه پیشنهاد شده بود در جهت موقعیت و بهبود وضع اقتصادی کشور نبود، بلکه در جهت تأمین منافع دول استعماری به خصوص انگلستان بود.

دیجیتال

مرحوم مصدق درمخالفت با این لایحه می‌گوید: «بنده در موضوع راه‌آهن، نظر مردم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده‌ام... اگر خط راه‌آهن را برخلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران‌ناپذیری دارد... این خطی که امروز اجازه داده می‌شود که نقشه کشی بشود کاملاً برخلاف مصالح مملکت است... کاملاً به ضرر مملکت است، حالا آقایان غیر از این تشخیص می‌دهند مختارند ولی به عقیده خودم، این رأی را که این خط کشیده شود و به این طرف برود، خیانت و برخلاف مصالح مملکت می‌دانم.

صدق گفتار مصدق وقتی ثابت شد که این راه‌آهن تبدیل به پل پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم بعد از شهریور ۱۳۲۰ گردید. از طریق این راه‌آهن محمولات جنگی و آذوقه از طرف جنوب و قوای متفقین به طرف شمال و شوروی سرازیر گردید. مصدق در سخنرانی دیگری در مجلس چهاردهم گفت: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید.

هنگامی که لایحه تغییر قصور سلطنتی به مجلس می‌آید، مصدق در مخالفت با آن و پایمال کردن حقوق ملی می‌گوید:

«عقیده‌ام این است که شاه مملکت یا وزیر دربار مملکت یا رئیس‌الوزرا مملکت اگر در یک اتاق بنشینند که سقفش چکه بکند و خیلی هم تزئینات نداشته باشد، ولی ملت شکمشان سیر باشد و مردم وضعشان خوب باشد و راحت باشد، آن بهتر است و افتخارات آن بیشتر.

مصدق بعد از شهریور ۱۳۲۰

دکتر مصدق پس از پایان دوره ششم به علت سلطه شدید دیکتاتوری و دخالت شاه در انتخابات مجلس هفتم و از بین بردن آزادیهای فردی و اجتماعی و تضییع حقوق ملت خانه‌نشین و سپس

دیجیتال

زندانی و تبعید گردید. وی تا سرحد کشته شدن هم پیش رفت ولی به‌طور معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد. پس از سقوط حکومت خودکامه وی نیز همانند سایر زندانیان و تبعیدیان سیاسی آزاد می‌گردد و مردم او را در دوره چهاردهم به عنوان نماینده اول خود برمی‌گزینند. مصدق بار دیگر فعالیت سیاسی خود را بعد از ۱۶ سال ممنوعیت شروع می‌کند. وی در همان روزهای اول تشکیل مجلس خط مشی خود را تکرار می‌کند و ضمن تأکید مطالبی که در ذیل عنوان اندیشه سیاسی مصدق بیان شد خطاب به نمایندگان می‌گوید «امیدوارم که ما نمایندگان دوره ۱۴ پیرو این اصل باشیم و ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد، ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که لفظاً و معناً استقلال او را محترم شمارند... چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در کشور تحمل کند.

دکتر مصدق در این مجلس و مجالس بعدی تا دوران نخست‌وزیری در برخورد با حکومتها و سیاستهای داخلی و خارجی آنان، و در مواجهه با مسائل اقتصادی و اجتماعی به یک سلسله اقداماتی دست می‌زند. وی مخالفتها و مبارزاتی می‌کند که همه در جهت تحقق حاکمیت ملت ایران می‌باشد، از جمله مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی، مخالفت با اختیارات دکتر میلسپو، مخالفت با کمیسیون سه جانبه، مخالفت با تصمیمات مجلس مؤسسان، برخورد با مسئله نفت و...

ملی شدن صنعت نفت، تجلی حاکمیت ملی

درباره ملی شدن صنعت نفت مسائل زیادی مطرح شده و کتابهای متعددی درباره آن توسط نویسندگان داخلی و خارجی نوشته شده است.

نیز انتقادات فراوانی به مرحوم دکتر مصدق شده است. آنان می‌گفتند که اگر مصدق پای فلان قرارداد را امضا می‌کرد از لحاظ حقوقی و اقتصادی نیز هیچ‌گونه اشکالی برای بستن این نوع قراردادها وجود نداشت و یا اگر به پیشنهادات دولت آمریکا یا بانک جهانی توجه می‌کرد، فلان مقدار سود عاید ملت ایران می‌گردید. ولی درک این موضوع برای آقایانی که این مسائل را مطرح می‌کردند مشکل بود که، مصدق به دنبال بستن فلان قرارداد که با موازین حقوقی و اقتصادی هم تطبیق بکند، نبود. مصدق فقط یک چیز را می‌خواست و شدیداً دنبال و پیگیری می‌نمود و آن اعمال حق حاکمیت ملت ایران بر سرنوشت خود بود. مطلبی که برای این قبیل افراد غیرقابل هضم بود.

دکتر مصدق برای روشن شدن این مطلب و بیان مقصود خود در مصاحبه مطبوعاتی که با خبرنگاران داخلی و خارجی در ۳ خرداد ۱۳۳۰ به عمل آورد، به کسانی که به عمل او انتقاد و اشکال می‌گرفتند، چنین پاسخ داده است: «یکی دیگر از شبهاتی که برای مشوب کردن ذهن مردم دنیا ایجاد کرده‌اند و مکرر در آن بحث می‌شود... راجع به عمل یک جانبه دولت ایران درباب ملی کردن صنعت نفت است، ملی کردن صنایع حق هر ملتی است و عمل یک جانبه است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. آیا انتظار داشتند که ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت خود از دولت دیگری کسب اجازه کند؟ این عمل چنانکه بارها گفته شده ناشی از حق حاکمیت ملت ایران است و این حق را هیچ قراردادی نمی‌تواند محدود کند. در پیامی که به دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور در تاریخ ۱۳۳۰/۳/۲۱، چند هفته پس از این مصاحبه ارسالی می‌کند، باز روی این نکته انگشت می‌گذارد که «ملی‌شدن صنایع نفت از حقوق مسلم حاکمیت ملی است و هیچ قراردادی حقاً یا باطلاً نمی‌تواند

این حق اساسی را از بین ببرد و ملت ایران تصمیم دارد از حقوق مسلم خویش استفاده کند.

در برخوردی که مصدق با دولتهای انگلیس و آمریکا می‌کند. روی حق حاکمیت ملی پافشاری می‌نماید و آنها را در این ماجرا ذی‌حق نمی‌داند. به همین جهت در جوابیه‌ای که مرحوم مصدق از طرف دولت ایران به پیام موریسون وزیر امور خارجه وقت انگلستان می‌دهد به ابهامات و اتهامات وی پاسخ می‌دهد» که ملت ایران می‌خواهد از حق حاکمیت خود استفاده و بهره‌برداری از منافع نفت را خود به‌عهده داشته باشد. زیرا ملی کردن صنایع حق حاکمیت هر ملتی است و برفرض این که قراردادها یا امتیازاتی با اشخاص و شرکتهای خصوصی نسبت به آز صنایع منعقد شده باشد که از جمع جهات حقوقی هم فرض صحت آن شود چنین قراردادها یا امتیازات مانع از اعمال حق حاکمیت ملی نخواهد بود.

دکتر مصدق در جریان ملی کردن صنعت نفت کاملاً هشیار بود که مبادا از دام انگلیسیها درآمده به دام آمریکاییها که تلاش می‌کردند جای انگلیسیها را پرکنند بیفتد. او به ماهیت استعماری و امپریالیستی آمریکا کاملاً واقف بود. اگر با آنها برخورد یا مذاکره‌ای می‌کرد در چهارچوب استقلال ایران و حق حاکمیت ملی بود. بدین جهت به پیشنهاد جمال امامی که می‌گفت به جای شرکتهای سابق انگلیسی به کمپانیهای نفتی آمریکا امتیاز دهید، این پاسخ صریح را می‌دهد: «اما اینکه فرمودید وقتی که آمریکاییها با ما همراهی بکنند، باید از مرام ملی و استقلال خودمان صرفنظر کنیم، بنده هیچ وقت زیر بار این مطلب نمی‌روم. من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می‌کنم، و من از این کار صرفنظر نمی‌کنم. آن

دیجیتال

ملتی را که بندهٔ یک کمپانی بشود، آن را یک ملت جلو رفته نمی‌گویند.

در پایان لازم است به دو نکته ضروری در ارتباط با دیدگاه مصدق در مورد حاکمیت ملی اشاره شود.

نکته اول: در تحقق حاکمیت ملی همه قشرهای جامعه باید فعال باشند.

مصدق دخالت در سیاست و امور اجتماعی را حق فرد، طبقه یا گروه خاصی نمی‌دانست و همچنین به این اعتقاد نداشت که چون مشروطیت برقرار و مجلسی تشکیل شده است، بقیه مردم باید کنار بروند و ناظر و تماشاچی باشند تا ببینند دیگران چه کاری انجام می‌دهند، بلکه او برعکس می‌گفت: «یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند به‌طور آرام اظهار عقیده کنند، متأسفانه هر یک از طبقات و صفوف مختلف کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می‌نمایند. از قبیل این که دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند، وکیل در مجلس حرف نزند و جار و جنجال ننماید، و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی هم برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست و در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند سخنرانی نمایند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق نموده تا آنها بتوانند از عهده وظایف خود برآیند.

نکته دوم: مصدق در تضاد بین شکل و محتوی جانب محتوا را می‌گرفت.

در اندیشه و عمل مصدق محتوای واقعی حاکمیت ملت بود و این که مردم بتوانند به‌طور مؤثر در سرنوشت خود تصمیم بگیرند نه اینکه در ظاهر امر شکلی از مجلس و قانون به صورت نمایشی وجود داشته باشد اما در عمل رژیم خودکامه و استبدادی قبل از دوران مشروطیت ادامه داشته باشد. در چنین حالتی دکتر مصدق شکل را فدای محتوا می‌کرد که

دیجیتال

نمونه بارز آن را هنگام تغییر سلطنت مشاهده می‌کنیم. در دوران وکالت و نخست‌وزیری هرگاه ملاحظه می‌کرد که نمایندگان با استفاده از سنگر مجلس آن را تبدیل به یک موضع ضدمردمی کرده‌اند در مقابل آن ایستادگی می‌کرد. در ۱۴ مهر ۱۳۳۰ وقتی می‌خواست درباره اخراج کارشناسان انگلیسی از مناطق نفت‌خیز توضیحاتی بدهد، مخالفان مانع صحبت وی شدند، اما او از مجلس بیرون آمده و در مقابل جمعیت کثیری که در مقابل مجلس اجتماع کرده بودند گفت «ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن‌پرست که در اینجا جمع شده‌اید، مجلس هستید و آنجا که یک عده مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست. او در دوره چهاردهم برضد سهیلی و تدین و دیگران به علت اختلاس در بیت‌المال اعلام جرم می‌نماید، اما وقتی با مخالفت و مقاومت بعضی از عناصر روبرو شد مجلس را ترک گفت که «اینجا مجلس نیست، اینجا دزدگاه است.

مصدق نه تنها مجلس بلکه مظاهر دیگر دموکراسی مانند «قانون» را نیز تجلی حاکمیت ملی می‌دانست. وقتی دوره مجلس چهاردهم رو به اتمام بود، مجلس قانونی تصویب کرد مبنی بر این که تا زمانی که ارتش متفقین در ایران است انتخابات صورت نگیرد، این امر با مخالفت مصدق روبرو شد که «قانون را برای مملکت می‌خواهیم، اگر قانون خلاف مصلحت باشد آن را زیرپا می‌گذاریم. دلیل این که «قانون را محترم می‌شمارند برای اینکه مفید است و هرگاه تشخیص داده شود که به حال مملکت مضر است وظیفه وجدانی هر فرد است که تمام وسائل را برانگیزاند تا اصلاح و یا فسخ شود، در اینجا دکتر مصدق ضرب‌المثلی را که در روزگار قدیم معروف بوده است بیان می‌کند که «نجات وطن عالیترین و بزرگترین قانون است.

دیجیتال

در دوران نخست‌وزیری وقتی می‌بیند مجلس به جای اینکه در مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری ملت را همراهی نماید دائماً چوب لای چرخ دولت می‌گذارد و بدین وسیله در اقدامات ملی اخلال و کارشکنی می‌کند، راه چاره را در این می‌بیند که مستقیماً به ملت روی بیاورد (همان‌طور که قبلاً نیز این کار را انجام داده بود) و از صاحب اصلی این ماجرا کسب تکلیف نماید. در پیامی که در روز دوشنبه ۵ مرداد در زمینه ابقا یا انحلال مجلس به مردم می‌دهد برای برگزاری همه‌پرسی نظر مردم را مستقیماً می‌پرسد. وی در این پیام می‌گوید: «شما از جریان کار مجلس شورای ملی خوب باخبرید و هیچ یک از جزئیات آن از نظر شما پوشیده و پنهان نیست، دولت ناچار است صریحاً اعلام کند که با وضع کنونی مجلس امید هیچ‌گونه موفقیتی در مبارزه با ملت ایران نیست، و ناچار است از شما مردم وطن‌پرست تقاضا کند که عقیده خود را در ابقا یا انحلال آن صریحاً اظهار کنید. و بعد تأکید می‌کند در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل می‌شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی بر ضددولت درآید مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به عهده مردم محول می‌نمایند چنانچه افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند نمایندگان دیگری انتخاب و روانه مجلس می‌شوند تا به این ترتیب بین دولت و مجلس همکاری ایجاد شود و چرخ اداره مملکت از کار نیفتد.

در پایان این پیام مطلبی را بیان می‌دارد که می‌توان گفت چکیده عقیده‌ای است که سالها برای آن به مبارزه پرداخته بود:

«این تنها ملت ایران یعنی به وجود آورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند دراین‌باره اظهارنظر کند، لاغیر، قانون‌ها، مجلس‌ها، دولت‌ها همه برای خاطر مردم به وجود

دیجیتال

آمده‌اند. نه مردم به خاطر آنها وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند. می‌توانند نظر خود را درباره آن ابراز کنند. در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست.

آخرین سخن او در روزهای پایانی زندگی که پیوستگی او را با مردم نشان می‌دهد، این بود. لعنت بر من و هر کس دیگر که در این زمان خرج چندین خانوار این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر برای معالجه من از خارج کند. من خاک پای این ملتم و مقدرات من از او جدا نیست.

سیاست خارجی دکتر مصدق [۱۶]

سیاست خارجی ایران، در طی نزدیک به دو قرن گذشته، بیش از آن که متأثر و نشأت گرفته از شرایط درون جامعه ایران و در خدمت تأمین و اجرای اهداف و برنامه‌های کلان ملی باشد، به‌طور عمده تابع حضور و رقابت دولتهای نیرومند همسایه، در شمال روسها و در جنوب انگلیسیها، بوده است. با سقوط تزار و پیروزی بلشویکها در روسیه، اگرچه دولت انگلیس امکان حضور فعال یک طرفه را برای مدتی پیدا کرد، اما به‌زودی، به خصوص از جنگ دوم جهانی به بعد و حضور فعال امریکا در صحنه بین‌المللی و آغاز تنش و رقابت میان دو بلوک شرق و غرب ایران مجدداً گرفتار این رقابتها، در شکل جدید آن، جنگ سرد گردید.

در طی این دوران طولانی پایه و اساس روابط سیاسی میان ایران و قدرتهای بیگانه همسایه بر دو نگرش کلی استوار بود: یکی موازنه یا توازن مثبت دو طرفه (یا چند طرفه)، و دیگر موازنه یا توازن منفی همه‌جانبه (موازنه عدمی).

سیاست موازنه مثبت بر این اساس بود که چون ایران قادر به

دیجیتال

مقاومت در برابر فشارهای دو دولت بزرگ همسایه نیست، هر امتیازی که به یکی از آنها داده می‌شود یا به زور گرفته می‌شود، متقابلاً امتیازی به قدرت مقابل و رقیب او نیز داده شود تا موازنه برقرار گردد و رقیب هم دست از سر ما بردارد. در اثر رقابت میان قدرتهای همسایه، هر امتیازی که یکی از آنها به‌دست می‌آورد، موجب ایجاد فشار از جانب رقیب برای گرفتن امتیاز مشابهی می‌گردید.

در نگرش و دیدگاه دوم، اساس سیاست موازنه منفی، برعکس نگرش اول، بر این بود که برای ایجاد موازنه میان دو رقیب یا رقبا و قدرتهای همسایه هیچ امتیازی به هیچ یک از آنها داده نشود تا هیچ‌یک از آنها برای مقابله با رقیب، دولت ایران را برای گرفتن امتیاز مشابه تحت فشار قرار ندهد. هر امتیازی هم که در زمانی و به هر دلیلی به یک قدرت خارجی داده شده است و یا به زور گرفته‌اند، لغو گردد.

دیدگاه اول بیشتر و به‌طور عمده از جانب آن دسته از زمامداران و شخصیتهای سیاسی عنوان می‌شد که یا عامل بیگانگان بودند یا به طمع مال و دنیادوستی به کشور خیانت می‌کردند و یا آنقدر ضعیف‌النفس و بی‌اراده بودند که در برابر فشار بیگانگان به راحتی و به سرعت تسلیم می‌شدند.

دیدگاه دوم سیاستی بود که شخصیتهای مستقل دوستدار وطن و ملت و خواهان سربلندی و استقلال ایران، از زمان قائم مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر تا مدرس و مصدق آن را پیگیری می‌کرده‌اند و محور اصلی و استراتژیک در روابط آنها با دولتهای خارجی بوده است. این سیاست در واقع خط مشی استراتژیک هر دولت ایرانی مستقل و مردمی محسوب می‌گردد.

اما سیاست خارجی دکترمصدق، علاوه بر بُعد «موازنه منفی» واجد

دیجیتال

بعد بسیار مهم دیگری هم بود که در آن ایام تحت نام «بی‌طرفی مثبت» و بعدها «جنبش عدم تعهد معروف گردید. دوران زمامداری دکتر مصدق مصادف بود با تنشهای فراوان میان دو بلوک شرق و غرب و جبهه گیریهای وسیع جهانی میان این دو بلوک. در رابطه با این وضعیت جهانی بود که دکتر مصدق سیاست بی‌طرفی مثبت را مطرح ساخت. در این نوشتار، مبانی سیاست خارجی دکتر مصدق، در دو محور یا دو بعد **موازنه منفی و بی‌طرفی مثبت**، به اجمال بررسی می‌گردد.

الف ـ موازنه منفی

دکتر مصدق، در سراسر زندگی سیاسی خود، با پیروی از اسلافش، نظیر قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر، هوادار سیاست موازنه منفی بود. وی اصول این سیاست را در فرصتهای مختلف توضیح داده و توصیف نموده است. در زیر به برخی اصول و بعضی نمونه‌ها می‌پردازیم:

۱ ـ سیاست همسایگان جنوب و شمال ما تاکنون در این مملکت به سه طریق مؤثر گردیده است:

اول ـ سیاست دو طرفی منفی: طریقه‌ای است که قبل از مشروطیت، متجاوز از یک قرن، به آن عمل شده و آن این است که زمامداران وقت هیچ وقت برخلاف مصالح مملکت برای دول نامبرده حقی قائل نشده و هر وقت یکی از آنها خواسته است تحصیل حقی کند، چون زمامداران به اصولی معتقد بودند و نمی‌خواستند به آنها پشت پا بزنند، از رقابت بین همسایگان استفاده نموده و از قبول هرگونه تقاضا خودداری کرده‌اند.

دوم ـ سیاست دوطرفی مثبت: به واسطه قرارداد ۱۹۰۷ (تقسیم ایران)، رقابت همسایگان از بین رفت و هر وقت آنها تقاضایی داشتند اول بین خود توافق حاصل می‌نمودند و بعد آن را به دولت (ایران) پیشنهاد

دیجیتال

می‌کردند. به‌طوری که دولت راه فرار نداشت و خود را مجبور می‌دید که با هرگونه تقاضایی موافقت کند.

سوم ـ سیاست یک طرفه همسایه جنوبی: دولت تزاری روسیه به واسطه انقلاب از بین رفت و دولت انگلیس درصدد برآمد که تا وضعیت آن دولت معلوم نشده سیاست خود را در ایران روشن کند و برای این منظور مقدماتی را تهیه کرد (نطق مصدق در مجلس ۱۴، مرداد ۱۳۲۴).

۲ ـ دکتر مصدق رابطه نزدیکی بین یک سیاست مستقل ملی براساس موازنه منفی و توسعه سیاسی در داخل می‌دید و پیروزی در یک راستا را موجب پیشرفت در راستای دیگری می‌دانست:

«در سیاست داخلی برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی، تعقیب از سیاست موازنه منفی، این هدف من بوده و هست و خواهد بود و تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد...

از نظر ما اجنبی، اجنبی است، شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه بین آنها یگانه نجات ماست و در سایه این سیاست ما می‌توانیم تمام نعمتهای معنوی و مادی راکه مانند یک ملت مستقل حق داریم، تحصیل نماییم و فقط با این سیاست ما می‌توانیم از آزادیها به معنای حقیقی در تمام شئون بهره‌مند شویم و بر مال و نفس خود مسلط باشیم، واضح‌تر بگویم ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد.

از مسلمانی و آداب آن برای برحق بودن اسلام، نه برای میل این یا آن پیروی کنیم، و به لوازم آن فقط از ترس خدا و معاد، نه مقتضیات دنیوی و سیاسی عمل نماییم.

باد شمال و جنوب ما را نلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید.

دیجیتال

«من ایرانی و مسلمانم و علیه هر چه این امنیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم. چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در امور کشور تحمل کند. هر کس به بقاء نیروی اجنبی در خاک کشور علاقه داشته باشد و همچنین هر کس که همسایگان را تحریک کند، مهدورالدم است» (مذاکرات مجلس چهاردهم ـ مرداد ۱۳۲۴).

۳ـ دکتر مصدق تنها راه جلوگیری از درخواستهای نامشروع و خلاف مصالح ملی توسط قدرتهای خارجی را در استمرار سیاست موازنه منفی می‌دید، او بر این باور بود، و با صراحت اعلام کرده بود که: «هر موقع پادشاه و رجال دوراندیش از سیاست موازنه (منفی) تبعیت کرده‌اند استقلال و تمامیت سرزمین این کشور محفوظ و مصون بوده و هر وقت سیاست موازنه را کنار گذاشته و به یک همسایه تمایل پیدا کرده‌اند بلافاصله دچار عکس‌العمل شدید سیاست همسایه دیگر شده و حال ایران تباه بوده است».

نمونه بارز این برداشت و تحلیل واقع‌بینانه دکتر مصدق را می‌توان در دهه ۱۳۲۰ هنگام طرح درخواست امتیاز نفت شمال توسط روسها مشاهده کرد.

در آبان سال ۱۳۲۲ نمایندگان شرکت نفت شل (انگلیس) و استاندارد واکیوم (آمریکایی) و چند ماه بعد نمایندگان شرکت نفت سینکلر، برای گرفتن امتیاز نفت بلوچستان به ایران آمدند. در واکنش به این حرکت امریکاییها و انگلیسیها، روسها نیز در شهریور ۱۳۲۲ هیئتی را به ریاست کافتارادزه برای دریافت امتیاز نفت شمال، به ایران اعزام نمودند. تلاطم سیاسی جدیدی در ایران به‌وجود آمد. عده‌ای برای توجیه اعطای امتیاز نفت شمال به روسها به توجیه درخواست انگلیسیها و

دیجیتال

آمریکاییها پرداختند تا آن جاکه حزب توده ایران در آبان ۱۳۲۲، به نفع دادن امتیازنفت شمال به روسها در حالی که سربازان روسی از آنها حمایت می‌کردند، به تظاهرات گسترده خیابانی پرداختند. نمایندگان حزب توده در مجلس شورای ملی، به حمایت از درخواست روسها سخنانی ایراد کردند.

صحنه سیاسی ایران به تقابل دو اندیشه سیاسی در روابط بین‌المللی تبدیل گردید. در یک طرف هواداران سیاست موازنه مثبت چندطرفه، به سخنرانی و قلمفرسایی پرداختند. به عنوان نمونه، پیشه‌وری، از رهبران جنبش چپ، در نشریه خود ضمن حمله به دکتر مصدق نوشت: «مردم دنیا امروز به دو تیپ و دو دسته بزرگ تقسیم شده‌اند. ما هم باید حساب کار خود راکرده، دوستان و دشمنان خود را بشناسیم، روی منافع و مصالح کشور خود به یکی از آنها ملحق شویم، چاره دیگر نیست. هر کس می‌گوید: ایرانی تنها بدون درنظر گرفتن سیاست بین‌المللی می‌تواند به هدف و آرمان ملی خود برسد احمق است یا خائن.»

رهبران شناخته شده حزب در تحلیل‌های خود بر این نکته اصرار می‌ورزیدند که جهان به دو بلوک تقسیم شده است و هر یک از آنها قلمرو و منافع ویژه‌ای دارند. ایران باید منافع هر کدام از این پستها را به رسمیت بشناسد و چون در جنوب انگلیسیها امتیاز نفت را دارند، نفت بلوچستان را به امریکاییها و نفت شمال را به روسها بدهید تا توازن برقرار گردد.

گروهها و جریانهای سیاسی هوادار یا وابسته به انگلیس، و یا آمریکا نیز به شدت در نظریه توازن مثبت همه جانبه، دفاع می‌کردند.

دکتر مصدق در برابر همه این گروهها و احزاب و جریانهای وابسته به شرق یا غرب ایستاد و با شدت با این رویه مخالفت کرد.

دیجیتال

«اگر نخست‌وزیران ما پیشنهاد شرکت (آمریکایی) را مورد توجه قرار نمی‌داد. و اگر آمریکا نمی‌خواست قبل از کنفرانس صلح کار نفت تمام شود، دولت شوروی هرگز از ما تقاضای امتیاز نمی‌کرد وقتی که از آن طرف دنیا، دولت آمریکا تقاضای امتیاز کند دولت شوروی، که همسایه است، چرا نکند؟ آنهایی که می‌گویند اعطای امتیاز به شرکتهای تابعه دولت آمریکا، از این لحاظ که آن دولت با ما مجاور نیست خالی از ضرر است، در اشتباهند. تنها عدم مجاورت دلیل نیست که دادن امتیاز به آن دولت یا شرکت آمریکایی برای ما ضرر نکند. آمریکا دولتی نیست که مجاورت یا عدم مجاورت آن با ما فرق کند.

«من با دادن هرگونه امتیاز از نظر اقتصادی وسیاسی مخالفم. چون تفکیک مسائل سیاسی از اقتصادی مشکل است و این دو سیاست با هم بستگی تام دارد.

اعطای امتیاز ولو اینکه گیرنده دولت نباشد به‌هیچ وجه به صلاح ما نیست.»

در پاسخ آنهایی که می‌گویند دولت باید توازن سیاسی را، که به نفع ایران است برقرار سازد، دکتر مصدق جواب می‌دهد که:

«ملت ایران آرزومند **توازن سیاسی** است. یعنی توازنی که به نفع این مملکت باشد و آن **توازن منفی** است.

ملت ایران هیچ‌وقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولتهای بعد از شهریور از نظر **توازن مثبت** نموده بودند، مخالفت کردم و اعمال خائنانه آنها را به جامعه آشکار نمودم.»

دکتر مصدق توازن مثبت را به نفع تمام دولتهای خارجی و موجب خوشحالی آنها می‌دانست اما در این سیاست هیچ نفعی برای ایران

دیجیتال

نمی‌دید.

«دیگر از نظر توازن مثبت، هر چه دول مجاور، می‌خواهند بدهند، پرواضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت می‌شوند و دولتهای خائن هم خوشوقتی آنها را برای خود سرمایه بزرگی قرار می‌دهند و آن را به رخ ملت می‌کشند. ولی ملت می‌داند که با این رویه طولی نخواهد کشید که هر چه دارد از دست بدهد».

دکتر مصدق سپس نظریه توازن را رد می‌کند و آن را به قطع دست کسی که یک دستش را بریده‌اند برای توازن دست دیگرش را هم می‌برد، تشبیه می‌کند.

«من آنچه عرض کرده‌ام در مصالح مملکت و منافع آن دولتی است که طالب موازنه سیاسی هست. هرگاه ما تعقیب از سیاست (موازنه) مثبت کنیم باید امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدهیم و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. گذشته از این که ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست و دادن امتیاز مثل این است که مقطوع الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند.»

دکتر مصدق آنهایی راکه بر موازنه مثبت و اعطای امتیاز نفت شمال به روسها و بلوچستان به آمریکاییها اصرار می‌ورزیدند، به آدم ابلهی تشبیه کرد که «تلاش می‌کند با یک دست خود دست دیگرش را قطع کند تا بتواند تعادلش را حفظ نماید».

با یک چنین نگرش عمیق و در عین حال ساده به مسائل و مصالح کلان ملی بود که دکتر مصدق توانست قانون تحریک امتیاز نفت را از مجلس چهاردهم بگذراند ماده اول این قانون می‌گوید:

«هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا

معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور یا غیرمجاور یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکند یا اینکه قراردادی امضاء نماید».

دکتر مصدق در توجیه مخالفت با اعطای امتیاز نفت به بیگانگان می‌گوید:

«دادن امتیاز به خارجی راه تجارت و معاش را بر مردم این مملکت مسدود می‌نماید ما چرا کاری کنیم که این مملکت ترقی نکند؟ ما چرا بخواهیم که تحت رژیم تحت‌الحمایگی زندگی کنیم؟ ما چرا استخراج نفت خود را به ملل دیگر واگذاریم و به دنیا ثابت نماییم که ایران لیاقت استخراج معادن خود را ندارد.

من این شعار سیاسی خود را به دولت دوست و مجاور اعلام می‌کنم که ایران باید منافع ثروت خود را مانند یک بالغ و رشید حفظ کند و از حاصل آن ملل مترقی، مخصوصاً همسایگان را متمتع نماید».

دکتر مصدق با پشتکار و پیگیری و بسیج افکار عمومی مردم و به رغم نفوذ عمیق هواداران سیاست موازنه مثبت از چپ و راست، بالاخره توانست با به تصویب رسانیدن قانون تحریک اعطای امتیاز نفت به خارجیان اولین گام مثبت و عملی بسیار مهمی را در راستای سیاست موازنه منفی بردارد.

حرکت دکتر مصدق در مورد قانون تحریک اعطای امتیاز نفت به بیگانگان، و مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به روسها، بعدها در زمان زمامداری دکتر مصدق موجب آن شد که روسها از خرید نفت ایران امتناع نمایند این در حالی بود که ایران به شدت تحت محاصره انگلیس قرار داشت. و نمی‌توانست نفت خود را بفروشد، کشتی حامل

دیجیتال

نفت یک شرکت ژاپنی که حاضر شده بود نفت ایران را به رغم تحریم انگلیسیها بخرد، در آبهای بین‌المللی توسط ناوهای جنگی انگلیس توقیف و مصادره شد. با وجودی که دکتر مصدق به تمام کشورهای جهان، از جمله شوروی و کشورهای اروپای شرقی اعلام کرده بود که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی بفروشد، این کشورها حاضر به خرید نفت ایران نشدند.

۴ـ عملکرد دکتر مصدق در جهت تحقق موازنه تنها منحصر به نفت نبود هنگامی که قرارداد میلسپو (امریکایی) برای تمدید از طرف دولت به مجلس تقدیم شد، دکتر مصدق به شدت با آن مخالفت کرد. میلسپو، برطبق مجوزی که در اردیبهشت ۱۳۲۲ توسط مجلس به تصویب رسیده بود برای اصلاح امور اقتصادی و دارایی استخدام شده بود، ولی اختیاراتی که به وی داده شده بود تنها جنبه مالی واقتصادی نداشت، بلکه ابعاد سیاسی جدی داشت، به خصوص با توجه به حضور ارتشهای متفقین در ایران و هزینه‌های سنگین آنها و مسائل و موضوعات مربوط به آن اختیارت داده شده بسیار معنادار و مغایر با اصل استقلال بود.

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم با تمدید قرارداد وی مخالفت کرد وطی سخنان بسیار مستدل خود در مجلس دلایل این مخالفت و مغایرت آن را با منافع و مصالح ملی برشمرد. در بخشی از سخنانش گفت:

«به عقیده من ایرانی خودشان به خوبی قادر به اداره امور خود کشور هستند و چنانکه سالها، بلکه قرنها بی‌مستشار مملکت را اداره کرده‌اند محتاج به وجود مستشار نیستند. من یقین دارم که ملت آمریکا حاضر نیست یکی از افراد آن ملت مستخدم و حقوق بگیر این ملت باشد و با ما این‌طور رفتار کند.

دیجیتال

بعد از پایان جنگ دومی جهانی، هنگامی که متفقین ایران را ترک می‌کردند، دولت ایران طی لایحه‌ای از مجلس درخواست کرد اجازه داده شود که اموال ارتش آمریکا در ایران خریداری شود.

در حالی‌که ایران در طی جنگ تمامی امکانات خود را در اختیار متفقین گذاشته بود و برطبق قراردادهای قبلی و پیمان سه‌گانه (میان روس، انگلیس و آمریکا)، ارتش متفقین موظف بودند اموال و اشیای خود را بعد از جنگ به ایران واگذار نمایند، دولت تصمیم داشت اموال مستعمل ارتش امریکا در ایران را به مبلغ ده میلیون دلار خریداری کند.

دکتر مصدق در جلسه مهرماه ۱۳۲۴ مجلس، هنگام طرح و بحث لایحه پیشنهادی دولت با آن به شدت مخالفت کرد. و سپس به موضوع مطالبات ایران از متفقین پرداخت، به عنوان مثال، بدهی آنها را به راه‌آهن ایران ـ که برآورد محافظه‌کارانه آن بالغ بر هفتصد میلیون تومان بود را مطرح نمود. مخالفت دکتر مصدق، موجب رد پیشنهاد دولت شد.

۵ ـ دکتر مصدق که با ژرف‌نگری و اشراف واقع‌بینانه بر مناسبات سیاسی جهانی و با استناد به سیاست موازنه منفی، توانسته بود مانع واگذاری امتیاز نفت به روسها و آمریکاییها گردد، در مرحله بعد، به تهاجم برضد امتیاز نفت ظالمانه‌ای که انگلیسیها در ایران به دست آورده بودند پرداخت، انگلیسیها به کمک ایادی خود ابتدا توانستند اکثریت کرسیهای مجلس پانزدهم را از ایادی و هواداران خود پرکنند و اکثریت مطلق را به دست آورند. هدف آن بود که به بهانه تجدیدنظر در قرارداد نفت ایران و انگلیس، که در سال ۱۹۳۳ در مجلس شورای ملی زمان رضاشاه در شرایط اختناق تجدید شده بود در مجلس پانزدهم مشروعیت تازه‌ای به آن بدهند اما هوشیاری دکتر مصدق و سایر شخصیتهای جبهه ملی آن زمان، موجب حرکتی شد که در نهایت به ملی شدن صنایع نفت و خلع ید

دیجیتال

از شرکت نفت ایران و انگلیس گردید. به این ترتیب گام بسیار بلند و مؤثری در تحقق اندیشهٔ موازنه منفی، برداشته شد.

۶ـ در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، هنگامی که مدت قرارداد شیلات ایران و شوروی در بهمن ۱۳۳۱ به پایان رسید، دولت دکتر مصدق، تمدید قرارداد را تصویب نکرد و صنعت شیلات را ملی اعلام نمود.

ب ـ سیاست بی‌طرفی مثبت یا عدم تعهد

بعد از جنگ جهانی دوم، رقابت میان دو بلوک شرق و غرب، بلافاصله از همان روزهای اول پایان جنگ بروز و ظهور جدی پیدا کرد. تقابل میان جهان سرمایه‌داری غرب و اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم به رهبری شوروی سابق، کلیه روابط بین‌المللی را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. اگرچه در رأس این تقابل و تخاصم عمدتاً دو دولت شوروی و آمریکا قرار داشتند، اما سایر کشورهای جهان در اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز، هر یک به نحوی به این تقابل کشیده بودند. در این مناسبات، محور اصلی روابط بر پایه «یا با منی ـ یا برمنی» قرار داشت. تقابل آن چنان جدی بود که هیچ کشوری نمی‌توانست خود را از صحنه این رقابت کنار بکشد و بی‌طرف بماند.

کشورهای غربی به رهبری آمریکا، برای جلوگیری از بسط و گسترش کمونیسم، استراتژی کمربند نظامی بازدارنده‌دراطراف کشورهای کمونیستی را به اجرا گذاشته بودند. در اروپا، پیمان نظامی ناتو، و در آسیای دور، پیمان نظامی سیتو تشکیل شده بود برای تکمیل این کمربند حفاظتی، تشکیل پیمان مرکزی بغداد که بعدها به پیمان مرکزی یا سنتو معروف شد، اجتناب‌ناپذیر بود. اعضای اصلی این پیمان در منطقه شامل

دیجیتال

ترکیه، عراق، ایران و پاکستان بودند. این پیمان از یک طرف توسط ترکیه، که در عین حال عضو ناتو بود، و از طرف دیگر توسط پاکستان، که عضو سیتو بود، به هر دو پیمان متصل می‌شد. به این ترتیب کمربند نظامی بازدارنده از اروپا تا آسیای دور تکمیل می‌گردید نکته اصلی دراین پیمان این بود که حمله به هر یک از کشورهای عضو این پیمانها، حمله به سایر اعضای پیمان تلقی می‌گردید و موجب مشارکت تمامی اعضا در دفاع از عضو موردحمله قرار گرفته می‌شد. علاوه بر پیمانهای نظامی دسته‌جمعی، دولت آمریکا با تعدادی از کشورهای عضو این پیمانها و یا بیرون از دایره این پیمانها ـ نظیر لبنان، اردن، عربستان، پاکستان و ترکیه ـ قراردادهای دوجانبه امضا کرده بودند. دولت آمریکا به ایران نیز فشار وارد می‌کرد تا این کشور هم به پیمان نظامی سنتو بپیوندد و هم قرارداد دو جانبه امضا کند. در این مورد نیز آراء و نظرات متفاوتی در میان گروهها و احزاب و شخصیتهای سیاسی ایران وجود داشت. وابستگان به سیاستهای غربی ـ عمومی خواهان الحاق ایران به این پیمانها بودند. هواداران شوروی، از موقع ضدغربی و طرفداری از شرق با پیوستن ایران به این پیمانها مخالف بودند. اماگروه سوم، جریان ملی، به رهبری دکتر مصدق از موضع منافع و مصالح ملی با این مشارکت مخالف بود. مشارکت ایران در تنازعات بین‌المللی ایران را در مسائلی درگیر می‌کرد که هیچ ربطی به مصالح و منافع ملی ما نداشت.

دکتر مصدق، که تحصیلات خود را در سوئیس گذرانیده بود، به شدت تحت‌تأثیر سیاست بی‌طرفی سوئیس در مناقشات بین‌المللی قرار گرفته بود. در طی دو جنگ جهانی، بی‌طرفی خود را حفظ کرده و به رغم همجواری با کشورهای در حال جنگ، توانسته بود، با ظرافت و زیرکی از ورود به نزاعها خودداری کند. اصل بی‌طرفی برای مردم

دیجیتال

سوئیس آن چنان مهم و استراتژیک محسوب می‌شود که حتی عضویت در سازمان ملل را نپذیرفته است. منطق سوئیسی‌ها در عدم پذیرش عضویت در سازمان ملل متحد پرهیز از موضعگیری در تقابل دولتهاست. آنها معتقدند عضویت در سازمان ملل خواه و ناخواه موجب مشارکت آنها در جبهه گیری می‌گردد. هر چند سال یک بار، زمامداران سوئیس، تحت‌تأثیر فشار برخی از گروههای سیاسی، برای پیوستن سوئیس به سازمان ملل متحد همه‌پرسی می‌کنند، اما در همه‌پرسی‌هایی که تاکنون صورت گرفته است، نزدیک به ۷۰ درصد مردم سوئیس رأی به نپیوستن داده‌اند.

دکتر مصدق که از نزدیک مزایای سیاست بی‌طرفی را در مناقشات بین‌المللی مشاهده کرده بود، در دوران زمامداری خود، بر پایه این نگرش، به پیمان سنتو خودداری ورزید.

دکتر مصدق بر این باور بود که برای جلوگیری از توقعات کسورهای خارجی از ایران، و کاهش فشار رقابت آنها، دولت ایران می‌بایستی بدون آن که با هیچ یک متحد شود، در اختلافات آنها وارد نشود، جبهه گیری له یا علیه هیچ کدام ننماید و بی‌طرفی را پیشه گیرد.

در آن زمان، هنوز جنبش عدم تعهد به‌وجود نیامده بود و چنین صطلاحی رایج نبود در ۱۹۵۶، یعنی سه سال بعد از سقوط دکتر مصدق، این تفکر در جهان ریشه پیدا کرد، و رهبران سرشناس جهان سوم، نظیر جواهر لعل نهرو (هند) مارشال تیتو (یوگسلاوی)،جمال عبدالناصر (مصر) و سوکارنو (اندونزی) اندیشه عدم تعهد را، به عنوان یک راه حل اساسی استراتژیک برای کشورهای جهان سوم مطرح ساختند که عنصر اصلی آن عدم پیوستن به اتحادیه‌های سیاسی ـ نظامی با ابرقدرتها نظیر آمریکا، انگلیس و شوروی و پیمانهای نظامی بود.

دیجیتال

دکتر مصدق در دادگاه نظامی



دیجیتال

دکتر مصدق نه‌تنها با پیوستن ایران به پیمان سنتو مخالفت کرد، بلکه هنگام تجدید موافقت‌نامه کمک نظامی آمریکا به ایران، که براساس قانون «پیمان امنیت متقابل» (Battle Act) تنظیم شده بود، نیز مخالفت کرد و شرایط آن را نپذیرفت، زیرا ایران را متعهد می‌ساخت که در برابر دریافت کمک از امریکا،از منافع غرب در برابر تهدیدهای شوروی دفاع نماید و این نقض اصول بی‌طرفی موردنظر دکتر مصدق بود... به این ترتیب ارسال کمکهای امریکا به ایران از ژانویه ۱۹۵۲ (دیماه ۱۳۳۰) متوقف گردید، امتناع دکتر مصدق از قبول شرایط این پیمان و عدم موافقت یا تمدید آن، یکی از موارد نارضایتی دولت آمریکا از دولت مصدق شده بود بعد از مذاکرات میان دو دولت، دکتر مصدق تنها شرطی که به جای قبول مقررات پیمان امنیت متقابل پذیرفت، وفاداری به منشور سازمان ملل متحد بود که مغایرتی با اصل عدم تعهد و بی‌طرفی نداشت.

اما امتناع دکتر مصدق از پیوستن ایران به پیمان سنتو، برای او گران تمام شد. زیرا در صورتی که ایران به این پیمان نمی‌پیوست، ارتباط میان دو پیمان سنتو و ناتو هرگز برقرار نمی‌شد و کمربند بازدارنده استراتژیک غرب در برابر شرق ناقص باقی می‌ماند و این چیزی نبود که غرب بتواند آن را تحمل نماید. و این یکی از انگیزه‌های آمریکا و انگلیس در انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود اما نظر به عدم تعهد دکتر مصدق، چیزی بیش از بی‌طرفی بود. واژه‌های بی‌طرفی یا عدم تعهد، هر دو معنا و مفهوم سلبی دارند. اما دکتر مصدق بر بی‌طرفی مثبت تأکید داشت. بی‌طرفی مثبت به این معناست که اگر چه دولت ایران در منافشات بین‌المللی میان دولتها وارد نمی‌شود و بی‌طرف می‌ماند، اما با تمام دولتها و طرفین درگیری، روابط دوستانه خود را حفظ می‌کند، و هر کجا که مصالح ملی اقتضا نماید، به طور مثبت از ارتباط با این دولتها به نفع ایران سود می‌برد.

دیجیتال

ملت ایران باید سیاست عدم تعهد در برابر ابرقدرتها را در پیش گرفت و دخالتی در اختلافات مسلکی و سیاسی دولتهای خارجی نکرد. نظر دکتر مصدق این بود که رجال و احزاب سیاسی مملکت با هیچ یک از سیاستهای خارجی همکاری مستمر نکنند، استقلال و شخصیت خود را حفظ نمایند و هر وقت یکی از آنها تظاهراتی به نفع ایران نمود آن را تقویت و سیاست ثالثی را که به نفع ایران نیست، مغلوب کنند، هیچ وقت موازنه منفی را از نظر دور نکنند و هر یک از سیاستها که تقاضای نامشروع نمود، با کمک سیاست دیگر او را جواب منفی دهند.

جوهر موازنه منفی و بی‌طرفی مثبت دکتر مصدق این بود که هیچ قدرت خارجی قابل اتکاء نیست، اما هر سیاست خارجی قابل استفاده می‌باشد. این هنر یک دولت مستقل ملی است که با هوشیاری شرایط بین‌المللی را بسنجد و از شرایط آماده استفاده مطلوب را به نفع مصالح و منافع ملی بنماید.

دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه در دولت دکتر مصدق، نه تنها با تمام وجود به سیاست عدم تعهد یا بی‌طرفی مثبت دکتر مصدق معتقد و وفادار بود، بلکه در صدد آن بود که جبهه‌ای از سایر کشورها و دولتهای معتقد به این سیاست در برابر دو بلوک بزرگ شرق و غرب ایجاد نماید. وی در یکی از سفرهای خود به عراق، در مصاحبه‌ای این فکر را مطرح ساخت. فکری که بعدها، موجب پیدایش جنبش غیرمتعهدها گردید.

موازنه منفی و عدم تعهد یا بی‌طرفی مثبت، دو روی یک سکه از سیاست مستقل ملی یک دولت مردمی می‌باشد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و استقرار مجدد استبداد سلطنتی، ایران به پیمان نظامی بغداد (سنتو) ملحق شد. پیمانهای دفاعی دو جانبه را امضا کرد و تمام شرایط و مقررات قانون پیمان امنیت متقابل با امریکا را پذیرفت. ایران وارد عرصه

دیجیتال

کارزار میان ابرقدرتها گردید. بزرگترین هیئت مستشاران نظامی آمریکا، در خارج از آمریکا، در ایران به‌وجود آمد و فعالیت بسیار گسترده‌ای پیدا کرد. دولت شاه مجبور شد به دولتهای رقیب آمریکا نیز امتیازهایی بدهد. ایران برای مدت بیست و پنج سال، گرفتار سیاست موازنه مثبت و مشارکت و منازعات بین‌المللی گردید. سیاست بی‌طرفی مثبت و موازنه منفی دکتر مصدق، به شدت مورد حمله شاه قرار گرفت و آن را «ناسیونالیسم منفی» و سیاست موازنه مثبت و تبعیت از بلوک غرب را «ناسیونالیسم مثبت» خواند.

اقتصاد مصدق[۱۷]

در وارسی منصفانه برشهای پراهمیت تاریخی بذل دقت و عنایت اولیه نسبت به پیش نیازهای ذهنی ورود به متن، بایسته و شایسته و راهگشاست. این پیش‌نیازها به عبارتی کلیدهای فهم شرایط و مددیار درک جوهر تحولات برش مورد کنکاش‌اند. در مواجهه با برش بس مهم و حساس حیات دولت ملی روان پاک دکتر محمد مصدق نیز دستیازی به چنین قاعده‌ای از راهگشایی خاص خود برخوردار است. به منظور روان‌فهمی تحولات اقتصادی دو سال و سه ماه و پانزده روز زمامداری مصدق به نکاتی چند دقت می‌ورزیم:

- **پذیرش مسئولیت در یک بزنگاه تاریخی و عدم آمادگی قبلی**

در پی تصویب طرح ۹ ماده‌ای خلع ید در ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ توسط کمیسیون نفت مجلس هنگامی که خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس در یک قدمی تحقق قرار داشت، توطئه‌ای از سوی مرتجعان برانداز اندیشهٔ ملی شدن طراحی و به جریان افتاد بدین مضمون

دیجیتال

کـه پس از اسـتعفای حسـین عـلاء از مـقام نـخست‌وزیری در ششـم اردیبهشت، زمینه برای روی کار آمـدن سـید ضـیاءالدیـن طـباطبایی و مخدوش شدن روند ملی شدن نفت مهیا شود بـرای ایـن مـنظور چـنین زمینه‌چینی شده بود که پس از یک «تعارف تاریخی» برای پذیرش مقام نخست‌وزیری به «مرد اول دوره» و امتناع وی، «شخص معهود» زمام را به دست گیرد و مسیر را کج کند:

«چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من به هیچ‌وجه به تشکیل دولت علاقه‌ای ندارم و یکی دو ماه قبل هم با من مذاکره کرده بودند و من امتناع کرده بودم، می‌خواستند با تکلیف آن سـمت بـه مـن، مـدتی مذاکره پیش بیاید و وقتی من گفتم قبول نمی‌کنم آن وقت اسم «شخص معهود» را عنوان کنند. لذا پیشنهاد کرد که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم که اگر امتناع کنم دولت جدید خط بطلان بر روی تمام کارهایی که شده است خواهد کشید، بلاتأمل قبول کردم.

طبق اطلاعی که رئیس مجلس به هنگام شـرفیابی بـه دست آورده بود، آقای سیدضیاءالدین در حضور شاه بود امـا بـه‌محض ایـنکه رأی تمایل (رأی تمایل مجلس نسبت به مصدق) به عرض شاه می‌رسد، آقای سیدضیاءالدین که شخص معهود بود از دربار خارج می‌شود.

بدین‌گونه مصدق نه طی روندی از پیش معلوم و صاحب زمینه که در یک «بزنگاه» و یا به کار بستن یک «ضدتاکتیک» و به شرط تصویب طرح ۹ ماده‌ای خلع ید در مجلس، مقام رئیس‌الوزرایی را پـذیرفت تـا آرمان ملی شدن سراسری صنایع نفت را تحقق و از امپریالیسم غـارتگر انگلستان خلع ید کند بدیهی است که در غیاب زمینه‌های روانی و ذهنی برای زمامداری، یک برنامه حداقل برای مواجهه با شرایط اقتصادی پس از ملی شدن نیز وجود نداشت رویارویی ناگهانی با عرصه‌های گسترده

دیجیتال

سیاسی ـ اجتماعی خود یک جسارت تاریخی و ریسک استراتژیک بود.

● برنامه مشخص و تعهدات معین دولت نوپا

مصدق پنج روز پس از قبول مسئولیت نخست‌وزیری، در ۱۲ اردیبهشت ۳۰ به منظور معرفی اعضای کابینه خویش در مجلس حضور یافت و برنامه دولت را در ۲ بند مشخص اعلام کرد: «۱ ـ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور برطبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیهٔ اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲ ـ اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها».

در این احوال که «اضطرار» و «دلشوره» تاریخی، دو عنصر بارز و تحمیلی دوران بودند و دولت ملی دغدغه و عزم اجرای قانون ملی شدن و تضمین بخشیدن به «آزادی» از طریق اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداریها را داشت، برای برنامه مشروح و مطول ذهنی اقتصادی و وعده و وعیدهای بی‌پشتوانه ـ بسان دیروز و امروز ـ جاو مکانی وجود نداشت.

● احساس دیرینه «موقتی بودن»

مصدق در دریافتهای استراتژیک ـ تجربی خویش از شرایط تاریخی ایران اعتقاد به «دستهای مرموز» داشت. دستهای مرموزی که دشمن دیرینه «تحول» و قطع کننده هر روند و جریان اصولی‌اند. وی با همین اعتقاد «جبهه» را بر «حزب» ترجیح داد. چرا؟ زیرا چنانچه یک شخص یا یک حزب را «بزنند»، جبهه «مأمن» دیگران و تضمینی برای ادامه حرکت است.

مصدق با چندین درکی از آنچه در ایران ماگذشته بود و در شرایطی که به طرز همزمان یا استبداد و ارتجاع داخلی و استعمار خارجی درافتاده

دیجیتال

بود کمتر زمانی احساس ماندگاری و پایداری می‌کرد. این احساس خود مانعی طبیعی برای طراحیهای استراتژیک اقتصادی ـ اجتماعی بود اما به رغم این وضعیت، مصدق در رویارویی با عرصه اقتصاد «افق دید» داشت.

● **محدودیتها، تنگناها و توطئه‌ها**

ابراز اراده تردیدناپذیر مصدق برای ملی کردن نفت و خلع ید از انگلیسیها، عرصه اقتصاد را بسان قلمرو سیاست، مدار به مدار با مشکلاتی جدیدتر و جدیتر مواجه می‌ساخت تا آن حد که شرایط پیش روی دولت ملی را به دو ماراتن «با مانع» تبدیل کرده بود. تحریم خرید نفت ایران و اعمال محاصره اقتصادی از سوی اردوی سرمایه جهانی و سمپاشیهای ذهنی، توطئه‌ها و مانع‌تراشیهای ارتجاع مانع از «طمانینه» لازم برای طراحیهای حتی متوسط مدت بود. در همین حال در هر مدار پیچیده‌تر، بخشی از امکانات قابل حساب از کف می‌رفت و محاسبات دولت را درهم می‌ریخت.

● **حاکمیت دو ساخته و تقابل تاریخی دو گرایش**

استقرار دولت ملی در یک موقعیت خاص و استثنایی هرگز به این مفهوم نبود که حاکمیت یکدست شده و طیفهای وابسته و بی‌وطن حاکمیت سنتی کرسیها و قدرت مانور خود را به‌طور کامل از دست داده باشند. افعی‌های پیر انگلوفیل، دربار و خاندان پهلوی، بخشی از نمایندگان پارلمان، قدرتهای محلی و منطقه‌ای چسبیده به زمین و مدافع مناسبات استثماری و... مجموعاً در سنن شرایط حضور داشتند. در چنین موقعیتی پیشرفت آرمانها و اهداف ملی شدن نفت و تحقق یک اقتصاد بومی بواقع به یک مسابقه «طناب کشی» می‌مانست. طناب کشی میان دو گرایش ـ بدیهی است که در طناب‌کشی دو نیروی متضاد بخشی از اندیشه و انرژی برای یک حرکت رو به جلو مستهلک می‌شود.

دیجیتال

● **ادعای «اصلاح» نه دگرگونی اساسی**

رهبر نهضت ملی خود یک اصلاحگر بود و در عرصه اقتصاد نیز قصد اصلاح داشت نه دگرگون ساختن اساسی وضع موجود توجه به این مهم «سقف انتظار» را پایین می‌آورد گرچه مصدق در سیر حرکت اقتصادی‌اش به گونه‌ای محسوس رادیکالتر شد اما در پی اصلاح اصولی بود.

● **فرصت محدود**

بیست و هفت ماه و پانزده روز برای «عمل اقتصادی» زمانی است بس محدود شناخت وضع موجود مسئله شناسی، طراحی و تجویز تنها نیز به زمانی بیش از این نیاز دارد. هنر مصدق «عمل و جا» و واکنش سریع در مواجهه با پی‌آمدهای ابرام و پایداری در قبال تحقق آرمان ملی شدن نفت بود. چرا که زمان در حال گریز، قدرت مانوری برای او باقی نمی‌گذاشت.

● **بافت تخصصی کابینه**

مصدق خود یک حقوقدان بود نه یک اندیشه‌ورز اقتصادی و کابینه وی نیز سرجمع حقوقدانان و مهندسان، یکی دو پزشک و یک جامعه‌شناس بود. از این رو دولت مصدق برخلاف برخی دول که وجه غالبشان را متفکران اقتصادی و برنامه‌ریزان تشکیل می‌دهند، دولتی با حداقل توان تفکر اقتصادی بود که آن نیز به وزرای اقتصاد و دارایی کلاسیک و «غیراندیشه‌ورز» محدود می‌شد. این کمبود خود یک محدودیت تاریخی برای رئیس دولت بود اما وی اسیر این محدودیت نشد و با نبوغ فردی خویش نقیصه را جبران کرد.

● **خلاء نظریه**

به هنگام آغاز نهضت ملی شدن نفت و سپس استقرار دولت ملی،

دیجیتال

خلاء نظریه اقتصادی چه نظریه بومی و چه امتزاجی از نظریه غیربومی ـ بومی به شدت احساس می‌شد. نشانهٔ بزرگ این فقدان تاریخی اولین برنامه عمرانی کشور مصوب بهمن ماه ۱۳۲۷ است که تهی از حداقل مبانی و بنیانهای نظری بوده و در روش شناسی نیز به فهرستی از پروژه‌ها شبیه است و نه همچون یک برنامه متکی به الگو در همین حال ظرفیت فکری ـ کارشناسی دانشگاهی نیز در آن حد نبود تا پاسخی حداقل در حوزه نظری ارائه دهد. لذا در شرایط فقدان عنصر نظریه‌پرداز بومی و خلاء نظریه، طراحیهای ذهنی یک «حقوقدان» و خیز به سمت اقتصاد ملی و بومی سازی اقتصادی، هم نوین بود و هم جوشکن.

حال با درنظر گرفتن عدم آمادگی قبلی مصدق برای پذیرش مسئولیت، برنامه مشخص ۲ بندی، احساس موقتی بودن، محدودیتها، حاکمیت دو ساخته، ادعای اصلاح، فرصت محدود، کاستیهای کابینه و خلاء نظریه، پس از نگاه عمومی به شرایط اقتصادی قبل از مصدق، به سالهای ۳۲ـ۳۰ از منظر اقتصادی می‌نگریم:

شرایط عمومی اقتصادی قبل از استقرار دولت ملی

پس از وقایع تندآهنگ شهریور بیست و گریز رضاخان، شرایط سیاسی کشور به جانب بی‌ثباتی و درهم ریختگی روی نهاد. فروپاشی نظم تحمیلی رضاخانی نخ شیرازه امور را چند تکه کرد. آمد و رفت ۱۱ نخست‌وزیر از شهریور بیست تا اردیبهشت سی ـ آغاز زمامداری مصدق ـ با عمر متوسط کمتر از ۱۱ ماه خود شاخص گویای بی‌ثباتی در تمامی سالهای دهه بیست است. این ناپایداری بطور همزمان عرصه اقتصاد را نیز دربرگرفت. پیدایش سیستم دونرخی کالاها، قحطی نان در ابتدای دوره روند رو به گسترش بی‌کاری و مسلط نبودن دستگاههای دولتی بر قلمرو تحت مسئولیت خویش جملگی از به خود وانهادگی اقتصاد خبر می‌داد.

دیجیتال

چنانچه بودجه را آئینه انضباط یا بی‌انضباطی مالی دولت فرض کنیم از دقت به خلاصه تصویر بودجه‌های دهگانه دهه بیست چنین درمی‌یابیم که در مجموع سالهای دورهٔ موردبحث تنها بودجه سالهای ۲۱ و ۲۴ بدون کسری است. کسر بودجه رو به رشد در نیمه دوم دهه بیست، در سال ۱۳۲۸ به برجسته‌ترین نقطه خود می‌رسد تا آنجاکه میزان کسر بودجه این سال معادل ۴۲/۸ درصد کل درآمدهای بودجه است.

در این حال یک بخش کشاورزی با جمعیت متراکم، صنایع پراکنده و بی‌متولی، بخش خدمات رو به گسترش، بازار غیرمتشکل و بخش خصوصی بدون آمادگی از دیگر جلوه‌های نمایان اقتصاد لرزان دهه بیست محسوب می‌شوند. در این دهه میل به واردات در اقتصاد ایران فزونی می‌گیرد تا آنجاکه لرزش واردات در دو سال پایانی دهه نسبت به سال میانی آن به ترتیب ۷۸ و ۳۶ درصد افزایش نشان می‌دهد. از سویی گرایش غالب سرمایه خصوصی دوره، نیز غیرتولیدی است. از تعداد کل شرکتهای به ثبت رسیده در نیمه دوم دهه بیست (۱۳۲۹-۱۳۲۵) ۵۶/۲ درصد در بخش بازرگانی و هتلداری مجوز فعالیت دریافت کرده‌اند که ۴۵/۷ درصد سرمایه ثبت شده را بخود اختصاص می‌دهند. چنانچه تعداد و میزان سرمایه شرکتهای خدماتی را به دو نسبت اخیرالذکر بیافزاییم، دو نسبت به ترتیب به ۶۲/۲ و ۴۶/۸ درصد فزونی می‌یابند حال آنکه مجموع شرکتهای صنعتی ثبت شده در این دوره ۱۳/۵ درصد کل شرکتها را شامل می‌گردند. در سالهای پایانی دهه تنها ۳۰۹ کارگاه صنعتی دولتی و خصوصی با بیش از ۲۰ کارگر در کشور فعال بوده‌اند.

در سالهای رونق دلالی وتحرک رباخواران، زمین بازان و زمین

دیجیتال

خواران شهری و بهره گیری طیفهای بورژوا ـ ملاک از سرمایه‌های صنعتی و تجاری و نقدینگی‌های انباشته روی زمین، شکاف طبقاتی نیز راه گسترش می‌پیماید. در همین حال با باز شدن مرحله صنفی متأثر از تحرک تشکیلاتی حزب توده و ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، زمینه‌های مبارزه طبقاتی جدیتر از گذشته شکل می‌گیرد.

در این میانه نخستین برنامه عمرانی کشور برای دوره هفت ساله ۱۳۳۴ ـ ۱۳۲۷ در دستور کار دولت قرار می‌گیرد. برنامه‌ای که بر اندیشه اولیه «بهبود و اصلاح وضع کارخانجات» مبتنی بود، در روند تهیه به دانش کارشناسی مؤسسه آمریکایی موریسن نودسن متکی شد و علاوه بر آن به کمک محافل پولی بین‌المللی چشم دوخت. برنامه اول مصوب بهمن ماه ۲۷ نزدیک به ۳۲ درص دمنابع مالی خود را بر وام اعطایی بانک جهانی استوار کرده بود. جدا از آن ۳۷/۱ درصد منابع مالی برنامه از محل عایدات نفت، ۴/۸ درصد از محل فروش داراییهای دولتی، ۴/۸ درصد از طریق مشارکت بخش خصوصی و ۲۱/۴ درصد از محل وام اعطایی بانک ملی تأمین می‌شد. این برنامه برغم خوش‌بینی‌های اولیه از وام اعطایی بانک جهانی برخوردار نشد و در مواجهه با دوران نهضت ملی شدن نفت عملاً متوقف و از دستور کار اقتصاد ایران خارج شد. بدین گونه «پروگرام» هفت ساله به نسخه درمان اقتصاد ناپایدار مبدل نشد. اما در وانفسای بی‌ثباتی در این سوی و آن سوی عرصه اقتصاد ثبات در جنوب برقرار بود. آنجاکه شرکت انگلیسی بر منابع گسترده نفتی اقتداری بی‌دغدغه داشت. شرکت نفت ایران و انگلیس که در نیمه دوم دهه بیست حجم استخراج نفت خام از چاهها را به شدت افزایش داده و از ۱۹/۲ میلیون تن در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) به ۳۱/۷ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) رسانده بود. در سال ۱۳۲۸ از نیروی کار ۵۵۹۷۰ نفر که

دیجیتال

۲۰۰۰۰۰ نفر بیش از کل کارکنان صنایع کشور بودند، بهره می‌گرفت. در نامه محرمانه‌ای که «چارلز استوکس» وزیر دارایی انگلستان در مقطع ملی شدن صنعت نفت ایران به «کلمنت اتلی» نخست‌وزیر وقت انگلستان می‌نویسد چنین تصریح شده است که «سود خالص در ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) نزدیک به ۱۷۰ میلیون لیره معادل ۲۲/۱ میلیارد ریال که ۶۰ درصد آن یعنی بیش از ۱۰۰ میلیون لیره معادل ۱۳/۲ میلیارد ریال، حاصل از فروش ۳۰ میلیون تن نفت ایران بوده است. حال آنکه سرمایه کل شرکتهای ایرانی در همان سال به ۱۷/۳ میلیارد ریال بالغ می‌شده است.

در واپسین سالهای دهه بیست که دوران طلایی بهره کشی انگلیسیها از صنایع ملی ایران قلمداد می‌شد، امریکاییها از مجرای «اصل ۴» به حوزه روستایی کشور نفوذ کردند و از دیگر سو با گسترش فعالیتهای فرهنگی خویش در ایران به جذب هوادار می‌اندیشیدند. آنها که از ابتدای دهه بیست بنا به تصمیم متفقین حفظ واداره راه‌آهن و همچنین بنادر جنوب را عهده‌دار شده و از بهار ۲۲ با فراخواندن مجدد «میلسپو» در رأس یک هیئت مستشاری مالی ۶۰ نفره، کلیه مشاغل کلیدی پولی ـ مالی کشور را به کف گرفته بودند. در پایان دهه به منافع استراتژیک اقتصادی در ایران فکر می‌کردند.

هنگامی که به تازگی انتهای دهه بیست به ابتدای دهه سی سنجاق شده بود، مصدق در اردیبهشت سال ۳۰ در شرایط آشفتگی اقتصادی و بلبشوی مالی و سیطره انگلستان بر جزیره ثبات جنوب، تلاش تاریخی خود را آغاز کرد.

مصدق در صحنه

دفتر مصدق به عنوان نماینده اول مجلس شانزدهم سه ماه قبل از تصویب قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت و کمتر از پنج ماه پیش از

نیجینال

تصدی مقام نخست‌وزیری در نطق خود در مجلس چنین عنوان نمود که «حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچ‌گونه ضرر اقتصادی و ارزی در اثر ملی کردن نفت نخواهد شد. زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان به جای ۳۰ میلیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ۱۰ میلیون تن استخراج کنند و برای هر تن که شرکت یک لیره خرج می‌کند دو لیره مصرف نمایند، باز هم براساس فروش هر تن ۵ لیره، دولت ایران ۳۰ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ و طبق اظهار وزیر دارایی عایدی دولت ایران حداکثر ۲۵ میلیون لیره خواهد گردید و تازه هم ۲۰ میلیون تن باقی می‌ماند که صد میلیون ارزش دارد و ذخیره خواهد ماند تا فرزندان آتیه ایران بتوانند از آن به نفع خود بهره‌برداری نمایند.

در همان دوران تفسیر القایی انگلستان از اندیشه ملی شدن تفسیری بود که گویی ملی کردن نفت تغییری جدی در شرایط موجود را رقم نخواهد زد. «اتلی» نخست‌وزیر انگلستان در نطق رادیویی خود این‌گونه بیان می‌دارد که:

«ملی کردن فقط بدین معنی است که ماده نفت مال ایران است و از زمینهایی استخراج می‌شود که متعلق به کشور ایران است ولی هر دستگاه یا شرکتی که توانست آن را پیدا کند، تولید کند و تصفیه نماید، آن دستگاه یا شرکت، مالک نفت خواهد شد».

اما به نسبتی که موضوع ملی شدن جدی‌تر می‌شد و به تحقق نزدیکتر، هم برخورد انگلیسیها خصمانه‌تر و هم ارزیابی مصدق از شرایط پیشاروی واقعیتر می‌گردید. آنگاه که ملی شدن نفت به تصویب مجلس رسید رهبری حزب محافظه‌کار انگلستان تصمیم ملی کردن را هم «خطرناک» و هم غیرقابل تحمل خواند و در صورت شکست گزینه مسالمت‌آمیز برای حل مسئله، گزینه «اعمال قدرت» را تجویز کرد.

دیجیتال

روزنامه دیلی هرالد ارگان رسمی حزب کارگر نیز همزمان با تحقیر و تهدید «ملی کردن» صنایع نفت را ناممکن خواند: «دولت ایران از عهده بهره‌برداری از این تأسیسات برنخواهد آمد و تصرف آن مثل این است که اتومبیلی خریده شود در حالی که خریدار از فن رانندگی کوچکترین اطلاعی نداشته باشد».

در چنین موقعیتی صدور بخشنامه نخست‌وزیر به دستگاههای دولتی مبنی بر به کار بردن واژه «شرکت سابق» به جای شرکت نفت ایران و انگلیس در ۲۳ اردیبهشت ۳۰، تعیین هیئت مختلط دو مجلس موسوم به «کمیسیون مشترک نفت» برای اجرای قانون ملی شدن و انتصاب «هیئت مدیره موقت» شرکت ملی نفت ایران برای اداره شرکت، ورود هیئت مدیره موقت به خوزستان و نصب پرچم ایران و تابلوی جدید بر سر در اداره مرکزی شرکت در آبادان و برپایی «جشن خلع ید» در واپسین روزهای بهار پرشور وسرشار از غرور سال سی، سیر نهضت را به نقطه عمل نهایی رهنمون ساخت. در نشست بیست و یکم خرداد ۳۰ میان اعضای هیئت مختلط و هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران با «دریک» مدیرکل شرکت سابق «ویکستر» از اعضای هیئت مدیره قبلی در جنوب، «دریک» خطاب به طرفهای ایرانی چنین عنوان داشت که «در مذاکرات دیروز آقایان را با آغوش باز به عنوان «میهمان شرکت» پذیرفتم ولی انتظار نداشتم تظاهراتی شده پرچم و موزیک و تابلو راه بیفتد و این عمل غیرمترقبه بود». شاید پاسخ امیرعلایی به وی مبنی بر آنکه «ما به عنوان مهمان نیامده‌ایم، در خانه خودمان آمده‌ایم تا قانون ملی شدن نفت را اجرا کنیم». هنوز برای «دریک» و مقامات ارشدتر از او در لندن به منزله رسیدن به ایستگاه آخر تلقی نمی‌شد اما هشت روز بعد با تلگرام مصدق به هیئت مدیره موقت شرکت، انگلیسی‌های همیشه «مختار»،

دیجیتال

«مجبور» به پذیرش ناباورانه پایان خط بودند:

«بر طبق ماده ۲ مقررات هیئت مختلط، هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران دارای کلیه امتیازات لازم برای اداره امور شرکت اعم از اکتشاف و استخراج و توزیع و فروش وبهره‌برداری خواهد بود و مؤسسات تابع شرکت سابق باید کلیه دستورالعملهای هیئت مدیره موقت را اجرا نمایند».

نخست‌وزیر ۱۳۳۰/۳/۲۹ یک روز پس از ارسال تلگرام مصدق برپایی جشن سراسری خلع ید از جانب مردم باکوبیدن طبل جنگ توسط انگلیسی‌های تحقیر شده همزمان شد. لذا پس از انجام خلع ید، ایران به دالان تودرتوی تنگنا وارد شد. فرازی از نطق مصدق در جلسه ۱۱ مهر ۳۰ یک روز پس از تحقق خلع ید کامل و اخراج کلیه انگلیسیها از جنوب، حاکی از درک و دریافت وی از ورود به مرحله صعب‌العبور مسیر نهضت ملی است.

«ما را به شورای امنیت ملل متحد دعوت نموده‌اند... دولت انگلستان خود را در این معرکه وارد کرده هر روز مشکل تازه‌ای در کار ما ایجاد می‌کند و ما را از مرحله‌ای به مرحله‌ای می‌کشاند و به صورت جدیدی مورد تهدید قرار می‌دهد».

شاید تا پیش از تحریم خرید نفت ایران از سوی انگلستان، فرمان انگلستان به کلیه کشورهای تحت‌الحمایه برای توقیف نفتکشهای ایران در بنادر خود، توقیف موجودیهای ایران در بانکهای انگلیسی، پیوستن ایالات متحده به تحریم نفتی و بالاخره اعمال محاصره اقتصادی علیه ایران، ادارهٔ «بدون نفت» کشور در مخیله رهبران نهضت ملی تصویر نمی‌شد اما به هر روی زمان «تاوان» پس دادن در قبال استقلال وهنگامهٔ «ابتلاء» جنبش ملی فرا رسیده بود.

دیجیتال

در واکاوی تحولات اقتصادی در دوران حیات دولت ملی چنین درمی‌یابیم که در ماههای نخست استقرار یا آن دوران که برخورداری از عایدات نفت منتفی نمی‌باشد، نشانه‌های مشخصی از برنامه برخورد با وضع موجود اقتصادی هویدا نیست، اما در فراز بس جدی رویارویی مستقیم با انگلستان و آمریکا و در شرایط «حس بی‌امکانی» در غیاب نفت «امکان‌ساز»، نمایه‌های اقتصاد مصدق پدیدار می‌شود. از آنجاکه کسب شناخت واقعی بدون تن زدن به روند اصطکاک و لمس» میسر نیست، رخ به رخ شدن با استعمار زبر، خشن و برانداز هویت، هم برای مصدق میمون بود و هم برای مردم، از سویی خصلت جستجوگری برای یافتن و آفریدن امکان در وضعیت بی‌امکانی، به‌گونه‌ای قانونمند به حصول محصول می‌انجامد. آنچه از آن به عنوان اقتصاد مصدق یاد می‌شود، ازدواج موفق تاریخی سیر اصطکاک و لمس و سیر جستجوی‌گری و امکان‌آفرینی است.

برنامه مالی دولت

در شرایطی که در سال ۱۳۲۹ مجموع تولید نفت ایران به ۲۴۲/۴ میلیون بشکه معادل ۴/۸ برابر تولید نفت عراق، ۱/۲ برابر تولیدنفت عربستان و ۲ برابر تولید نفت کویت بالغ می‌شد، در سال ۱۳۳۰ این میزان به ۱۲۷/۶ در سال ۱۳۳۱ به ۱۰ و در سال ۱۳۳۲، به ۹/۸ میلیون بشکه تقلیل یافت. به دنبال افت فاحش و سپس توقف صادرات نفت، حساب استراتژیک عایدات نفت مسدود و از حوزه محاسبات اقتصاد ملی خارج شد. نکته آنکه علاوه بر محرومیت از عایدات نفت، هزینه اداره سراسری صنایع نفت به میزان سالانه ۶۰۰ میلیون ریال ـ معادل ۹ درصد بودجه سال ۱۳۳۰ ـ نیز به‌عهده دولت قرار گرفته بود.

آن‌چنانکه مقایسه درآمدها و هزینه‌های دولت در سالهای دهه

دیجیتال

بیست نشان می‌دهد، کسری بودجه به خصوص در نیمه دوم دهه ویژگی جدایی‌ناپذیر برنامه مالی سالانه دولتها بوده است. حتی بودجه سال ۱۳۳۰ که پیش از روی کار آمدن مصدق تصویب شده بود، دارای ۱ میلیارد و ٦٦٣ میلیون ریال کسری معادل ۲۱ درصد درآمدهای دولت بود. اما در شرایطی که خرجِ بیش از دخل و اخذ وام از بانک ملی و افزایش حجم اسکناس برای اقتصاد بی‌متولی کاملاً عادی تلقی می‌شد، مصدق در همان سال نخست زمامداری به رغم کاهش ۴۷ درصدی میزان تولید نفت و تقبل هزینه‌های اداره شرکت ملی نفت ایران، بااتکا به منابع غیررسمی توفیق یافت تا درآمدهای بودجه را به میزان ۴۷۲ میلیون ریال افزایش و هزینه‌های آن را ٥٣٦ میلیون ریال کاهش داده و نهایتاً درآمدها را ۳ میلیون ریال بیش از هزینه‌ها رقم زند و موازنه مثبت برقرار کند. مهار زدن به هزینه‌ها و آفرینش منابع نوین درآمدی هنر مصدق در مثبت کردن تراز درآمد ـ هزینه دولت بود حذف هزینه‌های زائد اداری (هزینه سفرهای غیرضروری، ضیافتها، پاداشها و خاصه خرجیها و...) تبدیل دولت به «دولت کم مصرف» از یک سو و توسل به ابتکارهایی چون انتشار «اوراق قرضه ملی» از دیگر سو به توفیق برنامه ملی در سال ۳۰ یاری رسانید.

«ماده واحده ـ به دولت اجازه داده می‌شود برای کلیه امور مربوط به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در صورتی که ضرورت ایجاب نماید تا حدود دو میلیارد ریال به عنوان قرضه ملی به مدت ۲ سال برگه‌های دویست ریالی بی‌اسم و قابل انتقال با بهره صدی شش منتشر نماید.»

هنگامی که ارزش صادرات نفت در سالهای ۳۱ و ۳۲ به سطوحی بس ناچیز ۰/۲ و ۳ درصد کل ارزش صادرات تنزل یافت، بودجه سالهای مزبور عملاً «بدون نفت» تنظیم شد. مصدق در تنظیم بودجه سال

دیجیتال

۳۲ به برنامه مالی دولت سمت مثبت طبقاتی نیز داد؛ در بخش اول بودجه ۳۲ این‌گونه تصریح شده بود که «تا آنجاکه ممکن است درآمدهای دولت از طریق مالیاتهای مستقیم که تحمیل بر طبقات متمکن می‌شود، تأمین شده باشد. در این چهارچوب بر اساس مصوبه‌ای از دارندگان اتومبیلهای وارداتی اروپایی و آمریکایی ماهیانه ۲۰۰ تا ۷۵۰ ریال مالیات اخذ می‌شد. در همین حال دولت تصمیم گرفت تا افزایش حقوق شامل کارمندان رتبه بالا نشده و تنها در مورد مشاغل طبقه پایین صورت گیرد. قانون اضافه حقوق مستخدمان جزء و دون پایه نیز در مجموعه سیاستهای بودجه‌ای سال ۳۲ جا می‌گرفت. تصویب لوایح قانونی مالیات بر اراضی غیرکشاورزی تسویه حساب مالیاتها نیز در همان راستا مؤثر بود. جدا از سمت‌گیری یاد شده، در سال ۳۲ به میزان ۷ درصد از بودجه نظامی کشور به منظور پرداختن به امور فوری‌تر کسر گردید. همچنین تصویب لایحه اجرای بودجه سازمانی وزارتخانه‌ها و بنگاههای دولتی نیز به هر چه جمع و جورتر شدن بودجه یاری می‌رسانید. سیر بودجه دولت ملی از سال ۳۰ تا ۳۲ سیر کاهش هزینه‌ها، مهار زدن بر خودسریهای مالی دستگاهها، متنوع ساختن درآمدها، تحمیل فشار مالیاتی بر طبقات فرادست و حمایت از طبقات فرودست اجتماعی بود.

ارز وبازرگانی خارجی

در شرایط تنگنای بی‌مانند ارزی، استفاده از یک حساب ویژه ارزی، معامله مشروع و بی‌زبان با یک نهاد پولی بین‌المللی و بالاخره به کار بستن تکنیک معامله پایاپای، کارآمد وراهگشا واقع شد.

بهره‌گیری از ۱۴ میلیون لیره ارز موجود در حساب پشتوانه اسکناس گرچه جنجال برانگیز شد و دولت به بهانه افزایش حجم پول و کاهش ارزش ریال مورد تهاجم قرار گرفت اما از آنجاکه نیمی از معادل

دیجیتال

ریالی آن به مصرف اعطای وامهای کشاورزی و کمکهای عمرانی به مناطق مختلف کشور می‌رسید،از آسیب‌رسانی آن به میزان بسیاری می‌کاست. استفاده از مبلغ ۸ میلیون و ۷۵۰ هزار دلار ارز معادل ۲۸۴ میلیون ریال از امکان صندوق بین‌المللی پول که نه وام تلقی می‌شد و نه بهره‌ای به آن تعلق می‌گرفت و با استناد به اساسنامه صندوق صورت پذیرفت، مجرای ارزی دیگری به روی اقتصاد مواجه با بحران ارز گشود. این مبلغ نیز اختصاصاً به واردات کالاهای ضروری و سرمایه‌گذاری در کشاورزی و صنعت می‌رسید. انعقاد قراردادهای تهاتری با کشورهایی چون مجارستان، فرانسه، هند، پاکستان، آلمان غربی، افغانستان، ایتالیا، چکسلواکی، بلژیک، لهستان، ژاپن و شوروی نیز به عنوان تکنیک کارآ، امواج بحران ارزی را مهار می‌کرد.

در کنار این اقدامات، دولت باتدبیر و برنامه، دروازه تجارت خارجی را از آن خود کرد. تهیه فهرست کالاهای ممنوع‌الورود و محدود ساختن تجار به ورود تنها ۳۶ قلم کالا، تأسیس بانک توسعه صادرات به منظور حمایت سازمان یافته از صادر کنندگان، تغییر در مقررات گمرکی، تقسیم‌بندی کالاهای وارداتی و صادراتی به درجات ۱ و ۲ و مقرر ساختن تخصیص ارز حاصل از صادرات کالاهای درجه ۱ به ورود کالاهای درجه ۱ و نیز اعمال همین قاعده برای کالاهای درجه ۲، اعمال معافیت در خصوص کالاهای صادراتی و... مجموعه اقداماتی بود که به برقراری موازنه مثبت در بازرگانی خارجی کشور انجامید. در وضعیتی که موازنه ارزش صادرات و واردات در سال ۱۳۳۰ در سطح ۳۰۰۰ـ میلیون ریال قرار داشت، در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به ترتیب به ۵۴۰+ و ۱۷۶۰+ میلیون ریال افزایش یافت. بدین روی در سال ۱۳۳۱ سهم صادرات بدون نفت در کل صادرات ایران به ۹۹/۸ و در

دیجیتال

سال ۱۳۳۲ به ۹۷ درصد بالغ شد. وسواس در چگونگی مصرف ارز، مهار مقتدرانه واردات و استفاده از همه ظرفیتها برای نفوذ در بازارهای بین‌المللی، مقطع درخشان ۳۲-۳۱ را در تاریخ بازرگانی خارجی کشور رقم زد.

تولید

مجموعه مضایق پیشاروی اقتصاد ایران در دوران نهضت ملی مانع از آن نشد تا چرخ تولید به حرکت خود ادامه ندهد. در این دوران تعداد کل کارگاه‌های صنعتی در ۳۳ شهر از ۴۹۱۸ واحد در سال ۲۹ به ۲۰۰۹۹ واحد در سال ۳۲ افزایش یافت. تعداد پروانه‌ها بهره‌برداری از معادن از ۴۵ مورد در سال ۲۹ به ۱۱۸۶ مورد در سال ۳۲ بالغ شد. میزان تولید گندم، چغندرقند، سیب‌زمینی، پیاز، جو، برنج و دانه‌های روغنی نسبت به‌قبل فزونی گرفت. نسبت واردات کالاهای سرمایه‌ای در کل واردات در سالهای ۳۱ و ۳۲ به‌ترتیب ۴۶ و ۴۹ درصد رشد یافت. نرخ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی نیز (به قیمتهای جاری و ثابت) در مقایسه با سال ۲۹ افزایش نشان داد، گرچه اعداد و ارقام بی‌روح، نشان کافی برای بیان واقعیات نیست اما محل دقت است که رونق بی‌نظیر صادرات منطقاً نمی‌توانست بدون پشتوانه تولیدی، حاصل شود.

توجهات استراتژیک

چنانچه از منظر استراتژیک به تحولات اقتصادی برش زمانی ۳۲-۳۰ نظر افکنیم به چندرگه نمایان برمی‌خوریم!

- **حفظ همزمان هویت ملی و ربط با جهان.**

گرچه «نگاه به درون» اصل فراگیر در تصمیم‌گیریها و عمل‌کردهای

دیجیتال

سیاسی و اقتصادی مصدق قلمداد می‌شد و حفظ نوامیس ملی و هویت ایرانی تبصره‌ای تغییرناپذیر در این چهارچوب به حساب می‌آمد اما وی «غارنشینی» سیاسی ـ اقتصادی اختیار نکرد و به رغم تهاجم براندازانه امپریالیستی انگلستان و متحدان، کشور را از ارتباط با بقیه جهان محروم نساخت، انعقاد قراردادهای معاملات پایاپای با دول مختلف و استفاده مشروع از امکانات ارزی صندوق بین‌المللی پول و رخنه در بازارهای صادراتی نشان از توان میان حفظ هویت ملی و ربط با جهان داشت.

● اعتماد به نفس ملی

از تحقیرهای تاریخی انگلیسی‌ها و قرائت آیه یأس توسط رزم‌آرا مبنی بر ناممکن بودن اداره تأسیسات نفت توسط ایرانی که گذرکنیم. در تصور کمتر کسی می‌گنجید که با خلع‌ید از شرکت غارتگر انگلیسی و اخراج انگلیسی‌ها، مهندسان، تکنسین‌ها و کارگران ایرانی قادر به اداره صنایع معظم نفت باشند. حتی پس از خلع ید نیز «سرکوفتهای تاریخی» مرتجعان در مجلس و خارج از مجلس ادامه داشت:

«خدا یک مرضهایی گاهی برای تنبیه در جامعه ایجاد می‌کند، دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است... او هر چه از این حرفها می‌زند پوچ است، آخر چه بگویم؟ از جان مملکت چه می‌خواهی؟ می‌گوید من آدم خلع‌ید کردم. خوب خلع‌ید کردی و نفت را هم کرد زیر زمین. تنها منبع عایدات این مملکت را که نفت بود جلویش را بستی، حالا چه می‌گویی؟

اما اداره شایسته صنایع و گسترده و پیچیده نفت در غیاب انگلیسیها و نیز برسرپا ایستادن پیکر اقتصاد، در ذات خود اعتماد به‌نفس آفرید، هم در خانواده بزرگ نفتگران ایرانی و هم در خانواده بزرگتر جامعه.

دیجیتال



میدان بهارستان - تجمع مردم در مقابل مجلس شورای ملی

دیجیتال

● **آغاز تعدیل از خود**

در شرایطی که اقتصاد کشور از مهمترین منبع عایدات خود محروم شده بود، منطقاً «تعدیل» ضرورتی تاریخی تلقی می‌شد. رئیس دولت ملی در طول دوران زمامداری خویش ریالی حقوق دریافت نکرد، مخارج نخست‌وزیری و هزینه سفر خود و همراهان به سازمان ملل و دادگاه لاهه را شخصاً تقبل کرد «در طول دوران زمامداری تقبل هزینه ۲ میلیون و ششصدهزار تومانی اداره نخست‌وزیری، او را مقروض ساخت. مصدق به عنوان یک رئیس دولت بی‌هزینه و دست در جیب، به دولت و اعضای کابینه نیز مهار زد و تعدیل و صرفه‌جویی را از خود و سپس نزدیکترین‌ها شروع کرد. چنین رئیس دولتی قادر بود تا در عرصه کلان اقتصاد نیز «تعدیل» برقرار نماید و در حوزه مالی بهینه‌سازی کند.

● **نهادسازی**

مصدق در عمل دریافته بود که کُندن از نفت مستلزم ایجاد نهادهای حداقل برای حمایت از اقتصاد بدون نفت است. ۳ بانک تخصصی تولیدی و ۱ بانک تخصصی تجارت خارجی و ۳ بانک تجاری ـ عمومی، سازمان صنایع ملی، بنگاه توسعه ماشین‌آلات کشاورزی، سازمان عمران کشاورزی، ملی کردن شیلات و تلفن و پایه‌گذاری شرکتهای سهامی شیلات ایران و تلفن از جمله نهادهایی بودند که در روند توسعه ملی قادر بودند تا از اقتصاد کشور در شرایط عدم اتکا به نفت حمایت سازمانی به‌عمل آورند.

● **حمایت از نیروهای مولد**

به نسبتی که چرخ اقتصاد از عایدات نفت فاصله می‌گرفت، توجه

دیجیتال

دولت به نیروهای مولد افزونتر می‌شد. کمک ترمیم حقوق دبیران و آموزگاران، اضافه حقوق مستخدمان جزء و دون‌پایه، آیین‌نامه متخلفان از قانون کار و الغای عوارض در دهات نشان از این توجه داشت.

● ضرورت سازندگی

در تنگناهای پیچ‌درپیچ دوران حیات دولت ملی، «عمران» هیچ‌گاه اولویت خود را از دست نداد. حساسیت در حوزه تخصص‌ها سبب شد تا سازندگی از حمایت مالی محروم نشود، آغاز به کار ساختمان سدکرخه، ادامه عملیات سدهای میان کنگی و زرک سیستان، تهیه نقشه‌های سدهای بمپور، بار، کشف رود، طبرق، درونگرد، خاتمه حفر، تونل کهرنگ، آغاز ساختمان پل فهلیان، اتمام راه اصفهان ـ ازنا و تهران ـ علیشاه عوض و رباط کریم، ادامه ریل‌گذاری راه‌آهن تهران ـ مشهد، میانه ـ مراغه و پایان کار ریل شاهرود ـ مشهد، تأسیس سازمان آب و اجرای پروژه آب لوله‌کشی تهران، بنای منطقه نارمک تهران به عنوان تنها الگوی استاندارد شهرسازی و مجموعه اقدامات ریز و درشت عمرانی در مناطق مختلف از حساسیت روی «ساخت» خبر می‌داد.

● تأمین اجتماعی

مصدق برای نخستین بار در حیات اقتصادی با تصویب قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران و تأسیس «سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران» به تأمین اجتماعی نیروی کار صنعتی بها داد. در این قانون حقوق کارگران در دوران بازنشستگی، از کارافتادگی و سانحه و نیز حق ازدواج و حقوق دوران بارداری زنان در نظر گرفته شده بود. قبل از آن نیز «آیین‌نامه کار» سپردن کارهای سخت به زنان و کودکان را منع می‌کرد.

دیجیتال

جدا از آن با مساعی دولت در بهمن‌ماه ۳۱ در چهارچوب قانون «تعدیل اجاره‌بها» با گذراندن مصوبه‌ای، از مال‌الاجاره منازل دکاکین و سایر اماکن کاسته شد و بانک تازه تأسیس ساختمان نیز موظف شد با استفاده از درآمدهای حاصل از مالیات مستغلات، در اراضی دولتی تهران و شهرستانها مسکن‌سازی را آغاز و مسکن ارزان را با اقساط سهل و طویل‌المدت به طبقات کم درآمد واگذار یا اجاره دهد.

دولت همسو با این اقدامات نسبت به سالم‌سازی اجتماعی از طریق اجرای قانون «منع مسکرات و تریاک» و قانون «مبارزه با قاچاق و احتکار» نیز همت گماشت.

● **مشارکت مردمی ـ رشد شخصیتی**

در دوران حس غرور ملی وایستادن بر دوپای خودی و تفکر با مغزایرانی، مصدق به «منطقه مغضوب» نیز نظرافکنه. در شرایطی که روستانشینان در یک ذهنیت تاریخی، «رعایا» تلقی شده و در تملک ارباب بودند، دولت ملی با تشکیل «شورای ده» و «صندوقهای عمران و تعاون» در قریه، دهستان و بخش به آنها شخصیت تاریخی بخشیده براساس قانون تشکیل صندوقهای عمران و تعاون که وظایفی چون تأمین آب آشامیدنی، ایجاد غسالخانه، پل،انبار، مسجد، جاده، درمانگاه، نگهداری از ایتام و سالخوردگان، اعزام پزشکیار سیار، اعطای کمکهای مالی بدون سود به روستائیان را برعهده داشت، روستا جانی تازه گرفت و روستایی نیز در امور مربوط به حیات اجتماعی خویش احساس مشارکت کرد تا اردیبهشت ۳۲ تعداد ۲۷۱۳۵ شورای ده در سامان بخشیدن به امور روستاها فعال شده بودند.

دیجیتال

● فعال کردن همه ظرفیتها و امکانات

در دوران پرتحرک دوساله، دولت ظرفیت تسلیحات ارتش را برای ساختن ماشینهای بافندگی به کار گرفت، تسلیحات جدا از آن با قبول سفارش ۲۰۰۰ گاوآهن از خروج ۴۰۰۰۰ دلار ارز از کشور جلوگیری کرد. به کار گرفتن ۱۵۰۰ نفر از پرسنل ارتش برای دفع ملخ نیز در نوع خود تازگی داشت.

در همین برش زمانی از بقایای آهن‌آلات ذوب آهن متروک دوران رضاخان در حصارک برای ساختن پل استفاده شد. در فهرست اقلام صادراتی این دوره با اقلامی چون مدفوع سگ، پوست گردو و کاغذ باطله برخورد می‌کنیم. بهره‌گیری از ظرفیتهای غیرفعال و خرده امکاناتی که پیش از آن ارزش اعتنا نداشت، خود یک پدیده قلمداد می‌شد.

● باز کردن مسیر برای سرمایه ملی

پس از تحریم خرید نفت ایران و قطع امید از صادرات نفت، مصدق ضمن گفتگو با مصطفی عالی نسب یک صاحب سرمایه آذری اینگونه عنوان می‌کند که «جریان نفت در لوله‌ها به سمت خارج متوقف شده است، باید فکری کنیم و نفت را در داخل به جریان اندازیم.» مصدق سپس از وی می‌خواهد به ایجاد «صنایع نفت‌سوز» همت گمارد. هنگامی که عالی‌نسب پس از مدتی موفق به ساخت سماورهای نفت‌سوز عالی‌پسند می‌شود، مصدق با خوشرویی و شادمانی به خرید چند سماور برای استفاده در نخست‌وزیری و پذیرایی این مراجعان با چای فرمان می‌دهد. عالی نسب قبل از به‌کار انداختن سرمایه در «صنعت» دارای کارت «تجاری» بود و بخاری «والور» از انگلستان وارد می‌کرد گرچه

دیجیتال

تغییر سمت سرمایه از سرمایه تجاری به سرمایه صنعتی همه‌گیر نبود و نمونه‌های فراوان نداشت، اما به هر روی یک پدیده بود که چنانچه مورد حمایت قرار می‌گرفت می‌توانست به‌طور تاریخی از «سرگردانی» و «هرزگی» سرمایه در «حدامکان» جلوگیری کند. مصدق چندی پس از تشویق تاجر صنعتگر شده آذری از صحنه خارج شد اما عالی‌نسب هنوز تولید می‌کند با «اعتقاد به منافع ملی»، «تکنولوژی تا حد مقدور ملی»، ارزش دادن به عنصر کار، «استفاده تا حد ممکن از مواد و قطعات داخلی» و «رعایت پرنسیپ در برخورد با نیروی کار». این مجموعه ویژگیهای نادر که یادگار تفکر ملی مصدق است می‌توانست در تعدادی افزونتر ضرب شده و جریان مولد در ایران ایجاد کند.

● **آموزش و آگاهی در جریان عمل**

«عشق» مصدق به مردم نه «هوس روشنفکری» بود و نه مهر بی‌محتوا و بی‌تعهد. عشق مسئولانه وی به مردم، وظیفه آموزش و ارتقاء آگاهی هموطنان را بر دوشش می‌نهاد. افشای آنچه که در دوران رضاخان بر ملک و ملت رفته بود در شرایط تاریخی پس از شهریور بیست «تلنگر» تاریخی مصدق بر ذهن توده‌ها، نظریه «موازنه منفی»اش پاره کردن «چرت ملی» و ایده و آرمان ملی کردنش نیز «چکش بیداری» مردم بود دروس تاریخی «استبداد شناسی» و «استعمار شناسی» مصدق همچون «آموزشی مصور» در روند عمل در ذهن‌ها رسوب کرد و انرژی آزاد ساخت. نفرت از جوهر استبداد آگاهی و سپس تنفر از غارت انگلستان و بالاخره درک ضرورت حفاظت از هویت و منافع ملی در چنین روندی شکل گرفت. این آموزشها بیش از همه در ذهن و جان خوزستانیها رسوب کرد. نفتگر خوزی بیش از همگان قدر آموزشهای

دیجیتال

مصدقی را شناخت. زینرو «مهر خوزستانی» نسبت به مصدق نیز مهر دیگری است. خوزستانیهای سپیدمو و چروک بر چهره از او با عناوین «آقا»، «آقای مصدق» و «حبیب» یاد می‌کنند.

نفت، آمریکا و انگلیس[۱۸]

سیاست پیچیده امریکا در برابر جنش ملی کردن نفت ایران وحکومت دکتر محمد مصدق، برخی از ایرانیان را دچا رتوهم کرده است. به گونه‌ای که بعضی محافل، آمریکا را مشوق دکتر مصدق برای ملی کردن نفت ایران دانسته و دلیل آن را نیز به رقابت نفتی بین لندن و واشنگتن نسبت می‌دهند. پیشگام ارائه این تحلیل حزب توده ایران بوده است. این حزب در همان ابتدای نخست‌وزیری مصدق چنین تحلیل می‌کرد:

«کاملاً آشکار است که وقتی انگلیسی‌ها، رزم‌آرا این عامل صدیق خود را به عنوان سنگ بزرگ در ترازو گذاشتند، آمریکایی‌ها نیز با سوءاستفاده از افکار و احساسات ملی ایران، بزرگترین سنگ خود را یعنی ملی کردن صنعت نفت را به دست اقلیت، در کفه دیگر ترازو جای دادند.»

این روزها نیز از تحلیلی کمابیش شبیه تحلیل حزب توده، اما این بار از جانب، نیروهای افراطی مذهبی به منظور خدشه وارد ساختن به اصالت جنبش ملی ایران و رهبر بی‌بدیل آن مطرح می‌شود. این تحلیل، یک‌سره بی‌اساس و فاقد هرگونه اعتبار تاریخی است، زیرا دکتر مصدق هنگامی به طراحی و اجرای ملی کردن صنعت نفت مبادرت کرد که آمریکا و انگلیس دوره رقابت کوتاه خود را پس از جنگ جهانی دوم پشت سر

دیجیتال

گذاشته و به دلیل آغاز جنگ کره و اوجگیری جنگ سرد، در مورد نحوه همکاری خود برای اداره «جهان آزاد» به توافق رسیده بودند. در واقع به قدرت رسیدن سپهبد رزم‌آرا در ایران، نتیجه مستقیم توافق دو قدرت بزرگ درمورد سرنوشت کشورمان بود نیویورک تایمز در همان زمان درباره نخست‌وزیری رزم‌آرا نوشت:

«از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت‌اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیرقابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانده است که اکنون آشکار شده که جز رئیس ستاد ارتش، کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسفبار نجات بخشد. اگر در نتیجه حوادث کره، جنگ واقعی درگیر شود، ژنرال رزم‌آرا و ارتش او، به اتفاق ایلات مسلح کوهستانی می‌توانند حداقل برای مدتی **جلوی پیش‌روی به طرف مناطق جنوبی را سد کنند اگر جلو شوروی در** کره گرفته شود و مسکو بخواهد از حزب توده، بدون روشن شدن آتش جنگ بین‌المللی برای ایجاد قیام مسلح استفاده کند، مأموریت رزم‌آرا محکمتر و حیاتی‌تر خواهد بود.»

از همین رو، «دوهر» عضو ارشد سفارت آمریکا در تهران برای نخست‌وزیری رزم‌آرا به تلاش گسترده‌ای دست زد. وی طی ملاقاتهای محرمانه‌ای که با رزم‌آرا به عمل آورد، از مشکلات سپهبد و نیز شرایط او برای قبول زمامداری آگاه شدو مراتب را به سفارت آمریکا اطلاع داد. رزم‌آرا در این ملاقاتها، ضمن ارائه برنامه خود به دوهر، خواستار حمایت آمریکا از دولت وی و نیز جلوگیری از کارشکنی و توطئه‌های شاه شد. شاه نیز مانورهای دوهر و سفارت آمریکا راکه جنبه توصیه داشت به صورت دستور تلقی کرد و بدون تمایل مجلس شورای ملی، فرمان نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا را صادر کرد.

دیجیتال

رزم‌آرا با آنکه توانست موافقت دولت انگلیس را در مورد تقسیم عواید نفت به صورت پنجاه پنجاه به دست آورد. اما اجل به وی مهلت نداد و به صورت مرموزی ترور شد.

بنابراین دکتر مصدق هنگامی ملی شدن نفت را مطرح کرد و متعاقب آن برای اجرای طرحش تن به قبول نخست‌وزیری داد که آمریکا و انگلیس (جز در پاره‌ای موارد تاکتیکی) استراتژی مشترکی در برابر ایران و ملی شدن نفت دست یافته بودند. اساس این استراتژی بر دو محور زیر استوار بود:

۱ ـ ایران به هر بهایی متحد جهان غرب در برابر گسترش کمونیسم باقی بماند.

۲ ـ ملی شدن صنعت نفت ایران به هیچوجه از اصل تنصیف عواید (تقسیم منافع به صورت مساوی) فراتر نرود.

البته تا هنگامی که انگلیس حاضر به پذیرش اصل تنصیف عواید با ایران نبود، آمریکا این کشور را تحت‌فشار قرار داده بود،اما هنگامی که دولت انگلیس ـ در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا ـ این اصل را در مورد نفت ایران پذیرفت، اختلاف دو قدرت بزرگ جهانی بر سر ملی کردن نفت ایران نیز از میان برخاست.

«جرج مک‌گی» معاون وزیر خارجه وقت آمریکاکه بسیاری او را حامی ملی شدن نفت فرض کرده‌اند. پس از ترور رزم‌آرا در سفر به تهران ـ دقیقاً برخلاف آنچه عده‌ای تصور کرده‌اند ـ تمام سعی خود را به کار برد تا مانع تصویب و اجرای ملی شدن نفت شود. وی خود در این‌باره می‌گوید: «سپس علاء مرا به دیدن شاه برد. من مذاکراتی راکه با علاء نخست‌وزیر داشتم با شاه مطرح کردم و برای چاره‌جویی اوضاعی که با آن روبرو شده بودیم، از او یاری خواستم و گفتم: در ازای ایستادگی در

دیجیتال

برابر جبهه ملی و برنامه ملی شدن آنها، از او پشتیبانی می‌کنیم، ما و بریتانیا به‌طور جدی می‌خواهیم موضوع ملی کردن امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران متوقف شود، زیرا این کار به زیان شرکت و ایران تمام می‌شود. ملی شدن، امتیازات نفت ایالات متحده، بریتانیا و دیگر کمپانی‌ها را در سراسر جهان در معرض مخاطره قرار خواهد داد و زمینه را برای فعالیتهای اتحاد جماهیر شوروی، دشمن سنتی ایران، فراهم خواهد ساخت. آنگاه از شاه پرسیدم: آیا با استفاده از پشتیبانی ما می‌تواند ملی شدن نفت را از مسیر خود منحرف کنید؟ شاه گفت: قادر به این کار نیست و درخواست کرد انجام چنین کاری را از او نخواهیم و افزود، او حتی نمی‌تواند یک دولت سرکار بیاورد. همگی می‌ترسند، دشمن ناپیدا همه جا حضور دارد من راه‌حلهای دیگری را عنوان کردم، بدین ترتیب که شاه ترتیب نوعی ملی شدن را فراهم سازد که اجرای آن برای ایران و شرکت نفت عملی باشد و امتیازات دیگر را در نقاط جهان در معرض مخاطره قرار ندهد. این ترتیب براساس پنجاه پنجاه عواید بود که دولت بریتانیا اخیراًاز سوی شرکت به ایران پیشنهاد کرده بود قتل رزم‌آرا و اوجگیری جبهه ملی به حدی شاه را تکان داده بود که توانایی بررسی و تفکر درباره چنین استراتژی را از وی سلب کرده بود.

در واقع به سرشت سیاست آمریکا در برابر نفت ایران در سخنان مک‌گی بیان شده است. آمریکا صرفاً از انگلیس می‌خواست که اصل تنصیف عواید را در مورد ایران رعایت کند و همین را تحت عنوان لفظی «ملی شدن» به ایرانیان بقبولاند تا افکار عمومی برانگیخته نشود. این سیاستی بود که امریکا از ابتدا تا انتهای جنبش ملی کردن نفت دنبال کرد و یک گام هم از آن فراتر نرفت. از همین رو هنگامی که مجلس ایران طرح ملی شدن نفت را از تصویب گذراند، وزیر خارجه آمریکا با انتشار

دیجیتال

بیانیه‌ای ضمن انتقاد از نحوه ملی کردن نفت تصریح کرد:

«متأسفم اظهار دارم که دولت ایران به‌طرزی در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می‌کند و این امر، عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران نیز اثرات سوئی خواهد داشت. آمریکا قویاً تأکید نموده است که هرگونه تغییراتی در مناسبات بین‌المللی دولت ایران و مؤسسات ذی‌نفع انگلیس براساسی که موافق مسئولیتهای بین‌المللی هر دو کشور باشد، فراهم گردد. ما مأیوس شدیم از اینکه پیشنهاد اخیر انگلیس به ایران که اصل ملی شدن را قبول نمود و نظریات پیشنهادی مساعدی را نیز دربرداشته، غفلتاً و بدون مطالعه از طرف ایران رد شد... این محیط بیم و تهدید که ناشی از اقدامات عجولانه‌ای است برای اجبار همکاری در اجرای قانون ملی کردن نفت، نتیجه‌ای دربرنخواهد داشت. قویاً امیدواریم که ایران در اقدامات خود تجدیدنظر نموده و طریقی را اتخاذ خواهد کرد که از مخاطرات خط مشی فعلی احتراز و ادامه عمل صنعت نفت را ممکن سازد.

هنگام خلع ید از شرکت نفت انگلیس نیز «اورل هریمن» نماینده شخصی ترومن در نامه‌ای به مصدق نوشت: «دولت ایران در مذاکرات با اینجانب ابراز فرمودند که قصد مصادره اموال شرکت سابق نفت را ندارند. نظر دولت من بر این است که قبضه مایملک یک شرکت خارجی به وسیله دولتی، بدون پرداخت غرامت فوری و مکفی و مؤثر و یا دادن ترتیبی که مرضی‌الطرفین بوده باشد، بایستی مصادره نامیده شود، نه ملی شدن. کمال تأسف را دارم که مساعی مبذوله برای پیدا کردن یک راه حل تاکنون به نتیجه نرسیده است. رجاء واثق دارم که دولت ایران نظریات اینجانب را که از روی کمال صداقت و درستی می‌باشد، مورد مداقه قرار

دیجیتال

دهد.»

مخالفتهای شرکت‌های نفتی آمریکا با ملی شدن نفت ایران از این هم شدیدتر بود و دست کمی از مخالفت شرکت نفت انگلیس و ایران نداشت. این واقعیت در یکی از اسناد از طبقه‌بندی خارج شدهٔ وزارت خارجه آمریکا به صراحت تشریح شده است. سند مزبور صورتجلسه مذاکراتی است که بین نمایندگان وزارت خارجه، اداره امور نفت و سازمان بازرگانی دولتی آمریکا در تاریخ ۱۴ مه ۱۹۵۱ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰) با نمایندگان شرکتهای نفتی آمریکا که در خاورمیانه فعالیت داشته‌اند، درباره ملی کردن نفت ایران صورت گرفته است. نماینده اصلی وزارت خارجه امریکا در این مذاکرات مک‌گی بوده و شرکتهای استاندارد اویل، نیوجرسی، گلف، سوکونی واکیوم و کالتکس (شرکت نفت بحرین) که شامل هر پنج شرکت کارتل نفتی آمریکا (معروف به پنج خواهر) بودند، در این مذاکرات شرکت داشته‌اند، افزون بر این، دو شرکت پاسیفیک و ستون و سوپر یونیز ـ خارج از کارتل ـ در مذاکرات حضور داشته‌اند. تشکیل جلسه به این منظور بوده است که دولت آمریکا نظرات خود را درباره ملی کردن نفت ایران به آگاهی شرکتها برساند و متقابلاً از نظر آنها دراین‌باره آگاه شود و ضمناً علاوه بر تبادل نظرکوشش شود که سیاست هماهنگی در این زمینه اتخاذ شود.

در این جلسه، مک‌گی هدفهای دولت آمریکا و مشکلات سیاسی آن را در برابر ملی شدن نفت ایران تشریح می‌کند و آنگاه از نمایندگان تک‌تک شرکتها می‌پرسد که واکنش آنها نسبت به رفتار دولت آمریکا در برابر ایران چیست و اینکه صنعت نفت آمریکا در مجموع چه تأثیری در حوزه امتیازات آنها داشته است و برای پشتیبانی از موضع آنها در حوزه‌های امتیازات مختلف، چه می‌توان کرد؟

دیجیتال

نخستین فردی که به این پرسشها پاسخ داد «کوگلر» نماینده شرکت استاندارد اویل نیوجرسی (اکسون) بود. وی نظرات خود را در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف ـ دولت ایالات متحده باید به‌طور علنی و خصوصی، موضع سختی علیه ملی کردن و لغو یک جانبه قراردادها اتخاذ کند.

ب ـ اینکه دولت ایران درباره نحوه پرداخت غرامت به شرکت تصمیم بگیرد، به زیان ماست.

پ ـ نفت ایران عملاً ملی شده است، به قسمی که لازم نیست چیزی را تغییر داد.

ت ـ اگر اقدام ایران در سلب مالکیت پیروز شود، تأثیر زیانبخشی بر تمام قراردادها در جهان خواهد داشت.

ث ـ اگر یک چنین قانون‌شکنی و چنین تفسیری از قانون پیروز شود، موجب ناامیدی کارفرمایان آمریکایی در سراسر جهان خواهد شد.

ج ـ حقوق بین‌الملل اساساً بسته به اصول پذیرفته شده یا نپذیرفته شده‌ای است که مورد تفسیرهای متنوعی قرار می‌گیرد.

ح ـ شاید لازم باشد برای حل موفقیت‌آمیز چنین مسائل مهم بین‌المللی، اصول بین‌المللی مناسبی تهیه کرد.

خ ـ شاید دولت ایالات متحده و صنعت آمریکا لازم بدانند که از معامله نفت خودداری کنند.

پاسخ دوم از جانب «کیس» نماینده شرکت سوکونی واکیوم (نفت موبیل) به شرح زیر بود:

الف ـ زمان آن فرا رسیده است که به زور متوسل شد. چون نمی‌توان

دیجیتال

اجازه داد که یک چنین نفت حیاتی از دست برود.

ب ـ ملی کردن در انگلستان با ملی کردن ایرانی‌ها این فرق را دارد که در ملی کردن در انگلستان به منافع خارجی‌ها مستقیماً لطمه‌ای وارد نیامده است.

پ ـ اگر قوانین بین‌المللی نتواند با ملی کردن مخالفت کند، پس باید در این‌باره بر پایه اصول بنیادینی تصمیم گرفت که یک چنین عمل خودکامانه و بی‌توجه به تعهدات و مسئولیتهای بین‌المللی اجازه ندهد و همه دول دارای حاکمیت، آن اصول را بپذیرند.

ت ـ ایران بر اثر چنین اقدامی، سالها با مشکلات فراوانی روبرو خواهد بود.

«ها وارد» نماینده استاندارد نیوجرسی گفت: اعتبار ایران جداً لطمه خواهد خورد و به آینده ایران بر اثر از دست دادن سرمایه‌های خارجی، زیان وارد خواهد آمد.

«بروستر» از شرکت سوکونی توصیه کرد که صنعت نفت آمریکا بعضی از این ترسها و واکنشها را انتشار دهد و بویژه عقیده خود را در این‌باره که ادامه فعالیت را به شرکتهای آمریکایی دست‌اندر کار در ایران توصیه نمی‌کند، ابراز دارد. «هاوارد» نیز تأکید کردکه هر گروه آمریکایی که وارد این کار شود، در حکم این است که گلوی صنعت خودش را ببرد چون «قاپیدن امتیاز» برای امتیاز داران در همه بخشهای جهان مرگبار هست. کیس اصطلاح «راهزنی در بزرگراه» را در این مورد به کار برد وگفت: چنین کاری از جانب شرکتهای با احساس مسئولیت، امکانپذیر نیست. پینکارد، نماینده شرکت کالتکس هم گفت: این کار احتمالاً هم برای دولت ایالات متحده و هم برای صنعت آن بسیار نگران‌کننده خواهد بود.

دیجیتال

قرائن فوق از مواضع واقعی آمریکا و شرکتهای نفتی این کشور در برابر ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دولت دکتر محمد مصدق پرده برمی‌دارد. با این همه، آمریکا در دو مورد با انگلیس در برابر دکتر مصدق اختلاف نظر داشت. مورد نخست این بود که امریکا از همان ابتدای مطرح شدن بحث ملی کردن نفت، خواستار اعطای حق‌الامتیاز بیشتری به ایران توسط شرکت نفت انگلیس و ایران مطابق روال معمول امتیازهای نفتی در سرتاسر جهان بود، اما شرکت تا مدتها زیر بار این مسئله نمی‌رفت. از همین رو، مقامهای آمریکایی گاهی شرکت را به باد انتقاد می‌گرفتند به‌طوری که یک دیپلمات عالیرتبه آمریکایی، بعد از عملیات خلع ید، رفتار شرکت را در برابر ایران «خودخواهانه» توصیف کرد و گفت: شرکت نفت در مورد سودی که عایدش می‌شد، حریصانه رفتار می‌کرد و مثل این بود که تشخیص نمی‌داد دنیا تغییر کرده است. اما هنگامی که دولت انگلیس در دوران نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا اصل تنصیف عواید را پذیرفت. این اختلال آمریکا و انگلیس هم زمینه خود را از دست داد.

مورد دومی که آمریکا با انگلیس اختلاف‌نظر داشت، به کارگیری نیروی نظامی برضد دکتر مصدق بود. پس از عملیات خلع‌ید از شرکت نفت، وزیر خارجه انگلیس طی اظهاراتی دولت ایران را به محاصره اقتصادی و مداخله نظامی تهدید کرد و گفت: «نخست‌وزیر ایران و دولت باید بدانند که برطبق قوانین بین‌المللی، مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیس در ایران می‌باشند و اگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند، دولت انگلستان خود آن را برعهده خواهد گرفت و برای انجام این منظور وسایل لازم را به کار خواهد برد.» وی همچنین گفت که رزمناو موریشوس را به حومه آبادان اعزام کرده است.

دیجیتال

در واقع، تهدید انگلیس صرفاً یک بلوف نبود، «ایدن» وزیر خارجه وقت انگلیس در این مورد می‌گوید: «میل شدیدی در ما وجود داشت که به دخالت مستقیم بپردازیم و اموال سرقت شده را به چنگ آوریم، اما فشار آمریکا در مخالفت با چنین اقدامی نیز بسیار شدید بود.

با این همه، مخالفت آمریکا با حمله نظامی انگلیس به ایران در اوایل نخست‌وزیری دکتر مصدق مانع از آن نشد که آمریکا برای سرنگون کردن مصدق در طرح ناموفق ۱۳۳۱ و نیز کودتای مرداد ۱۳۳۲ با انگلیس همکاری و همراهی نکند.

دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق[۱۹]

مرحوم دکتر مصدق از معدود رجال ایران بود که توجه همه جانبه به قضایا و موقعیت کشور و سیاستهای خارجی و اوضاع منطقه داشت. کوشش او بر این بود که وارد جبهه‌ها و معرکه‌های فرعی نشود و نیرو و توان خود را در یک جبهه و معرکه‌ای مصروف دارد که منطبق با مصالح مردم باشد. روی این اصل از ورود به هرگونه حرکتی که منجر به تجزیه و تقابل نیروها در داخل کشور بشود پرهیز داشت. از همین رو هیچ‌گاه وارد معرکه‌های کلامی، قومی، زبانی و مباحثی که می‌توانست به تجزیه و نیروی ملت بیانجامد، نمی‌شد. دکتر مصدق متوجه این نکته بود که ملت ایران از سوی دیگر دشمنانش هم قدرتمند هستند. به همین دلیل کوشش می‌کرد در سطح ملی از خیلی مسائل هم بگذرد نمونه بارزش این بود که با مخالفان شخصی خود برخورد نمی‌کرد. اگر به دوران بیست و هشت ماهه حکومت او توجه شود می‌بینیم که به رغم آن همه مخالفتها، توطئه‌ها و کارشکنیهای مخالفان در مدت حکومت و حتی بعدها در

دیجیتال

دوران زندان، در دادگاه و در دوران زندان و تبعیدگاه احمدآباد، هیچ‌گاه به این جریانات اعتراض نکرد. سعی او بر این بود که تمام همتش را صرف افشای آن جریان استعماری کند که آن را مبنا و ریشه نابسامانیهای ایران می‌دانست. چون معتقد بود اگر سلطه خارجی را از مناسبات ملی حذف کنیم چنین جریانهایی نمی‌توانند سلطه استبدادی را اعمال کنند و جامعه را به سوی سقوط ببرند و حقوق مردم را تضییع نمایند.

متأسفانه امروز نیرو و توان ملی مردم ایران دائماً تجزیه می‌شود و معرکه‌ها و جبهه‌های متعدد در برابر این مردم باز می‌شود، برای اینکه از مسائل اصلی غافل شوند. به عنوان نمونه اگر نفت که قیمت آن در سال ۱۳۶۰، ۴۰ دلار بوده به ۱۰ دلار یا زیر آن برسد، هیچ اعتراضی و نوحه‌خوانی و کفن‌پوشی نمی‌بینیم. ولی مسائل سطحی و کوچکی در این کشور موجب می‌شود تا کشور به هم بریزد و در یک جایی، عده‌ای کفن‌پوش شوند و پاسخ سخن فردی را که می‌تواند آرام و مستدل باشد، با چماق و تکفیر دهند. هدف این است که ما دائماً مشغول باشیم و از پرداختن به مسایل اساسی دور شویم و به این نکته که چرا نفت ۴۰ دلار سال ۱۳۶۰ که امروز باید به قیمت ۱۰۰ دلار یا بالاتر به فروش رود به کمتر از ۱۰ دلار فروش می‌رود فکر نکنیم. دائماً بایستی درگیر مسائل مختلف فقهی و کلامی و قومی و موضوعاتی از این قبیل باشیم.

اگر برخی مطالب غیرمستند از طرف بعضی از جراید در این زمینه موردبحث عنوان نمی‌شد، نیازی به صرف وقت در این مورد نبود و می‌توانستیم این فرصت را در یک زمینه مفیدتری به کار ببریم. ولی متأسفانه چون برخی بی‌توجهی یا غرض‌ورزی می‌کنند و گاهگاهی مطالب نادرستی می‌گویند، انسان وادار می‌شود که احقاق حق کرده و حقایق وقایع تاریخی را بیان کند و حق را کتمان نکند. در هر صورت با

دیجیتال

این دیدگاه است که مطالب زیر را بیان می‌کنم.

برای بررسی شخصیت و کارکرد دکتر مصدق در ارتباط با موضوع دین و علمای مذهبی باید در ابتدا وضعیت خانوادگی او را موردتوجه قرار داد زیرا تأثیر و نقش خانواده بر تربیت فرزندان غیرقابل انکار است.

پدر دکتر مصدق مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر از چهره‌های شاخص دوره ناصری است و از او در کتابها به نیکی یاد شده است. آن مرحوم از نظر اخلاقی مقید به حفظ اصول اخلاقی در روابط خود بود. در کتاب خاطرات اعتمادالسلطنه آمده است که وقتی مجالسی تشکیل می‌شد که در آن برخی از بزرگان حضور داشتند و می‌خواستند در ادامه جلسه به هجوگویی و یا شرب خمر بپردازند، میرزا هدایت جلسه را ترک می‌کرد و در حضور وی چنین اعمالی انجام نمی‌شد. همچنین در کتابها نقل است که آن مرحوم درمنزل خود مراسم روضه‌خوانی و عزاداری ماه رمضان و محرم داشت و به عرفان گرایش داشته و اهل ریاضت بوده است.

مادر مصدق، مرحومه خانم نجم‌السلطنه است که از زنان متدین دوران خود به‌حساب می‌آید، به نحوی که خود شخصاً وجوهات شرعی خود را به مرحوم آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) پرداخت می‌کرده است. این بنده از آیت‌الله آقای دکتر مهدی حائری (آیت‌الله زاده حایری) در این خصوص شنیدم که در یکی از دفعاتی که خانم نجم‌السلطنه به قم مشرف می‌شوند و ضمناً به منزل مرحوم حاج‌عبدالکریم حائری برای پرداخت وجوهات می‌روند احساس می‌کنند که وضع اندرون آن مرحوم زیاد مناسب نیست، به مرحوم شیخ می‌گویند من می‌خواهم مخارج منزل شما را بپردازم. مرحوم شیخ می‌فرمایند که من نیازی ندارم زیرا از وجوهات شرعی برای مخارج منزل

دیجیتال

استفاده نمی‌کنم. ایشان می‌فرمایند نه به عنوان وجوهات، بلکه به صورت هبه، که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری قبول می‌کنند. این عمل خانم نجم‌السلطنه گویای نگرش خانواده مصدق به مسئله دینداری و توجه به عالمان دینی است. و همان‌طور که می‌دانید بیمارستان نجمیه از آثار خیر برکاتی است که از ایشان باقی مانده و جزء موقوفات آن مرحوم به حساب می‌آید. هر چند که چندین سال است به گونه‌ای غیرقانونی و غیرشرعی از نظارت ورثه خارج شده است.

این موارد تا حدودی نشانگر روحیه‌ای است که در این خانواده حاکم بوده است. بالطبع این فرهنگ و تعلیمات بازتاب خودش را در فرزندان هم باقی می‌گذارد خانم نجم‌السلطنه هزینه چاپ برخی از کتب ادعیه مانند کتاب چهل حدیث را پرداخت کرده البته در مورد اخیر من شخصاً تحقیقی نکرده‌ام و این مطلب از شنیده‌هاست.

همچنین دکتر مصدق معلمانی هم داشته که دارای اعتقادات پایدار در مسائل دینی بودند که مصدق در خاطراتش از آنها نام برده است، از جمله از مرحوم شیخ محمدعلی کاشانی که دکتر مصدق فراوان از او به نیکی یاد کرده است. اگر زندگی دکتر مصدق موردمطالعه قرار گیرد با چهره‌ای برخلاف آنچه برخی تاکنون از او ترسیم کرده‌اند روبرو می‌شویم، او انسانی کاملاً سنت‌گرا بود منتهی نه از آن نوع سنت‌گرایی که با هر نوع پدیده جدید مخالفت می‌کند. بلکه انسانی است که ریشه در سنت دارد و اگر این ریشه در سنت نبود واین ارتباط عمیق را با عناصر تشکیل‌دهنده هویت مردم ایران نداشت، هرگز نمی‌توانست به آن موفقیت‌ها در صحنه ملی بین‌المللی نایل آید.

در اینجا باید به نامه‌ای اشاره کنم که جزء قدیمی‌ترین نامه‌های دکتر مصدق است که امروز در اختیار ما هست، نامه‌ای است جهت عرض

دیجیتال

تبریک میلاد پیامبر اسلام و امام جعفر صادق علیهم‌السلام به شخصی به نام میرزاجوادخان در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ مطابق با دی‌ماه ۱۲۹۶، دکتر مصدق این نامه تبریک را از نوشاتل سویس فرستاده و مربوط به دوران تحصیل وی در آن دیار است. همچنین عنوان رساله پایان‌نامه‌اش را «وصیت در اسلام» انتخاب می‌کند که نشان‌دهنده گرایشهای مذهبی اوست. یک سند ارزشمند دیگری در ارتباط با این موضوع وجود دارد که مربوط به زمانی است که دکتر مصدق در مهرماه ۱۲۹۹ والی فارس می‌شود. در آن ایام کتابی توسط یکی از علمای شیراز به نام آیت‌الله «سیدمحمدشریف تقوی» شیرازی تحت عنوان «**قانون الهی**» نوشته می‌شود. در این کتاب از این تفکر دفاع شده که قوانین الهی منبعث از قرآن باید در جامعه حاکم وجاری و ساری شود. در مقدمه آن کتاب نویسنده می‌نویسد: «چندین سال است که من این کتاب را نوشته‌ام اما تاکنون امکان مادی برای چاپ آن را نداشته‌ام تا این که آقای دکتر مصدق والی فارس شد.» سپس نویسنده پس از کلی تمجید و تجلیل از دکتر مصدق عنوان می‌کند که مشارالیه هزینه چاپ این کتاب را تقبل و پرداخت نمود این موضوع مبین این نکته است که بین دکتر مصدق و این مباحث باید ارتباطی باشد که منجر به اتخاذ چنین تصمیمی گردد.

پس از وقوع کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ دکتر مصدق از والی‌گری ایالت فارس در اعتراض به کودتا استعفا می‌دهد (از یاد نبریم که او تنها والی معترض کودتا در شکلی علنی است و کودتا را به رسمیت نمی‌شناسد). به دنبال این تصمیم، علمای بزرگ فارس تلگرافهای متعدد به تهران مخابره می‌کنند و با استعفای او مخالفت می‌نمایند. بعدها که به عنوان والی به ایالت آذربایجان می‌رود و در اعتراض به کارشکنی رضاخان وزیر جنگ استعفا می‌دهد، علمای بزرگ آذربایجان به وسیله

دیجیتال

نامه و تلگراف به قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرای وقت ضمن اعتراض به استعفای مصدق از ابقای او در سمت مذکور دفاع می‌نمایند. از جمله کسانی که اسامی آنان در یک نامه ارسالی به مرکز دیده می‌شود می‌توان از: میرزاباقر رضی ـ محمدبن موسی ثقه‌اسلام ـ عبدالحسین حسین، مرحوم حاج صادق آقا از علمای بزرگ تبریز که در دوران رضاخان از تبریز تبعید شد، نام برد. این نمونه‌ها خود گواهی است بر اینکه بین عالمان دینی و دکتر مصدق حسن رابطه وجود داشته است.

نمونه دیگر رفتار دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ است که ماده واحده خلع قاجاریه به تصویب رسید و راه برای سلطنت رضاخان باز شد. در آن روز سیدمحمد تدین ریاست جلسه مجلس را به‌عهده داشت. تدین اگر چه نامش تدین بود ولی از گوهر دین بهره‌ای نبرده بود. او معمم بود و بعدها هم استاد مدرسه معقول و منقول و دانشکده الهیات شد. دکتر مصدق در آن جلسه نطق تاریخی مهمی ایراد کرد که در جراید وکتابها آمده است. مرحوم مصدق آغاز سخن را چنین شروع کرد:

«بنده در سال گذشته در حضور آقایان محترم، به کلام‌الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنا دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام‌الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام کردند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خود را می‌گوید اشهد ان لااله‌الاالله واشهد ان محمداً رسول‌الله... من شخصی بودم مسلمان و به این کلام‌الله مجید قسم یاد کردم و این ساعت هم کلام‌الله خصم من باشد اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم اگر چیزی برخلاف مصالح مملکت و عقل خودم ببینم لذا ناچار می‌شوم برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلام از

دیجیتال

اظهارعقیده خودداری نکنم».

مصدق با این سخنان مرگ را جلوی چشم خود می‌دید، شاید امروز بیان این مسائل آسان باشد اما در آن روزگار کسی جرئت نداشت این چنین با رضاخان مخالفت کند.

یکی از کارهای بسیار مهم او در دوره ششم مجلس عدم شرکت در مراسم تحلیف بود. او مقدمات امر را به گونه‌ای بیش پیش‌بینی کرده بود چون می‌بایستی مراسم تحلیف را به‌جا می‌آورد. او در جلسه هفتم روز اول شهریور ۱۳۰۵ در مجلس حضور پیدا می‌کند و سخن خود را این‌گونه شروع می‌کند:

«لازم می‌دانم امروز که اولین روزی است که بنده در دوره ششم به مجلس می‌آیم عقیده و مرام خودم را که عقیده و مرام آقایان محترم و اهل مملکت است به عرض برسانم. تا این که به موضوعاتی که وارد می‌شود با این عقیده تطبیق کنیم اگر مطابقت کرد موافقت کنید اگر مخالفت کرد مخالفت نمایید. عقیده بنده فرمایش رسول اکرم و پیغمبر خاتم(ص) است که می‌فرماید الاسلام یعلوا ولایعلی علیه، بنده به افتخار نمایندگان دوره ششم شمایل منشی این اصل را زینت‌بخش از محوطه می‌نمایم. از خداوند متعال خواهانم که ما را در این دوره ششم و همیشه به راه نیک اوصیائت که راه خداست موفق فرماید و از آقایان خصوصاً حجج اسلام خواهش می‌کنم که این عبارت را تکرار نمایند، الاسلام یعلوا ولایعلی علیه. اینک برخیزید.» حضار قیام نمودند و دکتر مصدق ادامه می‌دهد: «این است شمایل پادشاه اسلام که دست او بیرق ایران است آن شمایل را به افتخار خودمان تقدیم آقای رئیس می‌کنم که نصب بفرمائید.» دکتر مصدق با این صحبت هم رضاخان را نفی می‌کند و هم اعلام می‌کند پادشاه ایران فقط رسول‌الله است. او رضاخان را مقابل

دیجیتال

پیامبر اسلام قرار می‌دهد و این نشانگر هوشیاری اوست. سیدمحمد تدین دیگر چه بگوید زیرا وقتی دکتر مصدق می‌گوید پادشاه ایران پیغمبر اسلام است تدین نمی‌تواند با این امر مخالفت کند، عملاً آنچه در آیین نامه نوشته شده بود اجرا نشد. مراسم تحلیف ساخته توسط دکتر مصدق که بسیار هم اصولی بود به این صورت انجام شد و در دوره رضاخان مراسم تحلیف رسمی را به جا نیاورد.

دکتر مصدق همیشه معتقد بود که جامعه‌ای توفیق پیدا خواهد کرد که مردمش مؤمن و معتقد باشند. جامعه بی‌اعتقاد به جایی نخواهد رسید از جمله در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶ مجلس می‌گوید:

«آقا هر ملتی باید عقیده داشته باشد اگر یک ملتی عقیده نداشته باشد آن ملت کارش زار می‌شود و همه باید سعی کنیم که در جامعه یک عقیده و مسلک و مرامی باشد اگر ملت بی‌مرام باشد آن ملت از بین می‌رود. در سنه ۱۹۱۱ وقتی که بنده در اروپا بودم یکی از دول اسلامی با یک دولت مسیحی جنگ کرد و شکست خورد. یکی از مؤلفین اروپایی در روزنامه برداشت نوشت وقتی دولت اسلامی جنگ می‌کرد وقتی بود که سرباز اسلامی معتقد بود اگر کشته شود به بهشت می‌رود و اگر هم بکشد به بهشت می‌رود، ولی از وقتی که سرباز اسلامی این عقیده را ندارد حتماً شکست می‌خورد.»

دکتر مصدق ادامه می‌دهد: «بنابراین وظیفه ما این است که اگر ما در جامعه خودمان یک اصلی داریم آن اصل را متزلزل نکنیم و نگوییم که تجدد این‌طور حکم می‌کند بنده خودم پارسال به عضویت انجمن انتخابات تهران دعوت شدم نرفتم بالاخره یک روز دیدم که خیلی اصرار می‌کنند که شما تشریف بیاورید، قبول کنید. بالاخره رفتم و دیدم یک لیسانسیه حقوق عقب او دو نفر حمال می‌آیند. گفتم اینها چه می‌گویند

دیجیتال

گفتند بلی این آقای لیسانسیه آنها را آورده و دم در رأی آنها را خریده و حال می‌روند رأی دهند و آرای‌شان را در صندوق بریزند.» دکتر مصدق اضافه می‌کند: «آیا این لیسانسیه حقوق می‌تواند مملکت را حفظ کند، نه والله. خدا شاهد است که این مجاز در اسم حقوق، و یا هر یک از آنهایی که مثل او باشند. مضراتش این است». در اینجا وزیر مالیه می‌گوید: دیگران هم این کار را می‌کردند.» دکتر مصدق جواب می‌دهد: «بله لیسانسیه‌ای که رأی یکی پنج قران بخرد و در صندوق بریزد نمی‌تواند مملکت را حفظ کند، پس باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند. خصوصاً حالا که تجدد ما، بی‌اصل است ما نباید با این اصولی که در جامعه است به عنوان تجددهای دروغی مملکت را خراب بکنیم.» در این موقع شیروانی یکی از نمایندگان مجلس به عنوان اعتراض می‌گوید: «شما نباید لیسانسیه‌ها را مسخره کنید!» دکتر مصدق می‌گوید: «بلی، چون پیش خودم درس خوانده‌اند این اندازه حق برگردنشان دارم و استدعا می‌کنم آقای شیروانی به عرایض بنده توجه فرمایند. بنده مخلص حضرت‌عالی هستم.» شیروانی مجدداً می‌گوید: «روحانی شده‌اید؟ آقا تبریک می‌گوید.» دکتر مصدق در جواب می‌گوید: «عقیده‌ام این بود.»

این هم از نکته‌های ظریف تاریخی و طنزهای تلخ آن است که زمانی در مجلس ششم دکترمصدق‌متهم می‌شود به این که روحانی شده ومواضع جانبدارانه از دین همچون روحانی‌ها می‌گیرد و بعد در روزگار دیگری، مطالب دیگری اظهار می‌شود که در این سالها بسیار شنیده و خوانده‌ایم!

دکتر مصدق در جلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ همین دوره ششم با وزارت دو وزیر دولت مستوفی‌الممالک یعنی وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت میکند و نکته‌های مهمی را در مخالفت خود با این دو

دیجیتال

نفر عنوان می‌کند از جمله به قرارداد ۱۹۱۹، قرارداد قیمومت ایران که توسط «سرپرسی کاکس» از طرف دولت انگلیس و وثوق‌الدوله امضا شده بود، و خوشبختانه به دلیل مبارزات داخلی مردم ایران به خصوص نقش مهم شهید مدرس و عدم مساعدت سیاست بین‌المللی اجرا نشد. دکتر مصدق در برخورد با آن قرارداد چند نکته را اشاره می‌کند. او می‌گوید: «بنده به بزرگترین خیانتی که ایشان یعنی وثوق‌الدوله مرتکب شده‌اند می‌پردازم که قرارداد است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زبان وطن‌پرستی و اسارت ملت ایران، عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم(ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانت‌مند و مسلمان شرافتمندی فرض است در اجرای فرموده پیامبر خدا که می‌فرماید: «الاسلام یعلوولایعلی علیه.» از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانیت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب شد د رراه خدا شربت شهادت را نوشیده است ولاتحسبن الذین قتلوفی‌سبیل الله امواتاً بل احیاء عندربهم یرزقون». بعد می‌گوید: «وثوق‌الدوله به این اصل خیانت کرده» و باز در ادامه به آثار منفی و سوئی که قرارداد وثوق‌الدوله در اخلاق مردم ایران باقی گذاشته اشاره می‌کند و می‌گوید «آقای وثوق‌الدوله در تمام ادوار زمامداری خود ضربه مهمی به اخلاق مملکت وارد نمودند. اخلاق حافظ‌نظام اجتماعی است چنانچه جاذبه حافظ نظام عالم است. خاتم انبیا(ص) نتیجه منحصر بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق می‌شمارد **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**. وقتی بزرگترین بعثت‌ها نتیجه‌اش تتمیم اخلاق طیبه باشد البته حاکی است که کلیه هادیان دنیا ثمره منحصرشان همین بوده است آیا یک نظر اجمالی و کلی به کتب آسمانی و قوانین الهی در هر عصر و زمان این اصل را نشان نمی‌دهد و آیا تضییع و فساد اخلاق عمومی مخالفت بین با تمام ادیان نیست و آیا به واسطه فساد اخلاق

دیجیتال

احزاب و اجتماعات همان احزاب و اجتماعات را که همیشه با اختلافات مرامی در مقابل منافع عمومی کمثل نفساً واحد ایستادگی کردند، متلاشی ننمودند.» و بعد ادامه می‌دهد و آیه شریفه ۳۷ از سوره پنجم را قرائت می‌کند که می‌گوید: «این حکم در مورد وثوق‌الدوله بایستی اجرا شود، انما جزاءالدین یحاربون الله و رسوله و...» در ادامه می‌گوید: «**امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است**» و می‌گوید ایرانی که دیانت‌مند است و هر کسی که شرافتمند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه ننماید که یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگری وطن‌پرستی و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی‌شود، مگر اینکه حیات او قطع شده و برای جلب این قبیل مسلمین است که دول مسیحی در پایتختهای خود مسجد بنا می‌نمایند ولی یک متحدد سطحی و بی‌فکر را می‌توانند به یک تعارف تسلیم نمایند. اصل اسلامیت و اصل وطن‌پرستی با هم متباین نیست و نسبت بین آن دو از نسبت اربعه عموم و خصوص مطلق است یعنی هر مسلمانی وطن‌پرست است چه حب‌الوطن من‌الایمان، ولی می‌شود وطن‌پرستی مسلمان نباشد همچنانکه ممالک غیرمسلمان به این اصل، وطن خود را حفظ می‌کنند.»

اشاره به این نکته‌ها وموارد فراوان نشان می‌دهد که دکتر مصدق تا چه پایه به اصل اسلامیت و دفاع از آن معتقد می‌باشد.

یک نکته دیگر را هم که مربوط به همین ایام می‌شود در اینجا عرض می‌کنم و آن مهاجرت علمای اصفهان در سال ۱۳۰۶ به قم در اعتراض به برخی از قضایا است که از جمله «حاج آقا نورالله اصفهانی» از رهبران آن مهاجرت بود. مهاجران توسط دکتر مصدق تلگرافهایی به مجلس کردند. برخی از آقایان از جمله شهید مدرس در آن زمان در مجلس حضور داشتند، اما مصدق از چنین جایگاهی برخوردار بود که

دیجیتال

علمای مهاجر حاضر در قم برای ارسال مطالبشان به مجلس توسط دکتر مصدق این کار را کردند و رونوشتی برای بعضی از نمایندگان از جمله شهید مدرس ارسال داشتند. این نشان‌دهنده جایگاه او در عمق جامعه ایرانی است و به همین دلیل توانست بعدها در مقابل آن قدرت استعماری حیله‌گر و خطرناک بایستد.

دکتر مصدق در دوره چهاردهم به کرات روی اصل اسلامیت و اخلاقیات و احترام به سنتها و نهادهای سنتی و اعتقادات دینی پافشاری داشت که برای اطلاع می‌توان به کتاب ارزشمند مرحوم کی‌استوان مراجعه کرد (سیاست موازنه منفی). هر وقت که فضای ایران فضای نسبتاً سالمی بود و امکان انتخابات آزاد حداقل در تهران وجود داشت، آرای مردم به سمت مرحوم دکتر مصدق بود. در دوره شانزدهم به دلیل شرایط بین‌المللی که حاکم بود در تهران انتخابات آزاد انجام گرفت. می‌بینیم که مردم تهران رفتند و دکتر مصدق را با بیشترین آرا به عنوان نماینده اول تهران به مجلس فرستادند. در این دوره دکتر مصدق همان مشی را ادامه می‌دهد.

در زمینه دفاع از عالمان دین یک مورد را هم در مورد دوره شانزدهم بگوییم، چون مرحوم دکتر مصدق معتقد بود که عالمان دینی صالح از نهادهای اساسی حفظ استقلال ایران هستند و بایستی حریم آنها را رعایت کرد و وجود آنها را مغتنم دانست. همیشه در طول عمر چه در ادوار قبل و چه در ادوار بعد در دوران نخست‌وزیری و چه تا پایان عمر حافظ مقام و مدافع مقام و جایگاه آنها بود. در دوره شانزدهم، جلسه ۱۲۸ پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ در اعتراض به سخنان معاون وزارت خارجه انگلیس «آندرسون» که به مرحوم آیت‌الله کاشانی توهین کرده بود، دکتر مصدق در مجلس بعد از انتقادات فراوان به این شخص

دیجیتال

می‌گوید: «اندرسون به یک مقام روحانی این مملکت که نماینده مجلس هم هست و مصونیت هم دارد و از طرف مردم تهران به نمایندگی انتخاب شده است توهین کرده است، هیچ دولتی و هیچ ملتی نبایستی به مقدسات یک مملکتی برای منافع خودشان برای اینکه بتوانند تا سال ۱۹۹۳ منافع ایران را، عایدات نفت جنوب را غارت بکنند چنین اهانتی بکنند، هرگز و به هیچ وجه ملت ایران راضی نخواهد شد که یک دولتی که به ما اظهار دوستی می‌کند و وضع بین‌المللی اقتضا می‌کند که با این دولت همیشه دوست باشیم، معاون وزارت خارجه‌اش چنین مذاکراتی بکند.»

مصدق در دوره چهاردهم، در جلسه ۱۵ اسفند ۱۳۲۲، در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی عامل انگلیس، او و سیاست انگلستان در ایران را به محاکمه کشید. در آن نطق تاریخی از جمله به این نکته اشاره می‌کند: «مردم به حضرت سیدالشهدا(ع) چرا معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده «به بابی‌انت وامی یا اباعبدالله»، پس من هم که سگ آستان حضرتم، باید به آقا و مولای خود تأسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم و خود را برای هر کاری آماده نموده به‌طوری که عرض کردم آرزومندم به درجه شهادت نائل شوم.» فکر می‌کنم در ادوار مجلس تا سال ۱۳۵۷، هیچکس چنین سخنی نگفته باشد. در دوران نخست‌وزیری، دکتر مصدق در برنامه‌ای که اعلام کرد اظهار داشت دو هدف را دنبال می‌کند، یکی اجرای قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت و دوم اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداری‌ها، یعنی دکتر مصدق شرعاً و اخلاقاً و عرفاً وظیفه‌ای جز این تعهدی که به ملت ایران و مجلس داده بود، نداشت.

در زمینه اجرای منویات مذهبی و تعمیق هویت دینی، اقداماتی انجام داد که می‌توان به نمونه‌هایی از آن نیز اشاره کرد. در چهارده خرداد

نیجینال

۱۳۳۰ بخشنامه‌ای را درباره رعایت مقررات مذهبی در ماه مبارک رمضان صادر کرد که در روزنامه اطلاعات همان روز چاپ شده است. همچنین در امر عزیمت حجاج به مکه معظمه دولت اقداماتی انجام داد که مورد تشکر عالمان دینی قرار گرفت از جمله مرحوم آیت‌الله چهارسوقی از اصفهان طی نامه‌ای که برای جرائد از جمله روزنامه اطلاعات فرستاد از دولت به واسطه توجهی که به امر زایران مکه معظمه به عمل آورد تشکر و سپاسگزاری کرد. همچنین از همین سال، یعنی سال ۱۳۳۰ روز وفات امام جعفر صادق(ع) تعطیل رسمی اعلام شد. علما بیانیه‌هایی صادر و تشکر کردند و در جراید چاپ شده است. از جمله مرحوم آقا شیخ بهاالدین صدوقی همدانی در این ارتباط تشکر کرد که در روزنامه اطلاعات ٦ مرداد سال ۱۳۳۰ چاپ شده است. در ۲۳ مرداد قانون منع پیاله‌فروشی را لازم‌الاجرا کرد یعنی از این تاریخ دیگر امکان پیاله فروشی وجود نداشت.

دکتر مصدق در سال ۳۱ با استفاده از اختیارات خود قانونی را تصویب کرد به این شرح که «دولت مکلف است از تاریخ تصویب این قانون به فاصله شش ماه ورود و تهیه و خرید و مصرف کلیه نوشابه‌های الکلی و همچنین تهیه و خرید لول تریاک و مشتقات آن و نیز کشت خشخاش را از سال ۳۳ به بعد در سراسر کشور ممنوع سازد به استثنای مصارف طبی و صنعتی، متخلفان از این قانون طبق موادی که وزارت دادگستری ظرف ۲ ماه تنظیم و به تصویب مجلس خواهد رسید مجازات خواهند شد «آیت‌الله صدر از مراجع آن زمان در نامه‌ای نوشته بود که یقین دارم این وظیفه بزرگ و افتخارآمیز (یعنی قانون منع مشروبات الکلی) به همت والای نمایندگان معظم کشور انجام خواهد شد. همچنانکه مطمئنم افتخار اجرای این قانون نصیب جناب آقای دکتر

دیجیتال

مصدق گردیده و با کیاست و تدبیر مخصوص ایشان با سهولت عملی خواهد شد.

در انتخابات دوره هفدهم مرحوم آقا شیخ‌علی مدرس تهرانی که یکی از علمای بزرگ بود و در بعضی از دوره‌ها که انتخابات آزاد بود مردم تهران به او رأی داده بودند. لیکن او در مجلس حاضر نشده بود، به احترام دعوت دکتر مصدق پذیرفت که ریاست نظارت بر انتخابات تهران را داشته باشد. فضا در این ایام به گونه‌ای بود که تعدادی از عالمان دینی در این دوره وارد مجلس شدند و خود این مضمونی شد که جریانهای مخالف به دکتر مصدق بتازند و حمله کنند که یک «مجلس آخوندی» تشکیل داده‌ای و در روزنامه‌های «فرمان» (شاهنده) و «ایران ما» (برادران تفضلی)، مطالبی در این ارتباط چاپ شد و مصدق موردانتقاد قرار گرفت. متأسفانه امروز بعضی‌ها بدون توجه به تحولاتی که در آن دوره رخ داده است مطالبی را برضد مصدق می‌گویند که هیچ پایه و اساسی ندارد.

از جمله نکته‌های دیگر کوششی بود که در این دوره در جهت برقراری هر چه بیشتر روابط با کشورهای اسلامی انجام گرفت و قطع روابط با اسراییل عملی شد. یعنی براساس تفکر و مشی ضداستعماری و ضدصهیونیستی تصمیمی گرفته شد و در تیرماه سال ۱۳۳۰ کنسولگری ایران در اسراییل منحل اعلام شد. در مجلس هم وزیر خارجه وقت اعلام کرد: دیروز دولت ایران کنسولگری خود را در اسراییل منحل اعلام کرد و رسیدگی به کار اتباع ایرانی را هم به سفارت ایران در عمان محول کرد و نماینده اسراییل را هم قبول نکرده و نخواهیم کرد. به دنبال آن پیامهای تشکری از نخست‌وزیر سوریه برای دولت ایران رسید. دولت مصر رسماً از دولت ایران تشکر کرد و روزنامه‌ها نوشتند که پس از قطع رابطه ایران با اسرائیل ایران موقعیت بهتری در میان ملل عرب پیدا کرده است. دکتر مصدق با

دیجیتال

این حرکت عملاً گامی اساسی برای زدودن تشنج در روابط ایران و کشورهای عربی و مردم مسلمان منطقه برداشت. این هم یکی از کارهای مهمی بود که انجام گرفت. شخصی مغرض و فاقد تقوای علمی هم کتابی تحت عنوان «**تاریخ معاصر ایران**» نوشته و متأسفانه توسط انتشارات وابسته به «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» چاپ شده است. در این کتاب فراوان مجعول و مغرضانه سخن گفته است. مؤلف این کتاب، کتابی هم منتشر کرده است تحت عنوان «**ایران اسلامی در برابر صهیونیسم**» و آن کتاب توسط انتشارات سروش منتشر شده است. در این کتاب بدون هیچ دلیلی به مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران فراوان توهین و فحاشی کرده است و مغرضانه و بدخواهانه هیچ اشاره‌ای به این حرکت مهم و عظیم که جای ذکر آن در آن کتاب بوده است، ننموده است.

نکته دیگرشور و شوقی بود که در میان کشورهای اسلامی نسبت به ایران در آن ایام به وجود آمد که اسناد آن موجود است. «مرحوم ابوالکلام آزاد» در آن زمان وزیر فرهنگ هند بود او از متفکران و عناصر ضداستعمار و صالح و مخالفان به حق تجزیه هند و ایجاد پاکستان و اجرای این برنامه استعماری، و مورد احترام هندوها بود. در این زمان او به ایران آمد ایران نقطه امید و اتکای ملتهای‌مسلمان و مبارزه‌بر ضداستعمار منطقه شده بود و دکتر مصدق با تمام توان از مبارزات ضداستعماری مسلمانان و ملل تحت سلطه دفاع می‌کرد از جمله به نماینده ایران در سازمان ملل دستور داد که چون الجزایر و تونس و مراکش (کشورهای شمال آفریقا مستعمره بودند و نماینده‌ای در آنجا نداشتند، از حقوق ملتهای آن منطقه در سازمان ملل دفاع کند. او در بازگشت از سفر شورای امنیت در آبان ۱۳۳۰ به مصر رفت و مورد استقبال عظیم مردم مصر قرار گرفت. رفتن او به مصر یک حرکت مهمی بود که مورد

دیجیتال

مخالفت انگلستان و عوامل آن در ایران از جمله جمال امامی در مجلس قرار گرفت. وی اعتراض کرد که شما به چه مناسبت به مصر رفته‌اید؟ مگر شما انقلابی هستید؟ مگر نمی‌دانید که مصریها در حال مبارزه با انگلیس هستند؟ چرا شما به مصر رفتید؟ وی در آنجا دروغی گفت که متأسفانه تا امروز هم در برخی روزنامه‌های بداخلاق و فاقد تقوا عنوان می‌شود. جمال امامی آن روز در مجلس شانزدهم مطلب دروغ و کذبی را به شهید مدرس نسبت داد که گویا در دوره ششم راجع به دکتر مصدق گفته است. حال آنکه این سخن ناصحیح بود. متأسفانه به رغم تذکری که با آن روزنامه‌ها داده شده است به جای توبه و معذرت مکرراً این مطلب کذب را که وثوق‌الدوله در دوره ششم در پاسخ به انتقادات و اعتراضات دکتر مصدق بیان می‌کند، و جمال امامی بعدها به شهید مدرس نسبت می‌دهد، تکرار و عنوان می‌کنند. در هر صورت به این دلیل که دکتر مصدق به جای حساسی حمله کرده بود و در جهت انسجام و وحدت کشورهای اسلامی و ملل تحت سلطه منطقه حرکت نموده و حرکتش هم موجب عمیقتر شدن مبارزات مردم مصر شده بود، پس می‌بایست مورد غضب جمال امامی و دوستان او و دربار و انگلیسیها قرار می‌گرفت و قرار گرفت، و هنوز هم تاوان مبارزات خود را می‌پردازد. دکتر مصدق در این ادوار از پشتیبانی هیئت علمیه تهران، که علمای بزرگی از جمله «آیت‌الله رضوی قمی»، مرحوم «آیت‌الله زنجانی» و برخی دیگر از علمای متقی که در هیئت علمیه تهران حضور داشتند برخوردار بود. بعدها دربار مجبور شد یک هیئت علمیه قلابی هم به ریاست «سیدمحمد بهبهانی» که مورد توجه عناصر سالم نبود، درست بکند که هیچ‌گاه توفیقی نیافت. در این دوران در شهرستانها علمای صالح از مرحوم دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردند، که از جمله باید از مرحوم آیت‌الله آقاسیدمحمد تقی خوانساری که از مراجع

دیجیتال

وقت بود یاد کرد. با این که مشی مرحوم آیت‌الله بروجردی ورود علنی و گسترده در سیاست و مسائل سیاسی نبود اما از ایشان پشتیبانی می‌کرد. من مواردش را در مقالاتی عنوان کرده‌ام. آیت‌الله دکتر واعظ خراسانی هم در مصاحبه‌ای که با مجله حوزه داشتند بسیار مبسوط این مطلب را باز کردند و توضیح دادند. همچنین در مورد مرحوم شهید مطهری توضیح دادند که در آن دوران به نهضت ملی علاقه زیادی داشت و پشتیبانی می‌کرد و قضایا را تعقیب می‌کرد. حوزه علمیه اصفهان مرحوم آیت‌الله آقاسیدحسین خادمی، در شیراز مرحوم آیت‌الله آقاشیخ بهاءالدین محلاتی، در خراسان مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، رهبر فکری، کانون نشر حقایق اسلامی، آیت‌الله کلباسی و علمای دیگر مدافع دکتر مصدق بودند و از نهضت ملی دفاع می‌کردند. مرحوم آقا شیخ حسینعلی راشد که از فضلا و بزرگان کشور و از علمای متقی بود در دوره هفدهم جزو نمایندگان انتخابی بود، اما بعد به دلیل عدم مناسب بودن فضای درونی مجلس یک بار استعفا داد و می‌خواست در مجلس شرکت نکند ولی به درخواست دکتر مصدق مجدداً مدتی در مجلس حضور یافت.

در این دوره بود که مرحوم آیت‌الله سیدعلی انگجی، مرحوم آیت‌الله شبستری ا ز تبریز و علمای دیگری همچون مرحوم حجت‌الاسلام جلالی دماوندی از دماوند وارد مجلس شدند و اگر عوامل انگلیسی گذاشته بودند که انتخابات در کل ایران سالم برگزار شود عالمان بیشتری وارد مجلس دوره هفدهم می‌شدند مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی که در آن زمان از چالوس نامزد نمایندگی بود ولی دربار و استعمار خارجی چون مخالف وجود یک مجلس مردمی و حضور نمایندگی متکی به مردم بودند، با ایجاد جو فتنه و آشوب و درگیری و کشتار و تشنج در خیلی از شهرها، از اینکه انتخابات کاملاً صحیح انجام

دیجیتال

شود، ممانعت به عمل آوردند. دکتر مصدق نیز برای جلوگیری از توطئه‌های آنها مجبور شد مجلس را با حداقل ممکن نمایندگان که زیرنفوذ عوامل خارجی بودند، تشکیل بدهد و منتظر انتخابات در شهرستانهای دیگر نشود، در خراسان اسدالله علم که از عوامل پرنفوذ انگلستان بود، از حضور شخصیتهایی همچون مرحوم استاد محمدتقی شریعتی و بعضی از علمای دیگر جلوگیری کرد. اگر شرایط عادی بود مطمئناً آنها وارد مجلس می‌شدند اما چون دشمنان هم فهمیده بودند مانع شدند حتی در بجنورد کشتار شد. در زابل و در بعضی از شهرها خون عده‌ای ریخته شد و دکتر مصدق هم چون سرگرم مسائل نفت بود و می‌دانست که انگلیسیها می‌خواهند شرایط داخلی کشور را متشنج نشان دهند و مانع از توفیق نهضت بشوند، به اجبار دستور توقف انتخابات را صادر کرد.

یکی دیگر از علمای بزرگ که از پشتیبانی نهضت ملی دریغ نکرد وباید از او هم ذکر خیر شود مرحوم آیت‌الله آقاسیدرضا فیروزآبادی بود که هم‌سنگر شهید مدرس در ادوار پنجم و ششم مجلس بود وی در دوره رضاخان به خراسان تبعید شد. بعدها هم از تأییدکنندگان مرحوم دکتر مصدق بود، چه قبل از نخست‌وزیری، و چه بعد از نخست‌وزیری دکتر مصدق از یاران پروپا قرص نهضت ملی بود و در اعتراض به کنسرسیوم و برقراری روابط با انگلیسیها اعلامیه‌های اعتراضی را امضا کرد و در فعالیتهای سالهای پس از کودتا شرکت داشت. او در سنین کهولت برای نشان دادن علاقه و ارادت خود به مصدق و در حقیقت برای پشتیبانی از نهضت یک بسته چای ایرانی (چون دکتر مصدق به محصولات ایران علاقه‌مند بود) برای دکتر مصدق به زندان برده بود. آن بسته را می‌دهد و به مأمورین که مانع از ملاقات او با رهبر نهضت ملی

دیجیتال

می‌شوند، می‌گوید این را به دکتر مصدق بدهید. آقای بزرگمهر به تفصیل ماجرا را نقل کرده است.

نکته‌ای را نیز از مرحوم «آقاشیخ باقر نهاوندی واعظ» نقل می‌کنیم. ایشان چند سال قبل برای من نقل می‌کرد که قبل از نخست‌وزیری و بعدها نیز در ا یام محرم در منزل دکتر مصدق برنامه روضه‌خوانی داشتند. ایشان می‌گفت: مجلس روضه بود و من می‌رفتم و روضه می‌خواندم. در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق طبق معمول رفتم و باز هم مشغول ذکر مصیبت شدم. خانم مرحوم دکتر مصدق آمد و با ناراحتی به من گفت: آقای نهاوندی بس است، دیگر ادامه ندهید! گفتم خانم مگر چه شده؟ گفت آقا حالش به هم خورده. گفتم من نمی‌دانستم که آقای دکتر مصدق هم در اینجاست. در واقع، دکتر مصدق هنگام ذکر مصیبت در اتاق دیگری تنها نشسته و به روضه گوش می‌داده است. مرحوم آقا شیخ باقر ادامه داد که من رفتم نزد دکتر مصدق و علت به هم خوردن حال ایشان را سؤال کردم، دکتر گفت داشتم به این فکر می‌کردم که اگر به همراه این جمعیت که پشتیبان نهضت است در کربلا در خدمت حسین‌بن علی(ع) بودیم چگونه می‌شد که یاد مصیبتهای آن بزرگان مقداری حالم را متأثر و دگرگون کرد.

سند دیگری که در دسترس است و نشاندهنده حسن رابطه دکتر مصدق با علماست مربوط به پاسخ مصدق به نامه تسلیت آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی است. پس از فوت مرحوم همسر دکتر مصدق آیت‌الله مرعشی نامه تسلیتی در سال ۱۳۴۴ به دکتر مصدق می‌نویسد که دکتر مصدق در پاسخ خود ضمن تشکر از ایشان می‌نویسد «از خدا می‌خواستم که قبل از ا و (همسرم)، از این عالم بروم و از این زندگی رقت‌بار هر چه زودتر خلاص شوم». البته این برای کسانی مفهوم

دیجیتال

است که متوجه باشند ایشان از سال ۱۳۳۵ در قلعه احمدآباد زندانی بود و حتی اجازه خروج از قلعه را نداشت. من نامه‌ای را از شهید مدرس دیدم که اگر اشتباه نکنم به رضاشاه نوشته بود. این نامه اکنون در اسناد ریاست جمهوری حفظ می‌شود روزگار آن قدر به مرحوم مدرس تنگ شده بود که نوشته است تصمیم نهایی‌ات را بگیر، دیگر حاضر به تحمل این اوضاع و شرایط نیستم، اگر می‌خواهی بکشی بکش، اگر نه بگذار به گوشه‌ای سر زندگی خودم بروم. بله، اینجور مسائل برای کسانی که در آن موقعیت قرار نگرفته‌اند شاید مفهوم نباشد.

دکتر مصدق در نامه دیگری به کسی می‌گوید روز می‌شود که کسی نیست که من اینجا یک کلام با او صحبت بکنم. ظاهراً در آن زمان یک خانم خدمتگزاری فرستاده بودند که آنجا برود و کمک بکند می‌گوید این خانم هم هر چه به او می‌گویم یک کلام محض رضای خدا، یک کلام جواب نمی‌دهد که من صدای انسانی را بشنوم. در چنین شرایطی است که به آیت‌الله مرعشی می‌گوید: بنده از خدا می‌خواستم که قبل از ایشان از این دنیا بروم و از این زندگی رقت‌بار زودتر خلاص شوم. متأسفانه قسمت طور دیگری بود و اکنون باید روز و شب این زندگی را تحمل کنم تا خداوند چه خواسته و هر چه مقدر فرموده باشد. بعد می‌گوید نتیجه‌ای که از این اقامت کنونی دارم همان زیارت مرقومه محترمه است که برایم موجب افتخار است.

این نشان دهنده تواضع و فروتنی مرحوم دکتر مصدق در برابر یک عالم دینی است. امثال این نمونه‌ها فراوان است. فکر می‌کنم به یک مورد دیگراشاره کنم بی‌فایده نباشد. نامه‌ای است که مرحوم دکتر مصدق به آقا شیخ علی مدرس ـ که قبلاً گفته شد ایشان ریاست هیئت نظارت بر انتخابات دوره هفدهم را پذیرفت ـ می‌نویسد. در این نامه ضمن تشکر

دیجیتال

نکته بسیار مهمی را تذکر می‌دهد که توجه به آن ضروری است. آنجا می‌نویسد که اثرات عالیه که از قبال وجود مبارک در بزرگترین امر ملی کشور (انتخابات) به‌ظهور رسید بیش از پیش ثابت و روشن ساخت ارشادات و افاضات روحانیت همواره در راهبری ملت و مساعدت دولت در راه وصول به مقاصد صالحه ملی مؤثرترین عوامل می‌باشد. اینجا دکتر مصدق نه تنها می‌گوید که عالمان دینی می‌بایستی ارشاد بکنند و تذکر بدهند و نصیحت بکنند بلکه رسالت راهبری و نشان دادن خط مشی جهت ملت ودولت برای آنها قائل است. فکر می‌کنم چنین برخوردی را با عالمان دینی که از روی اعتقاد باشد (شاید بعضی‌ها در بعضی از مقاطع برای فریب و نیرنگ برای تطمیع و یا اغراض دیگر مطالبی بگویند اما به آن اعتقاد نداشته باشند)، هیچ یک از رجال سیاسی معاصر ایران نکرده است. مقام و منصبی که دکتر مصدق برای علما قائل می‌شود ارشاد ملت و دولت و راهبری عموم است البته عالم دینی سالم هم می‌تواند در امور اجرایی مثل بقیه افراد دخالت کند. همان‌طور که گفتیم دوره حکومت دکتر مصدق اوج حضور عالمان دینی در امور سیاسی و اجتماعی به شیوه غیرابزاری است. هر چند این امر مورد رضایت جریانهای وابسته به دربار و غرب نبود به عنوان نمونه اینجا اشاره‌ای به این موضوع می‌کنم: در اسفند ۱۳۳۰ بعد از انتخابات دوره هفدهم روزنامه‌ای مقاله‌ای چاپ می‌کند تحت‌عنوان «خطر حکومت آخوندبازی و هرج و مرج»، که در آن به دکتر مصدق می‌گوید که شما فضای حکومت آخوندبازی را در جامعه فراهم کرده‌اید. البته مقاصد این روزنامه و گردانندگانش مشخص است که چه بود، ولی متأسفانه امروز می‌بینیم بعضی‌ها مرحوم دکتر مصدق را به این متهم می‌کنند که مانع از حضور عالمان دینی شده است در صورتی که دقیقاً برخلاف است و آن دوره، دوره شکوفایی حضور گسترده علما در امور سیاسی ایران است.

دیجیتال



دیجیتال

دکتر مصدق در دادگاه خشونت‌طلبان [۲۰]

در دویست سال اخیر مصلحان اجتماعی و یا مدعیان اصلاحات فراوانی در ایران داشته‌ایم که برخی از آنان (بویژه کسانی که صادق بوده‌اند)، کم و بیش سهم برجسته و قابل توجهی در دگرگونی مثبت و بهبود اوضاع اجتماعی ملت ایران داشته‌اند. عباس میرزا، قائم‌مقام و سرآمد همه میرزاتقی‌خان امیرکبیر از این شمارند. این بزرگان دارای خصوصیاتی بودند که آنان را به انجام اصلاحات توانا می‌ساخت از جمله: ۱ ـ شناخت دقیق جامعه ایران! ۲ ـ شناخت نسبی تحولات جهانی و بویژه تمدن مغرب زمین؛ ۳ ـ توجه به فرهنگ ملی ـ دینی و استفاده از ارزشهای اصیل دینی در جهت تحقق اصلاحات؛ ۴ ـ اعتقاد به توسعه درونزا و پیروی از سیاست نگاه به درون و بومی کردن علوم و فنون؛ ۵ ـ عزم واراده لازم برای مقابله با موانع داخلی و خارجی پیشبرد اصلاحات؛ ٦ ـ سلامت اخلاقی و انسانی.

این مصلحان، با توجه به این منشها و روشها، در عمل با موانع و مشکلات عظیمی مواجه شدند و در فرجام کار دولت مستعجل بودند و ناکام ماندند، شگفت است پنج نخست‌وزیر اصلاح‌طلب (قائم مقام، امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله و مصدق) مجموعاً حدود ده سال حکومت کرده‌اند. هر چند آگاهیهای آنان از دنیا و ملت ایران و اعتدال و واقع‌بینی آنان، سبب شده بود که برنامه‌های درست و مثبت و حافظ منافع ملی و بسترساز برای ترقی و توسعه ملی طراحی و اجرا کنند اما اتخاذ همین برنامه‌ها و بویژه تکیه بر سیاست نگاه به درون و استقلال‌خواهی، موجب می‌شد که عواملی در داخل و خارج به خاطر به خطر افتادن منافعشان به مقابله برخیزند و دست به کارشکنی بزنند و در نهایت راه اصلاحی را سد کنند استعمار خارجی (عمدتاً روس و انگلیس) و ارتجاع

دیجیتال

داخلی (شاه، درباریان، شماری از روحانیان، رجال سیاسی وابسته، خوانین و قدرتهای محلی که غالباً در پیوند با استعمارگران عمل می‌کردند)، کارگردانان اصلی این مقاومت و مقابله بودند. تا آنجا که پس از شهادت قائم‌مقام امام جمعه تهران به سفیر انگلیس در تهران تبریک گفت (و البته باید تذکر داد که ناکامی آنان به عوامل دیگری هم مربوط می‌شود که اکنون مجال اشاره به آنها نیست).

بی‌گمان دکتر محمد مصدق، یکی از این مردان بزرگ و ماندگار تاریخ ایران است که نقش او در پروژه اصلاحات اجتماعی ایران بسیار برجسته و از جهاتی ممتاز است. او از جنس قائم‌مقام و میرزاتقی‌خان بود و همان خصوصیات را داشت و در زمان خود همان اصلاحات را پی‌گرفت و با همان مشکلات و موانع مواجه شد و در فرجام کار نیز دچار همان سرنوشت شد. دوستان مصدق کم و بیش مشابه همان کسان بودند که در عصر مصلحان پیشین بودند و با آنان همدلی و همراهی داشتند و دشمنان نیز از جنس همان دشمنان و نوع اقدام و برخورد نیز (البته با توجه به شرایط زمانی) همان، سلطه‌طلبان خارجی (انگلستان، آمریکا، شوروی) از یک سو به کارشکنی دست زدند و سرانجام با همکاری آمریکا و انگلیس برضد دولت ملی کودتا کردند و مصدق را کنار زدند و از سوی دیگر مرتجعان داخلی (که غالباً مستقیم یا غیرمستقیم دست در دست خارجیان داشتند)، به گونه‌ای دیگر به مخالفت و اخلال در کار جنبش ملی و دولت برخاستند و در نهایت راه سقوط دولت را هموار کردند و شماری از آنان نیز مستقیماً با کودتاچیان همکاری کردند. شاه و دربار و درباریان (به عنوان کانون توطئه)، شماری از روحانیان وابسته به دربار، شماری از نظامیان بلندپایه، خوانین و قدرتهای محلی در کشور، هر کدام به شکلی و در سطحی به مقابله و معارضه برخاستند و هر کدام به سهم

دیجیتال

خود در تضعیف جنبش ملی و در نهایت به سقوط دولت ملی یاری رساندند. البته در این زمان توده ـ نفتی هم به این فهرست اضافه شده بود که در گذشته وجود نداشت.

اما پس از حوادث سال ۶۰ که اوضاع سیاسی به‌طور کلی دگرگون شد، در ارتباط با جنبش ملی و به‌طور خاص دکتر مصدق نیز ابتدا سیاست سکوت در پیش گرفته شد و سپس سخنان و مدعیات تازه آغاز شد و انتقاداتی مطرح گشت و کم‌کم به بدگویی و دشنام و تهمت و توهین رسید و پس از چندی تخفیف پیدا کرد اما در دو سال اخیر و بیشتر در سال ۷۷، بار دیگر مصدق ستیزی آغاز شد و ابعاد گسترده‌تر و خشن‌تری یافت.

راستی چه روی داده است که دکتر مصدق چنین سخت مورد بی‌مهری و حتی کینه و خشونت قرار گرفته و چنین بیرحمانه به مسلخ انتقام کشیده می‌شد؟ بدیهی است مصدق متولد ۱۲۶۱ شمسی است و نقش خود را از نهضت مشروطیت آغاز کرده و اوج فعالیت خود را در دولت ملی گذرانده و در سال ۱۳۴۵ در تبعیدگاهش درگذشته و به خاطر بیم رژیم شاه جنازه او در خانه‌اش مدفون شده و لذا سالها است که حضور فیزیکی در این جهان ندارد، و از آن زمان تاکنون نیز بارها مورد حمایت و تأیید تمامی عناصر ملی و دینی و آزادیخواه قرار گرفته، و روشن است که اخیراً نیز سند و مدرک تازه‌ای برضد او به دست نیامده است. پس، دلیل این تهاجم تبلیغاتی اخیر و علت محکومیت مصدق چیست؟

دیجیتال

اشارتی به انگیزه‌های حملات تبلیغاتی جدید برضد مصدق ضروری می‌نماید بر حسب شواهد و قراین، می‌توان گفت انگیزه‌های زیر در این کارزار تبلیغاتی و مطبوعاتی نقش دارند:

۱ ـ **کینه‌جویی و انتقام‌کشی:** گفتیم که در عصر جنبش ملی و دولت مصدق، شاه و درباریان و نظامیان و شماری از روحانیان و خوانین و عوامل دیگر در ارتباط با تحریکات خارجی، البته هر کدام به دلایلی خاص، برضد جنبش مردمی و استقلال خواهانه ملی و دموکراسی حاکم بر دولت دموکرات مصدق فعالیت و اقدام می‌کردند و سرانجام با کودتا همکاری کردند. این افراد در آن زمان و بویژه در سالهای نخستین انقلاب به دلیل این که بی‌اعتبار بودند و یا به خاطر حضور عناصر ملی و آگاه چندان امکان برای انتقام‌کشی از مصدق را پیدا نکردند و کوششهای اندکشان نیز کارساز نبود اما اینان، که هنوز هم از خصومت و کینه‌جویی سرشارند، با توجه به شرایط ذهنی و عینی حاکم بر جامعه و به‌خصوص امکانات گسترده‌ای که بازماندگان و وارثان مخالفان دیرین مصدق پیدا کرده‌اند، می‌کوشند به گونه‌ای تلاشهای ناکام گذشته خود را پی‌گیرند و مصدق را بدنام کنند و از او به شکلی انتقام بگیرند. چه می‌شود کرد، گاه کسانی پیدا می‌شوند که فکر می‌کنند با کوچک کردن بزرگان، خود بزرگ می‌شوند. در این میان نقش بقایای حزب زحمتکشان ملت ایران برجسته‌تر است.

۲ ـ **بهانه‌جویی‌های مذهبی:** گروه بقایی، که گویا در کینه‌جویی حدی نمی‌شناسد و از آن زمان تاکنون رسالتی جز مقابله با نهضت ملی و رهبر و وفاداران به آن ندارد، همواره تلاش کرده است تا با استفاده از ابزارهای حکومتی یا تحریک عواطف پاک مذهبی و بویژه با بهره‌برداری از اندیشه‌های جزمی برخی روحانیان، مردم و جامعه مذهبی

دیجیتال

را برضد مصدق و وفادارن به اهداف ملی وادارد. نیز بعضی از گروههای مذهبی سنتی و برخی از بازماندگان فداییان اسلام، همراه و همسو با بازماندگان حزب زحمتکشان از این حربه استفاده می‌کنند.

این در حالی است که اولاً مصدق خود یک مسلمان عامل بود و در حد متعارف به فرایض دینی پایبندی داشت و ثانیاً در اوایل عصر پهلوی همفکر و همرزم شهید سیدحسن مدرس بود و در روزگار جنبش ملی مورد حمایت بسیاری از عالمان و مراجع تقلید قرار داشت، وثالثاً تا سال ۱۳۶۰ کسی در مسلمانی مصدق تردید نکرد حداقل او را از منظر مذهبی مورد نقد و کُفر قرار نداد.

البته برخی در آن زمان از مصدق انتظار داشتند که او رژیم شاه را براندازد و حکومت اسلامی اعلام کند و یا حداقل دولت او مجری تمام عیار احکام شریعت باشد و جالب این که امروز نیز، به رغم آشکار شدن بسیاری از واقعیتها و امکانات آن روزگار و روشن شدن وضعیت دو طرف، کسانی جاهلانه یا مغرضانه همان مدعای نخ‌نمای گذشته را تکرار می‌کنند. البته برخی روحانیان نیز گفته‌اند چون مصدق شاه را برنداشت، پس تمامی اعمال و جنایات رژیم شاه در سالیان پس از کودتا تا انقلاب در پرونده اعمال دکتر مصدق نوشته می‌شود! بعید است کسی که اندک آشنایی با شرایط ذهنی و عینی جامعه ایران در دهه بیست و سی داشته باشد، این سخن ناصواب را بگوید. اولاً مصدق نه ادعای انقلاب برضد رژیم سلطنتی و شاه را داشت و نه مدعی تشکیل حکومت مذهبی بود و نه زمان و امکانات چنین اجازه‌ای را به او ویا هیچ کس دیگر می‌داد و ثانیاً اگر هم دکتر مصدق چنین اقدامی می‌کرد و حتی موفق هم می‌شد، عکس‌العمل مراجع دینی چه بود و آیا آنان جمهوری و اصولاً الغای رژیم را تأیید می‌کردند؟ وقتی کسی چون آیت‌الله کاشانی پس از کودتا

دیجیتال

از سقوط مصدق اظهار خوشحالی می‌کند و یکی از جرایم او را مخالفت با شاه و بویژه تأسیس جمهوری می‌داند، آنگاه از مصدق انتقاد می‌شود که چرا رژیم را تغییر نداده است! و ثالثاً اگر واقعاً چنین امکانی وجود داشت، اصلاً چرا کسانی چون آیت‌الله بروجردی یا کاشانی و دیگران، که به هر حال دارای قدرت فائقه بودند و نسبت به اجرای احکام شریعت تعهد بیشتری داشتند، اقدامی نکردند و حکومت اسلامی مورد علاقه‌شان را تشکیل ندادند؟ و رابعاً چگونه است کسانی از بلندپایگان روحانی کشور که از کودتا حمایت کردند و بعضی نیز از دلارهای آمریکایی دریافت کردند و بازگشت شاه را به ایران تبریک گفتند، مقصر نباشند و مسئول اعمال شاه و رژیم او در سالیان پس از کودتا شناخته نشوند؟ ظاهراً کینه و عناد برخی از جاهلان متعصب را به جایی کشانده است که حتی به منطق استدلال خود یا لوازم مدعیات بی‌بنیاد خود توجه نمی‌کنند و هر چه دل تنگشان می‌خواهد می‌گویند. **کینه جویی و انتقام‌کشی**[۲۱]

مبارزات سیاسی دکتر مصدق که بیش از نیم قرن به‌طول انجامید بر روی دو محور اصلی استوار قرار دارد:

۱ ـ دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی ایران،

۲ ـ تلاش در جهت استقرار آزادی

محور اول: دکتر مصدق برای تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی به مبارزه برضد امپریالیسم و سیاستهای سلطه‌گر زمان به‌طور خستگی‌ناپذیر ادامه داد. مبارزات بی‌امان او در رد لایحه الحاقی نفت سبب گردید که صنعت نفت ملی گردد و با این عمل بساط نفوذ استعماری انگلیس را که حکمران مطلق بر سیاست و اقتصاد کشورمان بود، برچیند. دکتر مصدق رهبری بود که هرگز به ملت ایران که او را صادقانه دوست داشتند، دروغ نگفت و

دیجیتال

هرگز بر سر منافع و مصالح مردم ستمدیده ملت ایران با بیگانگان و مزدوران داخلی آنها سازش نکرد. او تزی را برای دنیای معاصر عنوان نمود که توسط رهبران جهان سوم چون عبدالناصر، نهرو و تیتو دنبال شد. این تز به عنوان تز عدم تعهد معروف شد. او در این‌باره چنین گفته است: «گرسنه می‌مانیم اما استقلال و آزادی را از دست نمی‌دهیم». ادامه این راه و سرسختی دکتر مصدق با پشتیبانی ملت ایران جهت رسیدن به استقلال واقعی، دول انگلیس و امریکا و روسیه را که سلطه بر کشورهای جهان سوم یکی از اهداف مهم آنان به‌شمار می‌آمد، به تشویق و نگرانی انداخت. آنها جهت مقابله با این فکر به ستیز جدی برخاستند و در این راه در ایجاد دسیسه‌ها و توطئه‌ها جهت ناکامی دکتر مصدق و ملت ایران از هیچ کوششی مضایقه نکردند. زمانی که مبارزات ملت ایران تحت رهبری دکتر مصدق تمام توطئه‌های شیطانی ابرقدرتها را نقش برآب کرد چاره‌ای جز توسل به زور نیافتند و کودتای ۲۸ مرداد راه انداختند و شاه را که حافظ منافع دول بزرگ به‌خصوص آمریکا بود بر سریر سلطنت نشاندند و در ادامه او یک دیکتاتور بلامنازع ساختند. دکتر مصدق ایمان داشت که استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی فراهم نمی‌آید، روی این اصل در ملی کردن صنعت نفت دو جنبه را بارها لحاظ کرده بود. او سالها قبل از مبارزات نهضت ملی جهت ملی کردن نفت ضررهای وابستگی اقتصادی را کاملاً می‌شناخت. او همیشه در دوران نمایندگی‌اش مخالف آوردن و استخدام مستشاران خارجی بود و همچنین دولتهای وقت را از اخذ وامهای خارجی منع می‌کرد زمانی که شاه در این ارتباط از او ایراد گرفت و گفت: «وقتی مسئله

کمک خارجی پیش آمد تصور می‌کنم نشان داده باشم که می‌توان کمک را با لطف بزرگ‌منشی پذیرفت وبا هوشمندی و درایت به مصرف

دیجیتال

رسانید». مصدق جواب او را چنین پاسخ داد: «ملت متشخص آن است که دست گدایی مقابل بیگانگان دراز نکند چرا که هیچ بیگانه‌ای محض رضای خدا به کسی کمک نمی‌کند مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص یا از آن ملت به طریقی که می‌تواند سوءاستفاده یا حسن استفاده نماید. کمکهایی را هم که تاکنون کرده‌اند بجا و بموقع خرج نشده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت به بانکهای خارجی تودیع شده است».

در زمان ۲۸ ماه نخست وزیری‌اش مبارزه با انگلیس به عنوان استعمار غالب در جبهه خارجی و مقابله با توطئه و دسیسه‌های ایادی آنها در داخل کشور به او مجال نداد تا برنامه وسیع چندساله اقتصادی را برای رهایی از وابستگی تنظیم نماید ولی با تمام گرفتاریها اقدامات مفید و قدمهای مؤثری جهت بهبود اقتصاد ملی برداشت. او بیماری اصلی اقتصاد ایران را در دخالتهای ناروای دولت انگلیس از طریق شرکت نفت می‌دانست که توانست به کمک مردم ایران با ملی کردن صنعت نفت آن را از پیش رو بردارد. او در جواب دشمنانِ داخلی و خارجی که عنوان می‌کردند دکتر مصدق نسبت به مسائل اقتصادی اطلاعات چندانی ندارد این چنین جواب داده است: «بیلان اقتصادی کار من جوابگوی مدعیان من است.» این گفته دکتر مصدق یک واقعیت عینی، ارقامی و آماری دارد. بعد از سالها در زمان مصدق به بودجه‌ای می‌رسیم که در آن صادرات و واردات درحد توازن است و حتی صادرات بر واردات پیشی می‌گیرد. و این در شرایطی است که نه تنها هیچ عایدی از نفت حاصل نمی‌شود بلکه هزینه نگهداری و خرج پرسنل صنعت ملی شده نفت نیز بر بودجه کشور افزون گشته است. درست است که وقوع کودتای سنگین آمریکایی ـ انگلیسی که با موافقت ضمنی اتحادجماهیر شوروی صورت

دیجیتال

گرفت موجب برکناری دولت ملی و شکست آرمانهای اصلی مصدق گردید ولی نباید فراموش کرد که این نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزات مصدق بود که سیل درآمدهای نفتی بعد را به این کشور جاری ساخت. منتهی به جای آنکه این درآمدها به وسیله دولت ملی و در جهت منافع کشور مصرف گردد عمدتاً تلف گردید. رژیم گذشته از محل صدور نفت حدود ۱۴۰ میلیارد دلار تا قبل از پیروزی انقلاب درآمد ارزی داشته باشد و پس از پیروزی انقلاب نیز تاکنون در حدود ۳۰۰ میلیارد دلار در دوران حکومت جمهوری اسلامی عاید کشور گردیده است. با چنین درآمدی باز هم از وابستگیها رهایی نیافتیم و آنچه را که درآمد نفت بود، هزینه کردیم. ولی متأسفانه مردم، فقیرتر شدند. با این قیاسها می‌توان به اهمیت عملکرد دکتر مصدق در اقتصاد ملی کشور پی‌برد.

محور دوم: تلاش در جهت استقرار آزادی در کشور: دکتر مصدق به نفس آزادی ایمان داشت. او در حمایت از آزادی و رابطه مردم با قانون به‌طور خستگی ناپذیر مبارزات خود را دنبال می‌کرد. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که دکتر مصدق با تمام توانایی، شجاعت و شهادت در مقابل دیکتاتورها ایستاده و با استبداد به‌طور جدی و بی‌امان مبارزه کرده است. در سال ۱۳۰۴ در هنگام طرح لایحه تغییر سلطنت در مجلس شورای ملی و در حالی که مرحوم شهید مدرس به عنوان اخطار نظامنامه‌ای جلسه را ترک کرده بود مصدق تنها قهرمانی بود که در برابر رضاخان ایستاد و مرد و مردانه مبارزه کرد. او در حالی با سلطنت پهلوی مبارزه می‌کرد که افرادی نظیر آیت‌الله کاشانی بعداً عضویت مجلس مؤسسانی را که به تغیر سلطنت رأی داد برعهده داشته‌اند و همه می‌دانستند که انتخابات آن مجلس با زور قزاقها انجام شده بود. زمانی که برای خلع قاجاریه ماده واحده به مجلس شورای ملی آورده شد مصدق نطق مستدلی ایراد کرد و

دیجیتال

در مورد غیرقانونی بودن این ماده واحده سخن گفت وبا این جمله نطق تاریخی خود را به پایان رساند: «هم شاه، هم رئیس‌الوزرا، هم وزیر جنگ، هم فرمانده کل قوا چنین حکومتی در زنگبار هم نیست اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه کنند به این حکومت رأی نمی‌دهم.»

وقتی که او به نخست‌وزیری رسید آزادیهای سیاسی و اجتماعی را به حدی رساند که سزاوار نام پرافتخار او بود. در این خصوص گفته است: «آنجاکه نفع مردم تأمین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد شد. همین توجه به افکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسئول نیک و بد مملکت بودم به اطلاع عموم رساندم هر انتقادی که جراید نسبت به اعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهد گرفت.» به دلیل داشتن این افکار به رئیس شهربانی وقت چنین دستور داد: «شهربانی کل کشور: در جرایدایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته شود هر چه نوشته باشد و هر که نوشته باشد به هیچ‌وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد.» در جایی دیگر عنوان می‌کند: «کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند نه تنها مرتکب عملی می‌شوند که خلاف قانون اساسی است، بلکه خدمت به اجانب و خیانت به وطن می‌نمایند.»

با طرح این گفتار نتیجه می‌گیریم که نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق یک جریان مردمی بود و این حرکت از تجارب سیاسی و اجتماعی مردم ایران جهت تحقق یافتن آرمانهای بزرگی چون استقلال سیاسی و اقتصادی و استقرار آزادی شکل گرفت. اما سؤال این است که کدام سیاست وکدام انگیزه موجب می‌شود که به او حمله شود و احساسات پاک یک ملت جریحه‌دار گردد؟ این جملات را هم در زمان شاه و هم اینک توسط جناحی از حاکمیت مشاهده می‌کنید.

رفتار شاه در قبال مصدق کاملاً قابل توجیه به‌نظر می‌رسد. (او (شاه)

دیجیتال

برای جلب نظر انگلیس ـ امریکا و همچنین عناد شخصی که نسبت به مصدق داشت هر چه می‌توانست و هر چه در قدرت داشت برضد نهضت ملی ایران و شخص دکتر مصدق انجام داد و با تحریف تاریخ و با تعویض متون کتب درسی خواست پیروزی ملت ایران به رهبری دکتر مصدق را هرقدر ممکن است بی‌رنگ نموده و پیوند فکری بین مردم ایران بویژه نسل جوان با افکار و اندیشه‌ها ومکتب دکتر مصدق فاصله اندازد. تا این خیزش ملی به‌دست فراموشی سپرده شود. اماکوشش او با همکاری دول غرب به‌خصوص انگلیس و آمریکا به‌ثمر ننشست. وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد در ۱۴ اسفند ۵۷ هزاران نفر از نقاط مختلف کشور برای ادای احترام به مردی که نیم قرن شجاعانه و جان برکف برای منافع ملتش و برای کسب آزادی مبارزه کرده بود بر سر مزارش حاضر شدند و با این حضور نشان دادند که به رغم تلاشهای سیاسی، داخلی و خارجی شاه برای نابودی آرمان بزرگ نهضت ملی، آن را فراموش نکرده‌اند.

مخالفان مصدق چه بخواهند و چه نخواهند نام مصدق همواره در خاطر تاریخ ایران ماندگار خواهد ماند زیرا سلامت نفس، خلوص نیت و استواری او در راه آزادی و استقلال مملکت هیچ‌گاه پنهان نخواهد شد ودلسوزان این مرز و بوم یاد پایداری او را در برابر مشقات مبارزه با استعمار پیر فراموش نخواهند کرد.

مصدق درباره رنج راهی که پیموده بود چنین می‌گوید: «هر چه فحش شنیدم و یا در جراید خواندم پرکاهی بر من اثر ننمود و هر وقت به یاد پندی می‌آمدم که از مادرم شنیدم و آن پند این بود که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدائدی است که در راه مردم تحمل می‌کنند برای مبارزه بیشتر حریص می‌شدم و خود را بهتر مجهز می‌کردم و من این، نهضت را تا زنده‌ام ادامه می‌دهم و از راه آن منحرف نخواهم شد.»

دیجیتال

«فراماسون» بودن مصدق[۲۲]

یکی از موضوعاتی که به‌خصوص در سالهای پس از انقلاب به کرات توسط مخالفان دکتر مصدق مطرح شده اتهام فراماسون بودن آن مرحوم است.این بحث هر چند ماهیتی تاریخی و تحقیقی دارد اما متأسفانه به عنوان موضوعی کاملاً سیاسی و جهت تخطئه نمودن شخصیت مصدق و توجیه کارکرد اشتباه یا غرض‌آلود مدعیان این اتهام مطرح شده است. این مدعیان غافل از این نکته هستند که شخصیت و کارکرد و اعتقادات دکتر مصدق و انواع مشقات حاصله از آن در طول حیات آن مرحوم آنچنان شفاف و عاری از آلودگیهای سیاسی است که نمی‌توان با طرح چنین ادعایی غیرمحققانه خللی در نورانیت عملکرد سیاسی مصدق وارد کرد.

نکته حائزاهمیت این است که این ادعا هیچ‌گاه در دوران نهضت ملی و نخست‌وزیری دکتر مصدق که در کشاکش مبارزه با طیف وسیعی از مخالفان و دشمنان داخلی و خارجی بود مطرح نبود، به‌طوری که در هیچ یک از اسناد مربوط به آن دوران که در قالب دهها نشریه از ماوراء چپ تا منتهی‌الیه راست بدون هیچ محابا مسلسل‌وار برضد دکتر مصدق در حال تبلیغ بودند عنوان نگردیده است. لیکن پس از گذشت سالها از مرگ دکتر مصدق به یکباره کشف و افشاء شده است. در این نوشتار به علل سیاسی و انگیزه‌های مدعیان نمی‌پردازیم که خود به مجالی دیگر نیاز دارد و صرفاً براساس اسناد و مدارک معتبر تاریخی به باطل بودن ادعا نظر داریم.

خلاصه مدعی این است که دکتر مصدق عضو تشکیلات «جامع آدمیت» در دوران مشروطیت بوده و این تشکیلات وابسته به

دیجیتال

فراماسونری بین‌المللی است و صحت عضویت مصدق در این تشکیلات متن قسم‌نامه وی می‌باشد. برای اطلاع خوانندگان (به خصوص نسل جوان) شرح ماوقع را از ابتدا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در مهرماه ۱۳۴۰ کتاب «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» منتشر شد. این کتاب توسط «دکتر فریدون آدمیت» به رشته تحریر درآمد در فصل پنجم این کتاب راجع به «جامع آدمیت» بحث گردیده و با توجه به اینکه کلیه اسناد و مدارک مربوط به جامع آدمیت در اختیار نویسنده بوده این کتاب از مستندترین منابع مربوط به جامع آدمیت است. «مؤسس این جمعیت میرزاعباس‌قلی خان آدمیت بود با کشتن ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ق/ ۱۲۷۵ ش) و سپری شدن دوران طولانی سلطنتش قوت وحدت استبداد کاهش پذیرفت، نیروی آزادی به‌طور نسبی فرصت تجلی یافت و دامنه فعالیت آزادیخواهان وسعت گرفت. در این دوره میرزاعباس قلی خان جمعیت سیاسی سری به نام «جامع آدمیت» را تأسیس کرد. تاریخ تأسیس این جمعیت مربوط به سال ۱۳۲۵ قمری می‌باشد.

نویسنده کتاب در بخش دیگری مرام و اصول جامع آدمیت را توضیح می‌دهد: «اصول آدمیت پیامی در رستاخیز بنی‌آدم و دین انسان‌دوستی و قیام علیه جور و بیدادگری است و دفتر حقوق اساسی یا صراط‌المستقیم در شناسایی و تشریح حقوق اساسی فرد است. ضوابط و مراحل عضوگیری جامع به این شکل بود که «هر کس به عضویت جامع پذیرفته می‌شد طبق تشریفاتی در حضور رئیس آن قسم یاد می‌کرد که اصول آدمیت را محترم شمارد. تعهدنامه عضویت می‌سپرد و یک یا دو نفر از اعضای سابق باید او را ضمانت می‌کردند. در تعهدنامه نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر می‌گردید. متن تعهدنامه‌ها تقریباً همگی به

دیجیتال

یک مضمون نوشته شده است. نویسنده در ادامه نام سران نامدار جامع را آورده است که در میان آنان نام دکتر مصدق به عنوان رهبران جامع آورده نشده است. در ادامه تصویر برخی از تعهدنامه‌های اعضا از جمله تعهدنامه دکتر مصدق با نام «میرزا محمدخان مصدق‌السلطنه» گراور گردیده است. در صفحه ۲۴۷ همان کتاب بنیان فلسفه سیاسی جامع توضیح داده شده است که جامع آدمیت را روشنفکران تأسیس کردند و مسلک آن غیرانقلابی بود بنیان فلسفه سیاسی این جمعیت سیاسی بر «مشروطیت و محدودیت» قدرت سلطنت و انفصال قوای دولت بنا شده بود. این معنی در نوشته‌ها و اسناد جامع آدمیت همواره تکرار و تأکید شده است.

بعداً محمدعلی شاه قاجار نیز به عضویت جامع درآمد. محمدعلی شاه در لیلةالفطر ۱۳۲۵، شرحی در تأیید قبول اصول آدمیت نزد رئیس جامع فرستاد.

دکتر فریدون آدمیت در ادامه کتاب درباره عدم ارتباط جامع آدمیت با تشکیلات فراماسونری به تصریح آورده است: «اولین لژ فراماسیون در ایران نام «لژ آزادی» در ۱۲ آوریل ۱۹۰۶ مطابق ۱/ صفر ۱۳۲۴ تشکیل گردید... آن شعبه‌ای از تشکیلات فراماسون فرانسه بود و هیچ ارتباطی با فراموشخانه ملکم و جامع آدمیت که پیروان ملکم بنیان نهادند، نداشت.

نکته تاریخی دیگری که در اینجا ضرورت دارد ذکر شود این است که تشکیلاتی موسوم به «مجمع آدمیت» قبل از تشکیل جامع آدمیت توسط میرزا ملکم خان همزمان با انتشار روزنامه «قانون» به وجود آمد که پیوسته در نشریه قانون از این مجمع ذکری به میان آمده است و به هواداران و اعضا از طریق روزنامه قانون رهنمودهای سیاسی و تشکیلاتی

می‌داد. این تشکیلات به‌طور مخفیانه عمل می‌کرد. در شروع سلطنت مظفرالدین شاه به هواداری او برخاست و او را ترغیب به انجام اصلاحات و دوری از روشهای حکومتی ناصرالدین شاه می‌کرد. ملکم در مجمع آدمیت سازگاری کامل را با اسلام تأکید می‌کرد. در شماره پنجم قانون می‌خوانیم که: «اصول آدمیت به‌طوری مطابق اسلام و به قسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان با شعور به محض اینکه از حقایق آدمیت بویی می‌شنود بی‌اختیار خود را به این دایره می‌اندازد ملکم همچنین ادعا می‌کند که هر یک از اعضای مجمع که نسبت به اسلام خصومت نشان دهد فوراً اخراج خواهد شد. اگر علما چیزی خلاف اسلام در مجمع مشاهده کردند به کسانی که مسئول هستند اطلاع دهند تا آنجا که ممکن باشد فوراً در اصلاح آن اقدام می‌شود و بالاخره ملکم به منزله یک اعتراف آشکار به دیانت تام و تمام بعضی اوقات سازمان خود را «حزب‌الله» با اشاره به قرآن سوره ۱۵ به ۵۶ و سوره ۵۸ آیه ۲۲ معرفی می‌کرد.» مطابق تحقیقات حامد الگار در کتاب ملکم «مجمع آدمیت یک محفل آزاد از هواداران ملکم بوده نه سازمان فعال برای انجام مقاصد سیاسی معین و تحت یک اداره متحد. و مسلم است که ملکم از توصیفات وسوسه‌آمیز خود از سازمان قصد تهدید حکومت تهران را داشته است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که مجمع آدمیت، احتمالاً به منزله یک شبکه توزیع (روزنامه) «قانون» به صورت گسترده‌ای وجود داشته است ولی آن‌طور که ملکم توصیف نموده یک سازمان به هم پیوسته توطئه‌انگیز نبوده است. مجمع آدمیت در سال ۱۸۹۶ میلادی (۱۳۷۵ شمسی) مقارن با ترور ناصرالدین شاه منحل گردید.

آقای محمود کتیرایی مؤلف کتاب «فراماسونری ایران از آغاز تا

دیجیتال

تشکیل لژ ایران» درباره جامع آدمیت تحقیقاتی کرده و در این‌باره می‌نویسد: کسانی چون سیدنصرالله تقوی اخوی و محمدعلی فروغی ذکاءالملک و چند تن دیگر در این جامع نام نوشته بودند که پس از این که مجلس به توپ بسته، و طومار جامع آدمیت درهم نوردیده شد، به همراهی چند تن لژ فراماسونی در تهران برپا کردند. البته کسان دیگری نیز در جامع آدمیت بودند که شیوه سیاسی دیگری پیش گرفتند مانند میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه و سلیمان میرزا و یحیی میرزا و کمال‌الملک و میرزا محمدخان مصدق السلطنه.

در این کتاب راجع به سرنوشت جامع آدمیت آمده است: «در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، محمدعلی شاه مجلس را بمباران کرد، دوره فرمانروایی دهشت آغاز شد، از این پس از فعالیت جامع آدمیت چیزی نمی‌دانم. اما رئیس جامع تا سالها پس از آن زنده بود و در سال ۱۳۵۸. ق (۱۳۱۸.ش) درگذشت و سراسر این مدت دراز خانه‌نشین بود. کسانی از اعضای جامع، بعدها لژ فراماسونی برپا کردند و حتی به مقامات بلند رسیدند اما عباسقلی خان که مردی ناسیونالیست بود و با بیگانگان داد و ستدی نداشت، به خاموشی زندگی خویش به انجام رسانید، پیکار او در آزادی و در افتادن با خودکامگی و نیروهای ارتجاعی و بی‌باکی او در گفتن و باور اندیشه خود در خور ستایش است.

حامد الگار در مورد جامع آدمیت معتقد است: «جامع آدمیت به وسیله عباسقلی خان قزوینی تأسیس گردید. این سازمان در تمام طول مدت بقای خود تحت رهبری وی قرار گرفت و او حتی اصول این انجمن یعنی آدمیت را به عنوان نام خانوادگی خود برگزید. گرچه سازمان جدید بنا به تصویب ملکم تشکیل گردید و از رم نظارت و سرپرستی خود را بر آن اعمال می‌داشت (در آن زمان ملکم خان سفیر ایران در رم بود). ولی

دیجیتال

بنیانگذاری آن بنا به ابتکار عباسقلی‌خان صورت گرفت و خط مشی آن نیز به وسیله خود او در تهران تعیین می‌گردید.» همین پژوهشگر در اثر دیگر خود با عنوان «نقش روحانیت پیشرو د رجنبش مشروطیت» آورده است:

در واقع هنگامی که مجمع فراماسون‌های وابسته به شرق اعظم (Grand Orient) در دوران حکومت محمدعلی شاه تأسیس شد، معلوم شد که فراموشخانه ملکم خان رسماً هیچ‌گونه ارتباط رسمی با مجامع فراماسونری اروپا نداشته است. ملکم از آنان بیش از همه شکل ـ تکنیک تشکیلات مخفی و تبلیغ ـ را اخذ کرده بود که بی‌شک شباهت زیادی با سنت ایرانی داشت. شباهت محافل سری ـ نه فقط آنهایی که منشأ فراماسونری یا شبه فراماسونری داشتند ـ به اشکال سنتی تشکیلات سیاسی نفوذ مذهبی آنها را هنگام انقلاب مشروطیت افزایش بسیار داد.

اسماعیل رائین نیز در کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» در این ارتباط می‌گوید: پس از شکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت، سومین سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران که به نام «جامع آدمیت» نامیده می‌شد، به وسیله پیروان ملکم به‌وجود آمد... فراموشخانه ملکم، «مجمع آدمیت» و «جامع آدمیت» سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کرده‌های سرگردان و ظلم کشیده را رهبری می‌نمودند... اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه‌های غیرمجاز و به اصطلاح ماسونی (clandesten) می‌شمرد.

در ادامه به اختلاف و دشمنی جامع آدمیت با «لژ فراماسونری بیداری ایرانیان» می‌پردازد و مینویسد: در این اوان لژ فرماسونری «بیداری ایران» از طرف گراند آوریان فرانسه، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع

دیجیتال

به کار کرده بود. و جالب اینکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه می‌جنگیدند. از یک طرف با جامع آدمیت که آن را یک نوع فراماسونی غیرقانونی می‌شمردند سرسختانه مبارزه می‌کردند، و از طرف دیگر تلاش می‌کردند تا اداره و هدایت دسته انقلابی مشروطه را برای به دست گرفتن قدرت همچنان به خود منحصر کنند و خواستهای لژ را اجرا نمایند. رائین در بخش دیگری از این کتاب تصریح دارد: «جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی می‌نمودند و عده‌ای از سرجنبانان آن در لژهای اروپا و هند «ماسون» شده بودند، مع هذا همان‌طور که قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی یا فراماسونی جهانی نداشت، و صرفاً تقلیدی از این فراموشخانه و تشکیلات ملکم و تعقیب کارهای گذشته بود. این گسیختگی جامع آدمیت از سازمانهای ماسونی جهانی از یک سو گروهی را به عضویت آن می‌کشانید و از سوی دیگر برخی از اعضای جامع را از آن رویگردان کرده و به عضویت در لژ بیداری متمایل می‌گردانید و کم‌کم کار به آنجا کشیده شده که همین گروه زمزمه مخالفت را با جامع ساز کردند.

با تمام این تفصیلات مذکور متأسفانه اسماعیل رائین مرتکب بی‌انصافی نابخشودنی نسبت به دکتر مصدق شده است. او تصویر متن قسم‌نامه دکتر مصدق و دکتر اسماعیل مرزبان و محمدعلی فروغی را برای عضویت در جامع آدمیت چاپ کرده و در زیر قسم‌نامه دکتر مصدق آورده است «متن قسم‌نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق، اما در ذیل قسم‌نامه‌های مرزبان و فروغی نوشته است قسم‌نامه دکتر اسماعیل مرزبان و قسم‌نامه محمدعلی فروغی ذکاءالملک، مؤلف کتاب با اضافه کردن واژه فراماسونری در جلوی کلمه قسم‌نامه ضمن اقدامی غیراخلاقی عملاً سند مزبور را مخدوش نموده است و خلاف ادعاهای قبلی خود

دیجیتال

برخورد کرده است.

حال این سؤال مطرح است که چرا آقای رائین با داشتن اطلاعات وسیع در خصوص قضایای مربوط به جامع آدمیت و فراماسونری در ایران چنین خبطی را مرتکب شده است؟ این سؤالات واعتراضات در سالهای انتشار این کتاب در سالهای ۴۸ و ۱۳۴۷ بارها از سوی محققان و پژوهشگران تاریخ ایران و همچنین علاقه‌مندان و وفاداران راه مصدق مطرح گشت. در نشریه «خبرنامه جبهه ملی ایران» شماره هفتم، مورخ اردیبهشت ۱۳۴۸ آمده است: «نویسنده کتاب [اسماعیل رائین] در برابر موج اعتراض علیه این‌گونه اعمال دور از شرافت و رذیلانه مکرر در مکرر گفته است: «این کار پاسپورت انتشار کتاب بوده است» و سازمان امنیت انتشار کتاب را منوط به آن جمله در زیر آن تعهدنامه کرده است. البته این نقد مربوط به سالهای انتشار آن مقالات است اما با توجه به اسنادی که اخیراً به دست آمده می‌باید ماهیت اسماعیل رائین موردبررسی مجدد قرار گیرد.

رائین با شخص محمدرضا پهلوی رابطه حسنه‌ای داشته که برای اطلاع بیشتر می‌توان به نامه نامبرده به «نصرت‌الله معینیان» رئیس دفتر مخصوص شاه در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۳۰ و حواشی آن نامه توسط شاه مراجعه کرد. در آن نامه حمایت شاه از اقدامات تحقیقی رائین به وضوع توضیح داده شده وسابقه حسن رابطه آنها بنا به آن نامه حداقل به سالهای قبل از ۱۳۳۷ می‌رسد. همچنین ارتشبد فردوست در کتاب خاطراتش نقل کرده که «جعفر شریف‌امامی» نسبت به ارتباط رائین با مقامات بالای رژیم معترض بوده و باتوجه به عضویت شریف‌امامی در تشکیلات فراماسونری، گویا از افشای نام خود در هراس بوده که لب به اعتراض گشوده است. هر چند در این درگیریها، رقابت گروههای درون حکومت

دیجیتال

افراد را نباید از نظر دور داشت.

در دوران انقلاب رائین کتاب «اسناد خانه‌سدان» را منتشر کرد و در آن به تبلیغ و تمجید از مظفر بقایی و تخریب چهره رهبر نهضت ملی ایران مرحوم مصدق پرداخت.

نکته حائز اهمیت دیگر در این خصوص این است که دکتر مصدق در سال ۱۲۸٦ خورشیدی یعنی حدود یک سال پس از انقلاب مشروطیت به این گروه سیاسی پیوسته و قریب چند جلسه هم بیشتر در آن جامع شرکت نکرده ودر همان سال به «مجمع انسانیت» که توسط گروهی از رجال آشتیان و گرکان از جمله مستوفی‌الممالک تشکیل شده بود، پیوست و دیگر در جلسات جامع آدمیت حاضر نشده است. خود آن مرحوم در نامه مورخه ۱۳ آذرماه ۱۳۴۴ به آقای ایرج افشار این موضوع را تأیید کرده است.

در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق عوامل منتسب به لژهای فراماسونری در جهت تضعیف دولت و تهیه مقدمات سقوط آن سخت کوشا بودند. برای نمونه می‌توان به اقدامات لژ همایون که از طرف لژهای وابسته به گراندااوریان در سراسر جهان موردشناسایی قرار گرفته بود و این موضوع موفقیت بزرگی برای آن محسوب می‌شد، اشاره کرد. در متون مربوط به این لژ به صراحت از «تشریح کارهای سقوط دکتر مصدق» و «تصمیم لژ مبنی بر اینکه هیچیک از اعضا حق شرکت در رفراندوم [انحلال مجلس هفدهم در روزهای پایانی دولت مصدق] و موافقت با دولت را نداشتند. نام برده شده است.

گفتنی است در سالهای نخست پس از انقلاب دو کتاب انتشار یافت که در آن ادعای اسماعیل رائین را تکرار نمودند. یکی نوشته دکتر محمد صادقی تهرانی به نام «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و

دیجیتال

نقش علماء مجاهدین اسلام» (انتشارات دارالفکر قم، منتشر شده درسال ۱۳۵۸) و دیگری کتاب «قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۱» از دکتر سیدمحمود کاشانی (فرزند مرحوم آیت‌الله کاشانی) در تیر ماه ۱۳۵۹، در هر دو کتاب سند چاپ شده در کتاب رائین آورده شده و با آب و تاب مفصل مصدق را فراماسون معرفی کرده است. کتاب دیگری که در پاسخ به این ادعاها منتشر شد کتاب تحقیقی ـ تحلیلی آقای محمد ترکمان است با نام «آیا مصدق فراماسون بود»، که نویسنده این کتاب سؤالی را مطرح می‌کند: «اگر آقای رائین تحت فشار سازمان ضدامنیتی شاه در سال ۱۳۴۷ مجبور به نوشتن چنین جمله‌ای در زیر پیمان‌نامه پیشوای نهضت ملی ایران می‌گردد، آقایان محمدصادقی طهرانی و سیدمحمود کاشانی در زیر چه جبر و فشاری این عمل زشت و ضداسلامی و... را در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ تکرار می‌کنند؟!» برای بیشتر روشن شدن نظر سوء آقایان صادقی طهرانی و سیدمحمود کاشانی لازم به ذکر است که مقاله فوق را هر دو نفر مطالعه فرموده‌اند، نفرات اول بیش از ۱۵ سال خارج از ایران بوده و نشریه خبرنامه [جبهه ملی ایران که پاسخ مستدل به ادعای آقای رائین داده است] را دریافت می‌نموده است و نفر دوم نیز در صفحه ۱۸۸» قیام ملت مسلمان ایران ... بدون ذکر مأخذ اشاره‌ای به این مقاله نموده است. براستی روی آقای رائین سفید.

جهت اطلاع خوانندگان تذکر ذیل بی‌فایده نیست که آقای صادقی تهرانی در سالهای اوایل دهه چهل همراه با گروهی از باند مظفر بقایی از جمله دکتر حسن آیت در خیابان فلسطین (کاخ سابق) برای انحراف دانشجویان از مسائل سیاسی اقدام به تأسیس جمعیتی به نام کانون تشیع نمود که این نکته بنا به اعتراف حسن آیت در نامه به بقایی که در کتاب «زندگینامه سیاسی بقایی» منتشر شده، آمده است. شخص مذکور پس از

دیجیتال

انقلاب مدرسه‌ای در قم احداث کرد که بنا به دلایلی توسط دولت تعطیل گردید.

دکتر محمود کاشانی نیز از افراد جانبدار مظفر بقایی است که در کتاب بقایی بارها از وی نام برده شده و نوشته‌های متعدد مغرضانه‌ای علیه نهضت ملی از او منتشر شده است. او مدتی نماینده ایران در دیوان داوری لاهه در خصوص دعاوی مربوط به بیانیه الجزایر بود که بعداً از این سمت برکنار شد و در سال ۶۴ به عنوان نامزد ریاست جمهوری داوطلب گردید که توفیقی در این زمینه نداشت. **ابرهای تیره**[۲۳]

مجله کیهان فرهنگی نیز در همین مورد مقاله‌ای را با عنوان «دکتر مصدق از پس ابرهای تیره» به قلم آقای فرید واسعی در شماره ۱۴۸ چاپ نموده است.

به نظر مقاله‌نویس، مصدق نه تنها ضدانگلیسی نبود بلکه از تأمین کنندگان منافع انگلیس بوده است. نویسنده علت این امر را آن می‌داند که وی در یک خانواده اشرافی به دنیا آمده و لذا از اشراف ایران به‌شمار می‌رفت که همیشه تحت سلطه سیاستهای استعمار قرار داشتند. وی از اشراف بودن مصدق نتیجه می‌گیرد که این امر ثروت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برای او حاصل کرده بود. وگرنه چگونه مصدق می‌توانست در اروپا درس بخواند و در احمدآباد در رفاه و آسایش زندگی کند. (ص ۲ و ۳).

نویسنده ادعا دارد در روزگاری که فارس تحت سلطه بریتانیا قرار داشت، مصدق به استانداری آنجا تعیین شد و با سرکوب شورش تنگستانیها به انگلیسیها خدمت می‌کرد (ص ۴۶).

بعدها هنگامی که به علت تغییر حکومت در تهران مقام خود را از دست می‌دهد، سفارت انگلیس خواستار بازگرداندن او به مقام سابقش می‌شود. (ص ۴).

دیجیتال

به نظر نویسنده چون مصدق عضو بسیاری از کابینه‌ها بود، پس بدون تردید هوادار سیاست بریتانیا بود. نویسنده ادعا می‌کند که مصدق از رضاخان حمایت کرد و در واقع با عضویت در کابینه او، در قدرت یافتن فزاینده او سهیم بود و بعدها نیز در دوران پادشاهی‌اش در نقش مشاور به خدمتش درآمد (ص ۵).

به عقیده نویسنده مقاله مصدق با رضاشاه نوگرا هیچ اختلاف عقیده‌ای نداشت. همچنین مصدق از منافع انگلیس دفاع می‌کرد. مثلاً با طرح و حمایت از لایحه لغو اختیارات میلسپو در جهت منافع انگلستان گام برداشت. نویسنده مصدق را از دیپلماتهایی معرفی می‌کند که آگاهانه استعمار انگلیس را تطهیر می‌کرد (ص ۸).

در بررسی مسئله نفت و نقش مصدق در ملی شدن صنعت نفت، نویسنده ادعا کرده است مصدق نه تنها قهرمان ملی شدن نفت نبود، بلکه خیلی هم دیر وارد این ماجرا شد (ص ۸). او حتی پیشنهاد مصدق را مبنی بر آنکه هیچ دولتی در ایران حق مذاکره با دولتهای خارجی برای دادن امتیاز نفت را ندارد (سیاست موازنه منفی که به تصویب مجلس چهاردهم رسید)، دقیقاً در جهت دستیابی انگلیس در حفظ انحصار نفتی ایران می‌داند (ص ۸).

مقاله‌نویس می‌گوید: در زمان تحصیل او در غرب چنان تحت‌تأثیر روش و منش زندگی غربی قرار گرفت که مصمم شد تا برای همیشه به تابعیت سوییس درآید. مصدق گفته بود: اگر روزی نتوانم در ایران خدمت کنم، محل اقامت خود را سوییس قرار خواهم داد. این گفته را زمانی بیان کرد که متوجه شده بود با قرارداد ۱۹۱۹ کشورش را برای همیشه از دست می‌دهد.

اما آیا مصدق این چنین بود؟

دیجیتال

از همین ادعای آخر شروع کنیم. مصدق اعتقاد داشت تا زمانی که امیدی هست باید بی‌رحمانه بجنگد، اما وقتی احساس کرد همه چیز پایان یافته است دست به عقب‌نشینی زد مصدق در اعتراض و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در کشور سوییس بیانیه‌هایی را برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاد. مصدق در مجلس ششم هنگامی معرفی کابینهٔ مستوفی‌الممالک در شهریور ۱۳۰۵ با شرکت حسن وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در کابینه و وکالت او در مجلس به مخالفت برخاست و طی سخنان مشروح خود او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و نیز دست‌نشاندهٔ بیگانه معرفی کرد.

نویسنده مقاله اصرار دارد تا پیوستن مصدق به تدریس در مدرسه علوم سیاسی را چنین القا کند که کسانی که در این مدرسه بودند جاسوس و فراماسونر بوده‌اند. مصدق در سال ۱۲۹۳ به دعوت دکتر ولی‌الله خان رئیس مدرسه علوم سیاسی به آنجا دعوت شد. در همین زمان او کتاب «دستور در محاکم حقوقی» را نوشت. در مهر همان سال او رساله‌ای را با عنوان «کاپیتولاسیون» نگاشت، او برای روشن کردن اذهان مردم با هزینه شخصی آن را چاپ و به‌طور رایگان منتشر نمود. وی در آخرین قسمت مقاله کاپیتولاسیون می‌نویسد: «... اسلام در خطر است و می‌بینیم روز به روز ضعیفتر می‌شود اگر ما قواعد اسلام را محترم می‌داشتیم و به حقیقت میل قانونگذار رفتار می‌نمودیم حال دول اسلامی این‌طور نمی‌شد و دول مسیحی آنها را مطیع خود نمی‌نمودند. در اسلام پافشاری در قوانینی که مخالف قوانین اسلام‌اند حرام است... به ملاحظه اینکه ما در اروپا تحصیل کرده‌ایم شاید این حرفهای ما را در جهت منافع دولتهای اروپا تصور نمایند».

نویسنده مقاله سعی کرده است با بیان پذیرفتن مناصب دولتی و

حضور در دولتها، او را در ذهن خواننده وابسته به دربار و بیگانه جلوه دهد. اما از خدمات و مبارزاتش برضد غارتگران داخلی و وابستگان خارجی چشم‌پوشی نماید. مثلاً نویسنده محترم فقط اطلاع می‌دهد که «آنگاه در وزارت مالیه می‌رود و عضو کمیسیون تطبیق حوالجات شده و در سال ۱۲۹۸ در کابینه وثوق‌الدوله به معاونت قوام‌السلطنه منصوب گردید». (ص ۴)

مصدق با اصرار مادر خود و شخص قوام این پست را پذیرفت. دشوارترین درسی که مصدق در زمان معاونت وزارت دارایی آموخت تلاش وی در دزدگیری در وزارتخانه دارایی بود. او شبکه کلاهبرداری وزارتخانه را کشف کرد. مقامهای ارشد وزارتخانه جزو این شبکه بودند. او در کشف این شبکه انواع حربه‌ها و از جمله «تکفیر» را تحمل کرد اما از پیگرد بی‌رحمانه کلاهبرداری منصرف نشد و سرانجام بر سر این قضیه مقام خود را از دست داد.

در زمان کابینه سپهسالار در سال ۱۲۹۵ مصدق از قبول عضویت در کمیسیون پنج نفری که قرار بود برای نظارت در امور مالیه ایران تشکیل شود خودداری ورزید. مصدق خود علت خودداری را بدین شرح نقل کرده است:

«از طرف کاسمینسکی رئیس‌اداره تجارت روسیه به او گفته شد ریاست کمیسیون را که سه عضو آن را دولت ایران و عضو چهارم را دولت روسیه و پنجمی را دولت انگلیس تعیین می‌کرد با ماهی یک هزار تومان از طرف بانک استقراضی روسیه بپذیرم گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند اکنون همین کار را انجام می‌دهم با این تفاوت که مجلس شورای ملی مرا به عضویت کمیسیون درآورده است و در هر ماه بیش از دویست تومان حقوق ندارم».

دیجیتال

مقاله‌نویس مصدق راکه در اوایل پاییز ۱۲۹۹ به عنوان والی فارس بود، عامل سرکوب قیام مردم تنگستان که برضد حضور نیروهای انگلیس مبارزه می‌کردند، می‌داند (ص ۴).

هنگامی که مشیرالدوله مصدق را به عنوان وزیر عدلیه در کابینه خود معرفی می‌نماید او در سوییس بود مصدق از طریق هندوستان وارد شیراز شد. در همین زمان دایی او فرمانفرما از والیگری فارس کنار رفته بود. از طرف حکومت کسی برای فارس درنظر گرفته نشد. بزرگان فارس برحسب اتفاق یک زبان تصمیم گرفتند مصدق را به عنوان والی در شیراز نگاه دارند. آنها ضمن تماس با نخست‌وزیر رضایت او را جلب کردند. بزرگان فارس برای راضی کردن مصدق به قبول والیگری وعده دادند علاوه بر حقوق دولتی سالانه خود شصت و هشت هزار تومان به او پرداخت نمایند. مصدق این پیشنهاد جالب را رد کرد. خود مصدق در این‌باره گفته است:

آن روزی که به شیراز وارد شدم اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می‌خواهید بفرستید فلانی هست، باید بماند... آن جماعت نزد من آمدند گفتند ما ۱۱۶ هزار تومان می‌دهیم. شما چرا می‌خواهید بروید تهران؟ اگر بروید تهران حقوق یک سال شما به اندازه یک ماه این نمی‌شود گفتم عجب اشتباهی کرده‌اید، شما می‌گویید ما حاکمی می‌خواهیم که عدل و ا نصاف داشته باشد. این پولهایی که به من می‌دهید خودش سبب ناامنی می‌شود من منظورم چیز دیگری است. اگر شما تعهد می‌کنید که نه از مردم چیزی بگیرید و به من هم چیزی ندهید من می‌مانم و قبول می‌کنم وگرنه می‌روم.

مقاله‌نویس، گفته مصدق را در مورد تنگستانیها بدین‌صورت نوشته است:

دیجیتال

... گفتم شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیراز منفور است، پس وقتی شما پلیس جنوب را مأمور سرکوب تنگستان بکنید بر منفوریت شما افزوده می‌گردد، ولی اگر من که والی هستم آنها را تنبیه کنم به وظیفه خود عمل کرده‌ام. (ص ۴)

مصدق در این‌باره می‌گوید: «ماژور «ووبر» قونسول انگلیس... گفت پلیس جنوب را مأمور کرده‌ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت می‌شوند تنبیه کنند که بی‌اختیار حالم تغییر نمود و چنین استنباط کرد که این تغییر حال به واسطه بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالم تغییر نمود گفتم این بیانات را هر کس می‌شنید حالش از این هم بدتر می‌شد». در ادامه این گفتگو دکتر مصدق به قونسول انگلیس می‌گوید: «در امری که مربوط به ایالت است شما نمی‌بایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید به من شکایت نمایید تا من به وظیفه خود عمل کنم. اکنون می‌خواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هرطور می‌خواهید بفرمایید.»

اگر این عبارت با عبارت نویسنده مقاله مقایسه شود متوجه خواهیم شد که نویسنده عمداً می‌خواهد به خواننده بفهماند که مصدق در سرکوب تنگستانیها دخالت داشته است. چنانچه نویسنده به اسناد تاریخی وقوف کامل داشت باید به این نکته توجه می‌نمود که سرکوب تنگستانیها در تابستان ۱۲۹۹ اتفاق افتاد و دکتر مصدق در مهرماه آن سال یعنی هنگامی که تنگستانیها سرکوب شده بودند به عنوان والی فارس منصوب گردید و این بی‌توجهی به تاریخ رویدادها سؤال‌انگیز و شگفت‌آور است.

نویسنده مقاله، اشاره‌ای به مخالفت مصدق با کودتا ننموده است. در حالی که او نخستین شخصیت سیاسی ایران بود که با کودتای سیدضیاء و رضاخان مخالفت کرده و آن را نپذیرفت. او حتی اعلامیه رژیم کودتا

دیجیتال

را در فارس انتشار نداد و به تلگرافهای سیدضیاءالدین جوابی نداد.

در مقاله نوشته شده که مصدق به عنوان وزیر مالیه دولت قوام فعالیت می‌کرد. اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به شرط مصدق برای پذیرش پست وزارت نمی‌نماید. مصدق قبول این پیشنهاد را موکول به برکناری آرمیتاژ اسمیت از پست مشاور مالی خزانه دولت ایران نمود.

مصدق در همین زمان از مجلس تقاضای اختیارت ویژه‌ا ی کرد که مدت سه ماه دست او را د راصلاحات اداری و مالی آزاد گذارد. همین که اقدامات مصدق شروع شد و مستمری‌ها و مزایای هزار فامیل را قطع کرد یا کاهش داد، شاه و دربار و اکثر نمایندگان مجلس همگی بر ضد او برخاستند بسیاری از سرشناسان و خویشان که از اصلاحات ملی او زیان دیده بودند با او قطع رابطه کرده و همین امر باعث استعفای قوام گردید.

زمانی که مشیرالدوله پیشنهاد وزارت خارجه را به او نمود گفت: اگر برای وزارت مالیه مناسب نبوده است برای وزارت خارجه نیز مناسب نمی‌باشد.

همین سرخوردگی از نامردیها و نامردمی‌ها باعث شد او تصمیم بگیرد از دنیای سیاست کناره گیری نماید. او هیچ وقت اصول را فدای سیاست بازی و مصلحت نکرد. نویسنده مقاله بدون توجه به این مسائل ادعا می‌کند مصدق قصد رفتن به خارج را داشته است، اما هیچوقت به علل این تصمیم‌گیریها اشاره‌ای نمی‌کند.

مقاله‌نویس کوشیده است مصدق را در زمانی که والی آذربایجان بود به عنوان سرکوبگر ابوالقاسم لاهوتی معرفی نماید. نویسنده تنها به آن قسمتی از گفته‌های رضاخان استناد می‌کند که به مصدق قول داده بود تا نیروهای نظامی فرمانبر والی باشند. نویسنده رضایت سرپرسی لرن وزیر مختار انگلستان را از مصدق دلیل وابسته بودن او به انگلستان می‌داند.

دیجیتال

نویسنده توضیحی نمی‌دهند که جریان آذربایجان چگونه منتفی شد و نقش مصدق در آن را نشان نمی‌دهد و ضمن کلی‌گویی مصدق را سرکوبگر تبریز می‌شمارد بی‌اطلاعی یا غرض‌ورزی نویسنده در اینجا نیز مکشوف است زیرا سرکوب قیام لاهوتی در تبریز در زمانی که حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان بود رخ داد و پس از پایان این قضایا بود که مصدق والیگری آن دیار را قبول کرد.

مقاله‌نویس گزارش می‌دهد مصدق از ۲۵ خرداد تا پایان مهر ۱۳۰۲ وزیر مشیرالدوله بوده است و به هیچ کدام از اقدامات مصدق در این فاصله اشاره نمی‌کند. در حالی که وی در همین دوره به ادعای اتباع انگلیسی به داشتن حقوق انحصاری در دریاچه ارومیه خاتمه می‌دهد و مانع دستیابی آنها به برخی از جزایر خلیج فارس مانند ابوموسی و شیخ شعیب می‌گردد. در همین زمان مصدق اعلام کرد که اتباع شوروی در صورت ارتکاب جرم بایستی در محاکم ایران محاکمه شوند. این موجب ناراحتی و کدورت سفیر شوروی در ایران می‌گردد. مصدق در این زمان سعی نمود با موافقت مجلس به تدوین لایحه کیفری جدید بپردازد. در همین مورد با یک نفر از مجتهدان به نام حاج آقا اصفهانی تماس گرفت. آقا جمال با فکر مصدق مخالفت کرد ولو اینکه قانون مزبور فقط در مورد اتباع خارجی اعمال گردد. او معتقد بود که قضیه فقط به خارجیان محدود نمی‌ماند و به تدریج ایرانیان نیز تابع آن می‌شوند. وقتی مصدق توضیح داد که فقدان یک چنین قانونی به منزله استقرار مجدد حقوق برون‌مرزی قدرتهای اروپایی می‌شود. مجتهد نامبرده با خونسردی گفت: «به جهنم!

نویسنده زمان نخست‌وزیری رضاخان را سال ۱۳۰۳ نوشته است در حالی که ششم آبان سال ۱۳۰۲ درست می‌باشد. همچنین نوشته است

نیجینال

که رضاخان مسئولیت وزارت عدلیه را به مصدق سپرد (ص ۵)، در حالی که مصدق دعوت رضاخان را رد کرده بود زیرا می‌دانست که عمر همکاری با رضاخان بسیار کوتاه خواهد بود.

زمانی که رضاخان به حالت قهر به بومهن رفت، مقاله‌نویس نوشته است که سفارت انگلستان دست به کار می‌شود و مدارک موجود هم حکایت از این دارد که دکتر مصدق یکی از کارگردانان این ماجرا از نمایندگانی بود که به قصد استمالت از رضاخان به بومهن رفت و او را به تهران بازگرداند (ص ۵). به دنبال قدرت گرفتن گسترده رضاخان و اعمال سرکوبگرانه او انتقاداتی از وی در مجلس و مطبوعات انجام می‌گیرد. رضاخان برای آنکه مجلس را زیر فشار قرار دهد به حالت قهر به بومهن می‌رود. در این زمان امرای ارتش به دستور او تلگرامهای متعددی به تهران مخابره می‌کنند که اگر حضرت اشرف به تهران برگردانده نشود ما امنیت این مناطق بلاخیز را به وکلای مجلس واگذار خواهیم کرد. این تهدیدات باعث خشم مردم نسبت به مجلس می‌شود و مجلس نیز در عکس‌العمل به چنین وضعی هیئتی دوازده نفره از نمایندگان برمی‌گزیند تا نسبت به استمالت و برگردانیدن رضاخان به تهران اقدام کنند. یکی از اعضای این هیئت دوازده نفره مصدق بود که در پاسخ به خواست مجلس چنین مسئولیتی را قبول کرد.

دراین مورد ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:

جلسه خصوصی در شب سه‌شنبه در مجلس تشکیل گردید. نطقهایی بدون نظم و ترتیب ایراد گردید. عاقبت مجلس جرئت نکرد که یک نفر غیر از سردار سپه را برای معرفی به شاه اتخاذ نماید. جرئت نکرد! حق هم داشت، زیرا رجال بزرگ و اعیان نامداری که بایستی نامزد ریاست وزرا شوند موجود نبودند!... کسی حاضر نبود برای خود دردسر بزرگی فراهم

کند... مدرس نیز داوطلب نبود... براستی موقع دشوار و حالت بغرنجی پیش آمده بود. اتفاقاً عمل تحریک کننده وزارت جنگیان و حرکاتی که در ایالات و ولایات توسط امرای لشکر صورت می‌گرفت و مردمی که به تلگرافخانه‌ها آمده علت کناره‌جویی رئیس محبوب دولت را از مجلس جویا می‌شدند نیز دوام داشت! آری او بعد از کناره گیری، به تمام ایالات و ولایات نیز تلگراف مخابره کرده، علت کناره‌جویی خود را به ملت خبر داده بود... بالاخره در پایان نطقها با اکثریت متجاوز از ۹۰ نفر، مجلس اعتماد خود را به آقای سردار سپه اظهار نمود... عاقبت قرار شد دوازده نفر از وکلا انتخاب شده، فردا با سردار سپه ملاقات نمایند.

در همین زمان شرایط جامعه چگونه بود؟ هنوز دو ماه نگذشته بود که از طرف علمای نجف و مراجع تقلید تمثال امیر مؤمنان به رضاخان اعطا می‌گردد. بیش از یک سال از داستان اعطای تمثال حضرت امیر به رضاخان نگذشته بود که یک بیانیه مشترک به دو زبان عربی و فارسی به امضای نایینی و اصفهانی در مطبوعات پراکنده شد. در این بیانیه گفته شد مخالفان حکومت رضاخان از مخالفان پیامبر در بدر واحد هستند و آنها راکافر شمردند.

مقاله‌نویس نطق مصدق را در خلع قاجار در نهم آبانماه ۱۳۰۴ و انتقال سلطنت به رضاشاه را ظاهرسازی دانسته و مصدق را آدمی متظاهر قلمداد کرده است، وی تأکید نموده است که مصدق از هواداران پروپا قرص رضاخان بود و فرقی با روشنفکران دیگر نداشته است (ص ۵).

نویسنده محترم باید بداند رضاخان آدم جاه‌طلبی بود. پست نخست‌وزیری نیز این جاه طلبی او را ارضا نمی‌کرد. او قصد داشت به عنوان رئیس‌جمهور در رأس کشور قرار بگیرد. وقتی بعضی از روحانیان به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را بر هم نزند (در دیدار او با علمای قم)،

دیجیتال

تصمیم گرفت خاندان قاجار را براندازد.

او قبل از طرح لایحه خلع قاجار، برنامه خود را با سرپرسی لرن وزیر مختار درمیان گذارده بود تا حمایت آنها را به دست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا به او چراغ سبز نشان داده بود.

به دنبال آن رضاخان سعی نمود تا با سیاست تهدید و تحبیب پشتیبانی اکثریتی از نمایندگان مجلس را به‌دست آورد که رأی آنها برای به دست آوردن تاج و تخت برایش ضروری بود.

در روز نهم آبان مصدق به‌خوبی می‌دانست که دو شب قبل مأموران مخفی رضاخان به قصد ترور ملک‌الشعرای بهار دست به اقدام زده بودند، اما آنها به اشتباه یک روزنامه نگار قزوینی را ترور کردند. شب قبل نیز نمایندگان متزلزل را یکی یکی به خانه داور برده و با تهدید و تطمیع آنان را به همکاری فراخوانده بودند. در هنگام ورود به مجلس میرپنج آقا (سپهبداحمدی) را در جلو درب دیده بود که به نمایندگان عواقب عدم همکاری‌شان راگوشزد می‌کرد در آن شرایط جرئت و جسارت می‌خواست تا کسی با رضاخان به مخالفت برخیزد. اما مصدق در مجلس و در نطق خود با صدای بلند فریاد زد:

بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام کنند زیر بار این حرفها نمی‌روم. او با جرئت و شهامت به ماده واحده رأی نداد.

سرانجام ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ نفر حاضر در جلسه و با وجود مخالفت مصدق و چهار نفر دیگر (مدرس، تقی‌زاده، دولت آبادی و حسین علاء) به تصویب رسید.

نویسنده مقاله باید بداند مصدق و چهار نفر دیگر که رأی ندادند و حتی هشت نفری که از جلسه خارج شدند چه رأی می‌دادند و چه به مخالفت می‌خاستند، رضاخان شاه می‌شد. مصدق نه تنها ظاهرسازی نکرد

دیجیتال

بلکه با لایحه به شدت مخالفت کرد و گفت چنین اقدامی مغایر با قانون اساسی است و به استقرار دیکتاتوری منجر خواهد شد. در مجلس مؤسسان که در آذرماه همان سال تشکیل شد آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی از استقرار دودمان پهلوی حمایت همه جانبه کرد. مقاله نویس ادعا دارد که پس از کودتای ۱۲۹۹ مصدق تمام توان و استعدادش را در خدمت تحکیم و شکل‌گیری دیکتاتوری رضاخان گذاشته بود، اما پس از به سلطنت رسیدن او، با بی‌مهری و کم‌اعتنایی شدید مواجه شد (ص ٦). اگر به تلگرافهایی که از طرف علمای نجف به عنوان تبریک به خاطر جلوس رضاشاه به سلطنت دقت گردد متوجه خواهیم شد، چه کسانی در مشروعیت بخشیدن به دیکتاتور سرعت بخشیدند و خواهان پیوستن حکومت پهلوی به‌ظهور امام زمان شدند.

حضرت مبارک اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران خلدالله ملکه و سلطانیه تبریک سلطنت تقدیم امید است به‌ظهور ولی عصر متصل شود.

«جواد صاحب جواهر»

حضور مبارک پادشاه اسلام پناه پهلوی ایدالله نصر دوام این دولت فوق شوکت را برای تشیید ملت و حفظ استقلال مملکت بسط معدلت و موجبات ترفیه حال رعیت مسئلت و جلوس میمنت مأنوس را تهنیت تقدیم می‌کنم.

«ابوالحسن موسوی»

همچنین حضرات حجج اسلام آقایان بحرالعلوم، ضیاءالدین عراقی، داعی محسن علاء، داعی مهدی خراسانی، تلگرامهای مشابه‌ای ارسال که در جلد چهارم کتاب تاریخ بیست ساله حسین مکی آمده است. نویسنده محترم باید توضیح دهد این روشنفکران و مصدق بودند که قدرت رضاخان را تأیید و تثبیت کردند یا کسان دیگر؟ (غیر از آیةالله

دیجیتال

مدرس و سایر علمای صالح) و رضاخان در صدد امحاء کدام دسته برآید؟

مقاله نویس اظهار داشته، مصدق تا دوره ششم به عنوان نماینده مردم در صحنه حضور داشته و از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۹ در انزوای اجباری به سر می‌برده است. اما علت این انزوای اجباری را بیان نمی‌کند. مصدق تا مجلس دوره ششم به صورت نماینده منفرد باقی ماند و در این مدت ثبات و پایداری از خود نشان داد. او از ادای سوگند وفاداری به شاه و قانون اساسی خودداری کرد و با سرسختی که خاص خود او بود تا آخر سوگند نخورد. عجیب است که دفاع منظم و پیگیر مصدق از آزادیهای اساسی در مجلس حیرت نویسنده را برنمی‌انگزید! اما صحبتهای او را در مورد رضاخان مورد انتقاد و ایراد قرار می‌دهد. نویسنده مقاله از اول تا آخر مقاله می‌کوشد با ارائه مواردی که انگلیسها یا عناصر وابسته به آنها از او حمایت یا جانبداری کردند، این نکته را به خواننده القا نماید که مصدق وابسته و مورد حمایت بیگانه بود مصدق از بیان حقایق هیچ‌وقت هراس به دل راه نداد.

در همین مجلس ششم بود که او با جسارت خاص خود و در میان سروصدای چند تن از نمایندگان دوازده تلگراف و یادداشتهای رمزدار ـ که حاکی از دخالت مقامات نظامی و کشوری بود ـ را فاش ساخت. در همین دوره مجلس او با وکالت وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و شرکتش در کابینه مستوفی‌الممالک به مخالفت برخاست و او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و نیز دست نشانده بیگانه معرفی کرد و حتی خواستار مجازات او شد. در اوایل سلطنت، رضاشاه به سرتیپ شیبانی گفت اگر دکتر مصدق را بخواهم می‌آید یا نه؟ مصدق در پاسخ درخواست رضاشاه گفت: اگر روزهای دوشنبه وکلا به حضور شاه

دیجیتال

می‌روند ولی من نمی‌روم از این جهت است که نماینده ملتم و به اصغای فرمایشات شاه احتیاج ندارم.

در جلسه نهم اردیبهشت ۱۳۰۶ در نطق قبل از دستور گفت... این مسافرتهایی که اعلیحضرت می‌فرمایند، این طاق نصرتها، اسباب خرج مردم می‌شود و مأموران نظامی اسباب اذیت مردم را فراهم می‌آورند در حقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی‌شود.

در مجلس ششم با لایحه ساختمان زندان و تعمیر قصرهای سلطنتی به مخالفت برخاست، و با شجاعت گفت: شخص پادشاه اگر بخواهد قصرهایش را تعمیر کند، خودش از عهده تعمیرات قصورش برمی‌آید مخارج آن برعهده ملت نیست.

او در همین دوره از مجلس با لایحه راه‌آهن از شمال به جنوب به مخالفت برخاست، او به پروژه راه‌آهن که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می‌ساخت سوءظن داشت و معتقد بود که این راه آهن دسترسی انگلستان را به شوروی آسانتر می‌سازد. او پیشنهاد کرد به جای این راه آهن، راه آهن غرب به شرق احداث گردد تا خط آهن ترکیه در شمال غربی را به راه آهن هندوستان در شرق ایران متصل سازد.

هنگامی که دولت مقرر کرد همه مردان ایرانی به جای کلاه یا سربند، کلاه پهلوی برسر بگذارند مصدق هشت ماه از خانه بیرون نیامد، او از معدود مردانی بود که با کشف حجاب شاه به مخالفت برخاست.

مصدق مخالف تجدد و تغییر نبود، بلکه حکومت قانون و حکومت مبتنی بر رضایت مردم را بزرگترین و مطلوبترین رهاورد انقلاب مشروطه می‌دانست.

او از جوامع اروپایی و ایرانی درکی عقلایی و واقع‌بینانه داشت. اعتقاد راسخ او به آزادی و حقوق و دموکراسی بود و برای این پدیده‌ها

دیجیتال

نسبت به توسعه اقتصادی اولویت قائل بود.

با وجود اینکه مصدق و مدرس در انتخابات مجلس هفتم نامزد شده بودند، ولی با مداخله علنی دولت در انتخابات هیچ کدام از مخالفان رژیم به مجلس راه نیافتند.

مصدق ۴۵ ساله بود که از مشغله سیاسی کناره گرفت. چون می‌دانست در آن شرایط کاری از دستش ساخته نیست و به رغم میل باطنی با یک عقب‌نشینی کامل به انزوا پناه برد.

بنابراین مصدق از کودتا تا مجلس هفتم نه تنها در تثبیت دیکتاتوری رضاخان تلاش نکرد بلکه هر جا احساس خطر کرد دست به افشاگری در برابر خلافها و نامردمی‌ها هشدار داد و فریادها زد.

اما سرانجام دیکتاتور او را به انزوای اجباری و تبعید و زندان وادار نمود و مردم و کشور را از خدماتش در این دوره بیست ساله محروم ساخت. نویسنده محترم به هیچ‌کدام از مواضع وی در مجلس ششم و علت انزوای او اشاره نمی‌کند و از کنار آن به آسانی رد می‌شود.

مقاله‌نویس دهه ۱۳۲۰ را برای دکتر مصدق دهه رشد و شکوفایی می‌داند. سالهای تبعید نه تنها خاطره مصدق را از اذهان مردم زایل نکرد بلکه بر اعتبار او افزوده شد.

او پس از ۱۶ سال برکناری از سیاست در ۲۰ شهریور آزاد گردید. هنگامی که او متوجه حمایت شدید مردم از خود شد، از تهران نامزد انتخابات مجلس ۱۴ گردید. وی نه تنها به نمایندگی برگزیده شد بلکه میزان آرای او از هر یک از یازده نماینده دیگر تهران بیشتر بود و بدین ترتیب وی نماینده اول تهران شد.

مقاله‌نویس نه تنها از اظهار این موضوع خودداری میکند بلکه می‌نویسد: اکثر رجال آزادیخواه و مبارز ایران بازداشت شده و به زندان

دیجیتال

اراک فرستاده می‌شدند اما نویسنده محترم نام این رجال آزادیخواه و مبارز را نمی‌برد و نمی‌نویسد مبارزات این رجال در مدت دیکتاتوری رضاخان چه بود و کجا مبارزه کردند؟

مقاله‌نویس افشای کودتای انگلیس توسط مصدق را در مجلس تا سطح کینه شخصی پایین می‌آورد. کوشش مصدق در مجلس ۱۴ در رد اعتبارنامه سیدضیاءالدین آن هم در مجلسی که انتخاب شمار قابل توجهی از نمایندگان آن مانند خود سیدضیاء انجام گرفته بود به نتیجه نرسید. هدف وی از همان آغاز فعالیت سیاسی تازه‌اش افشای سرچشمه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پیامدهای ناگوار آن بود که با تبانی انگلیسها انجام گرفت. اگر این اتهام با رد اعتبارنامه سیدضیاء در مجلس تأیید می‌شد، مشروعیت سلطنت پهلوی متزلزل می‌شد نویسنده محترم این حرکت مصدق را در افشای ماهیت سلطنت پهلوی و افشای کودتای انگلیس توسط مصدق راکینه شخصی می‌داند!

یکی دیگر از اقدامات مصدق در مجلس دوره ۱۴ مخالفت او با حضور مستشاران خارجی بود. وی حضور آنها را در ایران منافی با حاکمیت ملی می‌دانست. او در مجلس با اختیارات میلسپو به‌شدت مخالفت کرد. مصدق در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۲۳ در حالی‌که هنوز متفقین در ایران حضور داشتند در جواب سیدضیاء که از حضور مستشاران خارجی دفاع کرد گفت:

بنده با میلسپو در عصر پهلوی هم مخالف بودم، در وقتی که پهلوی در این مملکت همه مردم را غارت کرد وقتی که پهلوی تمام آن بلیات را بر سر این مردم آورد همان پهلوی که خودش در منزل من با حضور تقی‌زاده مخبرالسلطنه و علاء اقرار کرد که مرا انگلیسها آوردند و شما در این مجلس گفتید که پهلوی را من آوردم.

دیجیتال

مسئله مهم دیگری که مصدق در مجلس چهاردهم پیگیری کرد، مبارزه با فساد مالی دولتمردان و کارکنان دولت بود. در سال ۱۳۲۳ که مقامات قضایی تحقیقاتی را در مورد ادعای سوءاستفاده‌های مالی و تقلبات انتخاباتی توسط علی سهیلی و وزیر خواروبار او سیدمحمد تدین آغاز کردند و نهایتاً دادگاه به بی‌پایه بودن اتهام آنها رأی داد! مصدق از مجلس خواست تا پرونده تدین به مدت ۱۵ روز در اختیار او گذاشته شود تا درباره موضوع به تحقیق بپرداتزد. چون اکثریت مجلس با پیشنهاد وی مخالفت کردند او با خشم و هیجان از جای خود بلند شد و در حین خروج از مجلس گفت: اینجا مجلس نیست دزدگاه است.

دو روز بعد گروه کثیری از دانشجویان دانشگاه تهران به منزل مصدق رفته و او را سردست بلند کرده و به مجلس بردند.

مقاله‌نویس سیاست موازنه منفی از جانب مصدق را غیروطن‌پرستانه قلمداد نمود. وی ارائه دهنده لایحه را به نداشتن صداقت متهم می‌نماید! او ادعا می‌کند که هدف مصدق از ارائه سیاست موازنه منفی حفظ منافع انگلیس در ایران بود (ص ۸).

توده‌ایها نیز با لایحه موازنه منفی مصدق چه در داخل مجلس و چه در خارج از مجلس به مخالفت پرداختند و مصدق را به دورویی و دوپهلوبازی کردن متهم کردند.

مقاله‌نویس ماده واحده‌ای راکه از طرف غلامحسین رحیمیان نماینده منفرد تهیه شده و در آن خواهان الغای امتیازات جنوب و قرارداد ۱۳۱۲ بود و از مصدق خواست آن را امضاء نماید اما مصدق با درخواست او موافقت نکرد، دلیلی بر ادعای خود می‌داند که همانا مصدق طرفدار انگلیس بود (ص ۸).

لازم به یادآوری است که نوشته آقای رحیمیان که سی و پنج سال

دیجیتال

بعد در مجله امید ایران شماره ۱۱، مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ به چاپ رسید جواب مقاله‌نویس را داده است. آقای رحیمیان گفته است:

زمانی که از مصدق درخواست کردم اولین کسی باشد که این طرح را امضا می‌نماید، اما ایشان در پاسخ گفتند، بیایید به منزل من در این‌باره صحبت کنیم، من به منزل ایشان رفتم مرحوم دکتر در کمال ملاطفت فرمود شما یک فداکاری بزرگی کرده‌اید که این طرح را به خاطر ملت ایران تهیه کرده‌اید، اما یک فداکاری بزرگتر شما این است که این طرح را رسماً در مجلس مطرح نکنید زیرا هنوز زمینه حاضر نیست به اضافه به نمایندگانی که در این مجلس فعلی اکثریت دارند نمی‌شود اطمینان کرد. بنابراین ممکن است این طرح رد بشود... آن وقت گزک به دست انگلیسیها می‌افتد و خواهند گفت این مجلس لغو شدن آن را رد کرده است.

مقاله‌نویس می‌گوید: پس از ترور رزم‌آرا توسط خلیل طهماسبی، فداییان اسلام خواهان اسلامی شدن امور می‌شوند. دکتر مصدق قبل از اینکه به زمامداری برسد به گروههای اسلامی از جمله فداییان اسلام روی خوش نشان می‌داد، اما پس از رسیدن به قدرت دستور بازداشت نواب را صادر کرد. نواب طی بیانیه‌هایی خواستار اداره کشور توسط پیشوای مسلمین شده بود و این نکته برای مصدق غیرقابل تحمل بود (ص ۱۱).

باید توجه داشت که هدف مصدق ایجاد حکومت اسلامی نبود، در نظر مصدق ملی کردن صنعت نفت در ایران نه تنها تحقق آرزوهای ملی ایرانیان بود بلکه تجدیدحیات ملت ایران و تهذیب اخلاقی آن به‌شمار می‌رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً به عنوان دولتی در درون دولت تلقی می‌شد که بر استثمارگری و بی‌عدالتی استوار بود و درآمدی بیشتر از عایدات دولت ایران داشت.

دیجیتال

به‌نظر مصدق شرکت نفت به مدت پنجاه سال ابزار پنهان و موذیانه دخالت انگلیسی در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط اخلاقی سیاستمداران ایرانی، فساد و وابستگی حکومتها و تهیدستی مردم شده بود. اگر چه او به اهمیت درآمد نفت برای رفاه و پیشرفت اقتصادی کشور معترف بود ولی ضمناً اعتقاد داشت که در صورت لزوم بهتر است ایران فقیر و مستقل باشد تا اینکه بقای شرکت نفت انگلیس و ایران را تحمل کند و تحت سلطه انگلیس باقی بماند. هدف مصدق بیرون راندن استعمار و استقلال مملکت بود. او هیچ وقت ادعا نداشت که قصد تشکیل حکومت اسلامی را دارد.

مصدق یک بار در مجلس گفت: اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته‌ای بر گردن ما بگذارند و ما را به هر سویی که می‌خواهند بکشند مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد.

فداییان نیز در ابتدا از نهضت ملی و سرنوشت ملی شدن نفت جانبداری کردند، اما همین که مصدق به نخست‌وزیری برگزیده شد، از نهضت بریده و با کاشانی نیز قطع رابطه کردند.

اختلافات آنها چه با مصدق و چه با کاشانی بر سر مسائل عقیدتی و نظری بود. آنها خواهان اجرای شریعت بودند. در حالی که نه مصدق و نه کاشانی وعده آن را نداده بودند و امیدی هم بدان نداشتند.

پاسخ کاشانی در موردو درخواستهای مربوط به استقرار حکومت اسلامی حاکی بر همین امر است. او گفت:

«این روزها نامه‌های امضا شده‌ای به دست من می‌رسد که نویسندگان آنها از من پرسیده‌اند، چرا فروش مشروبات الکلی را ممنوع نمی‌سازید، چرا زنان را از ادارات دولتی اخراج نمی‌کنید؟ چرا دستور

دیجیتال

نمی‌دهید خانمها چادر به سر کنند، اینها یا نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا نمی‌فهمند.»

آیت‌الله کاشانی به رهبران فداییان اسلام گفت که «موضوع نفت» باید بر سایر مسائل تقدم داشته باشد و به مردم اعلام کرد که تا وقتی جبهه ملی این مبارزه مقدس و ملی بر ضد انگلیس را ادامه دهد، کاملاً مصدق را حمایت خواهد کرد. اما رهبر فداییان نیز اعلام کرده بود: با سیاستهای کاشانی و دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی مخالفند. نواب پس از دیداری که با آیت‌الله داشت گفت: در دیدار با کاشانی این نکته را برایش روشن ساختیم که وظیفه ما تلاش در راه تحمیل قوانین اسلامی است، اما کاشانی بهانه آورد و حرفها و نظرات من تأثیری بر او بجا نگذاشت...

... بعد به او گفتیم، گرایشهای شما مذهبی نیستند، شیوه زندگی شما **به زندگی یک فرد مذهبی نمی‌ماند... برای ما شکی باقی نمانده است که** برادران عزیز ما در زندان به دستور دکتر مصدق و کاشانی و جبهه ملی در زندان مانده‌اند.

مجاهدین اسلام به رهبری قنات‌آبادی، خواهان تقویت موضع کاشانی و در اعلامیه‌های عمومی زیادی که به نام بازار منتشر می‌کرد خواستار اجرای شریعت، لغو قوانین غیردینی رضاشاه رعایت حجاب، حفظ صنایع ملی و اتحاد مسلمانان در برابر غرب بودند.

اما برنامه‌های فداییان اسلامی از کلیاتی درباره پرهیزگاری و مستحبات شرعی فراتر می‌رفت و خواسته‌های ویژه‌ای همچون: منع الکل، سیگار، تریاک، فیلم و قماربازی، قطع دست جنایتکاران و اعدام متجاوزین اصلاح ناپذیر، ممنوعیت همه نوع لباس خارجی، مجازات رشوه‌دهنده ورشوه گیرنده، تنبیه روحانیانی که از موقعیتهای مذهبی خود سوءاستفاده می‌کردند، حذف رشته‌های غیراسلامی مانند موسیقی از

دیجیتال

دروس مدارس و مقرر کردن حجاب برای زنان تا جایی که بتوانند به نقش سنتی و پاک خود در خانه بازگردند را دربرمی‌گرفت. روش کار فداییان اسلام ترور بود. در تمام دوران نخست‌وزیری مصدق حمله فداییان به مصدق و کاشانی ادامه یافت. حتی جدایی بعدی کاشانی از مصدق، فداییان را به کاشانی نزدیک نساخت. از طرف دیگر فداییان اسلام اصولاً نمی‌توانسته‌اند از همراهان نزدیک مصدق و جبهه ملی باشند. خود مقاله‌نویس هم ادعا دارد که مصدق در جلب توجه نواب از حربه‌های گوناگونی استفاده کرد اما فداییان با وی همکاری نکردند و در صدد ترور فاطمی برآمدند. اما نویسنده محترم به حربه‌های مصدق در جذب فداییان اشاره‌ای نمی‌کند. فداییان انتظاراتی داشتند که مصدق به علت درگیری با مسئله نفت نمی‌توانست آنها را برآورده سازد. از زمانی که مصدق اولین کابینه خود را تشکیل داد آنها به مخالفت با ترکیب کابینه که چهار پست آن در اختیار افراد نزدیک دربار قرار گرفت برخاستند و دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل رزم‌آرا به باد انتقاد گرفتند. اما هنگامی که طرحهایی مانند طرح تحریم مشروبات الکلی، در مجلس تصویب شد اظهار خوشنودی نمودند. ولی چون دولت نمی‌توانست همه انتظارات آنها را برآورده سازد آنها دولت و افراد آن را در معرض تهدید قرار دادند. همین توجه به حفظ ظاهر شرع و عدم توجه آنها به مشکلات و شرایطی که دولت با آن درگیر بود باعث شد تا در خدمت اهداف سیدضیاءالدین قرار گیرند. دکتر یزدی در همین مورد می‌گوید: هنگامی که طهماسبی از زندان آزاد شد از او پرسیدم، چرا فاطمی را ترور کردید؟ طهماسبی جواب داد، هنگامی که پیشنهاد ترور فاطمی با اعضای گروه اصلی مطرح شد، با آن مخالفت شد. پیشنهاد دهنده با پولی که از طرف سیدضیاءالدین و توسط یکی از بازاریها به مبلغ

۷ یا ۸ هزار تومان داده شد، جوانی را مأمور ترور فاطمی کردند. خلیل طهماسبی ابتدا با ارسال نامه به فاطمی و هم در مصاحبه با روزنامه باختر امروز ترور فاطمی را محکوم کرد.

در خصوص شأن و جایگاه فاطمی در میان نیروهای مذهبی مبارز وقت، همین بس که در زمان بازداشت مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان در دهه شصت و کشف اسنادی در خصوص وابستگی وی به بیگانگان، آیت‌الله خلخالی که از اعضای وابسته به فداییان اسلام بود، در نطق پیش از دستور مجلس با محکوم شمردن خیانتهای بقایی و یاران او از دکتر فاطمی تجلیل کرد.

اینکه مقاله‌نویس ادعا دارد، نواب خواستار اداره کشور توسط پیشوایان دینی بود، باید توجه داشت در دهه سی روحانیان ایران از وحدت نظری لازم برخوردار نبودند و به لحاظ عملی هم برای تشکیل حکومت و اداره جامعه برنامه‌ای نداشتند، با انجام چند ترور هم نمی‌شد انقلاب برپا کرد.

روحانیان این دوره از ایرانیان به عنوان یک جامعه دینی (امت) سخن نمی‌گفتند و در مورد دخالت یاعدم دخالت در سیاست بین آنها اختلاف و تشتت وجود داشت، ظاهراً اختلافی هم با شاه نداشتند و حتی برخی از آنان او را تأیید می‌کردند.

به دنبال سوءقصد نافرجام در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شاه آیت‌الله بروجردی طی تلگرافی «صحت وجود مبارک» را از خداوند مسئلت نموده و دوام سلطنت او را آرزو کرد.

علمای دیگری چون آیت‌الله فیوضی از قم، بهبهانی از تهران، زنجانی و آیت‌الله سیدهبت‌الدین شهرستانی از نجف پیامهای مشابهی ارسال و خواهان سلامت او شدند.

دیجیتال

یک هفته بعد از ترور نافرجام، در حدود دو هزار روحانی از مجتهدان و علمای بزرگی همچون آیت‌الله بروجردی، فیض، صدر و خوانساری و وعاظ و طلاب کم‌آوازه‌تر در قم کنگره‌ای تشکیل دادند. در قطع‌نامه کنگره مزبور روحانیان از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شدند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس را داشت.

اما آیت‌الله کاشانی از محل تبعید خود واکنش نشان داد و طی اعلامیه‌ای که در لبنان منتشر کرد به تصمیم مجلس مؤسسان در مورد تفویض قدرت انحلال مجلس به شاه اعتراض نمود با توجه به اینکه در آن زمان مراجع و علمای دینی به چند گروه غیرمنسجم تقسیم می‌شدند و هیچ کدام خواستار اداره کشور از طرف علما نبودند، فداییان اسلام با حضور شاه و حمایتهای خارجی از او چگونه می‌خواستند از طریق علما کشور را اداره کنند؟

میزان کینه فداییان اسلام نسبت به مصدق در اعلامیه آنها که پس از کودتای ۲۸ مرداد برضد مصدق صادر شد، قابل درک است. آنها در اعلامیه خود گفتند:

دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه ارتش و مسلمانان ضداجنبی می‌لرزید. مصدق غول پیر خون‌آشام، در زیر ضربات محو کننده مسلمانان استعفا کرد... تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد...

به گفته مقاله‌نویس جمال امامی که وابستگی‌اش به انگلستان زبانزد خاص و عام بود مصدق را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کرد (ص ۱۰).

نویسنده محترم باید بدانند هم شاه و هم رزم‌آرا هر کدام به علت حمایت مردم از مصدق به‌طور جداگانه در صدد بودند با او کنار بیایند اما

دیجیتال

مصدق کسی نبود که یکی از دو طرف بتواند او را متمایل به خود نماید. شاه در آخرین هفته‌های عمر رزم‌آرا در سه نوبت جمال امامی را نزد مصدق فرستاد تا نخست‌وزیری را بپذیرد. هدف شاه آن بود تا با کمک مصدق رزم‌آرا را شکست دهد. مصدق حاضر به همکاری با شاه نشد. شاه در یک جلسه خصوصی از علاء خواست تا به نفع سیدضیاالدین از نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید. سیدضیاء در انتظار بود تا با تشکیل دولتی قوی مجلس را منحل سازد و با رهبران ملی درافتد. پس از استعفای علاء در روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس به جلسه فوق‌العاده‌ای فراخوانده شدند. مجلس می‌بایست به یک نفر رأی اعتماد می‌داد و هر نماینده‌ای می‌توانست یک نفر را نامزد کند، آن‌گاه از شاه خواسته می‌شد برای نفر اول فرمان نخست‌وزیری را صادر کند. در آن لحظه سیدضیاء در دربار و در حضور شاه بود. جمال امامی چون قبلاً نیز مصدق را برای نخست‌وزیری پیشنهاد داده بود ولی مصدق آن را رد کرده بود، با این تصور که باز هم قبول نخواهد کرد از او خواست تا رئیس‌الوزرایی را بپذیرد. برخلاف میل امامی، مصدق پیشنهاد را پذیرفت.

برخلاف نظر نویسنده محترم، که گفته است مصدق در پذیرش رئیس‌الوزرایی شرط و شروطی نداشت، باید به عرضشان رساند مصدق شروط خود را بدین شرح اعلام داشت:

... من از آقای عبدالله معظمی نایب رئیس مجلس خواستم قبل از اینکه رئیس مجلس شرفیاب شود، به ایشان اطلاع دهند که تا نه ماده اجرایی مربوط به ماده واحده ملی شدن صنعت نفت از تصویب نگذشته باشد مرا به دربار احضار نکنند.

شروط مصدق، شخصی نبود بلکه ملی و برای اعاده حقوق ملت

دیجیتال

ایران بود. مصدق اولین زمامداری بود که برای اولین بار خود را «نوکر مردم» و نماینده وابسته به آنها دانست.

نویسنده دوبار تأکید کرده که مصدق بدون مشورت با سران جبهه ملی در انتخاب وزرا موجب ناراحتی و کناره گیری آنها گردیده بود.

مصدق به جز یکی دو مورد استثنایی، وزیران کابینه را از مدیران فن سالار و افراد غیرسیاسی برگزیده و برای اخذ تصمیمهای صرفاً سیاسی به مشاوره همکاران جبهه ملی در مجلس متکی بود، او در مجلس بیشتر به این افراد نیاز داشت تا در دولت ترکیب نخستین کابینه وی محافظه کارانه بود، او هشت پست وزارت را به دولتیان عالی رتبه هوادار جبهه ملی واگذار کرد. ولی چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را در اختیار افراد طرفدار دربار قرار داد. اما اینکه نویسنده محترم فهرستی از وابستگان مصدق را که در دولت ۲۷ ماهه او دارای مقام و منصبی بودند جهت تحریک ذهن خوانده ارائه کرده است. خوب بود نویسنده محترم مواردی از کژیها و نامردمی‌های آنها را هم می‌نوشت. با این حال زمانی که مصدق به قدرت رسید، افراد ناصالح را از کابینه اخراج کرد، خودش وزارت جنگ را برعهده گرفت و نام آن را به وزارت دفاع تغییر داد. بخشی از بودجه دربار را قطع و به وزارت بهداری داد. بنیادهای خیریه سلطنتی را در نظارت دولت درآورد. شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی ممنوع کرد. اشرف خواهر دوقلوی شاه را که برضد نهضت فعالیت می‌کرد وادار به ترک کشور ساخت. یکصدوسی‌وشش نفر از افسران ارتش از جمله پانزده نفر افسر عالی‌رتبه را از ارتش اخراج کرد.

اما برای شناخت نویسنده محترم، نظر ایشان را به بیانات آقای حسین مکی (رفیق نیمه راه مصدق) که در آخرین مصاحبه‌اش بیان کرده جلب می‌کنم، او گفته است:

دیجیتال

نه او خارجی بود، نه از حقوق نخست‌وزیری‌اش استفاده کرد، به‌طوری که ماهانه حدود دویست و هشتادهزار تومان حقوق کارکناش را می‌داد که همگی از جیب خودش بود نه حقوق نخست‌وزیری، از اتومبیل نخست‌وزیری استفاده نمی‌کرد... چنین فردی نمی‌توانسته برای استفاده مالی نوکر اجنبی بشود...

در آخرین لحظات دادگاهش، پیامی از جانب شاه به دادگاه رسید و در جلسه علنی قرائت شد. شاه در این پیام گفته بود: اگر مصدق شخصاً از او طلب بخشش کند وی را مورد عفو قرار خواهد داد.

مصدق بی‌درنگ و با خشم فراوان با گفتن «نه» این پیشنهاد را رد کرد و سه سال زندان مجرد و ده سال تبعید را تحمل کرد و در حالت تبعید از دنیا رفت تا برای همیشه زمان مصدق باشد.

مصدق برای بعضی‌ها «بی‌ریخت‌ترین» فرد و دل‌آزار است، همان‌گونه که برای «ایدن» بود. وزیر خارجه‌ای که تا زمان صدارت مصدق خواب راحتی به چشمش نرفت و برکناری او باعث شد تا شب کودتا راحت بخوابد. پس اینان را چه شده است که با شنیدن نام مصدق دچار بی‌خوابی شده و حرمتها را نگه نمی‌دارند. دشمنان مصدق آن‌قدر انصاف داشتند که مجله «تایم» در سال ۱۹۵۲ سرسخت‌ترین دشمن خود را به عنوان مرد سال برگزیند و تصویر او را بر روی جلد تایم چاپ کند. همین امر حسادت شاه را برانگیخت و این خشم و ناراحتی تا پایان عمر هم او را رها نکرد، زیرا شاه با تلاش بسیار و خرج پولهای گزاف به وسیله اردشیر زاهدی سفیر و داماد دست و دل‌بازش در آمریکا سعی کرد مگر تایم یک بار او را به عنوان مرد سال انتخاب نماید ولی موفق نشد و این آرزو را با خود به گور برد.

دیجیتال

آثار قلمی مصدق[۱]

نخستین مقاله مصدق در مجله‌ای چاپ شد که خود یکی از اعضای تأسیس کننده آن بود. نام این مجله «مجله علمی» است و در سال ۱۲۹۳ شمسی بنیاد گرفت. ولی بیش از ده شماره انتشار نیافت. مقالات دیگر مصدق در دوره‌های اول و دوم و سوم مجله «آینده» طبع شده است. بعضی از این مقالات بنا به میل مصدق بدون نام نویسنده و تحت عنوان «امضاء محفوظ» و از «مقالات وارده» به چاپ رسیده، ولی مدیر مجله «دکتر محمود افشار) در فهرست الفبایی نام نویسندگان در پایان سال، ذیل نام مصدق آن مقالات را مشخص کرده است.

یکی از مقالات کوتاه مقدمه، طرحی است درباره انتخابات خطاب به مجلس شورای ملی که در روزنامه اطلاعات طبع شده است. مصدق سه بار در فاصله بیست سال درباره انتخابات اظهار رأی علمی کرد. آنچه او در این‌باره نوشت و گفت نمونه‌ای است از نحوه تفکر سیاسی و تجربیات پارلمانی او و در یکی از موضوعهای بسیار مهم مملکتی، خصوصاً از لحاظ مسئله شرط داشتن سواد برای انتخاب کنندگان و لزوم طولانی کردن مدت نمایندگی، و از همین زمره است عقیده قدیم او درباره مجلس سنا (مندرج در مقاله «تصویب بودجه»).

---

۱ - این مطلب از کتاب «مصدق و مسایل حقوق و سیاست» گردآوری شده زیرنظر ایرج افشار ـ انتشارات زمینه ـ ۱۳۵۸ و از بخش یادداشت گردآورنده ص ۷ الی ۹ نقل گردیده است.

دیجیتال

آخرین نظریه او مقاله‌ای است که در مجله آینه (دوره سوم) منتشر شد...

آنچه به زبان فرانسه از مصدق انتشار یافته عبارت است از:

1 - Etude de droit civil au sujet de la responsabilite de I,Etat pour les actes illicites de ses fonctionnaires, et de droit penal sur le principe de la non extradition pour delits politiques. Paris, 1913. 46p.

(به مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعده عدم تسلیم مقصرین سیاسی).

مصدق این رساله را در مدرسه علوم سیاسی پاریس برای گرفتن تصدیق‌نامه نوشته است.

2 - Le testament en droit musulamn (secte chyite), precede d, une introduction sur les sources de droit musulman. Paris, 1914.230 p.

(وصیت در فقه اسلامی ـ مذهب تشیع ـ مُصَدَّر به مقدمه‌ای در منابع فقه اسلامی). این کتاب رساله‌ای است که مصدق برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه نوشاتل (سویس) نوشت و در پاریس به چاپ رسانید. قسمتهایی از این رساله توسط احمد متین‌الدولهٔ دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام ترجمه و در سال ۱۳۰۲ در تهران در ۱۰۶ صفحه طبع شده است.

* * *

مصدق پس از بازگشت از سفر تحصیلی خود (یعنی فرانسه و سویس) [و تصدیقنامه علوم مالیه را از مدرسه سیاسی در پاریس گرفت و

دیجیتال

سپس درجه دکتری در علم حقوق را از دانشگاه نوشاتل (سویس)] به مناسبت علاقه‌ای که به مسائل حقوقی و مالی و سیاسی داشت کتابهایی را تألیف و چاپ کرد و همه را بطور مجانی توزیع می‌کرد و نخستین آنها را که درباره کاپیتولاسیون بود در پنج هزار نسخه به چاپ رسانیده بود و این امر خود برای حدود شصت سال پیش عجیب بوده است.

کتابهای فارسی او عبارتند از:

۱ ـ **کاپیطولاسیون و ایران**. طهران، ذی‌الحجهٔ ۱۳۳۲ قمری [عقرب = آبان ۱۲۹۳ شمسی]. ٦٦ ص. این رساله در پنج هزار نسخه طبع شده و بر پشت آن نوشته است: «این رساله مجانی و حق طبع و ترجمه آن آزاد است»....

۲ ـ **شرکت سهامی در اروپا**، طهران، عقرب [= آبان] ۱۲۹۳ شمسی (ذی‌الحجهٔ ۱۳۳۲ قمری). ۱۰۳ ص. در صفحه عنوان آن نوشته است: «این کتاب مجانی و حق طبع و ترجمه آن آزاد است.»

۳ ـ **دستور در محاکم حقوقی**، طهران، رمضان ۱۳۳۲ قمری [اسد = مرداد ۱۲۹۴ شمسی]. ۴۹۷ ص. در صفحه عنوان آن نوشته است: «به خاطر محترم آقای دکتر ولی‌الله خان مدیر محترم مدرسهٔ سیاسی و آقایان محصلین مدرسهٔ مزبوره این کتاب را در اصول تشکیلات و محاکمات حقوقی (معروف به قوانین عدلیه) شهر رمضان‌المبارک ۱۳۳۳ تألیف و آن را به «دستور در محاکم حقوقی» مرسوم نموده و به آقایان پیشنهاد کننده و امضا کنندگان این قوانین تشکرات خود را تقدیم می‌نماییم. این کتاب مجانی و حق طبع آن آزاد است.» [مصدق بر پشت جلد کتاب «دستور در محاکم حقوقی» نوشته است: «به استعمال لسان و خط اجنبی ما معتقد نیستیم. ولی چون این کتاب به ممالک خارجه ارسال می‌شود محض سهولت در سانسور

دیجیتال

در اینجا محتاج شدیم.» مرادش سانسور زمان جنگ بین‌المللی اول است که میان دول مرسوم بود. او اسم کتاب را به خط و زبان فرانسوی بر پشت جلد به چاپ رسانیده بود.].

۴ـ مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا، برای آقایان محترم نمایندگان دوره پنجم تقنینیه.

طهران ۲۰ دلو [= بهمن] ۱۳۰۲ شمسی (۴ رجب ۱۳۴۲ قمری). ۱۷۲ ص. بر صفحه عنوان آن نوشته است: «مجانی و حق طبع و ترجمه آزاد».

۵ـ اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه.

جلد اول ـ بودجه، طهران ۱۵ آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی (۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ قمری). بر صفحه عنوان آن نوشته است: «مجانی و حق طبع و ترجمه آزاد است.»

در مقدمه کوتاه کتاب می‌نویسد: «... برای یادآوری به خوانندگان می‌نگارد که نویسنده این نامه لازم دید اطلاعاتی را که در ضمن تحصیل در اروپا و تصدی در امور مالیه قبل از مشروطیت و در دوره مشروطه به‌دست آورده و حاصل تحصیل و تجربه است به معرض مطالعه عامه بگذارد. لذا در این کتاب که مشتمل بر چهار باب است و تعریف و تصویب و اجرا و تفتیش بودجه پرداخت. در صورت حیات و توفیق به تألیف جلد دویم که متضمن اقسام مالیتهاست اقدام خواهد نمود»...

دیجیتال



دیجیتال

وصیت‌نامه دکتر محمد مصدق

۱ ـ **وصیت می‌کنم** که فقط فرزندان و خویشان نزدیک از جنازه تشییع کنند و **مرا در محلی که شهدای ۳۰ تیر مدفونند دفن نمایند.**

۲ ـ بدون سند رسمی یا نوشته به خط و امضای خود به کسی مدیون نیستم.

۳ ـ نظر به اینکه طبق اسناد رسمی ثبت شده در دفتر اسناد رسمی شماره ۲۹ طهران منافع دو سال از خانه‌ها و مستغلاتی که به فرزندان بخشیده‌ام پس از مرگ به این جانب دارد به شرح ذیل:

الف ـ منافع خانه واقع در کوچه ازهری ملک خانم ضیاء اشرف بیات‌مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۶ اسفند ۱۳۲۹

ب ـ منافع چهار دانگ از خانه‌هایی که در آن سکونت داشتم ملک آقای مهندس احمد مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۷ اسفند ۱۳۲۹

ج ـ منافع خانه مسکونی همسر عزیزم ملک آقای غلامحسین مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۹ اسفند ۱۳۲۹

حق‌الارض عمارت دو اشکوبه و دو گاراژ ملک آقای دکتر غلامحسین مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۹ اسفند ۱۳۲۹ که در سال به یک‌صدوبیست هزار ریال (دوازده هزار تومان قطع شد).

از بابت منافع سال اول مبلغی که در صورت جداگانه به خط این جانب تنظیم شده به اشخاص مفصله در آن صورت بپردازند و باقی مانده برای نماز و روزه و حج این‌جانب به کار برند و از عوائد سال دوم قطعه زمینی برای

دیجیتال

باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران مناسب باشد با نظر نماینده آقایان مزبور خریداری شود و چنانچه آقایان دانشجویان قطعه زمینی در اختیار داشته باشند مبلغ مزبور را صرف تعمیر یا ساختمان جدید آن بنمایند چنانچه وصیت‌نامه دیگری جزو نوشتجات غارت شده یا در خانه و نزد دیگران به‌دست آید از درجه اعتبار ساقط است.

(احمدآباد ۲۰ آذرماه هزار و سیصد و چهل و چهار هجری شمسی دکتر محمد مصدق)

در ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۴ که دفتر نوشتجات خود را دریدم ملاحظه شد که طبق سند تنظیمی که در دفتر اسناد رسمی شماره ۳۹ تهران منافع خانه واقع در کوچه ازهری را به خانم ضیاءاشرف بیات مصدق بخشیده‌ام و طبق نوشته مورخ ۳ تیرماه ۱۳۳۸ به آقای مجید بیات وکالت داده‌ام دفتر اسناد رسمی را امضا نماید بنابراین سایر پرداخت وجه در دو سال بعد از حیاتم مربوط به میل و استطاعتی است که خانم ضیاءاشرف داشته باشد. به‌طور خلاصه می‌تواند تمام یا قسمتی و یا هیچ پرداخت نکند.

دکتر محمد مصدق

(نامه‌های دکتر مصدق، گردآورنده محمد ترکمان، جلد اول، ص ۳۷۷)

نام و راه و روش دکتر مصدق مجموعه‌ای است از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران.

دکتر مصدق در پی نهضتهای پیش از خود و ادامه نهضتهای پس از وفاتش حلقه‌ای بود برای ادامه نهضت مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار.

سخنرانی طالقانی در احمدآباد ـ انتشارات قلم صفحه ۴

دیجیتال

رهبرم علی و پیشوایم مصدق است، مرد آزاد، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید.

دکتر مصدق تز «اقتصاد منهای نفت» را در ایران طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد.

مجموعه آثار ۲، ص ۱۲۸ و م.۱۱، ص ۸.

شهید راه وطن

اگر ملی شدن نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود، سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به آراء تصویب نمودند رحمةالله علیه که در تمام مدت همکاری با این جانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

(نامه‌های دکتر مصدق، گردآورنده محمد ترکمان، جلد اول، ص ۳۷۶)

ما مصدقی هستیم نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونسیم و تعصب ضدخارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده‌اند، ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب واقعی اکثریت مردم بود و توانست پیوند بین دولت و ملت برقرار سازد و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد، تجلیل می‌کنیم.

مدافعات مهندس بازرگان ـ انتشارات مدرس، ۱۳۵۰، ص ۱۳۵

دیجیتال

سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق[1]

۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی / ۱۲۹۹ قمری (۲۹ رجب) /. ۲ مه ۱۸۸۲ میلادی ـ ولادت در تهران، (از میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر و ملک تاج خانم نجم‌السلطنه).

۱۲۷۱ شمسی ـ وفات میرزا هدایت وزیر دفتر. ـ مصدق ده‌ساله بود که پدر را از دست داد.

۱۲۷۵ شمسی / ۱۳۱۴ قمری ـ ۱۵ سالگی بتصدی استیفای خراسان شد ـ قتل ناصرالدین شاه قاجار.

۱۲۸۵ شمسی ـ انتخاب شدن به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی از اصفهان، ولی مجلس به علت به حد نصاب نرسیدن سن، او را نپذیرفت.

۱۲۸۶ شمسی / ۱۳۲۵ قمری (۲۰ جمادی‌الاول). قبول عضویت در جامع آدمیت.

۱۲۸۶ شمسی / ۱۳۲۵ قمری ـ ورود به مجمع انسانیت و قبول نیابت ریاست آن.

۱۲۸۷ شمسی / ۱۹۰۸ میلادی ـ عزیمت به فرانسه و آغاز تحصیل در مدسه علوم سیاسی پاریس در رشته علوم مالیه. در خلال این مدت یک بار به مناسبت کسالت مزاج به ایران مراجعت کرد و چون مجدداً به اروپا برگشت در شهر نوشاتل (سوئیس) به تحصیل دکترای حقوق مشغول شد.

۱۲۹۲ شمسی / ۱۹۱۳ میلادی ـ اخذ درجه دکترا در رشته حقوق.

---

۱ - ص ۱۰ ویژه‌نامه ایران فردا شماره پنجاه و سوم اردیبهشت ۱۳۷۸

دیجیتال

چاپ جزوه مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمان دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعده عدم تسلیم مقصران سیاسی (به زبان فرانسه در پاریس).

۱۲۹۳ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی ـ چاپ رساله دکترا تحت عنوان وصیت در حقوق اسلام.

۱۲۹۳ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی ـ بازگشت به ایران و تدریس در مدرسه علوم سیاسی.

۱۲۹۴ شمسی ـ تألیف و نشر «کاپیتولاسیون و ایران».

تألیف و نشر «دستور در محاکم حقوقی».

تألیف و نشر جزوه شرکت سهامی در اروپا.

همکاری در نشر مجله علمی.

عضویت در کمیسیون «توفیر جمع و خرج» در وزارت مالیه.

عضویت در حزب اعتدال.

عضویت در حزب دموکرات.

۱۲۹۴ شمسی (آبان) ـ انتخاب به عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات (جانشین دیوان محاسبات) از طرف دوره سوم مجلس شورای ملی به مدت دو سال.

۱۲۹۶ (تا اردیبهشت ۱۲۹۷) ـ معاونت وزارت مالیه و رئیس کل محاسبات.

۱۹۱۹/۲۹۸ میلادی ـ عزیمت به اروپا؛ اقامت در سویس و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹/۱۲۹۹ ـ وزارت عدلیه در کابینه مشیرالدوله، پس از ورود به بندر بوشهر (۱۵ مهر) به مناسبت تمایل مردم و موافقت دولت به والیگری ایالات فارس منصوب شد.

۲۹۹ (۱۹ مهر تا ۳ فروردین ۱۳۰۰) ـ والی فارس. پس از کودتای ۳

دیجیتال

اسفند ۱۲۹۹ و ریاست وزارایی سیدضیاءالدین طباطبایی استعفا کرد و برای مصون ماندن از تعرض دولت کودتا، به دعوت سران بختیاری به آن دیار رفت.

۱۳۰۰ (۱۴ خرداد تا ۲۹ دی) ـ وزارت مالیه در کابینه قوام‌السلطنه، با اخذ اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی به مدت سه ماه ـ مصدق در ترمیم کابینه قوام به وزیری خارجه انتخاب شد، ولی نپذیرفت.

۱۳۰۰ (۲۸ بهمن تا ۲۰ تیر ۱۳۰۱) ـ والی آذربایجان.

۱۳۰۲ ـ نمایندگی مردم تهران در دوره پنجم مجلس شورای ملی.

تشکیل کمیسیون معارف و عضویت در آن.

تألیف و نشر کتاب «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا».

۱۳۰۴ ـ تألیف و نشر «اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطیت.»

۱۳۰۴ (۹ آبان) ـ مخالفت با طرح انقراض سلسله قاجاریه و تغییر سلطنت.

۱۳۰۵ (تیرماه) ـ نمایندگی مردم تهران در دوره ششم مجلس شوای ملی.

۱۳۰۵ (شهریور) ـ مخالفت با کابینه مستوفی‌الممالک، نسبت به صلاحیت دو تن از وزیران (وثوق‌الدوله و ذکاءالملک فروغی).

۱۳۰۶ (خرداد) ـ مخالفت با اختیارات داور، وزیر عدلیه.

۱۳۰۷ ـ آغاز خانه‌نشینی.

۱۳۱۵/۱۹۳۶ میلادی ـ سفر به آلمان (برلین) برای معالجه (به مدت ۳۸ روز).

۱۳۱۹ـ۱۳۱۵ ـ اقامت در احمدآباد ساوجبلاغ و تهران

۱۳۱۹ (۵ تیر) ـ بازداشت از طرف شهربانی در تهران (یازده روز) و

دیجیتال

انتقال به زندان بیرجند.

۱۳۱۹ (۲۱ شهریور) ـ اجازه خارج شدن از احمدآباد.

۱۳۲۲ (۱۴ اسفند) ـ نماینده اول مردم تهران در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی، مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی.

۱۳۲۳ (شهریور تا آذر) ـ مخالفت با دادن هرگونه امتیاز نفت به خارجیان در سخنرانی‌های مجلس شورای ملی پیشنهاد طرح چهار ماده‌ای منع دولتهای ایران برای مذاکره با خارجیان درباره واگذاری امتیاز نفت و تصویب آن.

۱۳۲۳ (اسفند) ـ حمله به مفسدان و دزدان بیت‌المال در مجلس شورای ملی؛ درخواست اخراج دکتر میلسپو مستشار امریکایی در امور مالی ایران.

۱۳۲۴ (مهر) ـ رهبری اقلیت مجلس در آبستروکسیون علیه کابینه صدرالاشراف.

۱۳۲۶ (۱۹ دی) ـ مخالفت با کمیسیون سه جانبهٔ پیشنهادی دولتهای شوروی، انگلیس و امریکا.

۱۳۲۶ (آذر) ـ رأی تمایل ۵۳ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری مصدق ـ ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) با ۵۴ رأی نخست‌وزیر شد.

۱۳۲۶ ـ تحریم انتخابات مجلس شورای ملی در دوره حکومت احمد قوام (قوام‌السلطنه).

۱۳۲۸ (اردیبهشت) ـ مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان.

۱۳۲۸ (۲۲ مهر) ـ اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات دوره شانزدهم؛ تحصن (۴ روزه) همراه شماری از یاران خود در دربار.

۱۳۲۸ (۲۱ آبان) ـ اعلام تشکیل جبهه ملی ایران.

دیجیتال

۱۳۲۸ (آبان) ـ تبعید به احمدآباد پس از قتل عبدالحسین هژیر، وزیر دربار.

بازگشت از احمدآباد به تهران.

۱۳۲۸ (۱۸ بهمن) ـ تشکیل میتینگ بزرگ جبهه ملی در میدان بهارستان، نطق دکتر مصدق در اعتراض به افتتاح مجلس قبل از انتخابات مجلس، ۱۳۲۹ (۱۹ فروردین) ـ نمایندگی اول تهران در مجلس شانزدهم.

۱۳۱۹ (خرداد) ـ مخالفت با طرح نخست‌وزیری رزم‌آرا.

۱۳۲۹ (تیرماه) ـ تشکیل کمیسیون مخصوص نفت؛ انتخاب دکتر مصدق به ریاست کمیسیون.

۱۳۲۹ (۱۵ آبان) ـ پیشنهاد طرح ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران از سوی نمایندگان جبهه ملی در کمیسیون نفت.

۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) ـ مجلس طرح مصدق را برای ملی شدن نفت تصویب کرد.

۱۳۳۰ (۱۲ اردیبهشت) ـ قبول نخست‌وزیری.

۳۳۰ (۲۹ خرداد) ـ خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران.

۳۳۰ (۱۲ اردیبهشت) ـ قبول نخست‌وزیری.

۳۳۰ (۲۲ـ۲۶ مهر) حضور در جلسات شورای امنیت سازمان ملل و دفاع از حقانیت نهضت ملی ایران.

۱۳۳۱ (خرداد) ـ حضور در دیوان دادگستری بین‌المللی (لاهه) و دفاع از حقانیت ایران در ملی کردن صنعت نفت.

۱۳۳۱ (۲۵ تیر) ـ استعفا از نخست‌وزیری به علت مخالفت محمدرضا شاه با تعیین وزیر جنگ از طرف نخست‌وزیر.

۱۳۳۱ (۲۷ تا ۳۰ تیر) ـ قیام ملت ایران به هواخواهی از مصدق،

دیجیتال

عقب‌نشینی شاه، ابراز تمایل مجلس به نخست‌وزیری دوباره مصدق،
۱۳۳۱ (۳۰ تیر) ـ اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی به نفع ایران.
۱۳۳۱ (۸ مرداد) ـ تصویب لایحه اختیارات در مجلس شورای ملی.
۱۳۳۲ (۵ مرداد) ـ پیام مصدق به ملت ایران در مورد برگزاری همه‌پرسی برای تعطیل مجلس شورای ملی.
۱۳۳۲ (۱۲ و ۱۹ مرداد) ـ مردم تهران و شهرستانها با اکثریت قاطعی به انحلال مجلس رأی دادند.
۳۳۲ (۲۵ مرداد) ـ شکست کودتای انگلیسی
امریکایی، فرار محمدرضا شاه به بغداد.
۱۳۲۲ (۲۸ مرداد) ـ کودتای انگلیسی ـ آمریکایی، سقوط دولت مصدق.
۱۳۳۲ (۱۷ آبان) ـ آغاز محاکمه مصدق در دادگاه نظامی بدوی، و محکومیت او به سه سال زندان.
۱۳۳۳ (۱۹ فروردین) ـ محاکمه مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، دادگاه حکم دادگاه قبلی را تأیید کرد.
۱۳۳۵ (۱۳ مرداد) ـ پایان دوره محکومیت و آغاز دوران اقامت اجباری در احمدآباد.
۱۳۴۵ ـ یکشنبه ۱۴ اسفند / ۵ مارس ۱۹۶۷ ـ درگذشت مصدق در بیمارستان نجمیه تهران.

ویژگیهای دکتر مصدق[۲۵]

مرحوم دکتر مصدق واجد ویژگیهای مهمی است که می‌توان در تأیید هر دو دیدگاه آخر ارائه کرد. اهم این ویژگیها که نسل جوان را مجذوب مصدق کرده عبارت است از:
مصدق چهره‌ای ضدسلطنت از خود به جا گذاشته زیرا همیشه

دیجیتال

مغضوب خاندان پهلوی بوده است.

امروز که مسئله نفت مجدداً از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده، بر اعتبار و اهمیت مصدق به عنوان شخصیتی که با ملی کردن صنعت نفت منافع نسلهای بعدی را تأمین کرد، افزوده شده است.

مصدق شخصیتی مؤثر و مثبت در نیم قرن اخیر بوده که غیرروحانی است. او ضمن آنکه مسلمان است اما هیچیک از ضوابط و نشانه‌های الگوی تبلیغی رسمی را نداشته، کراوات داشته، ریش می‌زده و عموماً عکسهای به یادگار مانده او را با چهره‌ای گشاده و خندان ترسیم می‌کنند.

مصدق بر نقش و اهمیت «مردم» همیشه تأکید داشته و تجربه حکومت دموکراتیک را از خود به جای گذارده است.

مصدق شخصیتی فراملی محسوب می‌شود که در سطح چهره‌های برجسته بین‌المللی مثل گاندی، نهرو و ناصر و... از او نام برده می‌شود.

مصدق در عین حال که چهره‌ای ضدمذهبی از خود به جای نگذاشته، این ویژگیها و بسیاری خصایص دیگر موجب شده تا نسل جوان به رغم همه تلاشها برای مصدق‌زدایی از جامعه ایران با این چهره ملی پیوند بخورد و بسیاری از خواستها و تمایلاتش را در نام و یاد او متجلی بسازد. اسلامیت [۲۶]

سلام بر مردی که وقتی برآمد ستاره مجلس شد و چون مظلومانه رفت نماد اسطوره‌ای برای حاکمیت ملی و مردم‌سالار گشت.

چهره مصدق برای ما یک چهره پردرد و سوزناک است. من عکس دکتر مصدق را که سر در گریبان دارد، عبا بردوش، کتاب در دست و خسته از جور و ظلم استبداد متمرکز ـ که در ایران عمر دیرینه‌ای دارد.

مصدق به چه منظور می‌تواند الگو و راهنمای ما باشد؟ او وقتی شعار حاکمیت ملی و مردم‌سالار را در ایران مطرح کرد، نه سنتی‌های

دیجیتال

مذهبی این حاکمیت مردم سالار را پذیرفتند، نه دربار متمرکز و فاسد پهلوی به این حاکمیت مردم‌سالار تن‌داد. حاکمیت مردم سالار در برنامه دکتر مصدق مشخص بود: ۱) اصلاح قانون انتخابات؛ ۲) خرج عایدات نفت برای مردم. نتیجه این دو این بود که ما منافع ملی و مردم‌گرا داشته باشیم.

مسئله این است که قبل از حاکمیت ملی و منافع ملی و حتی قبل از حقوق شهروندی باید یک هویت ملی وجود داشته باشد. اول باید یک «ما»ی جمعی پدید آید، اگر یک مای جمعی و یک هویت ملی نداشته باشیم به هیچ‌وجه نمی‌توانیم حتی حق شهروندی داشته باشیم. چراکه مای جمعی نیاز به هویت ملی دارد، هویت ملی شاکله‌ای به نام کشور متحد به‌وجود می‌آورد، این مای جمعی بنیان یک ملت ـ ایرانیت ـ را توجیه می‌کند. ایرانیت براساس باورها و منافع خاص چون قایقی ما را در اقیانوس جهان حفظ می‌نماید. کشوری که دارای بنیان و استقلال ملی و قدرت حفظ خود می‌باشد، بهتر می‌تواند درباره حق شهروندی اعضایش سخن بگوید مای جمعی جدید ایرانی که براساس هویت ملی شکل می‌گیرد، ضامن رعایت حق شهروندی می‌شود به همین دلیل است که در کشورهای وابسته و ناتوان در حفظ استقلال و هویت ملی، حق شهروندی نادیده گرفته می‌شود.

هویت ملی می‌تواند شور، نشاط، اراده، باور، شخصیت و انباشت تجربه ملی برای به‌دست آوردن حاکمیت ملی و منافع ملی پدید آورد. هویت ملی را چه چیز می‌سازد؟ هویت ملی چگونه در جامعه شکل می‌گیرد؟ آنچه دولت ملی دکتر مصدق نتوانست انجام بدهد (این بر دوش دکتر مصدق هم نبود که انجام بدهد، بر دوش متفکران بزرگ آن زمان بود)، ایجاد یک بنیان تئوریک و دستگاه فکری برای تبیین هویت

دیجیتال

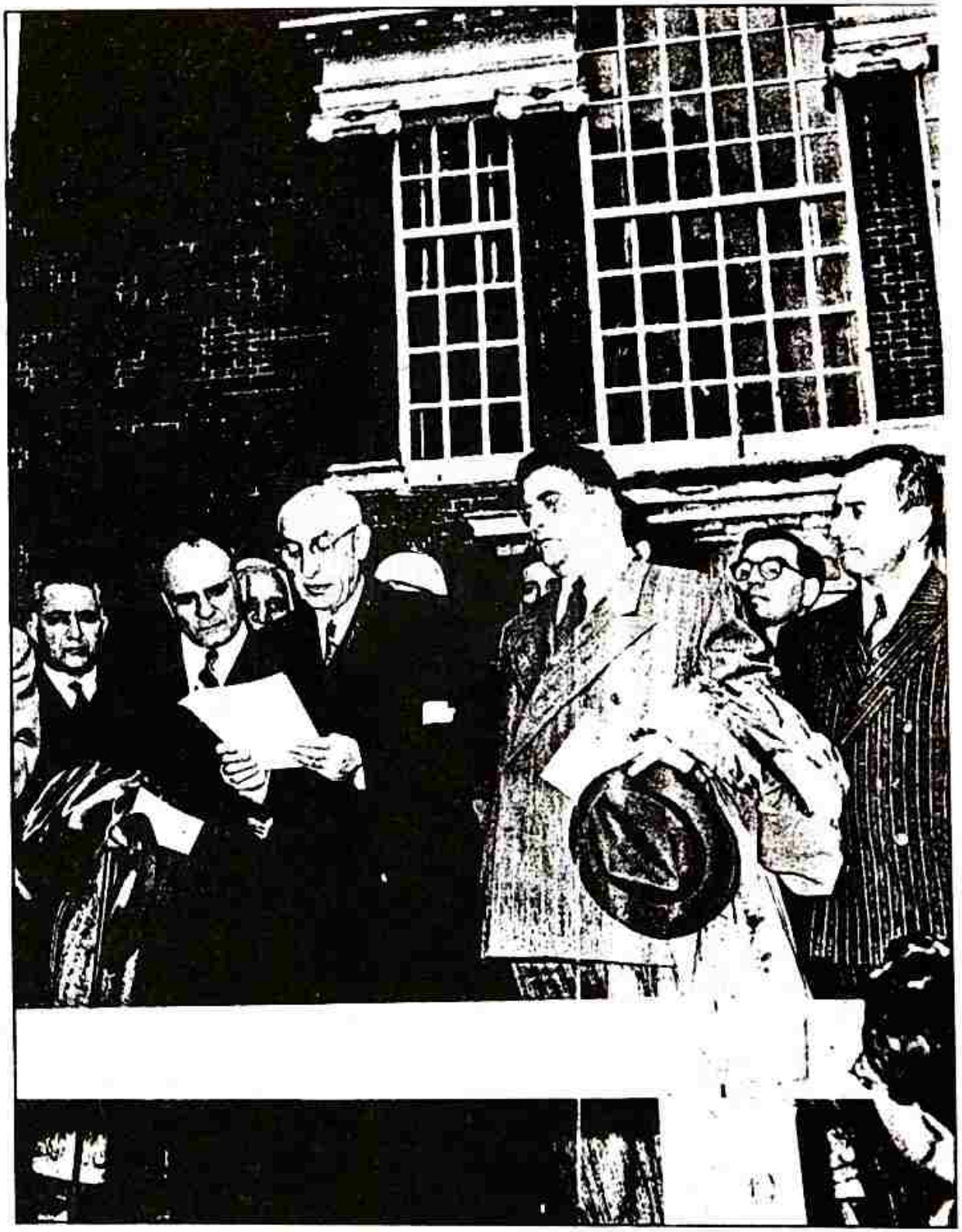
ملی بود تا از این طریق بتواند دل جوانان را ببرد نفوذ حزب توده در دانشگاهها نشان می‌داد که تولید اندیشه و نظریه در جامعه در دست نهضت ملی نبود تفکر نهضت ملی بسیار ایرانی و بسیار ملی بود ولی انگیزش و شور کافی یک باور را نداشت. هویت ملی خلاق که می‌تواند منافع ملی را سامان بدهد و حاکمیت ملی را به‌وجود بیاورد حاصل رابطه متقابل دو عامل ایده خلاق و فرهنگ جامعه است. اگر تفکر خلاق در یک جامعه تولید بشود و با فرهنگ جامعه که شامل آداب و رسوم و باورها و اشکال و مناسک است، آمیخته گردد، یک هویت جدید سیال به‌وجود می‌آید که می‌تواند با جهان امروز همخوانی داشته باشد. مثلاً وقتی ایران مورد هجوم اعراب قرار گرفت، آنها دین و زبان و عصبیت امویان را بر ما تحمیل کردند. در این دوره ایرانیان، برخلاف مصریان که زبان عربی و حتی فرهنگ عربی را هم پذیرفتند، نهضتی را به‌وجود آوردند به نام نهضت شعوبیه. ما امروز هر چه اندیشه و فرهنگ داریم از همان نهضت شعوبیه است. آنها اندیشه اسلامی را که شور، ایمان و خلاقیت ایجاد می‌کرد، گرفتند و با فرهنگ و زبان ایرانی درآمیختند. این در هم‌آمیختگی باعث شد که هم در مقابل اعراب هویت خود را حفظ کنند و هم دین‌شان شکل ایرانی پیدا بکند. بنابراین هویتی به نام هویت شعوبیه درست شد. وقتی خلفای عباسی می‌پرسیدند والی این ایالت کیست، می‌گفتند، یک ایرانی است، نسب همه شاعران نیز به تبار ایرانی می‌رسید. همچنین شاهنامه فردوسی تلفیقی از خرد اسلامی را با اسطوره ایرانی در هم آمیخته است و شاهکاری به‌وجود آورده که هنوز استمرار هویت ایرانی را تضمین می‌کند. ایرانیان بدون اینکه دولت داشته باشند، به واسطه هویت ملی و اندیشه خلاق شان توانستند نهضتی به‌وجود بیاورند که به گفته همه مخالفان و موافقان اندیشه اسلامی با رنگ ایرانی در جهان

دیجیتال



عکس ارسالی مقدم، رئیس دادگاه نظامی، از سلطنت‌طلبان بازداشتی مقابل

دیجیتال



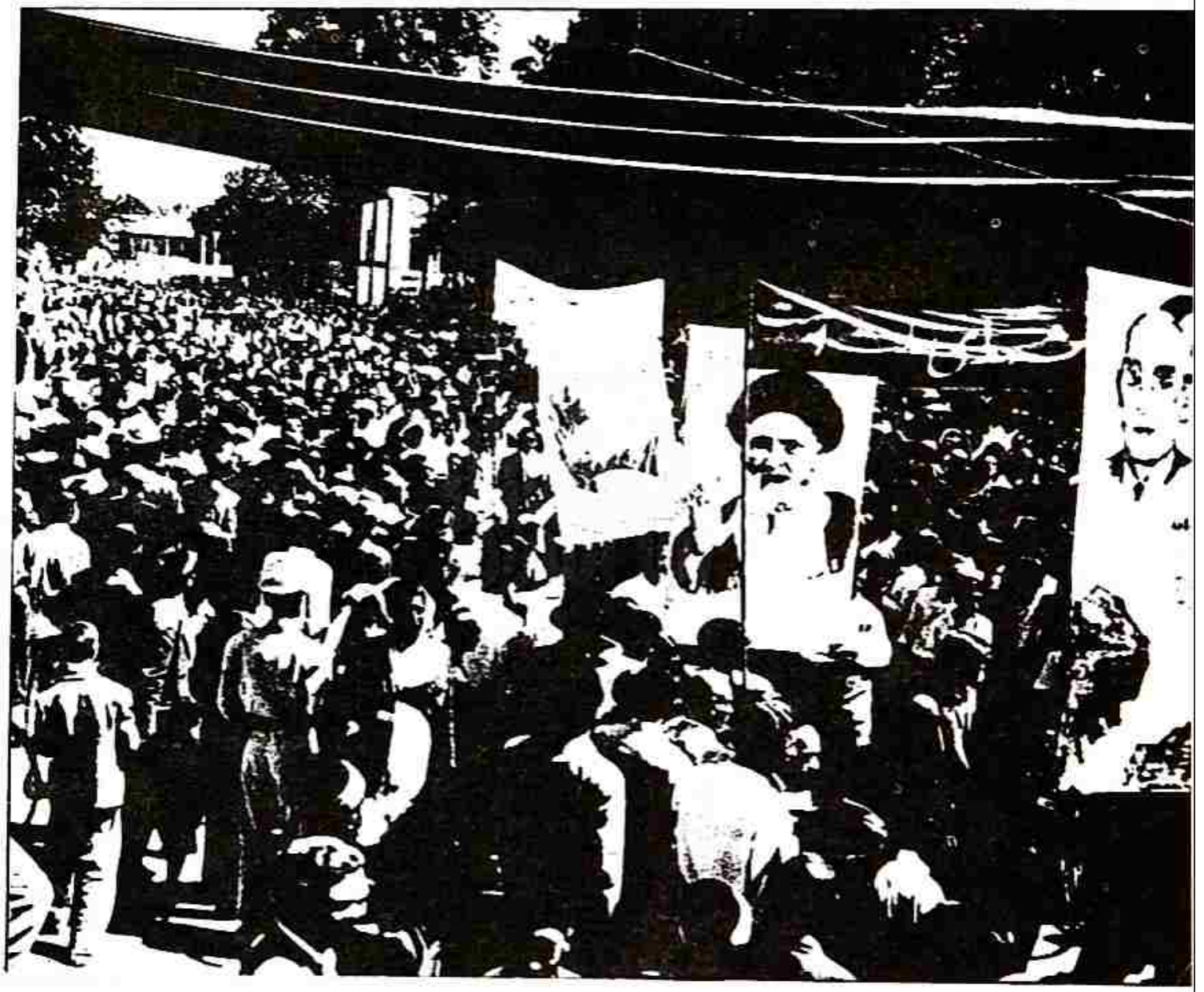
دکتر مصدق و بقایی در سفر لاهه (خرداد ۱۳۳۱)

دیجیتال



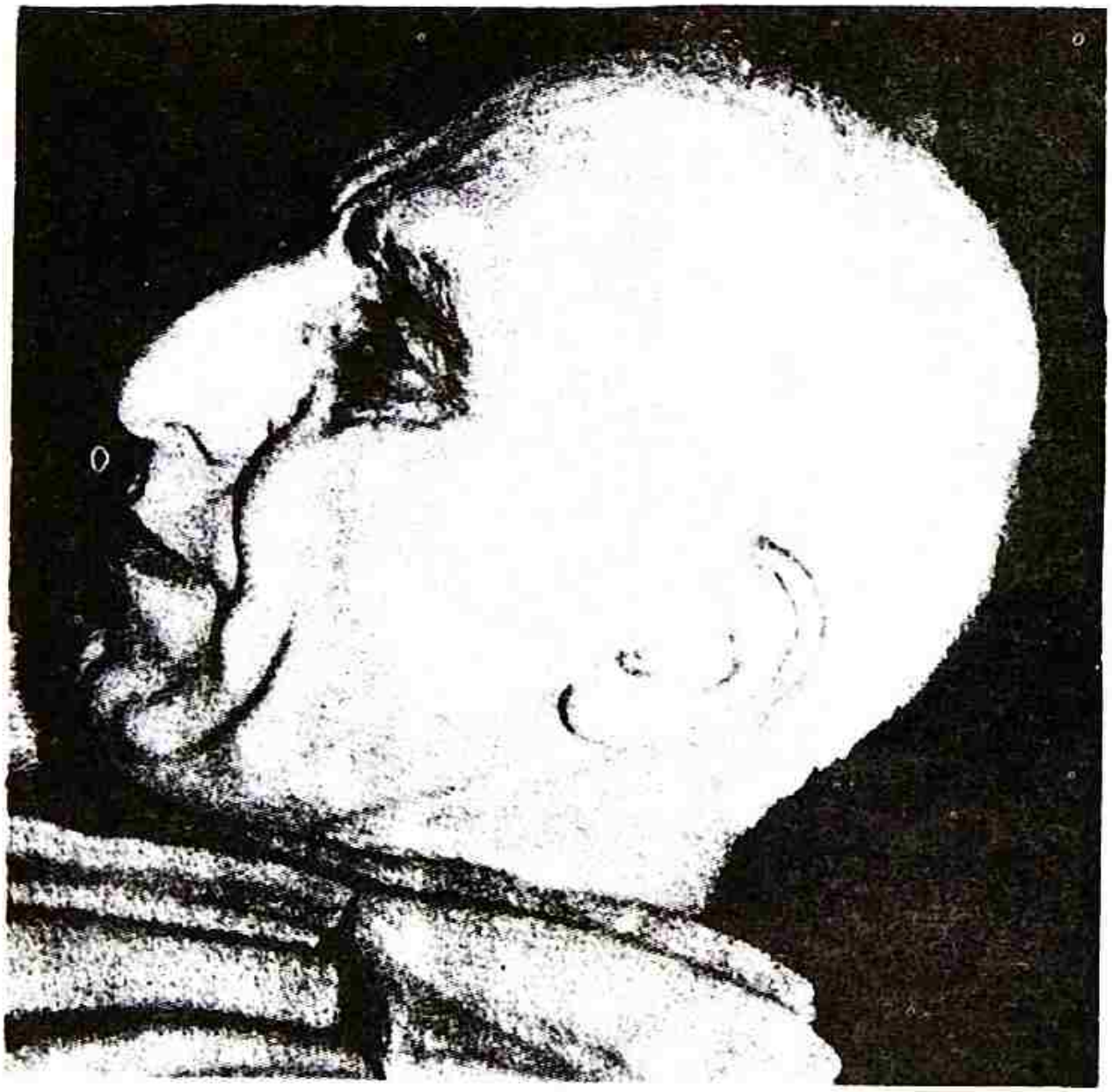
دکتر مصدق و بقایی در اجلاس شورای امنیت سازمان ملل (۱۵ اکتبر ۱۹۵۱/ ۲۳ مهر ۱۳۳۰)

دیجیتال

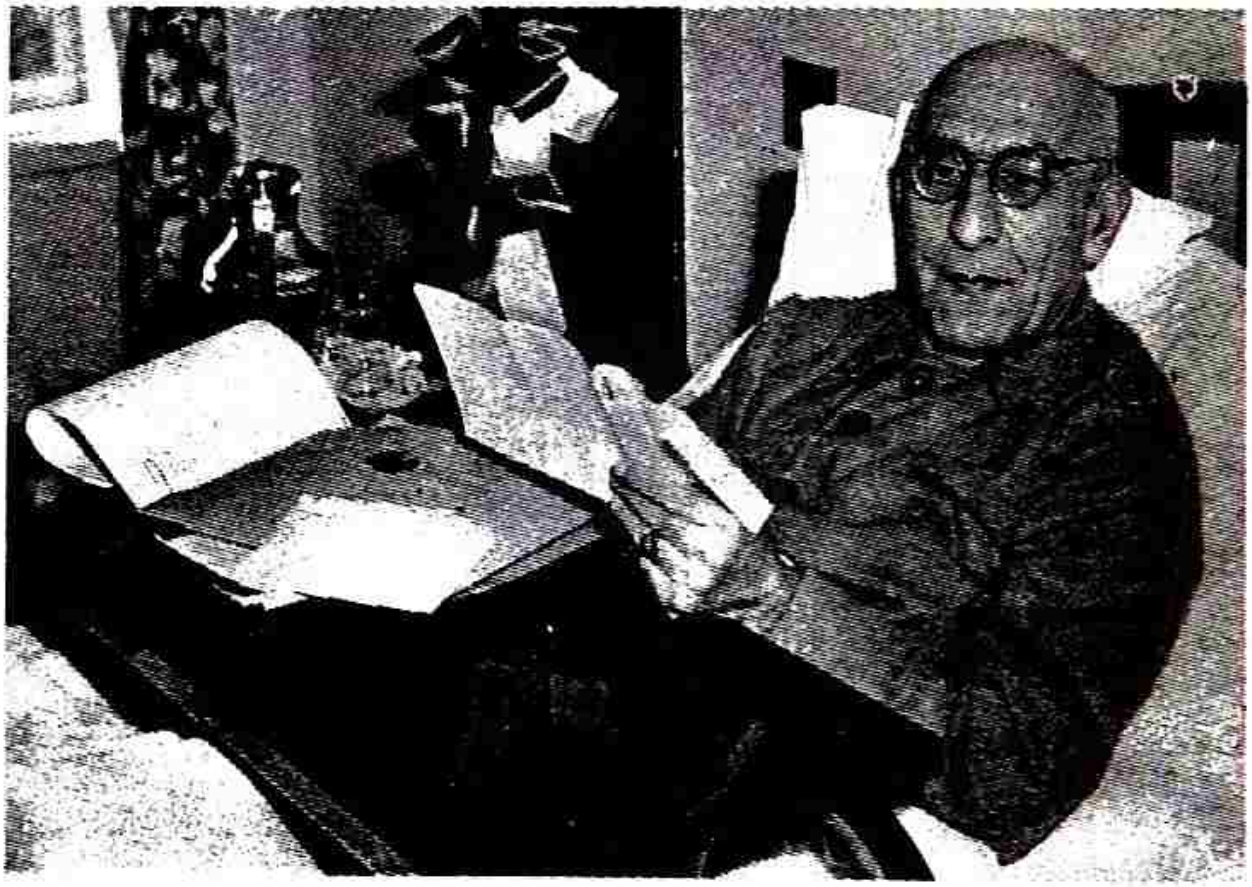


صحنه ای از تظاهرات دانشجویان در صبح ۳۰ تیر ۱۳۳۱

دیجیتال



دیجیتال



دیجیتال

از خاطرات نصرت‌الله خازنی
رئیس دفتر نخست‌وزیر (دکتر مصدق) [۲۷]

● قسم او همیشه این بود «به حق خدا»، خانم ایشان بسیار مذهبی بود دو تا یتیم از بچه‌های احمدآباد همیشه در خانه‌اش بود و اینها را بزرگ می‌کرد. مصدق مقید بود، در درستی و پاکی و راستی و راستگویی واقعاً آدم بی‌نظیری بود یک کلمه دروغ از دهانش درنمی‌آمد، یک وعده حرام نمی‌گفت. اگر دو نفر با هم اختلاف داشتند فکر نمی‌کرد که یکی پیشخدمت است و یکی وزیر. تنها به قاضی نمی‌رفت، اول رسیدگی می‌کرد. یک اتفاقی را مثال بزنم. سرتان درد نمی‌گیرد؟

○ **اصلاً برای همین آمده‌ام.**

● یکی از کارهای من در نخست‌وزیری این بود که اخبار را جمع می‌کردم، اخباری را که اتفاق می‌افتاد جمع می‌کردم و آنها را تکثیر می‌کردم و در اتاق افسر نگهبان می‌گذاشتم که هر خبرنگاری که می‌آید این خبرها را بردارد چون از جهت امنیتی نمی‌توانستم همه خبرنگارها را در خانه راه بدهم، مرحوم دکتر فاطمی که مدیر روزنامه باختر امروز بود یک روز به آقای دکتر مصدق گفته بود که آقای خازنی (اخبار مهم را به دخترخاله‌اش خانم دکتر مصباح‌زاده (مدیر روزنامه کیهان) می‌دهد. آقای دکتر مصدق به من تلفن کرد و گفت تشریف بیاورید بالا. رفتم و دیدم آقای دکتر فاطمی نشسته و آقای مصدق هم سر جای خودشان‌اند.

---

۱ - گفتگوی هدی صابر با نصرت‌الله خازنی

مصدق گفت آقای فاطمی این حرفی را که راجع به آقای خازنی زدید دوباره تکرار کنید. آقای دکتر فاطمی گفتند چون آقای خازنی دخترخاله‌اش خانم دکتر مصباح‌زاده است اخبار مهم را به آنها می‌دهد و به روزنامه باختر امروز نمی‌دهد. من برای اینکه خونسردی خودم را حفظ کرده باشم و در عین حال به چنین اتهامی بی‌اعتنا باشم، گفتم جناب آقای دکتر از آقای دکتر فاطمی سؤال بفرمایید که کدام مورد بوده است. مصدق گفت فاطمی جواب بده. فاطمی یک مرتبه گفت اجازه می‌دهید از سعید فاطمی بپرسم؟ مصدق با عصبانت گفت نه. لازم نیست. حالا تازه می‌خواهی بپرسی؟ چرا قبلاً نپرسیدی؟ لازم نیست بپرسی. بعد رو کرد به من گفت آقای خازنی صحبتی داری؟ من گفتم آقای دکتر مصدق این کار اصلاً امکان‌پذیر نیست، خودتان به من فرموده‌اید که امنیت جان من به عهدهٔ توست، من با رفت و آمد خبرنگار و ... نمی‌توانم این خانه را شلوغ کنم، من ا خبار را خلاصه و تکثیر می‌کنم و در گیشهٔ افسر نگهبان در خیابان کاخ می‌گذارم، خبرنگار می‌آید اخبار را برمی‌دارد، حتی اگر یک عابر هم بخواهد بردارد، می‌تواند بردارد، اگر راهی بهتر از این دارید، به من بفرمایید، او گفت کار خوبی می‌کنید، همان راه را ادامه بدهید.

مصدق از دوران جوانی به درستکاری مقید بود. قناتی بود به نام شاهک که سه دانگ آن متعلق به شوهر خاله‌ام بود و سه دانگش هم مال خانم نجم‌السلطنه مادر آقای دکتر مصدق. شوهرخاله من که پسرعموی مادرم هم بود خیلی ثروتمند بود. اسمش حاج حسین آقااناری بود. همه باغ اناری معروف متعلق به خودشان بود. خیلی ثروت داشت. خلاصه خانم نجم‌السطنه به حسن آقا اناری می‌گوید که حاج آقا مال مشاع به درد نمی‌خورد یا سه دانگ را به من بفروش یا سه دانگ مرا بخر. حاج حسین آقا می‌گوید خانم هرجور که میل شماست، می‌خواهی بخری یا بفروشی

اختیار با شماست. بالاخره نتیجه صحبت اینها به اینجا منتهی می‌شود که خود خانم نجم‌السلطنه آنجا را قیمت کند و سه دانگ حاج حسین آقا را هم بخرد که مالک شش دانگ قنات شاهک بشود. چند روزی از این قضیه می‌گذرد. آن موقع آقای دکتر مصدق جوان بوده، با کالسکه خودش می‌رود نزد حاج آقا اناری، پیشخدمت حاج حسین اناری خبر می‌دهد که آقای مصدق آمده‌اند. می‌گوید تشریف بیاورند. فوری ایشان را به تالار هدایت می‌کند. خانه هم خیلی مجلل بوده است. الآن جزء میراث فرهنگی است. آقای حاج حسین آقا استقبال می‌کند و می‌نشینند و شربتی هم می‌آورند. می‌پرسد که مسئله چیست؟ مصدق می‌گوید حاج حسین آقا حقیقت این است که من کارشناسهای خبره‌تر و بهتری انتخاب کرده‌ام که گفته‌اند شما قنات را در حدود ۳ هزار تومان ارزانتر فروخته‌اید. من مابه‌التفاوت آن را که سه هزار تومان است، آورده‌ام که خدمت سرکار بدهم.

حاج حسین آقا می‌گوید آقای مصدق من که صغیر نیستم، در واقع خداوند به من خیلی بخشیده و ۳ هزار تومان برای من مطرح نیست، من با رضا و رغبت این کار را کرده‌ام، حاضر نیستم این ۳ هزار تومان را بپذیرم، دکتر مصدق هم گفته بود اگر این ۳ هزار تومان را نگیری من از اینجا نمی‌روم، بالاخره بعد از اصرار خیلی زیاد حاج حسین آقا می‌گوید که من هم نمی‌پذیرم و راه حل این است که شما این ۳ هزار تومان را به یک مؤسسه خیریه ببخشید مصدق می‌گوید من استدعا می‌کنم که این زحمت را خودت قبول کن، به هر حال ۳ هزار تومان را به حاج حسین آقا می‌دهد. حاج حسین آقا هم این پول را به دارالمجانین می‌فرستد که وضعشان خیلی خراب بوده است. مصدق در راستی و امانتداری تا این حد مقید بود.

دیجیتال

○ دیگر چه؟

● مواردی که خود من شاهد بوده‌ام، این بود که آقای دکتر مصدق کوچکترین هدیه را حتی از صمیمی‌ترین دوستانش هم نمی‌پذیرفت، او در این زمینه تا حدی افراطی بود یک روز به من گفت که این ماه ۲۰۰ تومان به غلامحسین خان زیادتر بدهید (مصدق حقوق بچه‌ها را از محل عواید احمدآباد مساوی می‌پرداخت). گفتم آقا این ۲۰۰ تومان بابت چیست؟ گفت شما می‌دانید من چند دفعه کسالت پیدا کرده‌ام، هر بار غلامحسین به من آمپول زده بابت دستمزد آمپولی که زده ۲۰۰ تومان به او بدهید، گفتم مگر آمپول زدن پول می‌خواهد؟ پسر شماست؟ گفت کسی که در کار سیاست است از لحاظ مادی و معنوی نباید به کسی بدهکار باشد چرا که باید ملاحظه آنها را بکند. این مدیون شدن چه اخلاقی و چه مادی بالاخره آدم را ضعیف می‌کند. این است که من نباید به هیچ کس بدهکار باشم، از هیچ لحاظ.

یادم هست خبر آوردند که آقای امیرتیمور کلالی یک کامیون کوچک خربزه از مشهد فرستاده بود. مصدق با امیرتیمور دوست هم بود. وقتی خبر آوردند که خربزه آورده‌اند، اوقاتش تلخ شد و گفت این چه کارهایی است؟ این چه بدعتهای بدی است؟! من خربزه می‌خواهم چه کار کنم، اینجا که هست، بگویید برگردانند گفتم آقا به امیرتیمور توهین می‌شود، او روی اخلاص و ارادت این کار را کرده، اگر حالا کامیون به مشهد برگردد، راه هم که اسفالت نیست و قسمت عمده‌اش خاکی است، همه خربزه‌ها می‌شکند و خراب می‌شود و تا مشهد دیگر خربزه‌ای نمی‌ماند گفت اجازه نمی‌دهم یک دانه از این خربزه‌ها به خانه من وارد شود گفتم اجازه می‌دهید پیشنهادی بکنم؟ گفت چیست؟ گفتم اجازه بدهید من به چند تا از بازرسان نخست‌وزیر که جوان هستند بگویم بیایند

نیجیتل

همین کامیون را به دارالمجانین ببرند و بدهند مریضها بخورند. آقای امیرتیمور که در ازای خربزه‌ها توقعی از شما ندارند. گفت هر تصمیمی می‌خواهی بگیری، خودت بگیر. این اتفاق خوبی شد. وقتی کارمندهای حامل بار برگشتند آنها را خدمت دکتر مصدق بردم و گفتم این آقایان زحمت کشیدند. یک نفر از این آقایان گفت آقا حقیقتش این است که من پرسیدم اینجا جیره هر مریضی چقدر است، به من گفتند سه تومان. این به هیچ‌وجه کافی نیست، اگر اعتبار غذا و هزینه هر مریضی افزایش پیدا کند واقعاً کار خیری صورت می‌گیرد مصدق مرحوم نریمان را که آن وقت شهردار بود خواست و گفت مطالعه کن و ببین چه محل درآمدی پیدا می‌کنی که جیره آنها را فوراً بالا ببری تا مریضهایی که آنجا می‌خوابند از لحاظ غذا و پرستار و دوا و... در مضیقه نباشند. نریمان رفت و مطالعه کرد و اعتبار هر مریضی تقریباً حدود ده تومان شد.

○ **منابع مالی دفتر کار نخست‌وزیری از کجا تأمین می‌شد؟**

● از دارایی شخصی مصدق بیست و هشت ماه تمام یک ریالی از اعتبار دولت خرج نشد، همه خرجها شخصاً پرداخت می‌شد. خرج نهار و شام و صبحانه ۵۰ سرباز و درجه‌دار که آنجا بودند را خود آقای مصدق می‌داد و همچنین عیدی‌ها و هزینه‌ها و پاداشها را مثلاً اگر فلان مهندس در موقع خلع ید فداکاری کرده بود، یک دفعه ده هزار تومان از خودش پاداش می‌داد. حساسیتهای مالی مصدق نظیر نداشت. یک بار پیشکارش که شرافتیان نام داشت و ۴۶ سال پیش او بود، برحسب تصادف با سایر کارمندان بانک و نخست‌وزیری سوار ماشین نخست‌وزیری شده بود. مصدق چنان توپ و تشری به او زد که به چه مناسبت تو که کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شده‌ای. تا این اندازه سخت‌گیر بود. حتی من گفتم آقا سر راه منتظر ماشین بوده است، وقتی اینها رد می‌شده‌اند،

دیجیتال

دیده‌اند شرافتیان هم ایستاده، گفتند شما هم بالا بیا و سوارش کرده‌اند. حتی خود **مصدق یک دفعه ماشین نخست‌وزیری را سوار نشد.** آقای مصدق یک پلیموت سبز رنگ داشت که از آن استفاده می‌کرد.

○ **مصدق مبالغ اضافی هم به شما پرداخت می‌کرد؟**

● به عنوان پاداش می‌داد ولی ما نمی‌گرفتیم، حتی یک روز ناراحت شد و گفت هیچ کس حق ندارد چک مرا برگرداند. گفتم شما می‌بینید که من بعضی وقتها تا نصف شب هم اینجا هستم. این چیزها را به پول تبدیل نفرمایید. من خرج ندارم، حتی احتیاج هم به حقوق دولت ندارم، گرفتن این پاداش مرا ناراحت می‌کند، استدعا می‌کنم به آقای شرافتیان بگویید که این چکی که به من داده، پس بگیرد، ما به قصد خدمت به مملکت خودمان آمده‌ایم.

○ **او چه گفت؟**

● گفت من زورم به تو نمی‌رسد.

دکتر مصدق همه هدایایی که در مسافرت به آمریکا برد و فرشهایی که برای ترومن خریده بود، همه از جیب خودش بود، حتی خرج مشاورانی که با آقای دکتر مصدق رفتند به عهده خودش بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آقای دکتر مصدق در عرض ۲۸ ماه حکومت خودش حدود ۲ میلیون و ششصدهزار تومان خرج کرد.

○ **حساب خرجها را دارید؟**

● در ذهنم هست، مصدق هنگام کودتا بدهکار بود، یکی به خواهر آقای پرفسور عدل بدهکار بود، (خانم شمس‌فر که هنوز هم زنده است)، یکی هم به یک وکیل عدلیه‌ای بدهکار بود که وکالت نمی‌کرد اما وکیل بود این بود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد دکتر مصدق حقیقتاً هیچ نداشت، پارک را هم که فروختند به قرضهایش دادند، مثلاً اگر جنابعالی

دیجیتال

نامه می‌نوشتی، نوشته‌اش را می‌بُرید و کاغذ سفید را دست من مـی‌داد و می‌گفت مبادا نفله بشود، مال دولت است و این ارز دولتی است. قضیه‌ای یادم آمد. یک روز ایشان تب کرد و مریض شد. اتفاقاً روز جمعه هم بود دکتر غلامحسین خان هم به شمال رفته بود. یک پزشک ارمنی بود که خیلی آدم شریفی بود. من دنبال وی فرستادم که بیاید معاینه کند، پزشک گفت آقای خازنی آقای دکتر چیزیشان نیست. گرمازده شده‌اند، چـون سقف خانه‌اش شیروانی است. اتاق گرم است، حتی مدتی که من مشغول معاینه‌اش بودم گرما مرا هم اذیت کرد. این فقط گرمازدگی است، اگر یک کولرگازی توی اتاقشان بگذارید، حالشان خوب می‌شود و بلند می‌شوند ارباب رجوع هم راحت هستند، من خودم در اندرونی کولرگازی نداشتم. زندگی مصدق فوق‌العاده ساده بود. در منزل مـا و اقـوام مـا هـم کـولر نداشتند که از آنها قرض کنم و به منزل آقای دکتر مـصدق بـیاورم. در تهران کولرگازی دو نمایندگی داشت: یکی کارپر و یکی وستینگهاوس، کسی را فرستادم که یک کو لری از آنها بخرد گفتند در گمرک خرمشهر است تا ترخیص کنیم و به تهران بیاوریم یک هفته طول می‌کشد من گفتم که نمی‌شود تا یک هفته صبر کنیم، هی پرس و جو کردیم که آقای فلانی کولرگازی داری یا نه؟ از این و از آن پرسیدم تا مهندس حق‌شناس کـه وزیر راه بود گفت اتاق من در شمس‌العـماره یک کـولرگازی دارد کـه اساساً کار نکرده است. برای اینکه شمس‌العماره تابستانها خـنک است، زمستان هم گرم، چون از خشت ساخته شده و این کولر را من می‌دهم باز کنند و بیاورند و اینجا بگذارند. گفتم مستلزم خرابی که نیست؟ گفت نه، قابی درست کرده‌اند و گذاشته‌اند و درمی‌آوریم، کـاری نـدارد. چـون مصدق یک دفعه فرموده بود که حتی یک چوپ کبریت از مال دولت نباید توی خانه من باشد و این اولتیماتوم را از همان روزهای اول به من و

دیجیتال

به همه و حتی به پیشخدمت خودش هم داده بود. من به مش‌مهدی گفتم کولر را آوردم، اگر آقا پرسید از کجا آوردند بگو که من خبر ندارم. و راستی هم نمی‌دانست از کجا آوردند. مصدق هی از من پرسید که این کولر را از کجا آورده‌اند؟ می‌گفتم دکتر گفته و جواب درستی نمی‌دادم. بالاخره آنقدر مرا سؤال‌پیچ کرد که گفتم آقا من به نمایندگی وستینگهاوس و کارپر برای خرید کولر فرستاده‌ام اما تحویل آن یک هفته طول می‌کشد. این کولر را از کسی امانت گرفته‌ام، یک هفته آن را بگذارید، کولر که آمد یک دانه می‌خریم و سرجایش می‌گذاریم و این را به صاحبش می‌دهیم، بالاخره مرا وادار کرد تا ناچار شدم بگویم بابا این کولر در اتاق آقای مهندس جهانگیر حق‌شناس بوده است. فهمید که من دنبال کولر می‌گردم گفت در اتاق من یک کولر هست که هیچ به دردم نمی‌خورد. برای چند روزی آن را امانت ببرید. من قبول کردم و آن را آوردیم. طبق دستور دکتر هم گذاشته‌ایم، بالاخره گفت آقای خازنی من از شما استدعا می‌کنم همین الان کولر را بردارند و ببرند سرجایش بگذارند. گفتم آقای دکتر نبض‌تان را گرفته، تب دارید. احتمالاً گرمازده هستید گفت من حالم خوب است، گفتم آخر هر چیزی اندازه‌ای دارد، تا این مقدار حساسیت؟ اگر کولر وزارت راه ۵ روز تو خانه شما کار کند دنیا به هم می‌خورد؟ گفت نه، اصرار مکن، زنگ زد به مش‌مهدی آمد و به او گفت به اندرون بگوید وان تیاتور (پنکه) روشن کنند. گفتم وان تیاتورهای هوای گرم را، هی می‌چرخاند، به چه درد می‌خورد؟ خواهش و استدعا می‌کنم، ۳، ۴ روز به من مهلت بدهید می‌خواهید سفارش کنم کولر را با هواپیما بفرستند، گفت من استدعا و خواهش می‌کنم کولر را ببرید. آقا آنقدر به من اصرار کرد که کولری که یک ساعت کار کرده بود دوباره درآوردیم و به وزارت راه فرستادیم، تا این اندازه افراطی بود.

دیجیتال

ما از اعتبار دولت یک شاهی استفاده نکردیم، چه در دفتر نخست‌وزیر و چه در منزل دکتر مصدق. آقا اعتبار محرمانه‌ای داشت. نخست‌وزیر برای تشریفات می‌توانست همه نوع خرج بکند. مصدق می‌گفت من که کار محرمانه‌ای ندارم، از اعتبار محرمانه و اعتبار اختصاصی که در اختیار نخست‌وزیری بود، در آن ۲۸ ماه دیناری خرج نشد.

○ **پایان سال مالی سرنوشت حساب اعتبار محرمانه چه می‌شد؟**

● به خزانه برمی‌گرداندند.

○ **شما برای اداره دفتر تنخواهی در اختیار داشتید؟**

◐ تنخواه در دست من نبود، مصدق یک پیشکاری داشت به نام شرافتیان که درآمد موقوفات بیمارستان نجمیه را او اداره می‌کرد. ضمناً مخارج خانه و اینها را او می‌داد، ما هیچ مالی در اختیار نداشتیم.

○ **زندگی مصدق چقدر ساده بود؟**

● عرض کنم آن روزی که منزل غارت شد، تمام اثاثیه منزل دکتر مصدق سی هزار تومان نمی‌ارزید! فرشهای خیلی معمولی داشت که آن هم یکی در اتاقش و یکی در اتاق کارش بود که در آن تاریخ حدود ۱۵۰۰ تومان نمی‌ارزید. فرشی هم در اتاق هیئت دولت بود که اتاق پذیرایی آقای دکتر مصدق هم بود که خیلی معمولی بود حتی اتاق ملک اسماعیلی که معاون پارلمانی بود فرش نداشت. زندگی او واقعاً ساده بود. مبلهای او عبارت بود از چوبهای معمولی که همیشه دیده‌اید، فقط دو تا دستگیره داشت، دو تا هم تشک داشت که باز می‌کردند و می‌شستند و سرجایش می‌گذاشتند. نه خیال کنید ساخت هانس بود، ابداً. منزل آقای دکتر مصدق، چه اندرون و چه بیرون ساده‌ترین خانه‌ها بود، یک دانه آنتیک که قیمت حسابی داشته باشد، اصلاً نبود، خیلی ساده زندگی

دیجیتال

می‌کرد.

○ **آنچه به او اهدا می‌شد چه می‌کرد؟**

● نمی‌گرفت.

○ **هدایای رسمی و دیپلماتیک چه؟!**

● من یادم نمی‌آید که هدایایی گرفته باشیم. اگر هم هدایایی بود مستقیم تحویل بیوتات سلطنتی در کاخ گلستان می‌داد. چه هدایا برای شخص ایشان، چه برای دولت ایران بود، به منزل نمی‌آمد، غیرممکن بود، هیچ سرسوزنی نمی‌گرفت.

○ **دکتر مصدق در روز چند ساعت کار می‌کرد؟**

● محدود نبود، ساعت نداشت.

○ **کار روزانه از کی شروع می‌شد؟**

● از ٦ صبح تا هر وقت که کار تمام شود. اغلب به بعد از نصف شب می‌رسید. بعضی وقتها خانم ضیاءالسطنه به داد من می‌رسید، می‌گفت بچه مردم را می‌خواهی بکشی؟ ایشان از شمیران می‌آمد، گاهی نصف شب گذشته بود. فرض کن می‌دید چراغ اتاق من روشن است و چراغ اتاق آقای دکتر مصدق روشن است، از در پشت می‌آمد یواشکی داد و بیداد راه می‌انداخت که خودت و بچه‌های مردم را می‌خواهی بکشی؟ برای ما وقت محدود نبود، جمعه نداشتیم، عاشورا، تاسوعا، ابداً تعطیل نبود. منتها روزهای تعطیل فقط من بودم، خود آقای دکتر مصدق و مش‌مهدی پیشخدمت قدیمی، خانم ضیاءالسلطنه هم به منزل پسرش در شمیران می‌رفت.

○ **از تعصب ایرانی مصدق چه به یاد دارید؟**

● ارباب مهدی یزدی واردکننده چای و در رأس هیئت مدیره اتحادیه واردکنندگان چای بود. من برای او وقت تعیین کرده بودم. فهرست

دیجیتال

ملاقاتها را هم پیش دکتر می‌گذاشتم که امروز ساعت فلان تا فلان چه کسی خواهد آمد و موضوع چیست. پرونده هم مطالعه شده و آماده است. پرسید که ارباب مهدی برای چه می‌خواهد اینجا بیاید؟ گفتم حتماً راجع به چای است، چون کسانی که می‌خواهند بیایند بزرگترین واردکننده چای هستند. گفت خیلی خوب، بعد یک ربع قبل از این که اینها بیایند، به مش مهدی گفت که از آن چای لاهیجان اعلی چین اول دم کن، میهمان می‌آید. چون عده‌شان زیاد بود به همان اتاق پذیرایی آمدند و آقای دکتر مصدق هم به آنجا آمد، دستور داد چای آوردند، چای لاهیجان چین اولش هم واقعاً معطر و عالی است، وقتی آنها چای را خوردند از ارباب مهدی پرسید که چای چطور بود، خوب بود، بد بود؟ خوب دم کشیده بود یا نکشیده بود؟ ارباب مهدی گفت خیلی عالی بود، گفت **این همان چای ایران است**. وقتی گفت این چای ایران است آنها حرفشان را اصلاً نزدند و مطرح نکردند که اجازه بگیرند چای از خارج بیاید. مجلس به همین ترتیب با یک چای خوردن تمام شد. چون مصدق از ارباب مهدی اقرار گرفت که چای ایران بهترین چای است.

مصدق همه چیزش ملی بود. لباس، کفش و همه چیزش وطنی بود. او هیچ چیز خارجی نداشت. فقط موقعی که آمریکا می‌خواست برود یادم است یک دست لباس اسپورتکس برایش دوختند. اسپورتکس را از لاله‌زار خریده بودیم، بیشتر هم علتش این بود که چندان اتو لازم نداشت و در مسافرت چروک نمی‌شد. لباسش از بَرَک خراسان بود و لباس تابستانی‌اش از پارچه‌ای بود که در اُسکو می‌بافند که خیلی هم نازک است.

- **رفتار دکتر با زیردستان چگونه بود؟**

● خیلی مؤدبانه بود. این شرافتیان می‌گفت من در این ۴۶ سال هر

دیجیتال

وقت بر اثر اشتباه یا تنبلی موردغضب قرار می‌گیرم، می‌گوید «به آقا عرضی ندارم.» این بالاترین فحشی بود که آقای دکتر مصدق داشت.

راجع به جنبه مذهبی مصدق سؤالی کردید، یادم است که آن موقع معاون بازرسی در پایین بودم. هنوز در منزلش نبودم، یک روز مرا احضار کرد و گفت آقای خازنی دیشب در حدود ساعت ۱۲،۱۱ که شما رفتید، تلفنی به من شد، چون تلفن را مستقیم به اتاق خودشان می‌کردند. خانمی بود، گفتم خانم کی هستید؟ گفت من خانم... هستم، ... گفتم خانم این موقع شب ... اینجا چه کار می‌کند؟ گفت آقا پنج شش شب هست که ایشان منزل نمی‌آیند و می‌گویند که کارشان زیاد است و منزل جنابعالی هستند دکتر بعد از این تلفن فردا صبح زود مرا خواست و گفت آقای خازنی دیشب یک چنین تلفنی شده، تحقیق کن ببین او کجا می‌رود بنده که تحقیق کردم دیدم که... یک خانم جوانی گرفته، عقد کرده و شبها به منزل همان خانم دوم می‌رود و به خانه‌اش هم می‌گوید که من منزل آقای دکتر مصدق هستم، دکتر مصدق به من گفت آقای خازنی من دروغ را از هیچ کس نمی‌بخشم، این دروغ گفته، ثانیاً هوس زن جوان کرده، این زن، جوانی و عمرش را در این خانه گذاشته، با فقر و بدبختی‌اش گذرانده، حالا او رفته زن دیگری گرفته؟! از کسانی که چند تا زن داشتند، خیلی بدش می‌آمد، اصلاً از اینها متنفر بود، مخالف شدید آنها هم بود گفت دستور بده که حقوقش را به خانم اولش بدهند، به خود او ندهند گفتم آقا این فرمایش شما را اطاعت می‌کنم ولی از طریق قانونی این کار را می‌کنم، گفت چه کار می‌کنی؟ گفتم... را می‌خواهم، و با او صحبت می‌کنم، می‌گویم آقا دستور داده که به شما حقوق نپردازیم، چرا که شما تجدیدفراش کرده‌اید، به خانه زنت می‌روی بعد هم می‌گویی منزل دکتر مصدق هستی! دروغ گفته‌ای! آقای دکتر مصدق گفته که حقوقش را

دیجیتال

نپردازید، بیرونش کنید، برود به وزارت آموزش و پرورش، حالا تو برای اینکه حقوقت قطع نشود یک وکالت تام و تمام به خانم اولت بده، خودت برای حقوق گرفتن به نخست‌وزیری نرو. به موجب این وکالتنامه خانمت برود. یک متن وکالتنامه هم برایش نوشتم، گفتم این را به یک دفترخانه ببر و امضا کن، خانمت را هم وکیل خودت قرار بده که ماهیانه حقوقت را بگیرد. این وکالتنامه را از او گرفتم و به حسابداری فرستادم و گفتم به موجب این وکالتنامه حقوق آقای ... را به خانم اولش بپردازید. آقای ... آن وقت بدبخت شد (خنده از ته دل).

دکتر مصدق به خصوصیات اخلاقی و شخصی ما توجه داشت. کافی نبود که من خوب انجام وظیفه کنم، اگر به فرض می‌فهمید که مثلاً من مشروب می‌خورم، محال بود مرا نگهدارد، اگر به فرض می‌شنید که مثلاً پکی به تریاک می‌زنم، محال بود مرا تحمل کند، یک نفر بود، اسم نمی‌برم چون فوت کرده، که قبل از من در خانه‌اش بود و ۶ ـ ۵ ماه مانده به اواخر حکومتش او را به دفتر نخست‌وزیر برگرداند دکتر یک روز از من پرسید این آقا که شنبه‌ها می‌آید چشمهایش خیلی قرمز است. اصلاً نمی‌دانم از کجا متوجه این مطالب می‌شد. من تحقیق کردم دیدم که اینها دوره‌ای دارند، به طرفهای اوشان می‌روند و احتمالاً تریاک می‌کشند، بعد آمدم و گفتم آقا او الکلی نیست، اما در این قبیل میهمانیها شرکت می‌کند، گفت یک ماه به او مرخصی بدهید برود پی کارش، خوب، مرخصی را او باید تقاضا کند، نه اینکه ما بگوییم مرخصی من به نخست‌وزیری تلفن کردم که به آقای فلانی یک ماه مرخصی استحقاقی بدهید، بعد مرخصی‌اش تمام شد، خواست بیاید، من به آقای دکتر مصدق گفتم مرخصی فلانی تمام شده اگر اجازه می‌فرمایید من یک هفته مرخصی بروم و او یک هفته باشد گفت او که به درد من نمی‌خورد، ولی

شما باید باشید او دوباره به مرخصی برود هر چه مرخصی طلب داشت، یک ماه یک ماه دادیم، منظورم این است که روی خصوصیات فردی اشخاص تحقیق می‌کرد. حساس و مقید بود.

○ **با خانم خود چگونه رفتار می‌کرد؟**

● آقای دکتر خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت. خانم ضیاءالسلطنه سه سال از دکتر مصدق بزرگتر بود. وی به معنای واقعی مسلمان بود، اهل بذل و بخشش هم بود. می‌دانید خود آقای دکتر مصدق در بیمارستان نجمیه چقدر موقوفه دارد؟ به تمام کارهای بیمارستان نجمیه خودش می‌رسید با ماشین خودش مریضها را به بیمارستان می‌آورد و می‌خواباند، بعد از آن که خوب می‌شدند، با ماشین خودش به احمدآباد می‌برد.

دکتر مصدق یک لندرور داشت که راننده‌اش راننده نخست‌وزیر بود، راننده‌های نخست‌وزیرها چون شب، وقت و بی‌وقت، در خدمت بودند، حقوق فوق‌العاده مخصوص خودشان را داشتند، اما از وقتی که آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر شد، فوق‌العاده آنها بریده شد. گفتند چون آقای نخست‌وزیر سوار ماشین نخست‌وزیر نمی‌شود، فوق‌العاده قطع شود. یک روز راننده آمد پیش من و گفت آقا من چه تقصیری دارم که آقای دکتر مصدق ماشین دولتی سوار نمی‌شود، من چندین سال است راننده آقای نخست‌وزیر هستم، فوق‌العاده‌ای به من می‌دهند، زندگی‌ام بر مبنای آن درآمد تنظیم شده، ولی از وقتی که ایشان تشریف آورده‌اند، این فوق‌العاده را قطع کرده‌اند، یک کاری بکن تا فوق‌العاده مرا بدهند او به حرف من گوش می‌داد، وقتی می‌گفتم این شخصی که دستور فرمودید منتظر خدمت بشود الان از لحاظ معیشت در مضیقه است، می‌گفت تحقیق کن. نقطه ضعفش اینجا بود، **تا آنجایی که معیشت شما را به هم نزند با شما مخالفت می‌کرد**، اگر حقوقتان قطع می‌شد و از لحاظ معیشت

دیجیتال

دچار مشکل می‌شدید، این موضوع او را ناراحت می‌کرد موازین خاص خودش را داشت، من گفتم آقا راننده به من شکایت می‌کند که من چه تقصیری دارم که آقای دکتر مصدق ماشین دولتی سوار نمی‌شود، من فوق‌العاده‌ای دارم که برنامه زندگی من روی آن تنظیم شده است، از وقتی قطع شده دچار عسرت و ناراحتی شده‌ام، گفت من که مطابق مقررات به راننده‌ای که اساساً ماشین من را سوار نمی‌شود، نمی‌توانم فوق‌العاده بدهم. مگر بیش از حقوقش مقررات اجازه می‌دهد که به او بپردازم؟ من گفتم نه، مقررات اجازه نمی‌دهد، ولی به هر حال شاید به عنوان پاداش بشود این کار را درست کرد. گفت پس یک کار بکنیم؟ گفتم چی؟ گفت ایشان در خارج از وقت اداری این لندرور مرا به بیمارستان نجمیه ببرد، مریضهایی که خوب شده‌اند به احمدآباد ببرد و مریضها را از آنجا به بیماستان نجمیه برگرداند. من از جیب خودم فوق‌العاده‌اش را می‌دهم، اضافه هم می‌دهم. من با راننده درمیان گذاشتم، گفت خدا پدرت را بیامرزد، باکمال میل، روی چشمم، بعضی وقتها هم به شرافتیان می‌گفت چنانچه بیشتر رفت و آمد می‌کند، پول بیشتر به او بده.

○ **دکتر دست و دلباز بود؟**

● بله، یکبار مرا خواست در حالی که عصبانی بود گفتم آقا چه شده؟ گفت این مش مهدی آبروی مرا برده است. گفتم چه کار کرده‌اند؟ گفت از این بالا نگاه می‌کردم دیدم در کنار سینی غذای سربازها، یک چهارم طالبی گذاشته‌اند؛ آقا سرباز یک چهارم طالبی باید بخورد؟ اقلاً نصف طالبی باید بدهند. غذای آنها را مراقب بود که بهترین غذا باشد. در همان آشپزخانه‌ای که نهار خودش را می‌پختند، غذای سربازها را هم در همان آشپزخانه می‌پختند. خلاصه سر طالبی غوغا کرد.

○ **از طریق نهادهایی که ایجاد کرد، چه خدمات اجتماعی انجام داد؟**

دیجیتال

● از قوانین ناشی از اختیارات نخست‌وزیر یکی راجع به ثبت اراضی موات بود که گذراند چون اراضی در تهران و اطراف تهران رو به افزایش بود، عده‌ای پیدا شده بودند که با همکاری مأمورین ثبت، اراضی موات را به نام خودشان ثبت می‌کردند. این بود که بانکی درست شد به نام بانک ساختمان، سرمایه این بانک می‌بایست زمینهای مواتی باشد که به نام دولت تقاضای ثبت شده است. یادم می‌آید که یازده قطعه بود این اولین ثبت بود در بدو تأسیس بانک سی هزار تومان از بانک بیمه قرض کردند و بانک را تشکیل دادند. از خزانه دولت یک دینار برای تأسیس بانک ساختمانی نگرفت.

○ **تأسیس بانک در چه سالی بود؟**

● سال ۱۳۳۰، این، از قوانین ناشی از اختیارات بود که خودم دنبالش می‌کردم. اراضی موات تهران را تا شعاع معین که بعداً توسعه پیدا کرده، به نام دولت تقاضای ثبت کردم و شد سرمایه بانک ساختمانی، شهر نارمک از لحاظ شهرسازی در ایران نظیر ندارد. اولین خیابان ۴۶ متری در آنجا ساخته شده است، هزاران نفر در آنجا صاحبخانه شدند.

○ **از چه طبقاتی بودند؟**

● همه از طبقه فقیر بی‌خانمان مملکت بودند، استثناء نداشت، به خصوص کارمند دولت بودند. هر کس خانه نداشت، حق داشت از امکانات این بانک استفاده کند.

○ **اوراق قرضه چقدر با اقبال مواجه شد؟**

● من دقیق نمی‌دانم، ولی همین‌قدر می‌دانم که استقبال فوق‌العاده‌ای در خرید اوراق قرضه شد. در این کار بازاریها سهم عمده‌ای داشتند، به‌خصوص مرحوم حاج حسن شمشیری و آن مصدقیهای بازار که همه می‌شناسید، اقتصاد بدون نفت در ۲۸ ماه حکومت واقعاً پیاده شد، و

دیجیتال

واردات و صادرات توازن داشت. احتیاج پیدا نکردیم که از دولت خارجی پولی بگیریم، یک بار هم نشد دولت پول نداشته باشد که حقوق کارمندان را بدهد. چون واقعاً وطن‌پرستها و مریدان آقای دکتر مصدق آنچه لازمه فداکاری بود کردند، نتیجه هم گرفته شد.

○ **آقای کاشانی منزل دکتر می‌آمد؟ آقای مکی مدعی هستند ایشان آقای کاشانی و دکتر مصدق را با هم آشتی داده‌اند، شما در این مورد نظرتان چیست؟**

● آقای مکی درست نگفته است، ملاقات آقای کاشانی با آقای دکتر مصدق در منزل داماد آقای کاشانی در دزاشیب صورت گرفت. (آقای مصطفوی داماد آقای کاشانی، مستشار دیوان عالی کشور و مرد شریفی بود.)

بنده وکیل اوقاف و وزارت بهداری که بودم با حاج میرزامحمدحسین فقیه نراقی که از طرف ورثه املاک موقوفه را به خودش صلح داده بود و مخالف وقفیت بود، آشنا شدم. من با یکی از نظار موقوفه عمومی آیت‌الله کاشانی به نام آسیدکاظم طرفه (پدر همان آقای دکتر طرفه که بیمارستان وزارت راه به نام اوست) به علت دخالت در موقوفات حاج محمدصادق نقوی در اواخر سال ۱۳۲۴ آشنا شدم. مناسبات ما از اینجا شروع شد که ایشان ناظر موقوفه بود و من وکیل موقوفه. مردی سالخورده بود یک چشمش هم نابینا بود. یک روز به من تلفن کرد که آقای خازنی من می‌خواهم خدمت آقای دکتر مصدق شرفیاب شوم، شما می‌توانید وسایلش را فراهم کنید؟ من گفتم آقای طرفه مدتی است که مجال نشده خدمتتان بیایم سلام عرض کنم. من خدمتتان می‌آیم، اگر کاری دارید که از عهده من ساخته است برایتان انجام می‌دهم، من به خانهٔ آقای آسیدکاظم طرفه رفتم، گفتم فرمایش شما

دیجیتال

چیست؟ فکر می‌کردم کار شخصی دارد گفت که آقای خازنی وقتی پدر آقای کاشانی فوت کرد، او ۵ـ۴ سال بیشتر نداشت، او را من بزرگ کردم. آیت‌الله کاشانی را من بزرگ کردم و متأسفانه آدمهایی دور و بر او هستند. می‌خواهم راجع به زندگینامه و خصوصیات آیت‌الله کاشانی با آقای دکتر مصدق صحبت بکنم و تقاضا کنم که آقای دکتر مصدق به خاطر پیشرفت در کار نفت با آقای کاشانی با مماشات رفتار کند. این حرفی بود که آقای طرفه زد.

○ **این ملاقات بعد از بروز اختلافها بود؟**

● بله، بعد از اختلافها بود. می‌خواست با ایشان ملاقاتی بشود که مردم تصور نکنند که اختلافات آقایان عمیق است، مبادا به آن هدفی که ملی شدن هست، لطمه‌ای وارد بیاید. این نیت او بود و شروع کرد به تنقید از آیت‌الله کاشانی و پسرهایش، خدمت آقای دکتر مصدق گفتم که عموی آقای کاشانی می‌خواهد حضورتان برسد. فرمود مگر آیت‌الله کاشانی عمو هم دارد؟ گفتم بله، نامش هم آسیدکاظم طرفه است. یک خورده فکر کرد و گفت من موقعی که حاکم آذربایجان بودم، در دادگستری یک آقای طرفه‌ای داشتیم که یک چشمش هم نابینا بود گفتم این همان است، گفت مگر هنوز زنده است؟ فکر می‌کنم نزدیک به صد سال داشته باشد. گفت وقت تعیین کنید بیاید، ضمناً مواظب باشید که الان زمستان است پیرمرد زمین نخورد تا صدمه‌ای ببیند. ایشان را آوردند و بنده کمک کردم از پله‌ها بالا بیاید و برسد به اتاق آقای دکتر مصدق برای اینکه اطمینان پیدا بکنم که حرفهایی را که راجع به آقای کاشانی و پسرانش به من گفته آیا به آقای دکتر مصدق هم خواهد گفت، از اتاق بیرون نیامدم. باور بفرمایید بیشتر از آن حرفهایی که راجع به کاشانی و پسرانش به من زده بود، به آقای دکتر مصدق گفت، بعد گفت جناب

نیجینال

آقای دکتر مصدق به هر حال عده‌ای مردم دور ایشان هستند، شما هم که درگیر کار نفت هستید، من صلاح می‌دانم که ملاقاتی با هم داشته باشید که مردم خیال نکنند که شما خصومت دارید. آقای دکتر مصدق فرمود که من با آقای کاشانی خصومت و دشمنی ندارم، من با ایشان کار ندارم، ولی ایشان جلوی پسرهایش را باید بگیرد... اصرار آقای آسیدکاظم طرفه باعث شد که آقای دکتر مصدق به من فرمودند که ترتیب ملاقات را بدهید. فکر کردم که این ملاقات کجا و چطور بشود. از آقای مصطفوی که دامادش بود و در دزاشیب ساکن بود، خواهش کردم که به منزل آقای دکتر مصدق تشریف بیاورند تا من این مطلب را درمیان بگذارم. ایشان آمدند. گفتم قرار این شده که ملاقاتی بین آقای کاشانی و آقای دکتر مصدق بشود.

○ **چه تاریخی بود؟**

● تاریخ دقیق آن را نمی‌دانم. اما حدود زمستان ۳۱ بود. آقای مصطفوی گفت من خانه‌ام در دزاشیب است، باغچه‌ای است، الان آنجا زندگی می‌کنم. من از لحاظ امنیتی قبول نمی‌کنم، هیچ مسئولیتی نمی‌پذیرم. ولی برای من خیلی افتخار است که شخصیتی مثل آقای دکتر مصدق به منزلم تشریف بیاورند. همه کار در اختیار شما.

○ **غیر از شما در منزل محل ملاقات چه کسانی حضور داشتند؟**

● آقای داورپناه بود. ایشان افسر و در لباس شخصی بود. آقای دکتر مصدق و آقای کاشانی با هم خوش و بشی کردند و دقیق پهلوی هم نشستند. این ور هم میز جلویشان چیده شده بود. موقعی که اینها با هم سلام و علیک کردند و نشستند. ما با آقای مصطفوی به اتاق دیگری رفتیم و آنجا منتظر بودیم که کی صحبتهای‌شان تمام می‌شود تا آقای دکتر مصدق را به منزلشان ببریم. باور کنید صحبت آنها جمعاً چهل دقیقه

دیجیتل

طول نکشید. ما هم آنجا صحبتهای خصوصی خودمان را با آقای مصطفوی می‌کردیم تا اینکه دیدم جلسه‌شان خاتمه پیدا کرد.

○ **روز ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری را به هنگام ارائه ابلاغ عزل مصدق مشاهده کردید؟**

● بله. بله.

○ **ابلاغ را به چه کسی داد؟**

● ابلاغ را به سرهنگ دفتری داد. او از قوم و خویشان آقای دکتر مصدق بود. پیرمردی بود. بعضی وقتها می‌آمد و آنجا سر می‌زد ولی مسئولیت و کار اصلی دست آقای سرهنگ ممتاز بود. در خانه آقای دکتر مصدق هم دو نفر افسر بودند، یکی داورپناه بود که بعد از ۲۸ مرداد از ارتش اخراجش کردند. یکی هم فشارکی بود که نام فامیلش را عوض کرد و گذاشت مهران، نصیری حکم را به دفتری داد که دم در بود اول گفت خودم باید به آقای دکتر مصدق برسانم. اجازه داده نشد که نصیری تو بیاید گفتند شما هر نامه‌ای دارید بدهید ما خودمان می‌دهیم. نامه را آوردند و به من دادند. بنده باز کردم دیدم فرمان عزل است، به آقای دکتر مصدق عرض کردم که چون من کارهای وکالتی کرده‌ام در مورد جعل مطالعه کرده‌ام، این سفید مُهری (نامه سفید با امضا) است که از اعلیحضرت گرفته‌اند.

○ **به روز کودتا نزدیک شدیم، از آن روز بگویید:**

● ما از ۲۵ مرداد اطلاع کامل داشتیم که چه اتفاقاتی خواهد افتاد. مقدمات کار فراهم شده بود. تانکهای در خانهٔ دکتر مصدق را هم عوض کردند. آقای ممتاز از این تانکهای شرمن گذاشتند ما تا صبح نخوابیدیم، تا اینکه نصیری فرمان عزل را نزدیک نصف شب آورد. بعد به دستور آقای دکتر مصدق نصیری هم بازداشت شد او را به زندان دژبان بردند. نصیری

دیجیتال

خیلی فحشهای رکیک به شاه می‌داد.

○ **به شاه؟ در زندان**

● بله، توی زندان دژبان، وقتی که ممتاز بازداشتش کرد، همانجا هم شلوغ شده بود. دو کامیون سرباز آورده بودند که در خیابان حشمت‌الدوله بودند. می‌خواستند همان شب دکتر مصدق را دستگیر کنند. ممتاز با نهایت شجاعت آنها را خلع‌سلاح کرد، با همان افرادی که محافظ خانهٔ دکتر مصدق بودند گلنگدنهای تفنگهای آنها را گرفتند و ریختند توی گونی و آوردند به منزل آقای دکتر مصدق، تفنگهای خالی را دادند و سربازها را هم سوار کردند و بردند در کاخ سعدآباد زندانی کردند. دکتر صبح به من گفتند ببین اعلیحضرت کجا تشریف دارند. اول به ما گفتند کلاردشت هستند، من با کلاردشت تماس گرفتم و گفتند به رامسر رفتند با رامسر هم تماس گرفتم، گفتند هواپیما را عوض کردند و نفهمیدیم کجا رفتند اول گفتند به لندن می‌روند بعد رادیو خبر را اصلاح کرد و گفت به مقصد رُم می‌روند.

آقای دکتر مصدق بعضی روزهای جمعه که کار تمام می‌شد، به من می‌گفت خانم ضیاءالسلطنه شمیران است، من تنها هستم، اگر کاری نداری بنشین با هم صحبت کنیم. خلاصه صحبتهای خصوصی می‌کردیم. ایشان اشاراتی داشت که این کارها تکرار خواهد شد، دنباله خواهد داشت. به همین جهت آقای سرهنگ ممتاز از نظر حفاظت تیغه‌ای جلوی بالکن اتاق آقای دکتر مصدق کشیدند، که اگر چنانچه پارک را متصرف شدند و خواستند از آنجا تیراندازی کنند به آقای دکتر مصدق اصابت نکند، یک در آهنی گذاشتیم که کلیدش همیشه پیش من بود. اغلب آن در آهنی را باز می‌گذاشتیم. این وسایل ایمنی از این جهت بود روز ۲۸ مرداد اوایل صبح هنوز خبری نبود چون اطلاع پیدا کردیم که امروز دیگر مثل ۲۵

دیجیتال

مرداد نیست، رفتم و تحقیقاتم را کردم و آمدم، هنوز هوا روشن نشده بود.

○ **کجاها رفتید؟**

● با افسرانی که در کلانتریها، شهربانی و آگاهی آشنا بودیم، تماس گرفتم، گفتند بله آماده شده‌اند. برای تسخیر خانهٔ دکتر مصدق، شخصی به نام آشتیانی هم بود که خیلی وارد بود. باشگاه جوانان در جاده قدیم شمیران هنوز مال اوست. او خبرهایی می‌گرفت و خودش مستقیم به آقای دکتر مصدق می‌داد. آشتیانی احتمالاً لقب انتظام‌السلطنه هم داشت. من اول کاری که کردم، صبح خیلی زود به خانم ضیاءالسلطنه گفتم خانم، آقا فرمود که امروز شما به منزل مهندس احمد بروید و اندرون را خالی کنید. خانم ضیاءالسلطنه را هم من راه انداختم. ایشان را به منزل آقای احمد مصدق که در شمیران بود، آوردم. بعد نزدیک ظهر بود که آقایان به منزل آقای دکتر مصدق آمدند و نشستند.

○ **چه کسانی آمدند؟**

● آقای مهندس رضوی، آقای شایگان، آقای دکتر صدیقی، آقای زیرک‌زاده، آقای نریمان و آقای فاطمی بودند. آنها در اتاق آقای ملک اسماعیلی نشستند آقای دکتر مصدق از من سؤال کرد که آنجا چه کسانی هستند؟ من گفتم این آقایان هستند گفت آقای خازنی کمک کنی که دکتر فاطمی زود از این خانه خارج شود هنوز هم خانه اشغال نشده بود. خودم هم فاطمی را همراهی کردم. از در تا بیرون آمدیم و خواستیم وارد ماشین بشویم، ریختند ماشین را آتش زدند، سعید فاطمی مسلح بود، چند تیر خالی کرد، پراکنده شدند. این واقعه روبروی منزل پوررضا بود، آشپز پوررضا در را باز گذاشته بود و بیرون را تماشا می‌کرد، دکتر فاطمی را توی خانه پوررضا کرد و در بسته شد، دکتر فاطمی را آنجا بردند. من که

دیجیتال

خیالم جمع شد، آمدم و به آقای دکتر مصدق گفتم آقا جریان دکتر فاطمی اینطور شد. یواش یواش کار اوج گرفت، بیچاره آقای تعلیمی که دم درمی‌نشست، کشته شد، او را کشتند و وارد خانه شدند. تعلیمی، عضو شهربانی بود، دم در ورودی می‌نشست. دو تا سرباز هم بودند که یکی اهل گلپایگان بود، آنها هم کشته شدند.

○ **اسامی آنها یادتان هست؟**

● چون ۶۰-۵۰ نفر سرباز بودند، اسامی یادم نمانده است. دو درجه‌دار هر کدام با یک مسلسل دویدند و رفتند زیرشیروانی و از آنجا شروع کردند به تیراندازی، من دیدم اگر ادامه داشته باشد هزار نفر کشته می‌شوند. چه کار کنیم؟ با آقای مهندس رضوی (خدا رحمتش کند، مرد بسیار بزرگ و از بهترین یاران دکتر مصدق بود)، ملحفه‌ای را بردیم بالا و کشیدیم، یعنی این خانه بلادفاع است. آن دو مسلسل را از آن دو تا سرباز گرفتیم. آنها را پایین آوردیم. مسلسلها را به آقای ممتاز دادیم، تا کسی کشته نشود. بعد آمدند که آقای دکتر مصدق را وادار کنند که اتاق کار خودش را ترک کند. ولی آقای دکتر مصدق گفت که **من به هیچ‌وج قصد فرار ندارم، ای کاش که من کشته بشوم تا این مملکت و این مردم بیدار و زنده بشوند.** هر چه آنها اصرار کردند قبول نکرد. نریمان گفت اگر من با چند نفر مواجه شدم خودم را می‌کشم چون مسلح بود. هفت تیرش هم آماده بود. آقای دکتر مصدق گفت آقای نریمان آن هفت‌تیر را مرحمت کن به آقای خازنی. من هفت‌تیر را از آقای نریمان گرفتم و انداختم توی سوراخ بخاری، به هر حال مذاکره آنها راجع به فرار کردن به جایی نرسید، اینها مأیوس شدند و به همان اتاق آقای دکتر ملک اسماعیلی رفتند و منتظر سرنوشت شدند. من دیدم آقای دکتر مصدق تنهاست، نشستم پهلوی ایشان، خوب ما ظاهراً مأمور حفاظت جان ایشان

دیجیتال

هم بودیم. باید ایشان را تنها نگذاریم. وقتی تیراندازی می‌کردند، خرده‌های آجر روی ملافه می‌افتاد وقتی خاک برمی‌خاست، من آن را از روی ملافه برمی‌داشتم و روی زمین می‌ریختم ضمناً کارمندان خود را که دو نفر بودند مرخص کرده بودم.

○ **آنها که بودند؟**

● یکی نامش نژادی بود، یکی هم بایگان بود، خیلی آدم خوبی بود. چون دیدم خطر خیلی زیاد است و ممکن است کشته شوند، آنها را مرخص کردم. آنها هم فرار کردند، پیش آقای دکتر مصدق نشستم، ایشان فرمودند که آقای خازنی بیا صورت شما را ببوسم خداحافظی کنم. شما هم تا خطر خیلی پیش‌رفت نکرده بروید. اظهار رضایت کردم، گفتم آقا روز اول که خدمتتان شرفیاب شدم، فرمودید زندگی من هم به‌عهده شماست، اگر من الان شما را تنها بگذارم و بروم و خدای نکرده اتفاق بدی بیفتد، پیش مردم چه‌طوری می‌توانم سربلند کنم. مطمئن باشید اگر صحبت کشته شدن باشد اول نوبت من است بعد نوبت شما، گفت شما زن و بچه دارید، من نمی‌توانم خون شما را به گردن بگیرم، من گفتم خون من به گردن خودم است. چشمهایم واقعاً از اشک پر شد. دید که بنده به هیچ قیمتی از اینجا بیرون نمی‌روم. گفتم ممکن است از جنابعالی که می‌فرمایید خون مرا به‌عهده نمی‌گیرید استدعایی بکنم؟ گفت بفرمایید شما که هر چه گفتید من گوش کردم. گفتم اجازه بدهید که من شما را به اندرون ببرم. گفت اندرون بدتر از بیرون است. گفتم ضمناً این را اطلاع داشته باشید که آقایان آن اتاق هیچ کدام حاضر نیستند شما را ترک کنند و دو سرباز و تعلیمی هم کشته شده‌اند. بغض گلویش را گرفت و نشست. دراز کشیده بود ملافه رویش بود، پا شد و نشست. و قتی نشست، دیدم از این خبرهای من خیلی متأثر شد، سکوت اختیار کرد. من این سکوت را

حمل بر رضا کردم. دیگر مجال ندادم که دوباره لجبازی کند، پشیمان بشود، در آهنی را فوری باز کردم و به اتاق آقایان رفتم و گفتم آقا آماده هستند که برویم، شما هم از اینجا تشریف بیاورید. آنها آمدند و باز دوباره در آهنی را قفل کردم. دو خانه آن‌طرفتر منزل هریسچی، همشهری ما بود، پسرش هم همکلاس برادر من بود، از آن مصدقیها بود، در نظر داشتم که آنجا برویم، بالاخره با نردبان و کمک مش‌مهدی، آقای دکتر مصدق را از اندرون رد کردیم و بردیم منزل آقای هریسچی. آنجا خالی بود، فرش زیادی برای صادرات در صحن حیاط جمع شده بود. به هر حال وارد خانه او شدیم، همین آقای زیرک‌زاده افتاد و پایش شکست.

بعد من با آقای هریسچی که منزل ایشان نزدیک باغ فردوس بود تلفنی تماس گرفتم و به زبان آذری گفتم که من یک میهمان به خانه‌ات آورده‌ام، گفت کی؟ گفتم همین که این همه جار و جنجال برایش هست، گفت خیلی خوش آوردی، صفا آوردی، خوب کاری کردی، گفتم آقای هریسچی، می‌ترسم جای ما را پیدا کنند و خانه شما را غارت کنند، اگر ما کشته شویم روی وظیفه کشته می‌شویم اما شما چه تقصیری کرده‌اید؟ گفت فدای موی مصدق این حرف را که زد من گفتم اجازه بدهید که سرایدار کلید خانه را به من بدهد که کسی از این خانه بیرون نرود گوشی را فوری دادم به سرایدار و دستور داد که کلید را به من بدهد. بعد گفتم شما فرمایشی ندارید اجازه بدهید من تلفن را قطع و خراب کنم. من تلفن را خرد کردم. قبل از خرد کردن به ذهنم رسید که به سفیر هند تلفن کنم. وقتی یک بار سفیر هند و معاون وزارت خارجه هند و سیدمحمود رئیس سنای هند به زیارت آقای دکتر مصدق آمده بودند، نمی‌دانید چه صحنه‌ای به پا کردند. گفتند شما جانشین گاندی ما هستید، نهضت

دیجیتال

خاورمیانه قائم به شماست. بعد از پذیرایی مختصر هم گفتند ما می‌خواهیم محل کار شما را زیارت کنیم. محل کار یک اتاق کوچک بود که یک تختخواب آهنی هم داشت. تختخواب را بوسیدند، گفتند این تختی است که بزرگترین مرد دنیا اینجا خوابیده است. سفیر هند نسبت به دکتر مصدق خیلی علاقه‌مند بود. این بود که بعد از آنکه وارد خانه هریسچی شدم به خاطرم خطور کرد که تماس با او بگیریم و بگویم که شما خبر کنید که دکتر مصدق تا این ساعت زنده است. البته نگفتم جایش کجاست. گفتم اگر ما کشته بشویم معلوم است که این حکومت و کودتاچیان ما را کشته‌اند. او هم خبر را به همه سفارتخانه‌ها گفته بود. ما گرسنه بودیم، اما آنجا هیچی نبود. نزدیک سه بعداز نصف شب بود که نشستیم شورا کردیم. من گفتم اگر جای ما را پیدا کنند ممکن است اینجا را غارت کنند. منزل مادر آقای دکتر معظمی همین نزدیک است، صدمتر آن‌طرفتر است. اجازه بدهید برویم آنجا. این را هم فراموش کردم که به شما عرض کنم که دکتر معظمی هم استقبال کردند و گفتند آقا خانه مادر ماست و اصلاً برادرمان حسین آنجا می‌نشیند. بنابراین به خانه مادر آقای معظمی رفتیم.

○ **از خیابان گذر کردید؟**

● یک کوچه است که به کوچه درختی معروف است. از خانه هریسچی بیرون آمدیم و رفتیم آنجا. یک صدمتر فاصله بیشتر نبود. خانم مهندس معظمی هم خیلی مصدقی بود، ولی آن ساعت در خانه نبود.

در اینجا بود که قرار شد دکتر مصدق خودشان را معرفی کنند دکتر مصدق گفت همه‌تان بروید، مخصوصاً به من رو کرد و گفت شما باید زودتر از همه بروید، مبادا گیر بیفتید، تا من به شما اطلاع بدهم. گفتم، چشم، صورت ما را بوسید و ما آمدیم، گفت فقط شایگان و آقای دکتر

دیجیتال

صدیقی بمانند نمره تلفن ستاد و فرمانداری نظامی را به من دادند. گفت شما بروید. بعد من به ته کوچه رفتم، دیگر پای رفتنم نبود، نتوانستم بروم، پشت درختها قایم شدم، حدود ۲۰ دقیقه، نیم ساعت بعد دیدم آقای سرتیپ پولادوند که در دانشکده افسری معلم شاه بود، با یک ماشین آمد. آقای دکتر مصدق و آقای صدیقی و آقای شایگان سه نفر عقب نشستند. سرتیپ پولادوند هم بود خواستم بفهمم کجا می‌برند. وقتی آنها را تعقیب کردم دیدم آنها را به باشگاه افسران بردند.

○ **شما دنبال ماشین دویدید؟**

● با یک ماشین دیگر رفتم، می‌ترسیدم گرفتار هم بشوم، ولی نشدم، آنقدر آنجا شلوغ بود که من گیر نی فتادم. آنها را به باشگاه افسران بردند و سپهبد زاهدی تا پای پله آمد و بغل آقای دکتر مصدق را گرفت و از پله‌ها بالا برد.

○ **بی‌احترامی نکرد؟**

● من به چشم خودم این صحنه را دیدم که آقای دکتر مصدق حرف نمی‌زد، ولی زا هدی حرفهایی می‌زد که من نمی‌توانستم آنقدر نزدیک بشوم که بشنوم.

○ **زاهدی صحبت می‌کرد؟**

● از یک نفر پرسیدم تیمسار چه می‌گفت؟ گفت همه‌اش می‌گفت متأسفم، مرا ببخشید، من متأسفم، بعد هم اطلاع پیدا کردم که اتاق خوبی برای آنها تهیه کرده‌اند. در باشگاه افسران یک اتاق به آقای دکتر صدیقی، یکی هم به دکتر شایگان داده‌اند. بعد از چند روزی دکتر مصدق را به سلطنت آباد بردند، بنده هم متواری بودم.

○ **خانوادهٔ شما از شما خبر نداشتند؟**

● خانواده خبر داشتند، می‌دانستند که من در مراد آباد مخفی هستم.

دیجیتال

آنجا هر روز به کوهنوردی و امامزاده داوود می‌رفتم.

○ **تا چه زمانی مخفی بودید؟**

● بیش از یک ماه، محاکمه هنوز شروع نشده بود، من با خانم ضیاءالسلطنه تماس داشتم. ایشان به ملاقات می‌رفت و هیچ کس او را نمی‌گشت. موقعی که متواری بودم، ۳۶ تا نیم‌ورقی لایحه نوشته بودم. تمام اتفاقاتی که افتاده، و جوابهایی راکه داده شده بود، نوشتم، آنها را به خانم ضیاءالسلطنه دادم.

○ **به تهران آمدید؟**

● بله، به تهران آمدم و به خانم ضیاءالسطنه دادم. بعداً دوباره به مرادآباد رفتم که نزدیک حصارک بود. در مرادآباد منزل کدخدا بودم که با هم بزرگ شده‌ایم. هنوز زنده است. خانم من در آنجا باغ انجیر و توتستان داشت. خانم ضیاءالسلطنه هفته بعد به من خبر داد که ۳۶ ورق را به آقای دکتر مصدق داده‌ام، ایشان گفتند که من از روی آن نوشته‌ام و آن را آتش زده‌ام که اگر خدای نکرده گیر آنها افتاد، مزاحم آقای خازنی نشوند. بگو خیالش از این جهت راحت باشد وقتی این خبر به من رسید، خودم را به فرماندار نظامی معرفی کردم، مرا اول به ستاد ارتش بردند، آنجا ماندم و دادستان رفت پیش باتمانقلیچ، چون تعیین تکلیف من به عهده کمیسیونی بود که زاهدی رئیسش بود و باتمانقلیچ هم عضوش بود تا آنکه کسب تکلیف کنند یک هفته یا ده روز در زندان فرمانداری نظامی ماندم، مرا به لشکر ۲ زرهی بردند. در زندان فرمانداری به من خوش گذشت. برای اینکه در اتاقی که من بودم، آقای دکتر غلامحسین‌خان مصدق، آقای مهندس زنگنه، آقای معدل شیرازی شاعر و وکیل هم بودند، کارها هم تقسیم شده بود. بعد از یک هفته آقای دکتر محمد قریب، که به من خیلی محبت داشت و خیلی سخت مصدقی بود به

عیادت من به زندان آمد، گفت من تو را می‌شناسم، آدم ترسویی نیستی، تبریزیها هم که ماشاءالله همه‌شان لجباز هستند، شما را مـی‌خواهـند بـه لشکر ۲ زرهی ببرند. من آمده‌ام بگویم که نگران نباش، ما در حال تلاش هستیم دستورات طبی هم به من داد و نسخه نوشت، مرا به لشکر ۲ زرهی که تیمور بختیار فرمانده آن بود، آوردند، در حدود ۹ ماهی آنجا بودم، بعد وجه‌الضمان صادر کردند که مرا آزاد کنند، من پول نداشـتم، حـاج حسن شمشیری و یک نفر دیگر نزدیک به (۲۰۰۰) دو هزار تومان پول آوردند و وثیقه گذاشتند تا من از زندان آزاد شدم. در لشکر ۲ زرهـی آقای دکتر صدیقی یک اتاق داشت، آذر، دکتر شایگان، مقدم و نریمان در آن بودند، زندان من انفرادی بود که بعد مرحوم دکتر فاطمی را بعد از گرفتاری به آن اتاق آوردند. در آن طرف هم آقای مهندس رضوی و مهندس عطایی بودند، که بعد از مرخص شدن آنها آیت‌الله زنجانی را به آنجا آوردند.

○ **بعد از نه ماه مرخص شدید؟**

● بعد از نه ماه قرار منع تعقیب مرا صادر کردند.

○ **سرهنگ ممتاز چه شد؟**

● سرهنگ ممتاز به سه سال حبس محکوم شد.

○ **او تا کی در خانه ایستاد؟**

● تا آخرین لحظه، تا موقعی که تانکهای ما هم به دست آنها افتاد.

○ **یعنی شما که رفتید سرهنگ ممتاز هنوز در خانه بود؟**

● موقعی که ما می‌رفتیم، خبر آورد که سه تا تانک ما هم از کار افتاد.

○ **آن وقت خودش هم مجروح شد؟**

● خودش مجروح نشد، فشارکی و داورپناه، هم مجروح نشدند، ولی سربازها و درجه‌دارها کشته شدند، بعد به سه سال حـبس مـحکوم و از

ارتش اخراج شد. هر سه تا اخراج شدند.

○ **شما بعد از زندان دیگر هیچ ارتباطی با دکتر مصدق نداشتید؟ او را هیچ‌وقت ندیدید؟**

● موقعی که ایشان در زندان بود به وسیله خانم از حالشان جویا بودم.

○ **آیا به احمدآباد رفتید که مصدق را ببینید؟**

● نه، من به احمدآباد نرفتم، من حق نداشتم از حوزه قضایی خارج بشوم، فقط یک روز به من اطلاع دادند که قسمتی از احمدآباد را تصرف کرده‌اند تحت این عنوان که اینجا خالصه است. برای دشمنی این کار را کرده بودند، من رفتم یک دادخواست دادم و یک رفیق دیگر هم به من کمک کرد و به کرج رفتیم و عرضحال دادیم. به نفع دکتر مصدق حکم گرفتیم. آن موقع ایشان در احمدآباد تحت‌نظر بود.

○ **در بیمارستان نجمیه هم ملاقات دست نداد؟**

● نه متأسفانه، موقعی که فوت کردند، فقط معدود افرادی بودند که ایشان را ملاقات می‌کردند.

○ **۲۸ ما همکاری نزدیک با مصدق چه آموزشی برای شما داشت؟ در یک کلام از مصدق چه گرفتید؟**

● **از مصدق وطن‌پرستی به تمام معنا، گذشت از جان و مال به تمام** معنا را آموختم.

دیجیتال

نسب دکترمحمد مصدق[۱]

دکترمحمد مصدق فرزند هدایت الله یا میرزاهدایت وزیر دفتر آشتیانی است مادر وی خانم نجم‌السلطنه دکتر فیروز میرزا فرمانفرما قاجار است اینک شرحی که استاد بزرگوار بامداد در کتاب رجال ایران آورده است می آوریم.

هدایت‌الله[۲] میرزاهدایت‌الله یا آقاهدایت وزیردفتر پسر میرزا حسن آشتیانی و پدردکترمحمد مصدق (مصدق‌السلطنه) بوده و در سال ۱۲٦۷ قمری که معروف به میرزاهدایت‌الله مستوفی بود از طرف میرزاتقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه مأموریت یافته که برای تعدیل مالیات به صائین قلعه رفته و ضمناً به مواجب سوار آنجا نیز رسیدگی نماید. در سال ۱۲۷۵ قمری پس از عزل میرزاداودخان پسر میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله از وزارت لشکر، در این سال میرزاهدایت به جای او به وزارت لشکر برگزیده شد و تا آخر سال ۱۲۸۹ قمری در سمت مزبور

۱- میرزاحسین پسر میرزاکاظم و برادر میرزاحسن مستوفی الممالک بوده و در ایامی که وزیر (معاون) علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله حاکم قزوین پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بود به واسطهٔ بی‌احترامی از طرف جوانی که، طرف محبت و لطف شاهزاده بوده، نسبت به او شد با تفنگ خود راکشت.

۲- شرح حال رجال ایران مهدی بامداد انتشارات زوار تهران ۱۳۵۷ ص ۴۲۲/۴۲۳/۴۲۴/۴۲۵/۴۲٦/۴۲۷

دیجیتال

برقرار بود تا اینکه در محرم سال ۱۲۹۰ قمری میرزامحمد قوام‌الدوله آشتیانی وزیرمحاسبات به ناخوشی محرقه درگذشت و به جای او آقاهدایت تغییر سمت داده با لقب وزیر دفتری رئیس دفتر استیفاء شد.

در این موقع که میرزاهدایت‌اللّه وزیردفتر شد وزارت لشکر به میرزاموسی پسر میرزاهادی، که از احفاد آقاسی بیک پسر آقامحسن آشتیانی و با قوام‌الدوله و میرزاهدایت نوه عمو بود، داده شد.

پس از عزل حاج میرزاحسینخان مشیرالدوله از صدارت و روی کار آمدن و همه کاره شدن میرزایوسف مستوفی الممالک، میرزاهدایت‌الله وزیر دفتر راکه گذشته از دشمنی‌های حاصله از حسد جاه و مقام و قوم و خویشی، در این اواخر هم که رئیس دفتر استیفاء و وزیر دفتر شده بود رسماً خود از رقیب مستوفی‌الممالک کرده و چندان اعتنائی به او نداشت. با همه این دشمنی‌ها و بدگوئی‌هائی غیاباً به مستوفی‌الممالک می‌نمود، مستوفی او را همچنان به ریاست دفتر استیفاء (وزارت دارائی) باقی گذشت. میرزاحسینخان مشیرالدوله صدراعظم در ضمن سایر اصلاحات، در لباس مستخدمین دولت هم تغییراتی داد و لباس بلند آنان را به لباس کوتاه تبدیل نمود فقط میرزایوسف مستوفی‌الممالک و عدهٔ قلیلی از رجال زیر این بار نرفته و به همان لباس آباء و اجدادی خود ملبس بودند و جزئی تغییری هم در آن ندادند. پس از عزل مشیرالدوله جمعی دوباره لباس‌های بلند خود را پوشیده و لباس کوتاه راکنار گذاشتند.[۱]

از جمله کسانی که لباس کوتاه را ترک نکرد میرزاهدایت‌الله وزیردفتر بود که چون ضدیت و رقابت شدیدی با مستوفی‌الممالک پسرعمو و برادرزن خود داشت به لباس کوتاهی که در دورهٔ صدارت حاج

۱- لباس کوتاه عبارت بود از شلوار - جلیقه و سرداری.

میرزاحسینخان درآمده بود کماکان آن را حفظ و در مواقع کار به تن می‌کرد. اتخاذ این لباس از طرف وزیردفتر به سبب اظهار بی‌اعتنائی به رویهٔ پسرعموی خود بود. پدر نگارندهٔ این سطور، مرحوم رفیع بامداد، روزی چنین نقل می‌کرد: «وزیردفتر مدتی بود که بیکار و خانه‌نشین شده بود به جهت دشمنی که وزیردفتر با مستوفی‌الممالک داشت از ترس مستوفی احدی به خانهٔ او رفت و آمد نمی‌کرد و مراوده با اشخاص به کلی قطع شده بود. روزی در خانهٔ وزیردفتر بودم در ضمن صحبت و بدگوئی از مستوفی‌الممالک، به من می‌گفت که پدر فلان فلان شده‌اش هم... مثل خود این فلان فلان شده بود... وقتی که دخترش را به من داد مانند این بود که کنیزش را به غلامش داده است.» با اینکه مستوفی‌الممالک به سبب مناعت طبع ـ متانت ـ وقار ـ گذشت و به اصطلاح آقائی زیادی که داشت چندان اعتنائی به این حرفها نمی‌کرد معذلک رقابت و دشمنی این دو پسرعمو در اواخر خیلی بالا گرفت و در سر ملک موسوم به اک که در قزوین واقع بود با هم مرافعه شرعی هم کردند در این مرافعه که نزد شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی مطرح بود، مستوفی‌الممالک به قسم موفق به صدور حکم بر له خود گردید. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه و محرمانهٔ خود در این باره می‌نویسد: «دوشنبه ۱۳ ذیقعده ۱۳۰۲: می‌گویند صدراعظم به جهت مرافعه ملکی که با وزیردفتر برادرزادهٔ خود در محضر آقاشیخ هادی نجم‌آبادی در مدرسه میرزاعیسی وزیر در حیاط کوچک قسم قرآن یاد کرده است».[1]

در اوائل سال ۱۲۹۹ قمری که میرزایوسف مستوفی‌الممالک،

۱- اعتمادالسلطنه، وزیردفتر را، اشتباهاً برادرزاده ذکر نموده در صورتی که عموزاده بوده است.

دیجیتال

میرزاحسن پسر خردسال خود را در سن ٦ یا ۷ سالگی با لقب مستوفی‌الممالکی به جای خود به سمت ریاست دفتر استیفاء (وزارت دارائی) تعیین نمود[1] میرزاهدایت وزیردفتر شخص معمر که قریب به ده سال رئیس دفتر استیفاء (وزیردارائی) بود و پس از میرزایوسف خود را مستحق لقب مستوفی‌الممالک و امور مربوطه به او می‌دانست، موقعی که میرزایوسف مستوفی‌الممالک پسر خردسال خود را با تصویب شاه به این سمت برگزید میرزاهدایت‌الله از این پیش آمد سخت رنجیده خاطر گشته از مقام خود استعفاء کرد. مستوفی‌الممالک هم که زیاد دل خوشی از او نداشت و به واسطهٔ متانت و مناعت جبلی با او در این مدت ده سال مماشات می‌کرد استعفای او را از خدا خواست و به جایش حاج میرزانصرالله گرگانی که یکی از مستوفی‌های درجهٔ اول دفتر استیفاء بود برگزید.

در سال ۱۳۰۳ قمری که مستوفی‌الممالک زندگانی را بدرود گفت تمام کارها و مشاغلی که داشت، برحسب امر شاه، به پسر خردسالش به نیابت میرزاهدایت‌الله وزیردفتر که مدت پنج سال از کار برکنار و خانه‌نشین بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت مستوفی‌الممالک خردسال برخلاف میل وزیردفتر و برای وی سخت و ناگوار بود ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نمود و هر وقت که میرزاحسن مستوفی‌الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود به دفتر استیفاء می‌رفت وزیردفتر مانند لله‌ای او را جلو انداخته و خود در عقبش به راه می‌افتاد. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب چنین می‌نویسد:

«یکشنبه ٦ رجب ۱۳۰۳: پسر صدراعظم مستوفی‌الممالک چون

۱- در این هنگام سمت و عنوان میرزایوسف مستوفی‌الممالک وزیراعظم داخله ومالیه بود.

طفل است میرزاهدایت‌الله وزیردفتر پسرعموی پدرش که با صدراعظم عداوت کلی داشت اتابک[1] او شد». چون از طرف شاه امر شده بود آقاهدایت سمت مزبور را قبول کرد لکن بعد پسر خود میرزاحسین را که پس از فوت پدر خود وزیردفتر شد، به عنوان دستیار خویش، به نیابت مستوفی‌الممالک تعیین نمود. وزیردفتر برای میرزامحمدحسین پسر خود مهری به سجع نایب مستوفی‌الممالک کنده و خود وزیرمالیه گردید. پس از دو سه سالی که میرزاحسن مستوفی‌الممالک بزرگ و عقل‌رس شده بود و می‌خواست شخصاً به کارها دخالت کرده مثلاً مهر خود را نزد خود داشته باشد، و چون باز هم به نظر طفل می‌آمد، با خواستهٔ او، از طرف وزیردفتر، موافقت نشد، بنابراین، از این کار رنجش خاطر پیدا کرد و به دفتر استیفاء حاضر نمی‌شد و تا سن هیجده نوزده سالگی باز مهرش در نزد وزیردفتر بود و بالاخره بین او وزیردفتر نقار و کدورت سختی تولید شد و نقار بین‌الطرفین به جائی رسید که در مجالس عادی هم از یکدیگر گریزان بودند و از این تاریخ مستوفی‌الممالک بیش اوقات خود را به شکار می‌گذرانید و سر و کارش با اسب و تازی و تفنگ شد و در این کار و بعد در کار تعدد زوجات افراط می‌کرد. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

«سه‌شنبه ۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۹: امروز وزیردفتر و جمعی از مستوفیان برای تعدیل دخل و خرج خزانه احضار شده بودند هر سال دو سه مرتبه همین گفتگو است همیشه خزانه بی‌پول و بروات خالی از وجه به دست مردم است.»

میرزاهدایت وزیردفتر مردی بوده نسبتاً درستکار - یکدنده - لجوج - کینه‌جو - تندخو - واد به‌کار - بلند پرواز و طالب جاه و جلال و در وبای سال ۱۳۱۰ هجری قمری درگذشت و سمت او به پسر بزرگش

۱- لله.

دیجیتال

میرزاحسین واگذار و ملقب به وزیردفتر گردید.

از کارهای مهم میرزاهدایت مسأله کتابچه وی است اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد:

یکشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۰۲: صبح دارالترجمه رفتم بعد از مدتی که آنجا کار کردم خدمت شاه رسیدم باز مشاورهٔ وزرا در میان است روایت مختلف است اعتماد جمعی بر این است در مسأله کتابچهٔ وزیردفتر که سه کرورو چندین هزار تومان بعد از خلع خودش از وزارت دفتر تقلب افراد را معین کرده مشاوره می‌شود (رجال ایران ص ۴۸۵/ج ۴/)

شوهر اول خانم نجم‌السلطنه مرتضی قلیخان وکیل‌الممالک ثانی فرزند محمداسماعیل وکیل‌الممالک نوری جد خاندان اسفندیاری کرمان بود که در سال ۱۲۹۵ ق خانم نجم‌السلطنه دختر فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (فرمانفرما) را به ازدواج خود درآورد وکیل‌الممالک ثانی در سال ۱۲۹۶ ق در تهران درگذشت (رجال بامداد ص ۲۹۷ و ۲۹۸) /ج ۳

شوهر دوم خانم نجم‌السلطنه میرزافضل‌الله‌خان وکیل‌الممالک وزیر خلوت پدر ابوالفتح‌خان والاتبار حشمت‌الدوله دیبا است رجال بامداد ص ۹۴/ج ۳

دیجیتال

تصویر مادر دکتر مصدق



دیجیتال

۱- از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود - انتشارات جاویدان ۱۳۷۰ چاپ پنجم ص ۳۵۹ به بعد
۲- نشریه ایران فردا (ویژه‌نامه دکترمحمد مصدق) سال هفتم شماره پنجاه و سوم اردیبهشت ۱۳۷۸ ص ۱۲ آقای وحید میرزازاده
۳- نشریه ایران فردا سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۲۶ آقای حسین شاه حسینی
۴- نشریه ایران فردا سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۲۸ آقای محمدعلی سفری
۵- کتاب مصدق علی جانزاده انتشارات همگام - ۱۳۵۸ - تهران ص ۲۱۹
۶- کتاب مصدق علی جانزاده انتشارات همگان ۱۳۵۸ تهران ص ۲۹ و ۱۳۲
۷- مصدق علی جانزاده انتشارات همگام ۱۳۵۸ تهران ص ۲۰۳
۸- نشریه ایران فردا سال هفتم شماره - ۵۳ - سال ۱۳۷۸ ص ۳۳
۹- کتاب مصدق ص ۲۵۶
۱۰- خاطرات جلیل بزرگمهر انتشارات ناهید بهار ۷۳ ص
۱۱- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۳۷
۱۲- ویژنامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۴۲
۱۳- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۴۷
۱۴- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۵۴
۱۵- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۵۹
۱۶- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۶۳
۱۷- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۶۸
۱۸- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۷۴
۱۹- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۷۷
۲۰- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۸۳
۲۱- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۸۶
۲۲- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۸۸
۲۳- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۹۱
۲۴- ویژه‌نامه ص ۱۰۱
۲۵- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۴
۲۶- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۶
۲۷- ویژه‌نامه سال هفتم شماره ۵۳ سال ۱۳۷۸ ص ۱۵

دیجیتال

دکترآیت

یکی از دلایل اختلاف آیت‌الله کاشانی و دکترمصدق وجود افرادی مانند دکترحسن آیت بود که پس از انقلاب اسلامی به شهادت رسید وی از همکاران دکترمظفر بقایی و از همفکران دکترمحمود کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی بود. در جریان انتخابات مجلس شورای اسلامی (مجلس اول) آیت‌الله شهید محلاتی یکی از کسانی بود که به آیت رأی کبود (منفی) داد و به شدت از عملکرد خود دفاع کرد و آیت را متخصص تفرقه افکنی دانسته است در این باب رجوع می‌کنیم به مقالهٔ آقای حمید قزوینی تحت عنوان «آیت و روند اختلاف افکنی) وی می‌نگارد: در اینجا باید یادآور شد که شهید محلاتی یکی از کسانی بود که نه تنها به آیت رأی کبود داد بلکه از عملکرد خود نیز قاطعانه دفاع کرد و هیچگاه نیز عملکردی مبنی بر پشیمانی او مشاهده نشد شهید محلاتی مهم‌ترین دلیل خود را مخالفت آیت با رئیس جمهوری وقت اعلام کرد و بر نظر خود نیز پای فشرد. وی می‌نگارد: پیش از طرح دلایل شهید محلاتی یادآوری این نکته ضروری است که حضرت امام (ره) پس از شهادت محلاتی از وی به عنوان شهید عزیز و یکی از چهره‌های درخشان انقلاب که عمر خود را در راه انقلاب صرف کرد نام برد (صحیفهٔ نور ج ۱۹ ص ۲۷۷) مقام معظم رهبری نیز از حجت‌الاسلام محلاتی به عنوان فردی سازش‌ناپذیر، مبارز خستگی‌ناپذیر و علاقه‌مند به امام یاد کرده‌اند (روزنامه ایران ۱۴ تیرماه ۷۵)... سخنان شهید محلاتی ضمن تشریح فضای آن زمان، تا حدودی بیانگر نقش آیت در حوادث واختلافات سال‌های نخست انقلاب است شهید محلاتی طی مصاحبه‌ای که در روزنامه‌های آن زمان به چاپ رسید طی اظهاراتی گفت: این روزها مرتب از من می‌پرسند که چرا به آیت رأی کبود دادم... مخالفت من با آیت از این جهت است که ایشان با فرمان امام مخالفت کردند و به ملت هم توهین کرده‌اند و باید عرض کنم با این که امام مقرر فرموده‌اند که همه نیروها در کنار هم قرار بگیرند و از هر نوع اختلافی پرهیز کنند ایشان برنامه‌هایشان برنامه اختلاف‌انگیز است و همیشه دست به یک کارهایی می‌زنند که اساس جمهوری اسلامی را متزلزل می‌سازد... عناصر معدودی وجود داشتند که به هیچ وجه حاضر نبودن امر امام (ره) را اطاعت کنند و همچنان به خط مشی انحرافی خود ادامه دادند و از جمله آقای آیت بود که در مقام این بود، اختلاف زمان آیت‌الله کاشانی و مصدق را تجدید کند و او مکرر اعلام کرد که این راه را ادامه خواهد داد تا آنجا که آقای آیت و دکترمحمود کاشانی همفکر ایشان به کاشان رفتند و در آنجا آقای آیت ضمن سخنرانی برخلاف امر امام (ره) بزرگترین اهانت را به ملت ایران کردند... خلاصه هر اندازه ما سعی کردیم بین نیروهای انقلابی و مسئولان کشور وحدت ایجاد کنیم آقای آیت و کسانی نظیر ایشان هستند که نمی‌گذارند اتحاد بشود و ایجاد اختلاف می‌کنند و ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم که انقلاب ما دستخوش عواملی بشود که دو مرتبه محیط را مثل زمان مرحوم آیت‌الله کاشانی و مصدق بکنند و دو دستگی به وجود بیاورند و به انقلاب ما ضربه بزنند.[۱] ... البته سوابق آیت زیاد است ایشان با عوامل اختلاف‌انگیز در گذشته سال‌ها همکاری داشته است من سنم مقتضی است

۱- عصر آزادگان ص ۵ دوشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۷۹ دوره جدید سال دوم شماره ۱۵

خودم هم در جریان بودم. یادم هست دکتربقایی‌ها و دوستان ایشان بین مرحوم آیت‌الله کاشانی و مصدق حدایی افکندند. اول با زاهدی همکاری کردند و آن حکومت جلاد را سرکار آوردند و همین آقا حدود ده سال در دفتر او به گفته خودشان و دیگران یا رئیس دفتر ایشان بوده یا سردبیر بوده و خلاصه آقای آیت با دفتر آقای بقایی همکاری داشته است چنین کسی با آن سابقه که در اختلاف ایجاد کردن استاد است و باید گفت دکترای خود را در آن جهت گرفته است من نمی‌توانم با او در راد و روش هماهنگی داشته باشم و شرعاً موظفم بر این که موضوع را هم برای ملت روشن بکنم.»

آقای حمید قزوینی می‌نگارد: اختلاف‌افکنی‌های آیت به همین اندازه خلاصه نمی‌شد او از همان ماه‌های نخست پیروزی انقلاب در مخدوش کردن چهره دکترمحمد مصدق نیز تلاش فراوان می‌کرد.... حمید قزوینی می‌نویسد: آیت‌الله خلخال پیرامون فعالیت‌های آیت بر علیه دولت موقت می‌گوید: «من قبل از انقلاب نه آیتی می‌شناختم و نه با این صنف افراد رابطه داشتم پس از پیروزی انقلاب ... آقای مهندس محلوجی کاشانی چند مرتبه پیش اینجانب از ایشان صحبت کرد و گفت که او هم مزاج شماست و حتی روزی مرا به خانه آیت دعوت کردند و آقای شمس اردکانی سفیر ایران در کویت هم حضور داشت. پس از صرف غذا درباره افراد و اشخاص و طبعاً سیاست سخن به درازا کشید مخصوصاً دربارهٔ دولت موقت که ایشان مانند من اصرار داشت که این دولت به درد نمی‌خورد لذا گفت که من از حالا از میان استادان و افراد برجسته فهرستی تهیه کرده‌ام و مشغولم که در آتیه کابینه تشکیل بدهم و منجمله دربارهٔ آقای بازرگان گفت که او یک فرد ضدانقلاب است چون ریاست رکن ۲ را با خط خودش نوشته و به دست آقای ناصر مقدم ریاست ساواک منحله داده است من با ساده‌لوحی باور کردم ولی بعدها متوجه شدم که این یک نیرنگ و دروغ صرف است که برای درهم کوبیدن دولت موقت به دست مخالفان می‌دهد... آقای آیت از سال‌های ۴۲ تا ۵۰ در حزب زحمتکشان در رده‌های بالا بوده و... روی همین اصل نمی‌توانست مخالف مظفر بقایی باشد ولی ایشان مصر بودند که من ارتباطم را با او از سال ۴۲ به طرف قطع کردم مع‌الوصف از بقایی تمجید می‌کرد و از تیپ روشنفکران فقط آقای بقایی را در خط امام می‌دانست» در پایان مقاله آقای حمید قزوینی این پرسش را از آقای احمدی راد می‌نماید و مقاله را پایان می‌برد: چرا آقای احمدی راد از خود نمی‌پرسند علت عدم صدور پیام تسلیت از سوی حضرت امام (ره) پس از ترور آیت چیست؟ چرا امام (ره) که برای رحلت یا شهادت تک تک مسئولان و شخصیت‌های سیاسی مذهبی پیام تسلیت صادر می‌کردند درباره آیت سخنی به زبان و قلم نیاورده است.[۱]

۱- ص ۵ عصر آزادگان چهارشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۷۹ دوره جدید سال دوم شماره ۱۵۳

دیجیتال

حتی می‌دانیم که اعضاء حزب ایران و رهبران جبهه ملی نیز پس از ۲۸ مرداد از افکار مصدق فاصله گرفتند و به غیر از یکی در مورد استثنایی مابقی تا جائی که کودتاگران به آنها راه دادند پیشرفت کردند و «سر تعظیم به دکترین آیزنهاور فرود آوردند» بهتر است کلام راه به دست رسول مهربان بدهیم «مطالعهٔ آن آثار و اسناد ثابت می‌کند که رجال سیاسی حزب ایران در ششم ماه اسفند ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جز انحراف اذهان و افکار عمومی از مبدأ توطئه و فساد که همان دربار پهلوی بود و بی‌اعتنایی به سرنوشت نهضت ملی ایران کاری نکردند و نسبت به توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ که خود یک کودتای آزمایشی شبیه به کودتای ۲۸ مرداد بود بی‌اعتنا ماندند. حتی پس از ربودن و قتل مرحوم افشار طوس رئیس شهربانی حکومت ملی که ابعاد توطئه علیه نهضت ملی به طور واضح مشخص شده بود کاری نکردند و راه تسلیم وسازش با کودتاییان بعدی را انتخاب کردند». آقای رسول مهربان در جای دیگر مقاله می‌نگارد «حتی اگر قبول کنیم که رهبران حزب ایران از اهداف امپریالیسم آمریکا در سال ۳۲ ونحوهٔ همکاری و اتحاد آن دولت با امپریالیسم بریتانیا در ایجاد کودتا و سلطه بر ایران بی‌خبر بودند و درک درستی از مفاهیم آن نداشتند. این خوشبینی قابل تسری و تعمیم به عملکرد این رهبران در سال‌های بعد از کودتای ۱۳۳۲ نیست و باید در وطن‌پرستی این مدعیان آزادی خواهی شک کرد. زیرا این افراد حزب ایرانی که ستون فقرات کابینه دکترمصدق را تشکیل می‌دادند در جریان بازجویی و محاکمه مصدق به شدت در مقابل و علیه دکترمصدق قرار گرفتند و اکثریت قریب به اتفاق رجال جبهه ملی و اعضای فراکسیون نهضت ملی به استثنای مرحوم محمود نریمان و مهندس رضوی و دکترشایگان به حالت تسلیم و اعتذارو پشیمانی در مقابل قضات محکمه نظامی و بازجویان سپهبد آزموده درآمدند و حرف‌ها علیه دکترمصدق گفتند که قند در دل محمدرضا شاه آب می‌شد»...

آقای مهربان در ادامه می‌نگارد «نتیجه سازشکاری‌های حزب ایران این شد که همه وزرای کابینه مصدق که اکثراً عضو وابسته به حزب ایران بودندبه فاصلهٔ ۳ ماه از زندان آزاد شوند و فقط مهندس احمد زیرک‌زاده ٦ ماه در بازداشت بود آقای رسول مهربان از قول زیرک‌زاده می‌نویسد «دو سال و نیم آن ر مخفی از این خانه به آن خانه می‌رفتم و پس از معرفی خود حدود ٦ ماه در زندان لشکر ۲ زرهی زندانی شوم و بالاخره در سال ۱۳۳۵ آقتابی و بین جماعت ظاهر شدم» (نقل از خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده انتشارات نیلوفر چاپ اول زمستان ۱۳۷٦ ص ۱۴٦) نویسندهٔ مقاله در پایان مقال می‌نویسد «تاریخ جبهه ملی و حزب ایران از تشکیل آن در سال ۱۳۲۸ تا اعلام انحلال آن در سال ۱۳٦۰ جز خیانت به دکترمصدق و سکوت و تسلیم درمقابل کودتاه و دیکتاتوری و سر آخر خیانت به جمهوری اسلامی فصل درخشانی ندارد جان کلام آنکه باید دکترمصدق را از مجموعهٔ رفتار و عملکرد سیاسی رهبران جبهه ملی جدا کرد زیرا مصدق از جنس دیگری بود و عاقبت به خیر شد و درمقابل ظلم و قدرت دیکتاتوری و امپریالیسم آمریکا و انگلیس سرخم نکرد و به همان جرم وگناه خانه و کاشانهٔ او را غارت کردند و سوزاندند و تقریباً تمام ثروت و سرمایهٔ خود را از دست داد آنچه باقی ماند بین افسران و مأموران محافظ تقسیم شد.[1]

۱- ص ۵ - روزنامه عصر آزادگان یکشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۷۹ دوره جدید - سال دوم شماره ۱۵۰

دیجیتال

استاد محمد ترکمان مورخ نامی که تألیفات بسیاری به ویژه در مورد دکترمصدق دارند و ما در این کتاب مقاله کامل ایشان را بدون دستکاری و کم و زیاد آورده‌ایم و لازم به ذکر است که این شخصیت فرهیخته با موشکافی و وسواس عجیبی که منحصر به خود اوست و در دیگران کمتر دیده‌ام شرحی در مورد نواب صفوی دارد که می‌آوریم:

پس از انتشار کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» محمدرضا آشتیانی‌زاده فرزند شیخ هاشم و نوه میرزاحسن آشتیانی و نماینده ۱۵ و ۱۶ مجلس شورای ملی .... گفت: در اواخر دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا توسط بهرام شاهرخ رئیس ادره تبلیغات و فرزند ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زردشتیان در ادوار اولیه مجلس شورای ملی دعوت شدم در شب موعود همراه با دکترحسن ارسنجانی به منزل او رفتم در بدو ورود از جمله متوجه حضور محمدعلی بوذری وزیردادگستری دولت رزم‌آرا و امیرعبدالله کرباسچیان (مدیر روزنامه نبرد ملت) و نواب صفوی شدم گفت و گوی جمع حول انتقاد و حمله به نخست‌وزیر (رزم‌آرا) دور می‌زد با تعجب و تحیر، شاهرخ را خواندم و گفتم «این سرکه شیره چیست فراهم آورده‌ای؟» «این سخنان چیست که عنوان می‌شود؟» شاهرخ در پاسخ گفت پنبه همراه دارید؟ پرسیدم: پنبه برای چه؟ گفت: اگر از مذاکرات در جریان، ناراحت هستید، پنبه همراه دارید؟ پرسیدم: پنبه برای چه؟ گفت: اگر از مذاکرات در جریان، ناراحت هستید، پنبه در گوشتان بگذارید تا نشنوید! ضمناً جلسه به دستور اعلیحضرت منعقد شده است!

آشتیانی‌زاده این حکایت و حکایت مشابه را در کتاب خاطرات خود نیز نقل کرده است که نسخه‌ای از آن در «مؤسسه تاریخ معاصر ایران» ضبط می‌باشد.

دیجیتال

استاد ترکمان نوشته است: خوشبختانه سال‌ها قبل توفیق پیدا کردم پرونده این قتل را در بایگانی دادگستری پیدا کنم. در آنجا مسائل مهمی بود و در جراید زمان وقوع ترور هم به نکته‌هایی اشاره شده است آن اشارات موجب شده درمورد این قتل شک شود وگفته شود کسان دیگری این قتل را انجام داده‌اند دکترمصدق بارها درهمان ایام به صراحت گفته است با قتل رزم‌آرا رفع زحمت از اعلیحضرت شد و بارها این را عنوان کرد و حتی یک ار که شاه به دکترمصدق گفته بود ترور شما را تهدید می‌کند و می‌خواهم برای شما محافظ بگذارم دکترمصدق جواب می‌دهد از آن محافظ‌هایی که برای رزم‌آرا گذاشته بودید

۱- روزنامه امروز ص ۹ (گفت و گوی امروز) ۲۰ فروردین ۱۳۷۹

دیجیتال

کتاب‌شناسی دکتر مصدق

۱ـ آبادیان ـ حسین زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷.

۲ـ آبراهامیان ـ یرواند، ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران نشر نی، ۱۳۷۷.

۳ـ آبراهامیان ـ یرواند، مقالاتی در جامعه شناسی، سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶.

۴ـ اتابکی، منصورعلی و بنی‌احمد، احمد، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران ۱۴۳۷.

۵ـ آوری ـ پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد دوم، تهران، عطایی، بی‌تا.

۶ـ آیت ـ حسن، چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.

۷ـ آیت ـ حسن، درسهایی از تاریخ سیاسی ایران، تهران، انتشارات حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳.

۸ـ آیت ـ حسن، فصلی از تاریخ سیاسی ایران، نگرشی کوتاه به نهضت ملی ایران، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

۹ـ ارسنجانی ـ حسن، یادداشتهای سی‌ام تیر،تهران، پیرایه بامشاد، ۱۳۳۵.

۱۰ـ اسماعیلی ـ بهمن، زندگینامه مصدق‌السلطنه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱۱ـ اعرابی ـ حسین، یادنامه مهندس کاظم حسیبی، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۰.

۱۲ـ افراسیابی ـ بهرام، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، انتشارات سخن، ۱۳۶۶.

دیجیتال

۱۳ ـ افشار ـ ایرج، مصدق و مسایل حقوق وسیاست، تهران، انتشارات زمینه، ۱۳۵۷.
۱۴ ـ امیرخسروی ـ بابک، نظر از درون به نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۵ ـ امیرعلایی ـ شمس‌الدین، خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۷.
۱۶ ـ امیرعلایی ـ شمس‌الدین، نقدی بر کتاب سیاه، تهران، دهخدا، ۱۳۶۰.
۱۷ ـ امیرعلایی ـ شمس‌الدین، مجاهدان و شهیدان راه آزادی‌دهخدا ۱۳۵۸.
۱۸ ـ امیرعلایی ـ شمس‌الدین، چند خاطره سیاسی، تهران، انتشار، ۱۳۷۰.
۱۹ ـ امیرعلایی ـ شمس‌الدین، چند خاطره سیاسی، تهران، انتشار، ۱۳۷۰.
۲۰ ـ امینی ـ علی، خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، گفتار ۱۳۷۶.
۲۱ ـ ایوانف، م.س، تاریخ نوین ایران، تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۶.
۲۲ ـ بازرگان ـ مهدی، خاطرات (شصت سال خدمت و مقاومت)، به کوشش سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶.
۲۳ ـ برهان ـ عبدالله، بیراهه «پاسخ به کژراهه احسان طبری»، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸.
۲۴ ـ بزرگمهر ـ جلیل (گردآورنده)، مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
۲۵ ـ بزرگمهر ـ جلیل (گردآورنده)، مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
۲۶ ـ بزرگمهر ـ جلیل، تقریرات مصدق در زندان، زیر نظر ایرج افشار، تهران، سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
۲۷ ـ بزرگمهر ـ جلیل، دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷.

دیجیتال

۲۸ـ بزرگمهر ـ جلیل، خاطرات جلیل بزرگمهر از دکترمحمد مصدق، انتشارات ناهید، ۱۳۷۳.
۲۹ـ بختیار، شاپور، یکرنگی (ترجمه) پاریس ۱۳۶۱.
۳۰ـ بقایی ـ مظفر، چه کسی منحرف شد، دکتر مصدق یا دکتر بقایی، تهران، ۱۳۶۱.
۳۱ـ بهار ـ محمدتقی، تاریخ احزاب سیاسی ایران، ۲ جلد، تهران، امیرکبیر، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳.
۳۲ـ بهبودی، سلیمان، خاطرات به کوشش غلامحسین میرزا صالح طرح نو، ۱۳۷۲.
۳۳ـ بهنود ـ مسعود از سیدضیاء تا بختیار، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹.
۳۴ـ بیل ـ جیمز، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، تهران، فاخته، ۱۳۷۱.
۳۵ـ بیل ـ جیمز و ویلیام راجر لوییس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
۳۶ـ پوریا ـ ارسلان، کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد، فلورانس، انتشارات مزدک، بی‌تا.
۳۷ـ پهلوی ـ محمدرضا (شاه مخلوع)، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
۳۸ـ پیشداد ـ امیر و کاتوزیان ـ همایون، ملی کیست و نهضت ملی چیست؟ بی‌جا، ۱۳۶۰.
۳۹ـ ترکمان ـ محمد، به یاد شهید دکتر حسین فاطمی، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴.
۴۰ـ ترکمان ـ محمد، اسرار قتل رزم‌آرا، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
۴۱ـ ترکمان ـ محمد، نامه‌های دکتر مصدق، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴، ۲ جلد
۴۲ـ ترکمان ـ محمد، تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، تهران، رسا، ۱۳۵۹.

دیجیتال

۴۳ـ ترکمان ـ محمد، اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشار طوس، تهران، رسا، ۱۳۶۳.
۴۴ـ نرکمان ـ محمد، قیام ملی سی‌ام تیر به روایت اسناد و تصاویر، تهران، دهخدا، ۱۳۶۲.
۴۵ـ تفرشی ـ مجید و طاهر احمدی ـ محمود، گزارشهای محرمانه شهربانی، ۲ جلد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.
۴۶ـ تفضلی ـ محمود، مصدق، نفت و کودتا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۴۷ـ تواناییان فرد ـ حسن، مصدق و اقتصاد تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.
۴۸ـ جامی، گذشته چراغ راه آینده، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۲.
۴۹ـ جان‌زاده ـ علی، مصدق، تهران، همگام، ۱۳۵۸.
۵۰ـ جزنی ـ بیژن، تاریخ سی ساله ایران، ۲ جلد، تهران، بی‌تا، ۱۳۵۷.
۵۱ـ جعفری علی‌زاده، احمد، شهدای سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱، اصفهان، ۱۳۳۱.
۵۲ـ جوانشیر ـ قدم، تجربه ۲۸ مرداد، تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹.
۵۳ـ حجازی ـ مسعود، رویدادها وداوری‌ها ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۵.
۵۴ـ حزب ایران، تحلیلی از مبارزات ملت ایران به رهبری دکتر مصدق، تهران، انتشارات حزب ایران، ۱۳۵۷.
۵۵ـ خامه‌ای ـ انور، اقتصاد بدون نفت، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹.
۵۶ـ خامه‌ای ـ انور، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.
۵۷ـ خامه‌ای ـ انور، از انشعاب تا کودتا، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
۵۸ـ دانش‌پور، نیرنگ‌بازان نفت یا علل شکست مسیون گارنر ـ ۱۳۳۱، ناشر مؤلف.
۵۹ـ دانش‌پور، بانک شاهنشاهی و امتیاز ـ ۱۳۳۰ ـ ناشر مؤلف.
۶۰ـ دانش‌پور، داستان مصور دزد خارجی در سرای ایرانی.

دیجیتال

۶۱ـ دیالمه، عبدالحمید ـ مصدق از حمایت تا خیانت؟
۶۲ـ دهنوی. م. مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، ۵ جلد، تهران، چاپخش، ۱۳۶۱.
۶۳ـ ذبیح ـ سپهر، ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
۶۴ـ رایین ـ اسماعیل، اسناد خانه سدان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸.
۶۵ـ رضاقلی ـ علی، جامعه شناسی نخبه‌کشی، قائم‌مقام، امیرکبیر، مصدق ـ تهران، نشر نی، ۱۳۷۷
۶۶ـ روحانی ـ فؤاد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳.
۶۷ـ روحانی ـ فؤاد، زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، لندن، ۱۳۶۴.
۶۸ـ روزولت ـ کرمیت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران، چاپخش، بی‌تا.
۶۹ـ زهتاب فرد ـ رحیم، افسانه مصدق، تهران نشر علم ۱۳۷۶.
۷۰ـ زیرک‌زاده ـ احمد پرسشهای بی‌پاسخ در سالهای استثنایی، خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده به کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی، خسرو سعیدی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶.
۷۱ـ ساتن ـ الول، مترجم دکتر رضا رئیس طوسی، نفت ایران، انتشارات صابرین، ۱۳۷۲.
۷۲ـ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، تهران، ۱۳۵۸.
۷۳ـ سخایی، سرگرد محمود نقدی بر ساختار و کارکرد غیرملی قشون ایران ـ ۱۳۳۱.
۷۴ـ سفری ـ محمدعلی، قلم و سیاست ـ از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.

دیجیتال

۷۵ـ سفری ـ محمدعلی، قلم و سیاست ـ از کودتای مرداد تا ترور منصور، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳.

۷۶ـ سنجابی ـ کریم، امیدها و ناامیدی‌ها، لندن، انتشارات جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸.

۷۷ـ سیاسی ـ علی‌اکبر، گزارش یک زندگی، لندن، ۱۳۶۶.

۷۸ـ شروین ـ محمود، دولت مستعجل، دکتر محمد مصدق، آیت‌الله کاشانی،تهران، علمی، ۱۳۷۴.

۷۹ـ شجیعی، زهرا، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.

۸۰ـ شیفته ـ نصرالله، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲، تهران، کومش، ۱۳۷۰.

۸۱ـ صفایی ـ ابراهیم، اشتباه بزرگ ـ ملی شدن نفت، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۱.

۸۲ـ صدر ـ حسن، دفاع دکتر مصدق از نفت د رزندان زرهی، شرکت افست سهامی عام، ۱۳۵۷.

۸۳ـ صولت قشقایی ـ محمدناصر، سالهای بحران ـ خاطرات روزانه از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، تهران، رسا ۱۳۶۶.

۸۴ـ طبری ـ احسان،کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ـ

۸۵ـ عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، نشر گفتار، دو جلد، ۱۳۶۹ـ۱۳۷۰.

۸۶ـ عبده ـ جلال، چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان خاطرات دکتر جلال عبده، ۲ جلد، ویرایش و تنظیم مجید تفرشی، تهران، رسا، ۱۳۶۸.

۸۷ـ عراقی ـ مهدی، ناگفته‌ها و خاطرات شهید حاج مهدی عراقی به کوشش محمود مقدسی، مسعود دشهور و حمیدرضا شیرازی، تهران، رسا، ۱۳۷۰.

دیجیتال

۸۸ـ عظیمی ـ فخرالدین، بحران دمکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.
۸۹ـ علم ـ مصطفی، نفت، قدرت و اصول ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
۹۰ـ فاتح ـ مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۸.
۹۱ـ فاطمی ـ حسین، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران، سخن، ۱۳۶۶.
۹۲ـ فرمانفرماییان ـ منوچهر، از تهران تا کاراکاس ـ نفت و سیاست در ایران، تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۷۳.
۹۳ـ فرمانفرماییان ـ منوچهر و فرمانفرماییان ـ رخشان، خون و نفت، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.
۹۴ـ فوران ـ جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران - رسا، ۱۳۷۷.
۹۵ـ کاتم ـ ریچارد ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.
۹۶ـ کاشانی ـ سیدمحمود قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۱، تهران، انتشارات خوشه ۱۳۵۹.
۹۷ـ کاتوزیان ـ محمدعلی (همایون) خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران، رواق ۱۳۶۰.
۹۸ـ کاتوزیان ـ محمدعلی (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران، ۲ جلد، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۸.
۹۹ـ کاتوزیان ـ محمدعلی (همایون)، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
۱۰۰ـ کامبخش، عبدالصمد نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، ۲ جلد، استکهلم انتشارات حزب توده، ۱۳۵۱-۱۳۵۳.
۱۰۱ـ کشاورز ـ دکتر فریدون، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را، ناشر؟

دیجیتال

۱۰۲ ـ کیانوری ـ نورالدین، حزب توده ایران و دکتر مصدق، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۹.

۱۰۳ ـ کیانوری ـ نورالدین، خاطرات، مؤسسه تحقیقاتی و انتشارات دیدگاه، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.

۱۰۴ ـ کی استوان ـ حسین، سیاست موازنه منفی در ملجس چهاردهم، ۲ جلد، تهران، انتشارات روزنامه مظفر، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۹.

۱۰۵ ـ گازیوروسکی ـ مارک.ج، سیاست خارجی آمریکا و شاه، تهران، رسا، ۱۳۷۱.

۱۰۶ ـ گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۸.

۱۰۷ ـ لاجوردی ـ حبیب، اتحادیه‌های کارگری وخودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نور، ۱۳۶۹.

۱۰۸ ـ مدنی ـ جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، دو جلد، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

۱۰۹ ـ مدیر شانه‌چی ـ محسن، احزاب سیاسی ایران، تهران، رسا، ۱۳۷۵.

۱۱۰ ـ مصدق ـ غلامحسین، در کنار پدرم مصدق (خاطرات دکتر غلامحسین مصدق)، ویرایش وتنظیم غلامرضا نجاتی، تهران، رسا، ۱۳۶۹.

۱۱۱ ـ مصدق ـ محمد، خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵.

۱۱۲ ـ مصدق ـ محمد، کاپیتولاسیون در ایران، تهران، ۱۳۹۳.

۱۱۳ ـ مصدق ـ محمد، شرکت سهامی در اروپا، تهران، ۱۲۹۳.

۱۱۴ ـ مصدق ـ محمد، دستور در محاکم حقوقی، تهران، ۱۲۹۴.

۱۱۵ ـ مصدق ـ محمد، مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا، تهران، ۱۳۰۲.

۱۱۶ ـ مصدق ـ محمد، اصول قواعد قوانین مالیه در ممالک خارجه ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه، تهران، ۱۳۰۴.

دیجیتال

۱۱۷ ـ مصدق ـ محمد، مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، ترجمه از فرانسه، تهران، ۱۳۰۲.
۱۱۸ ـ منصور رحمانی ـ غلامرضا، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۶۹.
۱۱۹ ـ مکی ـ حسین، خلع ید، ۲ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۲۰ ـ مکی ـ حسین، کتاب سیاه، ۴ جلد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۲۱ ـ مکی ـ حسین، وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۲۲ ـ مکی ـ حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳-۱۳۶۶.
۱۲۳ ـ مکی ـ حسین، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
۱۲۴ ـ ملکی ـ احمد تاریخچه جبهه ملی، تهران، انتشارات روزنامه ستاره شهریور ۱۳۳۲.
۱۲۵ ـ مهربان ـ رسول، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، عطارد، ۱۳۶۱.
۱۲۶ ـ نجاتی ـ غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
۱۲۷ ـ نجاتی ـ غلامرضا، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
۱۲۸ ـ نجاتی ـ غلامرضا، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
۱۲۹ ـ نجاتی ـ غلامرضا، سه گزارش، ترجمه خاطرات جرج مکگی، سرهنگ ورنون والترز، در مذاکرات دکتر مصدق.
۱۳۰ ـ نجمی ـ ناصر، خاطرات سیاسی، حوادث تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، کلینی، ۱۳۷۰.
۱۳۱ ـ نجمی ـ ناصر، دکتر مصدق بر مسند حکومت، تهران، پیکان، ۱۳۷۷.

دیجیتال

۱۳۲ ـ نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، ۴ جلد، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۲.
۱۳۳ ـ نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در ادوار پنجم، ششم، چهاردهم و شانزدهم مجلس شورای ملی، دفتر ۱ تا ۱۰، انتشارات مصدق، ۴۹-۱۳۴۸.
۱۳۴ ـ نهضت آزادی ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، جریان تأسیس و بیانیه‌ها، جلد یکم، تهران ۱۳۶۱.
۱۳۵ ـ نهضت آزادی ایران، نشریات راه مصدق و ضمائم آن، جلد دوم، ۱۳۶۲.
۱۳۶ ـ نهضت آزادی ایران، اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، تهران، ۱۳۶۳.
۱۳۷ ـ نهضت آزادی ایران، حدیث مقاومت، اسناد منتشر نشده بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تهران، ۱۳۶۵.
۱۳۸ ـ ورجاوند ـ پرویز (به کوشش)، یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، چاپخش، ۱۳۷۲.
۱۳۹ ـ وودهاوس. سی.ام، عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران، نشر نور، ۱۳۶۷.
۱۴۰ ـ هوشنگ مهدوی ـ عبدالرضا، روزهای افتخار، لشکرکشی نافرجام انگلیس به ایران در سال ۱۳۳۰، تهران، گفتار، ۱۳۷۵.
۱۴۱ ـ یدگین ـ دانیل، تاریخ جهانی نفت، ترجمه غلامحسین صالحیار، ۲ جلد، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.
۱۴۲ ـ یمگانی ـ پارسا، کارنامه مصدق، تهران، رواق، ۱۳۵۷.
۱۴۳ ـ مدافعات مصدق و رولن در دیوان بین‌المللی لاهه، انتشارات زبرجد.
۱۴۴ ـ بی‌نا، مصدق و موازنه منفی، تهران، زبرجد، ۱۳۵۱.
۱۴۵ ـ بی‌نا، مصدق و نهضت ملی ا یران، بی‌جا، بی‌تا.

دیجیتال

فهرست اعلام

آ

آدمیت (دکترفریدون) ۲۶۱
آل‌احمد (جلال) ۶۳
آزاد (عبدالقدیر) ۷۸
آلنده ۵۵
آتابای ۳۶
آیزنهاور ۱۲/۱۵/۲۸
آنتونی ایدن ۱۵/
آرمیتاژ ۵۸
آدمیت ۵۸/۲۶۱
آیت ۲۶۹
آزاد (ابوالکلام) ۲۴۱
آزموده ۸۶

الف

افشار (استاد ایرج) ۲۶۸
اسکندری (پری) ۵۱
اتلی ۱۷
اعلم مظفر ۳۶
امامی (امام جمعه) ۶
اریه ۳۷
الموتی ۴۷
امیرعلایی ۷۷
نورالدین امامی ۲۰
انتظامی نصرالله ۱۲
استالین ۱۹/۳۳/۱۴۸
امینی نصرت‌اله ۸۵
امیر رحیمی (عزیز) ۲۰/۵۱/۵۲
اعتضادی (ملکه) ۵۱
امامی (جمال) ۲۰/۴۱/۷۳/۱۴۶
ارباب مهدی ۳۲۸
افشار طوس ۲۴/۶۲/۱۱۹
امیر احمدی ۲۸
امینی (علی) ۲۴/۵۱
امینی ابوالقاسم ۲۴/۲۸
ابتهاج ۱۲
ایدن ۵۲
اسفندیاری ۱۲
احتشام‌السلطنه ۲۶۴
انسانیت (مجمع) ۵۸

دیجیتال

امیرکبیر ۲۴۹/۵۵
انقلاب سفید ۱۰۹
اقبال ۹۲
انگجی (آیت‌الله سیدعلی) ۲۴۳
باتمانقلیچ ۵۴
آیت‌الله بحرالعلوم ۲۸۱

ب

بختیار ۴۴
آیت‌الله بروجردی ۲۹۱/۲۴۳/۶۸
بختیاری ابوالقاسم ۱۴
بـــــقایی
۱۱۲/۷۷/۶۲/۴۰/۳۸/۲۹/۲۴
ایل بختیاری ۵۸
بیوک صابر ۴۷
بیدل ۱۸

ت

ترکمان (محمد) ۲۶۹
تدین ۲۳۱
ترومن ۱۵
تقوی اخوی ۲۶۴
تفضلی ۲۴۰
تقی‌زاده ۱۶۳
تبریزی (شیخ غلامحسین) ۱۲۰

ث

ثریا ۳۶

ج

جلالی دماوندی ۲۴۳
جلالی نائینی ۷۸

چ

چرچیل ۵۳/۴۶/۱۷/۱۵

ح

حاج سیدجوادی ۴۲
حامد الگار ۲۶۳
حایری‌زاده ۴۰
حق‌شناس ۳۴
حبیبی ۸۹

خ

خازنی ۳۱۹
خامه‌ای (انور) ۶۳
خدابنده ۳۸
خسروپناه ۵۱/۴۷
خلخالی (آیت‌الله) ۲۹۱
خـوانســاری (حــضرت آیت‌اللــه)
۲۴۲/۷۰
خواجه نوری ۳۷
خطیبی ۲۴
خلعتبری ۷۸

د

داورپناه ۳۴

دیجیتال

دالس ۱۵/۱۶/۱۷/۲۶/۳۲/۳۵
دفتری ۴۹
دولت‌آبادی ۵۹
دهخدا ۳۸/۸۵

ذ

ذوالفقاری ۶۴
ذکاءالملک ۹۲

ر

راجر بلاک ۱۹
رایین ۲۶۶/۲۶۷/۲۶۸
رادینا ۹۰
رزم‌آرا ۱۰۹
رحیمی ۳۵
رحیمیان ۲۸۷
رضوی قمی (آیت‌الله) ۲۴۲
رضـــــاشاه
۲۲/۵۸/۵۹/۶۳/۹۵/۹۶
رضی ۲۳۱
رشیدیان ۳۰/۴۱/۵۰
رمضان یخی ۴۷
روحانی ۵۰
پروفسور رولن ۷۹
روزولت ۸/۱۹/۳۰/۴۰/۴۴
ریاحی ۳۵/۴۹/۵۲
ریچاردسون ۱۸

ز

زاهـــــدی
۱۶/۲۴/۳۰/۲۸/۴۱/۴۶/۴۹/۵۱/۵۲/۵۳
اردشیر زاهدی ۳۰/۴۷
زیرک‌زاده ۳۴
زند کریمی ۵۱
مهندس زنگنه ۳۴۶
زنـــــجانی (آیت‌اللـــــه)
۶۸/۷۰/۹۰/۹۱

س

سالار بهزادی ۹۱
سحابی (دکتریدالله) ۸۹
سپهسالار ۲۴۹
سدان ۲۶۸
سعدآباد ۳۰
سلیمان‌میزا ۲۶۴
سنجابی ۷۸
سهیلی ۱۰۴
سیاسی ۷۶
سیدضیاء ۵۵
سلامی (علی) ۴۲

ش

شاه‌حسینی ۶۶
شایگان ۲۶/۷۷/۷۸/۸۰/۱۱۲
شاهنامه فردوسی ۳۱۲
شاهنده ۲۴۰

دیجیتال

شرافتیان ۳۲۴
شریف‌امامی ۲۶۷
شریعتی (علی) ۵۷
شریعتی (محمدتقی) ۲۴۴
شعبان بی‌مخ ۴۴/۴۷/۴۸/۵۲
شعوبیه ۳۱۲
شقاقی ۳۴/۳۵/۳۶/۴۹
شمشیری (حاج حسن) ۶۹/۳۳۴
شوارتسکف ۱۸/۳۰/۴۰/۵۴

ص

صاحب جواهر ۲۸۱
صادقی تهرانی ۲۶۹
الهیار صالح ۱۵/۴۹/۷۸
صابر (بیوک) ۴۱
صادق ۳۷
دکترصدیقی ۲۵/۲۶/۶۹
صدرالاشراف ۱۰۴
حسن صدر ۷۸
صفاری ۷۶
صفایی ۶۴

ط

طالقای (آیت‌الله) ۴۲/۸۳
دکترطاهر ۷۳
طرفه ۳۳۵
خلیل طهماسبی ۲۸۷
طیب ۴۴

ظ

ظل‌السلطان ۳۲

ع

عباسقلی‌خان ۲۶۴
عباسی ۴۱
عبدخدایی ۳۸/۱۲۰
پرفسور عدل ۳۲۴
عراقی آیت‌الله ضیاءالدین ۲۸۱
عرب (حسن) ۴۱
احمد عشقی ۴۴
عصار (سیدکاظم) ۶۸
علاء ۲۱/۹۲
علم ۴۱
علیشاه ۲۰
عمیدی نوری ۴۷/۵۳/۷۷
عین‌الدوله ۵۵

غ

غروی ۷۷

د

دکتر فاطمی
۲۶/۳۴/۳۸/۳۹/۵۰/۷۴/۷۵/۱۱۹
سردار فاخر ۷۳
فروغی ۱۰۱/۲۶۴
فروهر ۴۷
فرزانگان ۴۷

دیجیتال

مریم فیروز ۳۳
آیت‌الله فیوضی ۲۹۱

ق

قائم مقام فراهانی ۵۵/۲۴۹
قاجار ۵۷
قبرآقا ۶۸
قریب دکترمحمد ۳۴۶
قشقایی (ناصرخان) ۴۳
قنات‌آبادی (شمس) ۴۷/۴۸/۱۱۲
قوام ۲۱/۸۰/۸۱/۱۰۰/۱۱۰

ک

آیت‌الله کاشانی (اکثر صفحات)
۱۴/۱۵/۲۰/۲۳/۲۵/۲۷/۲۸/۳۴/ آیت‌الله مدرس ۲۴۲/۲۴۶
کاظمی ۸۹
کاویانی ۷۷/۷۸
محمود کتیرایی ۲۶۳
امیرتیمور کلالی ۷۸
آیت‌الله کلباسی ۲۴۳
کیانوری ۳۳/۵۲
کمال‌الملک ۲۶۴

گ

گلپایگانی (حضرت آیت‌الله) ۷۰
گاز یوروسکی ۱۱۵
گریدی ۱۹
گیلانشاه ۲۰/۳۰/۴۷

ل

لاهوتی ۲۷۶
لومومبا ۵۴
لمبتون ۱۱۴

م

متین دفتری ۸۹
ماتیوز ۱۸
تبصر ۴۷
محلاتی آیت‌الله ۲۴۳
محبی‌نیا ۹۰
محرر ۴۴
مدرس تهرانی آیت‌الله ۲۴۰
مرزبان ۲۶۶
مسعودی ۳۰/۴۱/۴۷
محمد مسعود ۱۲۰
مستوفی‌الممالک ۵۹/۹۳/۱۰۰
مشیرالدوله ۱۰۰
مشار ۷۷
دکترمصدق ـ اکثر صفحات
احمد مصدق ۶۸
غلامحسین مصدق ۱۴/۱۵/۱۰۱
مصباح‌زاده ۳۱۹
معدل شیرازی ۳۴۶
مغیان ۲۶۷
معظمی ۲۷/۳۰/۱۱۲
مقدم ۴۷

دیجیتال

ملکم ۱۶۳
ملک‌المتکلمین ۹۹
ملک‌زاده ۹۹
ملکی ۶۳/۴۶
ممتاز ۵۱
مکی ۱۳۴/۷۷/۴۰/۱۴
موثق‌الدوله ۴۴
ناور موشیس ۶۹
آیت‌الله میلاتی ۶۸
میلسپو ۵۹
میراشرافی ۶۸/۶۴/۵۱/۵۰/۴۱
موسی مهران ۳۴
آیت‌الله ابوالحسن موسوی ۲۸۱
باب مورفی ۱۸

ن

نجفی مرعشی (حضرت آیت‌الله) ۲۴۵
نوری (آقاخان) ۵۵۱
نواب (حسین) ۷۸
نجمیه ۹۰/۷۲/۷۰
نریمان ۱۱۲/۵۲
نهاوندی شیخ باقر ۲۴۵
نجم‌السلطنه ملک‌تاج خانم ۳۰۴
نواب صفوی ۲۸۹/۱۱۹/۸۱
ناصرالدین شاه ۲۶۳
نصیری ۷۷/۵۴/۴۹/۳۷/۳۵/۳۴

و

وزیر دفتر (هدایت‌الله) ۳۰۴
دکتر ولی‌الله خان ۲۹۸
واسعی (فرید) ۲۷۰
واعظ خراسانی (آیت‌الله) ۲۴۳
وثوق ۱۶۸
وارن ۳۰

ه

هریچی ۳۴۳
هند رسول ۳۲/۲۱/۴۶/۴۴/۴۰/۳۹/۱۶/۱۱
هدایت (مخبرالسلطنه) ۹۳
هژیر ۷۷
هیتلر ۵۳

دیجیتال

فهرست مطالب

مقدمه	۳
سیری در زندگی مصدق	۵
ترکیب مصدق کاشانی بقایی	۵
عقب‌نشینی دربار	۷
اعتراض آیت‌الله کاشانی	۸
مبارزه سفارت انگلیس	۸
شروع مخالفت	۹
نامه مصدق به چرچیل	۱۰
خانه تکانی	۱۲
رأی اعتماد مصدق	۱۳
استعفای ناموفق مکی	۱۴
تبعید اشرف پهلوی	۱۸
تظاهرات به طرفداری شاه	۲۰
برکناری حسین علاء	۲۱
ملاقات دالس و هندرسون	۲۶
تحول در اردوی مخالفان	۲۷
نامه‌های رد و بدل شده	۲۷
طرح رفراندوم	۲۸
توطئه در تپه‌های حصارک	۲۹

دیجیتال

نفتِ همسر کیانوری	۳۳
شاه در کلاردشت	۳۵
دلنگرانیهای کاشانی	۳۸
ملاقات هندرسون با مصدق و کاشانی	۳۹
بازاریان کنار می‌کشند	۴۱
غارت خانه مصدق	۵۲
بغض تاریخ	۵۵
اخلاقیات	۶۶
پیر سیاست	۷۲
خاطرات	۷۶
مصدق در لاهه	۷۸
خاطره	۸۱
خاطره آیت‌اله طالقانی	۸۳
اشک دهخدا	۸۵
آخرین وداع	۸۹
مصدق و پهلوی‌ها	۹۱
مصدق و رضاشاه	۹۵
نخست‌وزیر مسئول	۹۵
مبارزه مسالمت‌آمیز	۹۶
مصدق و محمدرضاشاه	۱۰۱
مصدق در مجلس چهاردهم	۱۰۲
آغاز رویارویی	۱۰۵
پایان کار	۱۰۹
هجوم توطئه‌ها	۱۱۱
درگیری‌های خیابانی	۱۱۴
چماقداری	۱۱۷

اقدام نظامی ۱۲۱
خطر بی‌دینی ۱۲۲
اعتصابات ۱۲۵
کودتا ۱۲۵
علل سقوط ۱۲۶
دربار وحامیان ۱۲۷
کاشانی و حامیانش ۱۲۹
گروههای فشار ۱۳۳
کانون افسران بازنشسته ۱۳۵
حزب توده ۱۳۷
نگاهی به برخی تجارب ۱۴۱
اقتصاد منهای نفت ۱۴۳
دموکراسی هدایت شده ۱۴۹
سوسیال دموکراسی ۱۵۱
دستاوردهای مهم ۱۵۹
حاکمیت ملت ۱۶۰
اندیشه سیاسی ۱۶۲
نظام استبدادی ۱۶۴
مخالفت با رضاشاه ۱۶۶
مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ ۱۶۷
مخالفت با لوایح دیگر ۱۶۸
مصدق بعد از شهریور بیست ۱۶۹
ملی شدن صنعت نفت ۷۰
سیاست خارجی ۱۷۶
موازنه منفی ۱۷۸
عدم تعهد ۱۸۷

اقتصاد	۱۹۳
برنامه شخص و تعهدات نوپا	۱۹۵
موقتی بودن	۱۹۵
تنگناها	۱۹۶
تقابل تاریخی	۱۹۶
ادعای اصلاح	۱۹۷
فرصت محدود	۱۹۷
بافت تخصصی کابینه	۱۹۷
خلاء نظریه	۱۹۷
شرایط عمومی	۱۹۸
مصدق در صحنه	۲۰۱
برنامه مالی دولت	۲۰۵
ارز و بازرگانی خارجی	۲۰۷
تولید	۲۰۹
توجهات استراتژیک	۲۰۹
هویت ملی	۲۰۹
اعتماد به نفس	۲۱۰
آغاز تعدیل از خود	۲۱۲
نهادسازی	۲۱۲
حمایت از نیروهای مولد	۲۱۲
ضرورت سازندگی	۲۱۳
تامین اجتماعی	۲۱۳
مشارکت مردمی	۲۱۴
فعال کردن همه ظرفیت‌ها	۲۱۵
باز کردن مسیر برای سرمایه ملی	۲۱۵
آموزش و آگاهی	۲۱۶

دیجیتال

نفت آمریکا و انگلیس ۲۱۷
دین وعالمان دینی در اندیشه و کردار دکترمصدق ۲۲۶
مصدق در بیدادگاه ۲۴۹
کینه جویی و انتقام‌کشی ۲۵۲
بهانه جویی مذهبی ۲۵۲
مصدق وفراماسون ۲۶۰
ابرهای تیره ۲۷۰
آثار قلمی مصدق ۲۹۶
وصیت‌نامه مصدق ۳۰۱
سالشمار زندگی مصدق ۳۰۴
ویژگیهای دکتر مصدق ۳۰۹
اسلامیت ۳۱۰
خاطرات رئیس دفتر دکترمصدق ۳۱۹
کتاب‌شناسی مصدق ۳۴۹

دیجیتال

